

بسم الله الرحمن الرحيم  
متن درس روزهای چهارشنبه سال 1399-1400 - محرمات فی الشریعه- نوشته  
شده توسط سید محمد جواد روح بخش

قسمت دوم

ربا در عقود بانکی

جلسه 1-96

چهارشنبه - 99/07/30

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى  
اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ  
أَجْمَعِينَ.

بحث ما در نقش ربا در قراردادهای بانکی بود و راههای حل مشکل در بحث ربای  
در معاملات بانکی.

اشکال: اساس بانکداری بر ربا است و لذا قابل حل نیست

قبل از این که این بحث را دنبال کنیم یک اشکالی که این جا مطرح است این است که  
گفته می شود اساس بانکداری بر رباخواری هست و تفکیک بین بانکداری و  
رباخواری عملاً غیر ممکن است. چون بانک ها اساس شکل گیری شان را هم حساب  
کنیم بر اساس سوددهی بوده. عرض کردیم در تاریخ که سیر شکل گیری بانکداری را  
نگاه می کنیم می بینیم حالا اوائل طلا و نقره مردم را می گرفتند افرادی که معروف  
بودند که صراف هستند و مکان هایی داشتند برای نگهداری اموال مردم که ابتدائاً  
صرفاً امانتداری بود و بر این امانتداری هم اجرت می گرفتند بعد دیدند اکثر این  
پول ها این دراهم و دنانیر می ماند در این انبارشان، فکرشان به این جا رسید که چرا ما  
از این دراهم و دنانیر که مردم امانت گذاشتند نزد ما و جای امنی دیدند محل ما را  
استفاده نکنیم، تجارت نکنیم. هر وقت هم هر کس امانتش را خواست چون خصوصیت  
که نداشت که آنی که او داده به او برگردد، درهم و دینار بود، درهم و دینار مشابه را  
به او پس می دهیم. درصدی از آن درهم و دینارها را نگه می داشتند و درصد زیادی  
را با آن تجارت می کردند و عملاً هم هیچ وقت به مشکل برخورد نمی کردند. بعد برای  
این که مردم ترغیب بشوند به این که بیایند نزد این صراف درهم و دینار بگذارند، این  
صراف ها رقابت با هم می کردند سود می دادند به آن هایی که این درهم و دینارها را  
نزد این ها می گذاشتند. علت این هم که می گویند ودیعه بخاطر این سابقه تاریخیست  
است، اول ودیعه بوده. بعد صراف ها سود هم می دادند به افراد که انگیزه پیدا کنند پول  
های شان را، دراهم و دنانیرشان را بگذارند نزد این صراف او تجارت می کرد سود  
می کرد یک بخشی از سودش را هم می داد به آن مالکین این دراهم و دنانیر، به مرور

زمان آن رسیدهای که این صراف‌ها می‌دادند به مردم که زید صد دینار از ما می‌خواهد، عمرو هزار درهم از ما می‌خواهد، دولت‌ها دیدند چرا خودشان این کار را نکنند. آمدند پول چاپ کردند مشابه همان رسیده‌ها که دست مردم بود و اموال مردم را که ابتداء باز هنوز درهم و دینار بود و بعد به مرور زمان درهم و دینار از بین رفت و همه‌اش شد اسکناس. این اموال مردم را نگه می‌داشتند. می‌گفتند شما هر وقت خواستید بیاید پول‌تان را پس بگیرید. ولی چون دولت‌ها که در قالب این بانک‌ها کار می‌کردند می‌خواستند مردم تشویق بشوند که اموال‌شان را بیاورند در این بانک‌ها بگذارند، مجبور بودند به مردم سود بدهند. اگر به مردم سود نمی‌دادند مردم انگیزه نداشتند که پول‌شان را بیاورند بگذارند این‌جا، می‌رفتند با آن کالا می‌خریدند، سود بکنند یا می‌آوردند در خانه می‌گذاشتند چرا بیاورند بگذارند بانک. و لذا می‌بینید بانکداری شکل‌گیریش از همین سوددادن به مردم در مقابل پول‌هایی که بانک‌ها از مردم می‌گرفتند آغاز شد.

این پول‌ها که در بانک بود، بانک‌ها یک کارشان این بود که تجارت کنند. تجارت ریسک دارد. و لذا راه بهتر برای بانک‌ها این بود که واسطه بشوند، همین پول‌ها را به دیگران که تجارت می‌کنند قرض بدهند و بابت این قرض دادن به یک عده‌ای سود بگیرند. بانک پول شما را می‌گرفت می‌داد به یک عده‌ای به عنوان قرض از آن‌ها سود می‌گرفت یک بخشی از این سودها را می‌داد به شما و یک بخشی را هم برای خودش نگه می‌داشت. الان اگر شما بیاید بگویید بانک‌ها نه سود بدهند نه سود بگیرند چون ربا حرام است، اگر بخواهید شکل را عوض کنید ربا را مطرح کنید، ماهیت عوض نمی‌شود شکل عوض می‌شود. گفته می‌شود این حقیقت بانکداری بدون ربا نیست، این شکل را عوض کردید. اما اگر بخواهید حقیقتاً بانکداری شما غیر ربوی بشود یعنی ورشکست شدن بانک‌ها چون بانک‌ها نمی‌توانند به مردم سود بدهند، وقتی سود طبق قراردادها نتوانستند به مردم بدهند مردم دیگر نمی‌آیند اموال‌شان در بانک‌ها بگذارند و از آن طرف هم پول‌هایی که در بانک‌ها هست و لو بخاطر این‌که مردم امنیت را در این می‌بینند که پول‌های‌شان را بگذارند در بانک و لو سود نگیرند، اما این پول‌ها را بانک به هر کی بخواهد بدهد سود نمی‌تواند بگیرد خب چه انگیزه‌ای دارد بانک پولش را بدهد دست این و آن بعد برای گرفتن اقساطش در بدر دنبال این‌ها بگردد، بعد هم این‌هایی که وام می‌گیرند بروند به آلف و الوف برسند، خب خود بانک چرا این بکار را نکند. عملاً دیگر بانک بر فرض هم افرادی باشند که بدون توقع سود پول‌شان در بانک بگذارند فقط برای رعایت امنیت مال‌شان ولی این بانک، دیگر انگیزه ندارد پولش را بدهد به دیگران، دیگران سود بکنند. وقتی هم که پولش را به دیگران نداد اصلاً رونق صنعت از بین می‌رود چون صنعت‌گران و کارخانه‌داران و اصحاب شرکت‌ها بدون گرفتن تسهیلات از بانک‌ها امروز عملاً نمی‌توانند به

فعالیت‌شان ادامه بدهند. خیلی‌ها این قدر پول نقد ندارند که بخواهند شرکت تاسیس کنند کارخانه تاسیس کنند. عملاً گفته می‌شود حذف کردن ربا از معاملات بانکی مساوی با نابودی بانک است. این اشکالی است که مطرح می‌شود.

### پاسخ اول

حالا آن‌هایی که دنبال این هستند که حیل ربا را جایگزین بکنند، قائلند به جواز حیل ربا، ماهیت را حفظ می‌کنند ماهیت بانک ربوی را، شکلش را عوض می‌کنند و مشکل حل می‌شود. بانک به جای این که قرض بدهد هبه مشروطه می‌کند می‌گوید می‌بخشم این ده میلیون را به شما به شرط این که شما طی اقساط بیست میلیون پراخت کنی به ما و اگر هم دیرتر پرداخت کردی این شرط هبه مدام بیشتر می‌شود یعنی اگر سر وقت نیامدی قسطت را بدهی شرط می‌کنیم که بعداً بیشتر هبه کنی به ما، هبه مشروطه. و عملاً هم بانک به اهدافش می‌رسد. حالا راه‌هایی هست که به اهدافش برسد. آن‌هایی که می‌گویند حیل ربا جایز است بهترین حیل ربا هبه مشروطه است دیگه. حالا راه‌های دیگر را اگر کسی اشکال بکند دیگر قدرمقیقین از جواز حیل ربا برای کسانی که حیل ربا را جایز می‌دانند هبه مشروطه است.

[سؤال: ... جواب:] مشروط‌علیه وقتی وفا نکرد به شرط از طریق دادگاه اقدام می‌کنید. چون حق شماست که او وفاء به شرط کند. ... در هبه مشروطه اگر متهم مرد این شرط بر ورثه هم نافذ است یعنی از ترکه باید اداء بشود. او هم راه حل دارد. یک وصایتی هم می‌گیرد بانک از طرف مقابل، می‌گوید هبه می‌کنم این را به شما به شرط این که وصی شما باشم و وصیت هم این است که اگر این آقای متهم مرد از اموالش به مقدار همان مثلاً مبلغی که در نظر بانک است مثلاً ده میلیون اگر هبه کرده بانک به این شخص به اندازه بیست میلیون طی اقساط چند ساله حالا اگر خودش زنده بود خودش باید هبه کند خودش زنده نبود وصیت دارد به این که از اموالش این پراخت بشود. ... عرض من این است که اگر حیل ربا را تجویز کردیم گفته می‌شود این ماهیت ربوی بانک را عوض نمی‌کند شکل را عوض کرده و آن‌هایی که می‌گویند اسلام نظام اقتصادی دارد این نظام اقتصادی که با شکل نیست، نظام اقتصادی با محتوا است و الا شکل را عوض کنی که نظام عوض نمی‌شود. این ایجاد مشکل می‌کند.

خلاصه این اشکالی که مطرح می‌شود این است که گفته می‌شود تلاش برای حل مشکل ربا در بانک‌ها تلاش بیهوده است، به جایی نمی‌رسد. اگر دنبال تغییر شکل هستید، حیل ربا را حالا یا مطلقاً جایز می‌دانید یا فی الجمله جایز می‌دانید، این ماهیت بانک ربوی را عوض نمی‌کند، شکلش را عوض می‌کند و این مشکل را حل نمی‌کند. مگر برای کسانی که در احکام شرع دنبال شکل هستند نه دنبال محتوا. آن‌هایی که دنبال محتوا هستند معتقدند اسلام یک نظام اقتصادی دارد نه این که فقط بخواهد شکل

قراردادها را عوض کند محتوا همان باشد، آن‌ها نمی‌توانند خودشان را قانع کنند به تغییر شکل. این یک مشکلی است.

البته عرض کردم برخی اساساً اعتقادشان این است که اسلام در اقتصاد نظام ندارد یک احکام تعبدی است که ما طبق نصوص کتاب و سنت ما باید این احکام تعبدی را مراعات کنیم. نظام داشته باشد هدف داشته باشد در این احکام اقتصادی، نه، به ما شارع گفته است قرض دادید شرط سود نکنید و السلام اما هر کار دیگری که جایگزین قرض به شرط سود بشود انجام بدهید بلامانع است و لو عملاً رباخوارترین بانک‌های دنیا بشوید با سودهای کلان ربا بگیرید منتها دل‌تان خوش است که آنی که در نص آمده که من اقرض رجلاً ورقاً لا یشرط الا مثلها این را مراعات کردید. راه‌های دیگری که شما را به این هدف می‌رساند اختیار می‌کنید و به این هدف ربوی می‌رسید. کسانی که این اعتقاد را دارند که جمعی از فقهاء هستند این‌ها مشکلی ندارند. انما یحلل الکلام و یحرم الکلام را هم در کنارش ذکر می‌کنند که ما چکار داریم ما تابع نص هستیم نص قرض ربوی را حرام کرده ما هم می‌گوییم حرام است اما به بانک‌ها می‌گوییم بیایید راه‌های جایگزین نشان‌تان می‌دهیم، هر جوری خواستید از مردم سود بگیرید بر اساس این راه‌ها و اشکال جدید اشکالی ندارد. که دیگه حالا از شکل‌های خیلی آسان و نخ‌نما که فروش پول به پول است اصلاً پول به پول بفروشید که برخی از فقهاء تجویز می‌کنند. چه لزومی دارد شما بگویید ده میلیون قرض می‌دهم باید بیست میلیون در ظرف پنج سال پس بدهید نه، بگو ده میلیون می‌فروشم ثمنش بیست میلیون در قسط چند ساله است. برخی از فقهاء صریحاً فرمودند اشکال ندارد بیع است دیگر. تا راه‌های دیگری که یکیش همان هبه مشروطه بود که عرض کردیم و راه‌های مختلفی که مطرح می‌شود که ان‌شاءالله در طی مباحث آینده عرض خواهیم کرد.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! شما می‌فرمایید با مضاربه محتوا عوض می‌شود. مضاربه‌ای که در فقه داریم آنی که حکم اولی مضاربه است این است که عامل ضامن سرمایه نیست. اگر گفت من سرمایه بدون تعدی و تفریط که شما به من دادید تلف شد نباید از او خسارت بگیرید. اگر گفت سود نکردم نمی‌توانید از او خسارت بگیرید. اگر رفت و طبق آنچه که با او قرار بستید تجارت کند تجارت نکرد پول را گذاشت کنار، نباید از او سود بگیرید فوqش تخلف کرده است که طبق مضاربه نرفته است تجارت کند. شما ملتزم می‌شوید به این احکام مضاربه؟ اگر بانک‌ها بخواهند به این احکام مضاربه ملتزم بشوند همان روز ورشکست می‌شوند. چرا؟ برای این‌که اولاً مضاربه که فقط چون کار تجاری است به تجار باید به قول امروزی‌ها وام مضاربه بدهند که تعبیر وام مضاربه تعبیر عجیبی است، بعد به آن‌ها می‌دهند او هم می‌رود استفاده می‌کند از آن مبلغ بعد می‌گوید من سود نکردم ضرر کردم، حالا بیاید بانک چکار کند با او؟ عملاً بانک مشکل پیدا می‌کند. و اگر هم از مردم بخواهد مضاربه بگیرد او هم

همین‌طور اگر به مردم تضمین ندهد که سرمایه‌تان محفوظ است که مردم نمی‌آیند سرمایه‌شان را بگذارند در بانک. می‌گویند ما می‌آییم سرمایه‌مان را می‌گذاریم بانک چون مطمئنیم سرمایه ما حفظ می‌شود اگر فردا برویم بانک، بانک بگوید ما رفتیم خارج جنس وارد کنیم اموال‌مان را آنجا توقیف کردند خیلی عذر می‌خواهیم شما بروید دنبال کارتان ما پولی به شما نمی‌دهیم همان روز مملکت بهم می‌ریزد.

[سؤال: ... جواب:] اساسا اگر بانک اساس کارش بر تضمین اصل سرمایه مردم نباشد مردم اعتماد نمی‌کنند به بانک. تضمین کردند سرمایه مردم را که به بانک‌ها اعتماد کردند. ولی در مضارب به اصلا تضمین سرمایه بازگشتش به ماهیت ربوی قرض است که اصلا مفاد بعضی از روایات هم همین است که تضمین عامل اصلا مضارب به را خراب می‌کند. من ضمن تاجر فلیس له الا رأس ماله و لیس له من الربح شیء. ... شما فوقش شکل کار را عوض کردید یعنی همان اهداف قرض ربوی را تامین می‌کنید با تغییر شکل.

و من تعجب می‌کنم که به امام قدس سره نسبت می‌دهند که ایشان این قراردادهای بانکی را پذیرفتند با این‌که به قول آقای هاشمی رحمة الله علیه اصلا این قراردادهای بانکی همه‌اش حیل ربا است. اصلا یک وقت اول انقلاب بحث بود که گفته بودند به ایشان که ما نمی‌توانیم سود را حذف کنیم از بانک‌ها، ایشان هم گفته بود از باب ضرورت فعلا سود بگیرید، سود بدهید، از باب ضرورت. این یک حرف است. اما یک وقت می‌گوییم این قراردادهای بانکی شرعی است. من بعید می‌دانم امام این‌ها را شرعی می‌دانست چون همه‌اش حیل ربا است، از دم.

[سؤال: ... جواب:] نقد و نیسه هم حیل ربا است. شما اگر به این بانک‌ها بگویید که وام بده سود بگیر حلال، اصلا دیگه دنبال این کارها نمی‌رود که نمی‌دانم برو، مثلا وام خرید خودرو به شما می‌دهد، اصلا اسمش را می‌گذارد وام خرید خودرو، همه هم که امضاء می‌کنند به عنوان این‌که وام بگیرد که خودرو بخرد یا وام می‌گیرد که لوازم خانگی بخرد، حالا در متن قرارداد این است که شما برو برای بانک این خودرو را بخرد به صد ملیون مثلا، بعد از طرف بانک وکیلی به خودت بفروشی این خودرو را طی اقساط ده ساله به دویست ملیون، این می‌شود معامله نقد و نیسه. کلام این است که این حيله ربا است. این اگر شما نمی‌خواستید سود بگیری که این کار را نمی‌کردی، این می‌خواستی وام بدهی سود بگیری گفتند حرام است، به کوچه بن‌بست خوردی حالا برگشتی می‌گویی راه حل نداری؟ یک راه حلی بدهید، حوزه‌های علمیه پس چکار می‌کنند. تمام این دست‌انکارهای بانکی دنبال این هستند که از شما مجوز کارهای خودشان را بگیرند یعنی اگر یک روز بگویی این نمی‌شود این‌جا سود بگیریم می‌گوییم پس چکار کنیم، سود نگیریم؟ حيله ربا شاخ و دم دارد؟ حيله ربا همین است دیگه. طرف دنبال حلال کردن کار خودش است. همان سودی که با همان درصد خاصی که

می‌خواهد بگیرد گفتید به او حرام است دنبال حيله به معنای راه حل است نه حيله به معنای کلک زدن، دنبال راه حل است، احتیال یعنی راه حل پیدا کردن، احتال یعنی تلاش کرد راهی پیدا کند برای حلال شدن آن.

این یک اشکالی است که جواب از این اشکال یا به این داده می‌شود که ما تابع احکام تعبدی اسلام هستیم و این‌که ما بگوییم اسلام یک نظام ماهوی اقتصادی دارد نه صرف شکل این احکام، این را ما قبول نداریم.

### جواب از پاسخ اول

این به نظر ما درست نیست. این‌که ما بگوییم اسلام نظام اقتصادی ندارد یک سری احکام تعبدی است، این‌ها را مراعات کنید، بعد دیگر هر چی شد مهم نیست، این خلاف مفاد آیات و روایات است.

این را توضیح بدهم:

ما یک علم اقتصاد داریم که روشن است، علم اقتصاد راه‌های علمی برای مبارزه با تورم برای رونق اقتصادی را نشان می‌دهد که اگر این کار را بکنید تورم پایین می‌آید اگر آن کار را بکنید رونق اقتصادی حاصل می‌شود و امثال آن. چقدر سود بدهید اقتصاد رشد می‌کند سود را کم کنید نتیجه‌اش چه می‌شود. این علم اقتصاد است و هیچ کس ادعا ندارد اسلام علم اقتصاد دارد. اصلاً علم اقتصاد ناشی از تجربه است اسلام دین آسمانی است برای هدایت انسان‌ها. کما این‌که علم طب هم ندارد اسلام، علم هندسه هم ندارد اسلام. اصلاً شأن اسلام بالاتر از این است که بخواهد به عنوان دینی که علم اقتصاد دارد علم طب دارد، بخواهد کار بکند. چون فراتر از زمان‌ها و مکان‌ها است. این‌ها شرائط مختلف زمان‌ها و مکان‌ها در آن تاثیر دارد. اما مکتب اقتصادی که بگوییم اسلام ندارد این درست نیست. بالاخره اسلام یک ارزش‌هایی را در مسائل اقتصادی مطرح کرده، وراء این احکام تعبدی.

اگر ما فقط بگوییم احکام تعبدی داریم، حیل ربا جایز است، زکات هم اگر همان نه مورد بود زکات می‌گیریم، نبود نمی‌گیریم، حالا مردم مبتلا به فقر بشوند ما وظیفه‌ای نداریم، خدا خودش زکات را در نه چیز قرار داده، ما بیاییم بگوییم زکات در بیشتر از نه چیز است؟ حالا و لو الان زکات در آن نه چیز عملاً درهم و دینارش که از بین رفته، بقیه‌اش هم این قدر نیست که حالا بتواند فقر فقراء را برطرف کند. ولی این‌ها حکمت بوده ما که تابع حکمت نیستیم. اگر این را بگوییم اسلام مکتب اقتصادی ندارد یک سری احکامی است که ما اجراء می‌کنیم کار نداریم به نتیجه‌اش. قرض ربوی حرام است عمل می‌کنیم به این حکم، قرض ربوی را ترک می‌کنیم. اما شارعی که قرض ربوی را حرام کرد راه‌های دیگر سود به دست آوردن را حلال کرده، به جای قرض ربوی پول می‌فروشیم به پول، هبه مشروطه می‌کنیم و امثال آن. حالا نتیجه

اقتصادیش بدتر از قرض ربوی به متعارف بشود مهم نیست، شارع این را حرام کرد او را حلال کرد. احل الله البيع و حرم الربا. به ما چه؟ بله اگر اینجوری بگوییم قطعاً اسلام نظام اقتصادی نخواهد داشت چون یک سری احکام تعبدی است، شکلی است که باید این شکل را مراعات بکنیم.

به قول مرحوم آقای تبریزی که خودشان طبعاً طرفدار همین مطلب بودند که یک احکام تعبدی است، ظلم بودن ربا هم ظلم تعبدی بودن آن است چون خدا حرام کرده ظلم شده و الا اگر خدا حلال می‌کرد ربا را که ظلم نبود. لا تظلمون چون خدا حرام کرده است گرفتن سود را در قرض. و لکن از راه‌های دیگر بیایید، به جای این‌که بگویید قرض به شرط سود می‌دهیم که ربا است بیایید جعاله بر قرض، مقترض بگوید من اقرضنی فله علیّ کذا و کذا. هر کسی به من ده میلیون قرض بدهد من در ضمن اقساط پنج ساله قرض او را می‌دهم و له علیّ که همراه با هر قسطی یک مبلغ اضافه‌ای به او بدهم. جعاله بر قرض. می‌گوییم این‌که نتیجه‌اش همان قرض ربوی شد، می‌گوید خب بشود، مگه نتیجه متعه عملاً غیر از نتیجه زنا است؟ مگر زناکار چه کار می‌کند؟ متعه هم همان است. منتها فرقی این است که این شکل را مراعات کرده گفته زوجت نفسی الی ساعة، این شده متعه، این لفظ را اگر نمی‌گفت می‌شد زنا. ایشان می‌فرمود ما می‌رفتیم تبلیغ، همین حیل ربا که گفتیم، یکی گفت این چه فرق می‌کند، این چیه؟ این ربای با این شدت و حدت با همین حل شد؟ درهم ربا عند الله اشد من سبعین زنیة، حالا بعضی از روایات دارد کلها بذات محرم، این با همین حل شد؟ که حالا یک مثالش جعاله بر قرض است یک مثالش این است که این نبات را به شما می‌فروشم نباتی که هزار تومان بیشتر نمی‌ارزد به شما می‌فروشم به ده میلیون به شرط قرض الحسنه ده میلیون، یعنی اگر قرض ربوی می‌دادی مثلاً ده میلیون با سود می‌شد بیست میلیون حالا با یک نبات حلش می‌کنیم، یک نبات می‌فروشی به طرف مقابل به ده میلیون و به او قرض می‌دهی ده میلیون. همه‌اش هم اقساطی می‌شود دیگه. این طرف که الان پول ندارد. آن طرف هم هر ماه می‌آید مثلاً دو میلیون که می‌دهد یک میلیونش قسط وامش است یک میلیونش هم قسط خرید آن آبنبات است که همان روز اول داد دست بچاهش آبنبات را خورد و تمام شد. مشهور جایز می‌دانند. ایشان هم جایز می‌دانست. ایشان می‌فرمود ما این را مطرح کردیم یک آقای گفت این ربای با این شدت و حدت حلال شد؟ ایشان گفت گفتیم زنا با آن شدت و حدت حد دارد، با یک انکحت و زوجت حلال شد؟ ایشان در نظرش این بود که آن آقا هم قانع شد.

[سؤال: ... جواب:] ما می‌گوییم اسلام وقتی می‌گوید ربا نگیرید ظلم است، این نشان می‌دهد یک طرز تفکری دارد که این محتوا را ظلم می‌داند. عرفی نیست بگوییم این شکل ظلم است. این شکل را عوض بکنید ظلم نیست. اسلامی که می‌گوید ما زکات را واجب کردیم تا فقر را در جامعه برطرف کنیم و لو علم انه لایکفیهم لزادهم، بگوییم

حالا گفته اگر درهم و دینار نبود و این قدر هم که کشمش دست مردم است چقدر ارزش دارد؟ او را هم که زکاتش کافی نیست. خرما را مردم یاد گرفتند قبل از این که خرما بشود همان رطبش را می فروشدند زکات به او هم تعلق نمی گیرد. گوسفندهای شان را هم هر سال قبل از این که سر دوازده ماه برسد تبدیل می کنند با هم دیگر این به او تملیک می کند او به این تملیک می کند او هم که دیگه زکات ندارد، این چی شد؟ ... به عنوان فرد این کار را بکنید این را می رسیم. اما اگر در جامعه منتهی بشود به این که فقر برطرف نشود، این خلاف این است که ان الله اشرك الفقراء فی اموال الاغنیاء و لو علم انه لایکفیهم لزامهم، یا آیه که لکیلا یکون دولة بین الاغنیاء منکم، هدف از تشریع احکام اقتصادی که از ثروتمندان زکات بگیرند یا احکام دیگر این است که ثروت در بین یک طبقه خاصی در گردش نباشد فقط در بین اغنیاء ثروت در گردش نباشد، دیگران هم از این اموال استفاده بکنند. این ها یعنی نظام مند بودن اقتصاد دین. و این نظام باید حفظ بشود. اگر بناء باشد با تغییر شکل این نظام مختل بشود این کشف می کند آن تغییر شکل ها مشکل دارد.

من عرضم این است: آن هایی که و لعلم کثیر من الفقهاء که عرض کردم نمونه اش آقای تبریزی است که می گویند احکام دین احکام تعبدی است حالا حکمت هایی دارد سر جای خودش و ما اگر این احکام تعبدی را رعایت کردیم و از راه های دیگری که خدا منع نکرده استفاده کردیم، دیگه کاری نداریم به این که نتیجه اش چه می شود. این یعنی نظام ندارد اقتصاد اسلام، مکتب اقتصادی نداریم در اسلام. و ما به نظرمان این خلاف مفاد آیات و روایات است که عرض کردم ربا را می گوید ظلم و عرف می گوید اگر محتوای ربا حفظ بشود ظلم بودنش حفظ می شود، زکات برای رفع فقر فقراء است اگر جوری بشود وضع که رفع فقر فقراء بشود باید حاکم مسلمین جایگزینی درست کند که رفع فقر فقراء بشود نباید جوری بشود که دولة بین الاغنیاء منکم بشود. این نظام مند می کند اقتصاد اسلام را. و دیگر نباید با تغییر شکل آن نظام اقتصادی اسلام مختل بشود.

و گفته می شود این تغییر شکل قراردادهای بانکی عملا شما می بینید مردم چه می گویند راجع به این بانک ها. نه مردم، خود بزرگان ما مگر نگفتند بانک های ایران ربوی ترین بانک های دنیا است از جهت این که سود بیشتری می گیرند. چون شکل عوض شده محتوا عوض نشده، و لذا اصلا ذهن مردم این است که این ها وام است، وام جعاله، وام مضاربه، وام خرید خودرو، وام خرید کالا، همه را به عنوان وام تلقی می کند. چون می گوید من این مقدار به بانک بدهکارم این مقدار باید سود بدهم چقدر سود می گیرد بانک. همه این ها در ذهن مردم است، چون شکل عوض شده، و خیلی از مردم هم خبر ندارند فقط امضاء می کند آخرش، خود آن کارمند بانک هم شاید خبر نداشته باشد، فقط به او گفتند از مشتری این جا و آن جا امضاء بگیر محکمش می کند که



فردا اگر به دادگاه رسید یقه آن طرف را بچسبد، از آن جهت محکم‌کاری می‌شود اما از جهت محتوا محکم‌کاری نمی‌شود محتوا همان محتوای ربوی است. یا باید ما قائل بشویم محتوا برای مان مهم نیست. که این مطلب درستی نیست.

## پاسخ دوم

یا بعضی از علماء پیشنهاد کرده بودند که اصلاً بانک‌ها حالت خدماتی پیدا کنند. واقعاً بانک‌ها بیایند برای کمک به دیگران کمک به نیازمندان حالا خودشان یک کار تجاری می‌کند ضرر هم که کرد مشکل خودش است، خیلی جاها سود کرد یک جاها هم ضرر کند اما رابطه‌اش با مردم رابطه ارائه خدمات باشد. این هم بعضی‌ها پیشنهاد کردند.

خلاصه اشکالی که ما به عنوان مقدمه این بحث مطرح کردیم تا ادامه بدهیم بحث را این بود که اشکال می‌شود که اصلاً تلاش برای این‌که نقش ربا را در قراردادهای بانکی حذف کنیم و بانکداری بدون ربا تأسیس کنیم، عملاً امکان‌پذیر نیست. این اشکال این است. مگر برای کسانی که به تغییر شکل قانع می‌شوند. این اشکالی است که باید روی آن تأمل بکنیم بعد ببینیم در ادامه چه باید گفت.

[سؤال: ... جواب:] این‌که جبران تورم را ما اصلاً داخل در ربا ندانیم بدرد الان مملکت ما می‌خورد اما کشورهایی که تورم‌شان نزدیک به صفر است دیگه راه حل شما پیش نمی‌آید. برای کشور ما که دچار تورم زیاد است خوب است بگویید این سودی که از مردم می‌گیرند یا به مردم می‌گیرند برای جبران تورم در ارزش پول است که این هم جزء بحث‌هایی است که قبلاً بحث کردیم بعداً هم ان‌شاءالله دنبال می‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.

**ربا در عقود بانکی**

**جلسه 2-97**

**چهارشنبه - 99/08/07**

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين سیما بقية الله في الارضين و اللعن علی اعدائهم اجمعين.

بحث در ربا در قراردادهای بانکی بود. ما به دو مطلب در جلسه گذشته اشاره کردیم:

**اشکال: اساس بانکداری بر ربا است و لذا قابل حل نیست**

مطلب اول این بود که مشکل نقش ربا در بانکداری آنقدر برجسته است که بسیاری از کارشناسان فکر می‌کنند امکان حذف ربا از بانکداری وجود ندارد مگر

این که بخواهیم تغییر شکل بدهیم قراردادهای را ولی ماهیت ربوی قراردادهای حفظ بشود. مثل آنی که امروز داریم می بینیم در بانک های خودمان. البته جمعی از فقهاء به همین قانع هستند، می گویند انما يحلل الكلام و يحرم الكلام. چه لزومی دارد شما بیایید ده ملیون قرض بدهید ده ساله بیست ملیون به شما پس بدهند، بشود قرض ربوی، بشوید مشمول فاذنوا بحرب من الله و رسوله، بشوید مشمول درهم ربی عند الله اشد من سبعین زنية كلها بذات محرم، بیایید بفروشید ده ملیون را با یک شاخه نبات به بیست ملیون اسقاطی. که آقای سیستانی هم این را قبول دارد. آن ده ملیون که شما به او فروختید ثمنش یکی از آن ده ملیون ها است و آن شاخه نبات هم ثمنش ده ملیون دیگر است، هیچ مشکلی ندارد. و لکن این تغییر شکل است؛ محتوا یعنی ماهیت ربوی عوض نمی شود. و اساسا از نظر مردم هم شما این کار را بکنید، مردم به مسخره می گیرند می گویند چه فرقی کرد، این همه شما علیه بانکداری غیر اسلامی صحبت کردید، شما نتیجه کارتان مثل همان نتیجه بانکداری ربوی و غیر اسلامی است بلکه با این درصد سود بیشتری که می گیرید از آن ها بدتر شدید.

منافات ندارد که برخی از اشکال قراردادهای را بعضی از فقهاء نپذیرند. مثلا آقای سیستانی کسی بیاید بگوید ده ملیون فروختم به بیست ملیون ده ساله می فرماید این جایز نیست علی الاحوط ولی یک شاخه نبات بگذارید کنار این ده ملیون بگویید ده ملیون با این یک شاخه نبات فروختم به بیست ملیون می فرمایند اشکال ندارد. آقای تبریزی تبعا للسید الخوئی که این را هم اشکال می کنند می گویند راه حل این است که شما بگویید این شاخه نبات را فروختم به ده ملیون به شرط این که در ضمن این بیع محاباتی شرط این است که ده ملیون ده ساله به شما قرض بدهم. شکل عوض شد، اما محتوا، محتوای اقتصادی مقصودم است نه محتوای انشائی، محتوای انشائی برای مردم مهم نیست آن نتیجه فرق نکرد. حالا برخی از اشکال را شما نمی پذیرید می رویم سراغ شکل دیگر. مثلا آقای سیستانی جریمه دیرکرد را قبول ندارند می گویند ربا است ولی جایگزین بکنیم جریمه دیرکرد را، به جای این که مثلا در مثال بیع نسیه، به جای این که بفروشیم ماشین را به شخصی مثلا به دویست ملیون پنج ساله و شرط کنیم اگر اقساطش را دیر دادی جریمه بفروشی بیایم این ماشین را بفروشیم به یک میلیارد پنجاه ساله مثلا بعد بگوییم اگر زودتر اقساط را بدهی شرط ابراء ذمه داری، عملا همان نتیجه را می دهد، شکل تغییر کرده.

### **مناقشه در عقد جعالة بانکی**

یا بعضی از قراردادهای را آقای سیستانی قبول ندارند ولی در قانون ما هست مثل جعالة ای که در بانک ها است، واقعا هم ایراد دارد، ما هم ایراد داریم، شما می روید بانک، می گویند من می خواهم خانه را تعمیر می کنم، حالا قانونش این است، چند

درصد خانه‌شان را تعمیر می‌کنند بماند، نه بانک دنبال این است که شما خانه‌تان را تعمیر کنید نه شما دنبال این کار هستید ولی قانون این است. شما می‌شوید جاعل، می‌گویید ای بانک اگر شما خانه من را تعمیر کردید من به شما ده ملیون در اقساط پنج ساله پرداخت کردم، بانک می‌شود عامل. بانک می‌گوید آقای جاعل ما که وقت نداریم، حالا من با این الفاظ مقداری باز می‌کنم، ما که وقت نداریم بیا این پنج ملیون را بگیر شما از طرف ما برو کاری که از ما خواستی انجام بده، شما خواستی ما خانه شما را تعمیر کنیم، شما از طرف ما برو خانه را تعمیر کن هزینه‌اش هم بیا این پنج ملیون. حالا شما خیلی پایبند این قرارداد باشی می‌روی با این پنج ملیون خانه‌ات را تعمیر می‌کنی، با این تعمیر شما بانک عملی را که از او خواستید به تسبیب انجام داد و مستحق جعل شد. ده ملیون در ظرف پنج سال اقساطی به عنوان جعل از شما می‌گیرد. شما را به قول آن مرحوم مغفور به حضرت عباس، این جعاله عقلائی است؟ من به شما می‌گویم ان رددت علیّ مثلاً عبدی فلک علیّ الف درهم، شما می‌گویید فلانی! من درس دارم بحث دارم بیا این پانصد درهم را بگیر خودت از طرف من برو دنبال عبد گمشده‌ات. پانصد درهم من از طرف شما می‌گیرم می‌روم این طرف و آن طرف می‌گردم عیدم را پیدا می‌کنم. یعنی در واقع از نظر عقلاء شما هیچ کاری نکردی الا این‌که به من پول دادی و من خودم رفتم گشتم عیدم را پیدا کردم، پانصد درهم دادی می‌خواهید در ظرف چند سال هزار درهم بگیری، اصلاً همچون جعاله‌ای در عقلاء نیست که جاعل خودش بشود عامل منتها به قول شما عامل است از طرف عامل اصلی، این عقلائی نیست. بلکه عامل اصلی دیگران را استخدام کند، کارمندان خودش را استخدام کند برای انجام کار مشکلی نیست ولی من جاعل را بگویند این کار را انجام بده این عقلائی نیست. و لذا این قانون جعاله را آقای سیستمی قبول ندارد. اما اشکال در برخی از اشکال قانون بانکداری غیر ربوی فرق می‌کند با اشکال در اساس این قانون.

[سؤال: ... جواب:] اصلاً عقلاء همچون جعاله‌ای ندارند.

آقای سیستمی حیل را اگر شکلش مشکل نداشته باشد می‌پذیرد. طبق نظر آقای سیستمی که نظر مشهور فقهاء است اگر شکل خاصی نداشت این‌که نتیجه ربوی است مهم نیست. با این بیان دیگر نمی‌شود گفت ما یک نظام اقتصادی داریم، ما یک مکتب اقتصادی داریم. بلکه ما یک احکام تبعیدی داریم که باید آن‌ها را رعایت کنیم، برای ما نتیجه اقتصادی مهم نیست. اما کسانی که مثل امام، آقای صدر، ما، معتقدیم اگر یک قراردادی روحش روح قرارداد ربوی باشد، این جایز نیست. کما این‌که بعداً این را توضیح خواهیم داد.

**اختلاف بین مرحوم امام و شهید صدر در حیل ربا**

البته یک اختلافی بین امام و بین مرحوم آقای صدر هست که ما هم همفکر آقای صدر هستیم. امام می‌فرمایند اگر هر قراردادی که غرض شخصی طرفین قرارداد رسیدن به نتیجه قرض ربوی باشد حرام است و باطل است، معیار را قصد شخصی متعاملین می‌دانند، اما آقای صدر می‌گویند معیار این است که این معامله‌ای که انجام می‌دهید نتیجه‌اش نتیجه قرض ربوی باشد، قصد شخصی شما مهم نیست. و لذا امام می‌بینید در تحریر الوسيلة می‌رسند به بیع محاباتی به شرط قرض، می‌فرمایند جائز. بیع محاباتی به شرط قرض یعنی من همین آب‌نباتی که هزار تومان می‌ارزید می‌فروشم ده ملیون تومان و در ضمنش شرط می‌شود به شما قرض الحسنه بدهم ده ملیون تومان. که ما اصلاً می‌گوییم عادتاً منفک از حيله ربا نمی‌شود ولی امام می‌فرمایند جائز! اذا لم یکن قصدهما التخلص من الربا. حالا کجا می‌شود همچون فرضی که قصد تخلص از ربا نباشد، نمی‌دانم. یک شاخه نبات بیع محاباتی می‌کنم می‌فروشم به شما شاخه نبات هزار تومان بیشتر نمی‌ارزد می‌فروشم به شما به ده ملیون نسیه، در ضمنش هم ملتزم هستم به شما ده ملیون قرض الحسنه بدهم، این می‌شود بیع محاباتی به شرط قرض. امام در تحریر الوسيلة دارند که جایز است الا اذا كان القصد من ذلك التخلص من الربا. در اجاره محاباتی به شرط قرض هم که الان تعبیر می‌کنند به رهن و اجاره همین را فرمودند.

[سؤال: ... جواب:] اصلاً این چرا بیع محاباتی در کنار قرض انجام داد؟ ... یعنی آن مقرض دنبال سود بود، منتها سود در قرض حرام است با اکل از قفا خواستید به او سود برسانید با بیع محاباتی به شرط قرض. ... با حسنه حسنه گفتن که قرض الحسنه نمی‌شود. ... امام فرمودند بیع محاباتی به شرط قرض نه به داعی قرض. به داعی قرض که الزام‌آور نیست. من به شما یک کالایی را که ده ملیون می‌ارزد می‌فروشم به پنج ملیون به امید این که شما به من قرض بدهید بعد هم امید من ناامید می‌شود، این که مشکلی ندارد. یا امید من مطابق با واقع در می‌آید. مهم بیع محاباتی به شرط قرض است، اجاره محاباتی به شرط قرض است. شما الان که می‌روید خانه اجاره کنید، می‌گویند رهن و اجاره، مرسوم این است، که آقایان می‌گویند اجاره به شرط قرض، یعنی من اجاره می‌کنم این خانه شما را که بدون آن شرط القرض پنج ملیون اجاره بهایش است در ماه، اجاره می‌کنم به صد هزار تومان در ماه، به شرط این که مثلاً صد ملیون به شما قرض الحسنه بدهم، اگر شما دنبال این نبودید که وام بگیرید ولی کسی به شما وام بیست روز نمی‌دهد، این مستأجر به پدرش هم حاضر نیست یک ملیون قرض الحسنه بدهد، چه جور به شما می‌گوید صد ملیون قرض الحسنه؟ آخه این لفظ قرض الحسنه را تکرار کردن که قرض الحسنه نمی‌شود. صد ملیون دارد به شما قرض می‌دهد برای این که سودش را آن جور حساب می‌کند. سودش را حساب می‌کند خانه‌اش را یک ساله اجاره می‌کنم کل اجاره بها در طول سال می‌شود یک ملیون و دویست

هزار تومان، ماهی صد هزار تومان، سود گیرم می‌آید، برای این‌که سود گیرم می‌آید دارم قرض به او می‌دهم صد ملیون. امام فرمودند اشکال ندارد مگر قصدت تخلص از ربا باشد. ما می‌گوییم مگر می‌شود غیر از این؟ مگر می‌شود کسی قصدش تخلص از ربا یعنی حيله ربا نباشد و این کار را بکند؟ ... قصد مقرض قصد کسی که وام می‌دهد ملاک است. ... شما صد ملیون را چه جوری به این صاحب خانه قرض الحسنه دادید؟ قربة الى الله؟ برای این‌که قرض الحسنه ثواب دارد، پس چرا به من قرض نمی‌دهید؟ چرا به صاحب خانه قرض می‌دهید؟ شما قرض می‌دهید و لو اجاره به شرط قرض گفתי ولی روحش همین است که قرض می‌دهید که اجاره خانه از سالی شصت ملیون برسد به سالی یک ملیون و دویست، ماهی صد هزار تومان، این است دیگر.

**تطبیق اختلاف مرحوم امام و شهید صدر بر بیع العینة**

یا حتی در بیع العینة امام قصد شخصی را معیار قرار می‌دهد. (خوب دقت کنید!) بیع العینة چیست؟ بیع العینة این است که من ماشین دارم، به شما می‌فروشم نقداً به دویست ملیون، چون نیاز به قرض دارم، شما هم که همین‌جوری به من قرض نمی‌دهید، شما دویست ملیون ثمن این ماشین را به من می‌دهید، بعد من ماشین را اقساطی از شما می‌خرم مثلاً یک ساله به سیصد ملیون، چک یک ساله به شما می‌دهم سیصد ملیون، شما دویست ملیون می‌دهی سیصد ملیون چک می‌گیری از من. امام فرمودند این بیع العینة است، اگر شرط در ضمن بیع اول بشود در بیع نقد که من ماشین را نقداً به شما فروختم به دویست ملیون، شرط بشود بر من که من بعداً از شما نسبتاً بخرم به سیصد ملیون، امام فرمودند این خلاف احتیاط واجب است مشهور می‌گویند حرام است چون صحیحہ علی بن جعفر می‌گوید ما لم یشرطاً، ولی اگر شرط نکنیم اشکالی ندارد. اما یک نکته هست: باید قصدتان تخلص از ربای در قرض نباشد. این را در تحریر الوسيلة دارد. ما سؤال‌مان این است که شما مطلب را برگردانید به قصد شخصی. آخه کدام عاقلی بیع العینة انجام می‌دهد بدون تخلص از ربا؟ من مگر بیکارم بیایم ماشینم را به شما بفروشم نقداً به دویست ملیون بعد از شما نسیه بخرم سیصد ملیون چک یک ساله بدهم بدون این‌که هدفم این است که دویست ملیون از شما قرض بگیرم شما بدون سود به من قرض نمی‌دهی. یعنی اگر می‌گفتم قرض ربوی جایز است که این کارها را نمی‌کردیم، چون گفتند قرض ربوی حرام است آمدیم این کار را کردیم.

اما آقای صدر می‌گوید مهم این است که معامله نتیجه‌اش نتیجه معامله ربویه باشد، او حرام است. و لذا ایشان می‌فرمایند اجاره محاباتی به شرط قرض با قرض به شرط اجاره محاباتی عرفاً یک نتیجه دارد و جایز نیست. قصد متعاملین را کار نداریم جایز نیست. که آقای سیستانی هم احتیاط واجب می‌کنند. اما بیع العینة بدون شرط بدون

این‌که در آن فروش نقد شرط بشود بیع نسبه که بیع دوم است این نتیجه‌اش نتیجه معامله ربویه نیست. چرا؟ برای این‌که من وقتی ماشین را به شما فروختم دویست ملیون شما می‌توانی بگویی ماشینم را بده، دویست ملیونت را می‌دهم ولی ماشینم را بده، یا من می‌گویم ماشین را بردار ببر، من نمی‌خواهم از شما این را نسبه بخرم به سیصد ملیون یک ساله. کجا نتیجه این بیع العینه نتیجه معامله ربوی می‌شود؟ در صورتی که شرط بشود که مجموع این بیع نقد و نسبه با هم ارتباط شرطی پیدا می‌کنند، آن وقت می‌شود نتیجه معاملیه آن نتیجه معامله ربوی، نتیجه قرض ربوی. ولی اصل اشکال امام و آقای صدر مشترک است که روح ربا باید در معاملات بانکی حذف بشود.

### کلام آقای سیستانی در اجاره محاباتیه

[سؤال: ... جواب:] آقای سیستانی خواستند سخت بشود بر مستأجرها. ... ایشان می‌فرمایند: اجاره محاباتیه به شرط قرض، این شرط القرض است. شرط لازم نیست که فرع باشد، شرط یعنی التزام مرتبط، هر التزام مرتبطی به قرض شرط القرض است و لو در شکل بیابید او را اصل قرار بدهید، قرض را فرع قرار بدهید، این هم شرط است، این هم التزام مرتبط است. روی این حساب آقای سیستانی می‌فرمایند فرقی بین اجاره محاباتیه به شرط قرض که مشهور صحیح می‌داند یا قرض به شرط اجاره محاباتیه نیست، هر دو شرط القرض هستند. ولی در مقام فتوی احتیاط می‌کنند چون واقعا کار مردم مشکل می‌شود، بخواهیم بگوییم اجاره محاباتیه به شرط قرض باطل است، آن وقت مستأجرها چه کار کنند باید کل مبلغ را اجاره قرار بدهند نمی‌توانند چیزی به عنوان رهن به صاحب خانه بدهند که اجاره بیاید پایین. این هم مشکل است. خیلی‌ها اشکال می‌کنند. مرحوم آقای اراکی هم اشکال می‌کرد، بزرگان زیادی اشکال می‌کنند. اما بقیه حیل ربا از نظر آقای سیستانی که روح ربا برایش مهم نیست، شکل اگر درست بشود می‌گوید جایز است، این اشکال را ندارد. مثل همان ده ملیون با یک نبات می‌فروشد به بیست ملیون پنج ساله، مشکلی ندارد از نظر آقای سیستانی. چه مشکلی دارد؟ هیچ منع شرعی ندارد. یا هبه مشروطه بکند. ... بیع اسکناس را جایز می‌داند منتها می‌گوید روایت می‌گوید بیع معدود که اسکناس هم معدود است به جنس خودش اگر نسبتا باشد نباید همراه باشد با تفاضل اما اگر آمدید ضمیمه قرار دادید، آمدید در کنار ده ملیون یک شاخه نبات گذاشتید که آن بیست ملیون در واقع نصفش در مقابل ده ملیون است نصف دیگرش در مقابل آن شاخه نبات است. روایات در ربای معاوضی تجویز کرده این را، حتی در فروش طلا و نقره فرموده اشکال ندارد این کار. روایاتش هست.

[سؤال: ... جواب:] این اشکالی است که ابن منکدر به امام باقر علیه السلام کرد.

گفت لو درت المدینة، امام فرمود دو هزار درهم، درهم، بغلی بوده دمشقی بوده، بصری بوده، این‌ها با هم فرق می‌کرده. گاهی دو هزار درهم فرض کنید دمشقی قیمتش با هزار درهم فرض کنید بغلی یکی بوده، چرا؟ برای این‌که آن درهم مثلا دمشقی مشغوش شوده یعنی خلیطش یعنی آن عیارش ناخالصیش بیشتر بوده. مثل طلای 24 عیار طلای مثلا 18 عیار. امام فرمود جایز نیست شما دو هزار درهم دمشقی بدهید هزار درهم بغلی بگیری بگویی قیمت‌هایش یکی است این ربا معاوضی است مکیل و موزون است. و لکن هزار درهم بغلی را که مرغوب است در کنار یک دینار، یک دینار، بگذار، آن دو هزار درهم دمشقی هزار درهمش در مقابل این هزار درهم بغلی می‌شود، هزار درهم دیگر دمشقی در مقابل این یک دینار می‌شود. این را که امام فرمود، ابن منکدر گفت لو درت المدینة دور شهر مدینه بگردی یک عاقل پیدا نمی‌شود که هزار درهم را با یک دینار معاوضه کند و لذا این فرمایش شمای امام باقر فرار است، یعنی کلاه شرعی است، هذا الفرار، امام فرمود نعم الشیء الفرار من الحرام الی الحلال، چه اشکال دارد؟ مشکل کجاست؟ مرحوم امام قدس سره فرمودند این را من قبول دارم. قیمت دو هزار درهم دمشقی با هزار درهم بغلی همراه با یک دینار عرفا نزدیک هم است من این را قبول دارم. امام که دشمن سرسخت حیل ربا است فرموده است من این را قبول دارم مشکل با این ندارم، ربای معاوضی است، قیمت عوض و معوض عرفا برابر است شارع منع کرده بود از فروش دو هزار درهم دمشقی که قیمتش مساوی است با هزار درهم بغلی، ما آمدیم یک راه حلی از روایات استفاده کردیم که یک دینار گذاشتیم کنار هزار درهم بغلی و آن هزار درهم دمشقی اضافه شد در مقابل این یک دینار. امام در کتاب البیوع دارند که من این را قبول دارم. طبعاً این‌جا هم همین است. ده ملیون را با یک شاخه نبات می‌فروشم به بیست ملیون مثلا چند ساله، خب آقای سیستانی مشکلی ندارند با این.

[سؤال: ... جواب:] این‌که می‌گوید غیر عقلانی است، همان اشکال ابن منکدر است که می‌گوید عقلاء این کار را نمی‌کنند. ولی خود عقلاء ممکن است برای تخلص از ربا این کار را بکنند. ... جعاله اصلاً محتوایش درست نیست که جاعل خودش بشود عامل. اما در بیع محاباتی، این هم شبیه بیع محاباتی است، هزار درهم در مقابل یک دینار، عقلاء چون پول‌شان را دوست دارند این کار را نمی‌کنند نه این‌که این معامله را صحیح نمی‌دانند. چون دنبال حفظ مالیت اموال‌شان است طبعاً نمی‌آیند هزار درهم بدهند یک دینار بگیرند مگر یک هدف دیگری داشته باشد. هدف دیگرش حلال کردن این معامله است.

[سؤال: ... جواب:] شما دارید به امام اشکال می‌کنید. ... حالا ما که فعلاً اشکال به حیل ربا را مطرح نکردیم. ما می‌گوییم طبق مبنای کسانی که تغییر شکل قانع‌شان می‌کند حالا و لو اختلاف دارند در این‌که کدام شکل صحیح است، اما اصل تغییر شکل

قانع‌شان می‌کند مثل آقای خوئی، آقای تبریزی، آقای سیستانی، تغییر شکل این بانکداری مشکل را حل نمی‌کند. و لکن این نه عرف را قانع می‌کند و نه فقہائی که می‌گویند معاملات که روحش روح ربوی است صحیح است.

و لذا گفته می‌شود اگر بخواهیم طبق این نظر کسانی که دنبال فرار از روح ربا هستند، بانکداری اسلامی تاسیس کنیم این عملاً غیر ممکن است. چون این بانک‌ها قرض بخواهند بدهند سود نگیرند پس چه جور بانک را اداره کنند چه جور حقوق کارمندان‌شان را بدهند؟ جریمه دیرکرد نگذارند مردم قسط‌شان را نمی‌دهند، می‌گذارد سال‌ها، همه را هم که نمی‌شود اعدام کرد، زندان کرد، بعد از سال‌ها بعد از چندین اخطار مجبور می‌شود بیاید اصل قرضش را بدهد اگر آن جریمه دیرکرد نباشد خیلی‌ها قسط‌هایش را نمی‌دهد مثل وام‌هایی که شما می‌گیرید از این قرض الحسنه می‌بینید چه جور قسط‌هایش را تاخیر می‌اندازید، اما یک وام با جریمه دیرکرد از بانک می‌گیرد وام ازدواج مقیدید همان روز بروید پرداخت کنید. جریمه دیرکرد حرام باشد نمی‌روند مردم قسط‌هایشان را بدهند، بانک‌ها اگر سود نگیرند نمی‌توانند حقوق کارمندان‌شان را بدهند، اصلاً برای چی این کار را بکنند بانک‌ها قرض بدهند سود نگیرند. اگر به مردم سود ندهند بانک‌ها مردم انگیزه ندارند پول‌شان را بیایند بگذارند بانک. این یعنی ورشکسته شدن بانک. این یک اشکالی است که مطرح می‌شود که بانکداری اساس بنیانه علی الربا، چطور می‌خواهید بانکداری بدون ربا درست کنید. مگر این‌که گفتم تغییر شکل شما را قانع کند. تغییر شکل اگر قانع‌تان می‌کند بسم الله بگویید، الکلام فی تغییر الشكل، حرفی نیست، اما روح بانکداری ربوی را نمی‌توانید به این سادگی از بین ببرید. البته آقای صدر یک کتابی دارد البنك اللاربوی فی الاسلام سعی کرده جوری قراردادهای بانکی را تنظیم کند که با روح ربا هم آلوده نشود، که ان شاء الله بعداً بحث خواهیم کرد. بعضی از کشورها هم موسساتی بودند بانکداری اسلامی تاسیس کردند اما کشوری که بخواهد کل بانک‌های دولتش بر اساس بانکداری که روح ربا در او نباشد، تاسیس شده باشد، نه در ایران این جور شده نه در غیر ایران. و لذا این سؤال باید جواب داده بشود که ممکن است بانکداری اسلامی بدون آلوده شدن به روح ربا؟ این یک مطلب.

[سؤال: ... جواب:] یعنی سود نمی‌گیرد از مردم؟ پس می‌شود بانک یک مرکز خدمات‌رسانی که برخی پیشنهاد می‌کنند. عملاً یعنی می‌شود مثل آموزش و پرورش بناء بر این‌که رایگان است که باید بودجه‌اش را آموزش و پرورش از جای دیگر تامین کند و خدمات ارائه کند. ماهیت بانک این نیست ماهیت بانک این است که می‌خواهد کلی درآمدزایی بکند برای خودش.

[سؤال: ... جواب:] به نظر امام اگر هدف اصلی شما قرض ربوی است، آن راه بسته شد راه دیگر رفتید برای این‌که به آن نتیجه برسید حرام است. ... سود نه هر



سودی، سود حاصل از قرض ربوی هدف اصلی‌تان بود چون دیدید حرام است رفتید سراغ راه دیگر. ... اجاره محاباتی به شرط قرض دنبال سود قرض است، برای چی می‌آید صد ملیون قرض می‌دهد به این مالک. می‌گوید من طلبه که درآمد این است به این مالکی که ده‌ها آپارتمان دارد، مگر من دلم می‌سوزد به این قرض الحسنه بدهم این کار را می‌کنم که یک خانه با اجاره ارزان در اختیارم بگذارد، این می‌شود مصداق فرار از ربا.

[سؤال: ... جواب:] اشکال، اشکال مهمی است، ببینیم می‌شود کاری کرد که بانکداری غیر ربوی که روح ربا در آن محقق نشود تشکیل داد یا نه، ما دنبال این هستیم که بگوییم این ممکن است. ... روح ربا را مثل آقای صدر می‌گوییم که معامله نتیجه ربویه داشته باشد.

### کارت اعتباری، یکی از حیل ربا است

و الا اگر دنبال شکل باشی یکی از اشکال، کارت اعتباری است. اگر دنبال فرار از روح ربا نباشی یکی از اشکالی که فقهاء تجویز کردند این است که بانک قرض ندهد به مردم بگوید بروید خرید بکنید من بدهی شما را می‌دهم، چه کار می‌خواهید بکنید با پول، می‌خواهی بروی خانه بخری؟ برو خانه بخر، من پول خانه را می‌دهم. قرض به تو نمی‌دهم، اداء می‌کنم دین تو را. و لکن این عمل من عمل محترمی است، ارزش دارد اداء دین تو، همین کارت‌های اعتباری. من مثلاً صد ملیون دین شما را بابت خرید این خانه دادم شما باید در اقساط ده ساله به من دویست ملیون بدهی، آقای خوئی دارد، آقای سیستانی دارد، می‌گویند اشکال ندارد. شما بانک به من که قرض ندادی اداء کردی دین من را، و برای اداء دین من جعلی تعیین شد، جعل شما بانک بر این اداء دین این است که حال که صد ملیون دین من را اداء کردید در ظرف مثلاً پنج سال من به شما دویست ملیون خواهم داد، این که ربا نیست. آقای صدر که می‌گوید باید روح ربا محقق نشود می‌گوید من قبول ندارم، این همان روح ربا است. عرف فرق نمی‌گذارد که من دویست ملیون به شما قرض بدهم بروی پول خانه را بدهی یا من دین شما را اداء کنم و سود بگیرم که حالا این‌ها بحث‌هایی است که باید دنبال بشود.

مطلب دوم این بود که ما عرض کردیم به مناسبت، این بحث مطرح می‌شود که اسلام مکتب اقتصادی و نظام اقتصادی دارد یا نه، طبعاً کسی که معتقد است که احکام اسلام احکام تعبدی است و اشکال آن مهم است، عملاً نمی‌تواند بگوید اسلام مکتب اقتصادی دارد. یک سری احکام است. حالا این که بیع کلب و خنزیر حرام است این که مکتب درست نمی‌کند این نظام اقتصادی درست نمی‌کند. معاملات ممنوعه در همه کشورها مطرح است. تازه فقهاء گفتند همین جا می‌توانی بگویی من از حقم حق الاختصاصم نسبت به این خمر رفع ید می‌کنم تازه قیمت گران‌تر از آن خمر فروش‌ها،

آن مغازه‌ها که خمر می‌فروشند راست حسینی خمر می‌فروشند می‌گوید هر بطری خمری ده هزار تومان، شما هم همان بطری خمر را گذاشتی می‌گویی من بابت حق الاختصاصم که رفع ید کنم از او بیست هزار تومان می‌گیرم. گفتند، هست در منهاج الصالحین که اشکالی ندارد، هر حق الاختصاصی و لو نسبت به میته، نسبت به خمر، نسبت به خنزیر قابل رفع ید است. این تغییر شکل‌ها مکتب اقتصادی درست نمی‌کند، مکتب اقتصادی یعنی این احکام اقتصادی دارای یک نظامی هست و یک شالوده‌ای دارد، یک اهدافی دارد، آن اهداف که خود اسلام بیان کرده نه این‌که ما استحسان و قیاس بکنیم، آن اهداف باید تامین بشود که ما به نظرمان این درست است.

[سؤال: ... جواب:] امام هم می‌فرمایند هدف اسلام این است که کاری نکنی که به نتیجه ربا برسی. کاری نکنی که هدفش این باشد که به سود در قرض ربوی برسی. این می‌شود یک مکتب اقتصادی، یا نظام اقتصادی. یا مثلاً در زکات و خمس ما یک مکتب اقتصادی داریم یک نظام اقتصادی داریم محورش این است که رفع فقر، ان الله اشرك الفقراء فی اموال الاغنیاء و لو علم انه لایکفیهم لزادهم لکیلا لایکون دولة بین الاغنیاء بینکم.

### اسلام گرچه علم اقتصاد ندارد، اما دارای مکتب اقتصادی است

پس خلاصه عرض ما این است که کسی بگوید اسلام اقتصاد دارد مقصودش این است که اسلام علم اقتصاد دارد که خطای محض است. علم اقتصاد آن روش‌های تجربی است برای رفع مشاغل اقتصادی مثل رفع تورم یا رونق اقتصادی، طبعاً اسلام معنا ندارد که این علم اقتصاد را داشته باشد، یک علم تجربی است تابع شرائط زمان و مکان است. و این‌که ما بگوییم اسلام اقتصاد دارد به معنای این‌که احکامی دارد در مسائل اقتصادی، این هم که مکتب اقتصاد درست نمی‌کند، یک احکام تبعیدی است، در همه جا اسلام احکام تبعیدی دارد در اقتصاد هم دارد. این‌ها که می‌گویند اسلام اصلاً هیچ حکمی ندارد این‌ها خیلی نادرنده. می‌گویند اسلام با عرف همزیستی مسالمت‌آمیز داشته، عرف آن زمان یک احکامی داشته برای معاملات اسلام هم همان احکام را بیان کرده حالا احکام عقلاء عوض می‌شود طبعاً ما تابع احکام عقلائی جدید هستیم. این نظر نادری است که باید این را بحث کنیم. کسانی مطرح کردند که محور عدالت است احکامی که در اسلام بیان شده برای اقتصاد این‌ها احکام عقلائی بوده در آن زمان، الان عوض شده. این خلاف ضرورت فقه است و ما بحث می‌کنیم.

می‌خواهم عرض کنم اسلام علم اقتصاد ندارد ولی این احکام اقتصادی هم اگر تبعیدی باشد مکتب اقتصاد هم باید بگوییم ندارد، نظام اقتصادی هم ندارد. ما یک حد وسطی قائلیم می‌گوییم مکتب اقتصادی دارد اسلام یعنی یک اهدافی دارد در این احکام که خودش این اهداف را بیان کرده و ما باید آن اهداف را در نظر بگیریم و احکامی که

مطرح می‌کنیم باید مخل به آن اهداف نباشد.  
این دو مطلبی است که عرض می‌کردیم. حالا وارد فعلا بحث راه‌های بانکداری اسلامی بشویم با توجه به این دو مطلبی که امروز عرض کردیم. ان شاء الله در جلسه آینده این بحث را دنبال می‌کنیم.

### راه‌های جایگزین برای قرض ربوی

جلسه 3-98

چهارشنبه - 99/08/14

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّي  
اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ  
أَجْمَعِينَ.

راجع به قراردادهای بانکی ابتداء راه‌های تخلص از قرض ربوی را مطرح کنیم با قطع نظر از اشکال اساسی حیل ربا، بعد به این اشکال اساسی حیل ربا که امام و مرحوم آقای صدر مطرح کردند بپردازیم.  
به جای قرض به شرط سود راه‌هایی پیشنهاد می‌شود:

### راه اول: قرض طلا

یک راه این است که انسان به جای پول که تورم دارد طلا قرض بدهد، دلار قرض بدهد. این مشکلی ندارد. منتها گاهی طلا ارزان می‌شود، دلار ارزان می‌شود، این شخص می‌گوید ایکاش تومان قرض داده بودم، دیگه این جهتش هست. ولی در شرائط غالب که تومان مشکل تورم دارد می‌تواند با قرض دادن طلا یا دلار مشکل را حل کند. این بی‌اشکال هست.

### راه دوم: فروش طلا

راه دوم این است که طلا یا دلار را قرض ندهد، بفروشد به هر مبلغی که خواست، بگوید مثلاً هزار دلار که فرض کنید الان قیمتش سی ملیون هست، من به شما یک ساله می‌فروشم به پنجاه ملیون، مشکلی ندارد.

### تنبیه: مناقشه در راه حل شهید صدر نسبت به جریمه دیرکرد

ممکن است شما بگویید اگر این آقا سر وقت یک سال شد و پنجاه ملیون را نداد، می‌شود بخاطر آن تاخیرش ما جریمه‌ای بر او قرار بدهیم، بگوییم بعد از یک سال اگر شما این پنجاه ملیون را ندادی هر ماه باید جریمه بدهی مثلاً، یک ملیون جریمه بدهی. مرحوم آقای صدر در البنك اللاربوی فی الاسلام صفحه 174 فرموده چه اشکالی دارد؟ اگر در ضمن عقد قرض شرط جریمه دیرکرد می‌کردند مثل این‌که الان در وام ازدواج شرط جریمه دیرکرد می‌کنند، این جایز نیست اما در بیع نسیه یا در عقد آخری

غیر از عقد قرض شرط جریمه دیرکرد بکنند چه اشکالی دارد. در عقد قرض نمی‌شود چون من اقرض رجلا ورقا فلا یشرط الا مثلها. حالا کاهش ارزش پول شرطش جایز است در ضمن عقد قرض یا جایز نیست، قبلا بحث کردیم و بعدا هم اشاره می‌کنیم، فعلا با غمض عین از آن بحث می‌کنیم، فرض کنید اصلا بحث تورم نیست.

مرحوم آقای صدر فرمودند ممکن است به ما اشکال کنید بگویید روایت می‌گوید جریمه دیرکرد حرام است. کدام روایت؟ صحیحه محمد بن مسلم: فی الرجل یکون علیه دین الی اجل مسمی، محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام سؤال کرد راجع به شخصی که علیه دین، بدهکار هست، حالا بدهکاری ممکن است ناشی از قرض باشد ممکن است ناشی از خرید نسیه باشد یا هر سبب آخری برای بدهکار بودن، الرجل علیه دین الی اجل مسمی فیأتیهِ غریمه فیقول انقدنی من الذی لی کذا و کذا و اضع لک بقیتہ، طلبکار که می‌بیند هنوز وقت وصول طلبش نرسیده است می‌آید به بدهکار می‌گوید شما این پنجاه میلیون یک ساله را الان که شش مانده به وقتش به من چهل میلیون بده ده ملیونش را ابراء می‌کنم، او يقول انقدنی بعضا و امدّ لک فی الاجل فیما بقی، یا می‌گوید به بدهکارش مثلا بیست و پنج ملیونش را الان به من نقد بده بیست و پنج ملیونش را به جای شش ماه دیگر یک سال دیگر بده، اما انقدنی بعضا و امدّ لک فی الاجل فیما بقی فقال علیه السلام لأری به بأسا ما لم یزد علی رأسه ماله شیئا، به شرط این‌که اصل طلبش را زیاد نکند. يقول الله عز و جل و لکم رئوسکم لاتظلمون و لاتظلمون. وسائل الشیعة جلد 18 صفحه 376.

مرحوم آقای صدر فرمودند ببینید مورد این صحیحه رضای به تاخیر است، امهال است، در موردی که طلبکار امهال می‌دهد، راضی به تاخیر می‌شود، امام فرمود نباید در این امهال چیزی اضافه بگیرد بر اصل قرضش، اما بحث ما در جریمه دیرکرد امهال نیست، رضای به تاخیر نیست به شرط پرداخت پول اضافی، عقوبت بر تاخیر است، شرط جزائی است، می‌گوید شما مجاز نیستید که سر وقت بدهی‌تان را ندهید و اگر بدهی‌تان را تاخیر بیندازید عقوبتا شما را جریمه می‌کنیم باید هر ماه یک میلیون بدهید، این اشکالی ندارد؛ بر خلاف این محمد بن مسلم نیست.

البته این نظر مرحوم آقای صدر است. مرحوم استاد ما آقای تبریزی، آقای سیستانی نظرشان این است که از این جواب امام که ما لم یزد علی رأس ماله شیئا يقول الله فلکم رئوسکم لاتظلمون و لاتظلمون می‌فهمیم که طلبکار هر نوع پولی را اضافه بر اصل طلبش بگیرد ظلم است، به هر عنوانی. به عنوان شرط اگر بگیرد نه این‌که بدهکار تبرعا مالی را پرداخت می‌کند به بدهکار، خیر، اجبار کند طبق شرط ضمن العقد و مانند آن که باید بر مازاد بر اصل طلبی که از تو دارم پولی بدهی این مصداق ظلم است. ما لم یزد علی رأسه ماله شیئا يقول الله عز و جل فلکم تظلمون و لاتظلمون. به نظر ما این اشکال آقای سیستانی و مرحوم آقای تبریزی اشکال جدی است.

[سؤال: ... جواب:] تمسک به این ذیل است: ما لم یزد علی رأس ماله یقول الله عز و جل فلکم لاتظلمون و لاتظلمون. چون می‌گویند این ذیلش مفادش این است که اذا زاد الدائن علی رأس ماله شیئا فهو ظلم. حالا زاد علی رأس ماله به عنوان امهال یا به عنوان عقوبت تاخیر. ... مورد، مورد امهال است اما تعلیل عام است.

**راه سوم: هبه مشروطه به هبه**

راه سوم برای جایگزین قرض به شرط سود هبه مشروطه به هبه است، به جای این‌که ده ملیون به شما قرض بدهم بگویم پانزده ملیون یک ساله به من پس بده می‌گویم ده ملیون به شما هبه کردم به شرط این‌که شما آخر سال پانزده ملیون به من هبه کنی. فقط مشکل این است که اگر او سر سال پول را هبه نکرد می‌توانم از باب حق وفاء به شرط به دادگاه شکایت کنم و الزام می‌کند حاکم او را از باب الحاکم ولی الممتنع که موافق با ارتکاز عقلاء است که او مالش را به من هبه کند اگر هبه نکرد حاکم از مال او بر می‌دارد و به من هبه می‌کند.

مشکل جایی پیدا می‌شود که او بمیرد، گفته می‌شود ورثه‌اش که مشروط‌علیه نیستند، ورثه می‌گویند به ما چه، پدر ما ملتزم شده بود به شما پانزده ملیون بدهد. ترکه پدر ما هم هست ولی ما که شرط نکردیم، ما که مشروط‌علیه نیستیم، چه الزامی دارد ما به شما پانزده ملیون بدهیم. این باز یک بحثی است که آیا حق وفاء به شرط حق وفاء به شرط مالی در ترکه می‌ماند یعنی اگر من شرط کردم بر شما که مبلغی را به من هبه کنی، بعد از صد سال شما حادثه‌ای برای شما پیش آمد این حق وفاء به شرط که من بر علیه شما دارم، تعلق می‌گیرد به ترکه شما؟ یا تعلق نمی‌گیرد؟ این هم بحث مهمی است که از بعضی از کلمات آقای خوئی در کتاب المضاربة استفاده می‌شود که این حق تعلق می‌گیرد به ترکه و ورثه باید از ترکه اخراج کنند این مالی را که شرط شده است پدرشان پرداخت کند. البته می‌شود با وصیت هم هبه به شرط هبه مادام موجودا و وصیت هم بکند اگر موجود نیست، وصیت به نحو شرط النتيجة بکند که اگر موجود نبودم از مالم به شما پانزده ملیون بدهند. که از ثلث باید خارج بشود.

#### **راه چهارم: هبه مشروط به قرض**

راه چهارم هبه مشروط به قرض است. می‌گوید شما به من پنج ملیون هبه کن در ضمنش شرط بکن که من ده ملیون به شما قرض بدهم.

#### **اشکال اول: عملی نیست**

این دو اشکال دارد: یک اشکال این است که عملی نیست. این شخصی که متقاضی وام هست نوعا پولی ندارد که هبه کند الان. عملی نیست این راه، الان هبه کند پنج ملیون به شرط این‌که من که این پنج ملیون را به من هبه کرده ده ملیون به او قرض بدهم یک ساله. اگر او پنج ملیون داشت چرا می‌آمد قرض بگیرد از من ده ملیون،

همان پنج ملیون را می‌رفت خرج می‌کرد. عملی نیست این راه.  
[سؤال: ... جواب:] شما ده ملیون وام می‌خواهی از ما، من می‌گویم شما به من پنج ملیون هبه کنید که از من تقاضای وام دارید، من در ضمن این هبه که به من کردید ملتزم می‌شوم به شما ده ملیون وام بدهم، این راه عملی نیست. اشکال اول این است که راه عملی نیست. چون شما می‌تقاضی وام معمولاً آهی در بساط ندارید، بخواهید به من پنج ملیون هبه کنید و در ضمن آن شرط ضمن عقد هبه کنید که من به شما ده ملیون وام بدهم.

### اشکال دوم (بیان آقای سیستانی)

اشکال دوم اشکالی است که با یک بیان آقای سیستانی مطرح می‌کند، با یک بیان دیگر آقای صدر، اما این اشکال یک اشکال واحدی است با دو بیان.  
آقای سیستانی می‌گویند: شرط القرض را اشتباه برای شما معنا کردند؛ فکر کردید که شرط القرض یعنی آنی که قرض در او اصل است و شرط تابع اوست. اشتباه کردید. الشرط هو الالتزام المرتبط، شرط یعنی ارتباط، بند. الان به این طناب می‌گویند شریط چون بند می‌شود لباس به آن. شرط یعنی بند. شرط القرض یعنی بند قرض. حالا این بند ممکن است در لسان انشاء اصل قرار بگیرد، و هبتک بشرط ان تقرضنی، این شرط القرض است. مقترض که بنده باشم عملاً در کنار این قرض شرط الهبة می‌کنم پنج ملیون به من هبه کنم تا من به تو ده ملیون وام بدهم.

### تنبیه: بررسی رهن خانه

و اساس اشکال آقای سیستانی در این مثلاً چیزی که رائج هست بین مستأجرها و مالک‌ها که می‌گویند اجاره به شرط قرض، حالا آن‌هایی که وجه فقهیش را بیان می‌کنند، همین است. ایشان می‌گویند اجاره به شرط قرض با قرض به شرط اجاره هیچ فرقی نمی‌کند، هر دو شرط القرض هستند. البته الحمدلله احتیاط می‌کنند، فتوی نمی‌دهند در حرمت اجاره به شرط قرض که اجاره محاباتیه است، اجاره می‌کنم من این خانه شما را به ماهی صد هزار تومان، در ضمنش شرط می‌شود که من به شما صاحب‌خانه پنجاه ملیون یک ساله قرض الحسنه می‌دهم. ایشان می‌گویند این شرط القرض است التزام مرتبط است به قرض.

حالا من به عنوان جمله مستأنفه این‌جا یک مطلبی بگویم. چون برخی آقایان تماس گرفتند با من. چون بحث مبتلابه‌ی است. گفتند حالا که آقای سیستانی در این امور اشکال می‌کنند، مثلاً همین اجاره به شرط قرض را ایشان می‌گویند این شرط القرض است، همانی که در این هبه به شرط القرض می‌گفت شرط القرض است، حالا یک راه حلی ما ارائه می‌دهیم. راه حل چیست؟ این را عرض کردم به عنوان جمله مستأنفه می‌گویم، ربطی به بحث هبه بشرط القرض ندارد، به تناسب این‌که خواستم بگویم آقای

سیستانی در این امور که هبه به شرط قرض، اجاره به شرط قرض، می‌گویند این‌ها شرط القرض می‌شود چون شرط یعنی التزام مرتبط، به تناسب عرض می‌کنم، گفتند آقای سیستانی در اجاره به شرط قرض احتیاط می‌کنند، اشکال می‌کنند، یک راه حل دیگری برای مستأجرها می‌شود ارائه داد.

### **مناقشه در راه حل اول برای رهن خانه (راه حل آقای سیستانی)**

این راه حل آقای سیستانی که فرمودند سه دانگ خانه را به بیع الخيار از مالک خانه بخریم، مثلاً می‌خواهیم یک آپارتمانی را از شما که مالک هستید، اجاره به شرط قرض کنیم، آقای سیستانی می‌گویند احتیاط واجب این است که این کار را نکنید، حالا یک راه این است که رجوع کنیم به آقای زنجانی، اجاره به شرط قرض را ایشان می‌گویند جایز است یا آقای وحید می‌گویند جایز است. آقای سیستانی خودشان راه حل‌شان این است که بگویی سه دانگ از این آپارتمان را از شما خریدم یک ساله به پنجاه ملیون، پول رهن، و سه دانگش را اجاره کردم ماهیانه به صد هزار تومان. پنجاه ملیون را می‌دهی به صاحب‌خانه به عنوان ثمن بیع الخيار، هر ماه هم صد هزار تومان می‌دهی به عنوان اجرت آن سه دانگ، سر سال که شد صاحب‌خانه پنجاه ملیون شما را می‌دهد، بیع الخيار را فسخ می‌کند.

[سؤال: کدام صاحب‌خانه خانه چند میلیاردی را به این ثمن می‌دهد؟ جواب:] اشکال ندارد، صاحب‌خانه می‌خواهد راه حل شرعی پیدا کند.

عملی نیست چون اولاً: مالک‌ها شک می‌کنند که این چه کاری است، نکند نقشه‌ای کشیدید برای خانه او. و مشکلات خودش را هم دارد. این پنجاه ملیونی که مالک گرفت مشکلات جنبی هم دارد. حالا اگر سر وقت پولش را نداشت بدهد، بیع لازم بشود؟

[سؤال: ... جواب:] اگر مالک بمیرد ورثه‌اش خیار دارند، حق الفسخ دارند. حالا باید پنجاه ملیون را بیاورد و فسخ کند.

بعد شبهه خمسش چی می‌شود؟ این مالک این پنجاه ملیون را خانه‌اش را فروخته، خمس بدهد ندهد. این مشکلاتی دارد.

[سؤال: ... جواب:] مالک خانه که مقترض می‌شود، او که خمس لازم نیست بدهد. مالک خانه پنجاه ملیون را قرض می‌گیرد از مستأجر که قرض است. اما بیع الخيار بکند سه دانگ خانه‌اش را فروخته، ثمن سه دانگ دستش آمده، ربح است. مشکلش این است.

### **مناقشه در راه حل دوم برای رهن خانه**

حالا بعضی‌ها گفتند ما یک راه حلی داریم. گفتند: اصلاً اجاره به شرط رهن شرعی: من این خانه را شما اجاره می‌کنم به ماهی صد هزار تومان، اجاره‌اش در یک سال می‌شود یک ملیون و دویست، به شرط این‌که پنجاه ملیون رهن بگذارم پیش شما

مالک نه قرض بدهم به شما. اگر بگوئید به چه درد مالک می‌خورد پنجاه ملیون؟ رهن این بدهی من است، من مستاجر بدهکارم به شما یک ساله یک ملیون و دویست، پنجاه ملیون گرویی می‌گذارم پیش شما مالک گرو این بدهی من است، وثیقه دین، اگر شما بگوئید به چه درد مالک می‌خورد این پنجاه ملیون؟ که بگیرد نتواند تصرف کند. می‌گویند شرط کند مالک بر این مستاجر به شرط این‌که این گرویی که می‌گذارد پیش من، من مجاز در تصرف هم باشم. حل شد دیگر. اجاره می‌کند مستاجر خانه شما را ماهی مثلاً هر چه، صد هزار تومان، شرط رهن، شرط وثیقه دین می‌گذارید، می‌گوئید پنجاه ملیون وثیقه دینت، پنجاه ملیون را من مالک می‌گیرم، منتها پنجاه ملیونی که بماند پیش من امانت که بدرد من نمی‌خورد، شرط می‌کنم مجاز در تصرف در این پنجاه ملیون مع الضمان باشم.

[سؤال: ... جواب:] هیچ خلاف مقتضای رهن نیست که مرتهن شرط کند در ضمن عقد رهن که من مجاز در تصرف باشم مع الضمان. چه اشکالی دارد؟ حل می‌شود. اجاره به شرط قرض نه، اجاره به شرط رهن، واقعا هم رهن شرعی است دیگر، وثیقه دین است، یعنی این پنجاه ملیون گرویی آن بدهکاری مستاجر است به اجاره بهای این منزل یک ساله.

[سؤال: ... جواب:] مالک قبول نمی‌کند، مالک می‌گوید اجل گذاشتم برای این اجاره‌ها، می‌خواهی زودتر بدهی گرویی را بگیری؟ من از تو زرنگ‌تر هستم، اجل گذاشتم برای این اجاره بها که سر وقت بدهی، زودتر بدهی قبول نمی‌کنم. ... حالا در فرض متعارف که این‌طور نیست که کل اجاره را روز اول بگیرد.

آیا این وجه درست است؟ نه، درست نیست. چرا؟ برای این‌که من مجاز در تصرف اتلافی هستم یا انتفاعی؟ در رهن می‌تواند شرط کند مجاز در تصرف انتفاعی باشم. ماشین را گرو می‌گذاری، خانه را گرو می‌گذاری پیش من، من مجاز باشم در این خانه بشینم، سوار این ماشین بشینم، اشکال ندارد. اما رهن پول است، پنجاه ملیون پول است، از طرف شما مستاجر من مالک مجاز باشم در تصرف این پنجاه ملیون یعنی مدام بیایم این پنجاه ملیون را بشمارم هر شب؟ یا تصرف اتلافی کنم یعنی این پنجاه ملیون را خرج کنم؟ تا خرج کردم می‌شوم بدهکار. و شرط هم این است که شما تا آخر سال این طلبتان را از من نگیرید. آقای مستاجر! شما این پنجاه ملیون را به من قرض نمی‌دهی، اذن در اتلاف می‌دهی که بعد از اتلاف من ضامن آن هستم، بدهکار شما می‌شوم، وقتی بدهکار شما شدم، آیا باید فوراً بدهیم را بدهم؟ نه، فرض این است که یک سال وقت گرفتم. پس در واقع اذن گرفتم از شما در مصرف کردن پنجاه ملیون و بدهکار شدن به شما و تاخیر در اداء بدهی به شما تا یک سال، یعنی امهال در تاخیر اداء دین، این شرط شد در ضمن این اجاره محاباتی، این هم ربا است دیگر.

یک وقت می‌گوئید اجاره به شرط قرض یا قرض به شرط اجاره، خب حالا آقای



سیستانی می‌فرمایند اجاره به شرط قرض هم التزام مرتبط به قرض است جایز نیست علی‌الاحوط. حالا می‌گویید نه، اجاره به شرط وثیقه دین، به شرط رهن شرعی، این هم آخرش یعنی اجاره به شرط این‌که پنجاه ملیون به من بدهی گرویی و من مجاز باشم این پنجاه ملیون را مصرف کنم و بدهکار شوم و بعد از بدهکار شدن من مجاز باشم در تاخیر اداء این پنجاه ملیون به شمای مستاجر تا یک سال. چرا شما به من اذن می‌دهی در تاخیر اداء این دین پنجاه ملیونی، چرا امهال می‌دهی؟ چون دلت خوش است که خانه با اجاره ماهی دو ملیون اجاره کردی با ماهی صد هزار تومان. یعنی در مقابل امهال الان پنجاه ملیون ملک تو است، قبول، ملک شمای مستاجر است، اما این پنجاه ملیون را به من اذن دادی مصرف کنم، اگر اذن در مصرف کردن ندهی به چه درد می‌خورد؟ اذن دادی که مصرف کنم و لو به این‌که در بانک بگذارم یعنی به بانک قرض بدهم و از سود آن استفاده کنم، اذن دادی در مصرف کردن آن و بعد از مصرف کردن به من امهال می‌دهی در تاخیر در اداء دین من به شمای مستاجر که پنجاه ملیون به شما بدهکار می‌شوم. این امهال قرۃ الی الله نیست، این امهال به شرط آن اجاره محاباتی است که خانه من را دو ملیون اجاره‌اش است به ماهی صد هزار تومان می‌خواهی اجاره کنی. این يعود الاشکال. یعنی اجاره به شرط قرض اگر اشکال داشته باشد با این اجاره به شرط رهن مع الاذن فی التصرف حل نمی‌شود مشکلش.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که در ضمن اجاره شرط بکنید امهال را نسبت به دینی که بعداً محقق می‌شود، چه فرقی می‌کند؟ شرط امهال که اشکال ندارد از ابتداء نسبت به دین آینده.

[سؤال: ... جواب:] بحث‌های گذشته است، پول [یعنی] چه اعتباری است؟ پول مال است.

این پیرانتر بسته شد، برگردیم به بیان آقای سیستانی در هبه مشروطه به قرض، آقای سیستانی فرمود هذا شرط القرض. من اقرض فلا يشترط الا مثلها اطلاق دارد، لایشترط سواء كان الشرط اصلا و القرض فرعا أو بالعكس. مهم این است که التزام مرتبط به قرض نباید داشته باشید که در آن سود باشد.

#### اشکال دوم به راه چهارم (بیان شهید صدر)

بیان دوم بیان آقای صدر است. قطع نظر از بحث حیل ربا که ایشان قبول ندارد، بیان دیگر این است که اصلاً عرف بین هبه به شرط قرض و قرض به شرط هبه فرق نمی‌گذارد. نه این‌که تنقیح مناط در حیل ربا می‌کنیم، نه، ممکن است شما حیل ربا را قبول کنید، اما عرف می‌گوید اگر قرض به شرط هبه ربا است، هبه به شرط قرض هم همان است، فرقی نمی‌کند؛ یعنی ماهیت عوض نشده است. این اشکال غیر از اشکال حیل ربا است. حیل ربا می‌گوید ما غرض شارع را فهمیدیم که ربا ظلم است و با این

تغییر شکل واقعیت ربا از بین نمی‌رود. نخیر، فعلا ما آن را بحث نمی‌کنیم. بحث این است که عرفا شکلش هم عوض نشده. مثل این‌که شما اسم مرکب را اولش را مثلا حسن علی علی‌حسن، مثلا، این لفظ عوض شده، یا اسم یک غذایی را اول اسم مرکب بگذاری، اول این را بگویی بعد او را یا بالعکس. اجاره به شرط قرض، قرض به شرط اجاره این اشکالی است که مطرح می‌شود. در کتاب فقه العقود هم دارند که عرف این‌ها را یکی می‌بیند.

[سؤال: ... جواب:] بحث حیل ربا نیست. اصلا بحث در این است که مثلا همین هبه به شرط قرض و قرض به شرط هبه را عرف یکی می‌داند.

[سؤال: ... جواب:] عرف کجا تخطئه شده توسط شارع؟ ... [مستشکل: آیه انما البیع مثل الربا. جواب:] آن آیه را معنا کردیم قبلا. چه ربطی دارد که عرف هبه به شرط قرض را با قرض به شرط هبه یکی می‌داند.

[سؤال: ... جواب:] فرق نمی‌کند. بیع محاباتی به شرط قرض یا قرض به شرط بیع محاباتی می‌گوید عرف یک چیز می‌بیند این‌ها را. عرض کردم در کتاب فقه العقود هم شاگرد ایشان این را بیان کرد.

بالاخره بیان عرفی است. ما این را بعید نمی‌دانیم.

#### راه پنجم: جعاله

راه پنجم جعاله بر قرض است. می‌گوید من اقرضنی عشر ملأین فله علیّ مثلا خمس ملأین. دیگر لازم نیست الان شما پنج ملیون را بدهی، ده ملیون طرف به شما می‌دهد، عمل به جعاله می‌کند، چه بسا اصلا جعل هم برای خصوص مخاطب قرار بدهی، ان اقرضتني، من اقرضنی نگوئی، [بگویی] ان اقرضتني عشر ملأین فلک علیّ خمس ملأین. آن وقت ده ملیون به شما قرض داد مستحق جعل است، حالا جعل نقد می‌تواند باشد می‌تواند قسطی باشد. با هبه فرق می‌کند. هبه شرطش قبض است، هبه بدون قبض محقق نمی‌شود. جعاله نه، وقتی عمل کرد عامل به جعاله مستحق جعل است و لو جعل نسبه باشد. از این جهت خوب است، عملی است.

آقای خوئی، آقای تبریزی فرمودند چه اشکال دارد؟ جعاله بر قرض راهی است، چرا می‌روید قرض ربوی، مرتکب ربا می‌شوید؟ بیایید از راه حلال به آن هدف‌تان برسید، جعل قرار بدهید. بگویید اگر به من ده ملیون قرض بدهی من به تو پنج ملیون به عنوان جعل می‌دهم، این کارت کار با ارزشی است. چه کار باارزشی بالاتر از این‌که مشکل من را حل می‌کنی با این ده ملیون قرض دادن. اگر این کار باارزش را کردی من پنج ملیون اقساطی به تو خواهم داد.

#### اشکال (آقای سیستانی)

آقای سیستانی طبعاً این راه را قبول ندارد. چرا؟ برای این‌که آقای سیستانی با آن

بیانش گفت هر التزام مرتبگی به قرض شرط القرض است. این جعاله مرتبط به قرض است دیگر. جعاله بر قرض است دیگر. و این مقرض که به شما ده ملیون قرض می‌دهد، تبرعا که نمی‌دهد، به عنوان قرارداد جعاله به شما می‌دهد که مستحق جعل باشد.

### پاسخ

این فرمایش آقای سیستانی را ما قبول نمی‌توانیم بکنیم. چون برای ما روشن نیست این که شرط القرض مطلق التزام مرتبط با قرض است و لو به این نحو که جعاله بر قرض قرار بدهد. ما می‌گوییم هر کس به ما ده ملیون قرض بدهد بخاطر این کار با ارزشش پنج ملیون به او می‌دهیم، خدا پدرش را بیامرزد. این ظهور ندارد که این شرط القرض است. من اقرض رجلا فلا یشرط الا مثلها ظهور ندارد در نهی از این جعاله بر اقراض.

### تنبیه: راه حل آقای سیستانی برای تصحیح جعاله

البته آقای سیستانی یک راه حلی گذاشته، فرموده: یک راه حلی به شما می‌گویم. هر کسی از شما قرض خواست بگویید من خودم مستقیم به کسی قرض نمی‌دهم، شما کارمندی ما داریم بروید سراغ او، او مسئول وام دادن از طرف ما هست. شما هم خوش حال می‌شوید، می‌گویید حل است، او هم که دوست شماست، تا می‌روی از او وام بگیری، پول خودش هم که نیست سریع پول را در می‌آورد به شما وام می‌دهد. می‌روید سراغش می‌گوید چشم، من از طرف زید که سرمایه‌دار هست، سرمایه مال اوست، به شما سعی می‌کنم قرض بدهم، ولی این وساطت من مجانی نیست، چقدر وام می‌خواهی؟ من می‌روم پیگیری می‌کنم، ده ملیون وام می‌خواهی، باید برای این وساطت من مثلا پنج ملیون بدهی. الان هم نمی‌دهی نده، در ضمن اقساط وام که می‌دهی، یک بخشیش هم جعل من را بده. این پنج ملیون می‌شود مال این واسطه، کارمند صاحب اصلی پول. صاحب اصلی پول هم با این کارمند در ضمن عقد آخری شرط کرده که هر چی از این پول‌ها گیرت آمد، باید بدهی به خودم، بگذاری در جیب، پول قرض را من بدهم به مردم تو همین‌جوری بگذاری پنج ملیون‌ها را در جیب خودت نمی‌شود، حالا یا همه‌اش را یا بخشی را باید بدهی به من.

ایشان گفته اشکال ندارد. چرا؟ برای این که مقرض صاحب پول است، مثلا زید، مقرض عمرو است، هیچ شرط سودی بین این دو رد و بدل نشده است، هیچ جعلی بین این‌ها قرار داده نشده است، آن واسطه که پول زید را به عمرو قرض می‌دهد که بکر است، او برای وساطتش مزدکار، مزد می‌گیرد، او که مقرض نیست، کاری انجام می‌دهد می‌گوید به من مثلا برای شما که تلاش می‌کنم ده ملیون وام بگیرم پنج ملیون کارمزد بدهی، چه اشکالی دارد؟ و اما آن قراردادی که بین زید که مالک پول هست و

بین این بکر که واسطه است، قرار داد هست که هر چه کارمزد گرفتی برگردان به صندوق ما، او هم شرطی بین مقرض و مقترض نیست، بین یک کارفرمایی است و بین کارمند خودش، چه اشکالی دارد؟

می‌گویید حيله ربا است، خب باشد، مگر حيله ربا حرام است؟ اگر عنوان محرمی بر آن منطبق باشد چه اشکال دارد؟ چون عرض کردم آقای سیستانی با حيله ربا مشکل ندارد، می‌گوید شکلش را درست کن من قبول می‌کنم. این کار شکل را درست می‌کند. [سؤال: ... جواب:] فقط آن کارمند اگر پنج ملیون را گرفت گذاشت در جیبش مصرف کرد مال خودش را مصرف کرده، ولی من طبق شرط ضمن العقد از خرخره‌اش بیرون می‌کشم آن پنج ملیون را. ... ایشان می‌گویند اگر کارمند پنج ملیون را گرفت شماره حساب خودش را داد، مالش حلال است؟ بله حلال است اما حلالی است که بیچاره می‌شود. آن کارفرما به هر نحوی شده این پنج ملیون را و لو از حلقوم او می‌کشد بیرون.

پس اشکال اول اشکال آقای سیستانی بود که جعاله بر قرض شرط القرض بود، راه حل‌شان هم این بود. اشکال دوم اشکالی است که آقای صدر در البنك اللاربوی مطرح کردند راجع به این جعاله بر قرض. تامل بفرمایید ان شاء الله تا هفته آینده.

**راه‌های جایگزین برای قرض ربوی**

**جلسه 4-99**

**چهارشنبه - 99/08/21**

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به قراردادهای بانکی بود که بجای قرض ربوی جایگزین می‌شد که با قطع نظر از حرمت حيله ربا که امام و آقای صدر قائلند ما این‌ها را داریم بررسی می‌کنیم بعد بحث کلی حکم حیل ربا را ان شاء الله دنبال می‌کنیم.

**راه حل محقق خوئی (جعاله بر قرض)**

رسیدیم به جعاله بر قرض که برخی مثل مرحوم آقای خوئی پیشنهاد کردند، مرحوم آقای تبریزی پذیرفتند که مقترض بگوید ان اقرضتني فلک علیّ کذا. ده ملیون وام می‌خواهم اگر شما به من ده ملیون وام بدهی، جعل تو پنج ملیون در ذمه من است که بطور اقساطی به تو خواهم داد ده ملیون را می‌گیرد و یک دفترچه قسط وام پانزده ملیونی برایش تشکیل می‌دهند. بانک هم به هدف خودش می‌رسد و مرتکب حرامی هم نشده.

**تصحیح جعاله بر قرض بناء بر مبنای آقای سیستانی با جعاله بر فروش پول**

آقای سیستانی فرمودند ما هر نوع التزام مرتبط با قرض را ربا می‌دانیم. حالا فرق نمی‌کند قرض اصل باشد در قرارداد، آن التزام که سود دارد فرع باشد، مثل قرض به شرط هبه، که قدرمتیقن از ربا است، یا آن التزام سودآور اصل باشد قرض فرع او، مثل هبه به شرط قرض، جعاله بر قرض، بیع محاباتی به شرط قرض که این هم ربا است. که اگر اشکال فقط این باشد و ما بخواهیم نظر ایشان را هم رعایت کنیم راهش این است به جای آن قرض فروش پول به پول را بگذاریم، بگوییم جعاله بر فروش ده ملیون تومان یک ساله به ده ملیون تومان، اگر شما به من ده ملیون بفروشی یک ساله به ده ملیون من پنج ملیون به تو جعل می‌دهم. خب آقای سیستانی نباید اشکال کنند. چرا؟ برای این که آقای سیستانی می‌فرمایند فروش پول به پول چون نسیه است روایت گفته مثلین به مثل نباشد، صحیحه حلبی گفت، ما کان من طعام مختلف أو متاع أو شیئ من الاشياء يتفاضل فلا بأس ببيعه مثلین بمثل یدا بید فاما نظرة فلا یصلح. نسیه نباید و لو معدودات را به جنس خودش با تفاضل بفروشید، ده ملیون تومان معدود است به جنس خودش که تومان است نباید نسیه بفروشید مع التفاضل، ده ملیون به پانزده ملیون تفاضل است، می‌گوییم بسیار خوب، ما ده ملیون می‌فروشیم به ده ملیون، دیگر تفاضل نیست و لکن برای این بیع جعلی تعیین می‌کنیم. به بانک می‌گوییم شما اگر به ما ده ملیون بفروشید یک ساله به ده ملیون ما به شما پنج ملیون پرداخت می‌کنیم، مسئول بانک می‌گوید ما وام می‌دهیم می‌گوییم نه، وام نمی‌شود، اگر اختیار داری جناب کارمند بانک از مافوق و او هم از مافوقش و هلم چرا، آن مافوق اصلی به شما اذن داده این کار را بکنی که من بگویم بسم الله، به من بفروش ده ملیون یک ساله جعلت بر این بیع پنج ملیون است، او هم تماس می‌گیرد، با هر کسی هم تماس بگیرد شما می‌گویید او هم مافوق دارد، باید برود سراغ آن کسی که اختیاردار اصلی هست در این قراردادهای بانکی و از او اجازه بگیرد و این قراردادی که شما پیشنهاد می‌کنی امضاء کنند مشکلی ندارد.

[سؤال: ... جواب:] بیع پول به پول به جنس خودش اگر نقدا باشد کم و زیادش مهم نیست. مثل این که شما صد هزار تومان مثلاً نو را معاوضه کنید با صد و بیست هزار تومان مثلاً با کهنه، با پول خرد اشکال ندارد، نقدا است، اما نسیتا بخواهید بگویید ده ملیون می‌فروشم به پانزده ملیون یک ساله، خب فاما نظرة فلا یصلح. پیشنهاد این است که شما ده ملیون را به ده ملیون یک ساله بفروشید، آن اضافه‌ای که در نظر داشتید بیاورید جعل قرار دهید در این بیع. اشکال برطرف می‌شود.

**نکته: تصحیح اجاره محاباتی به بناء بر مبنای آقای سیستانی با فروش پول**

یا در همین اجاره به شرط قرض که آقای سیستانی ایراد می‌گیرند می‌گویند این شرط القرض است، این‌ها اجاره محاباتی است، صد ملیون تومان که رهن می‌دهید به قول

معروف ولی اجاره از ده ملیون می‌رسد به صد هزار تومان، این اجاره محاباتیه است، آقای سیستانی می‌گویند چه جور اگر بگویید قرض می‌دهم صد ملیون را به شرط این‌که این خانه‌ات را به من اجاره بدهی صد هزار تومان ربای مسلم است، اگر بیایی بگویی اجاره می‌کنم این خانه تو را به صد هزار تومان به شرط قرض الحسنه صد ملیون به شما، این هم ربا است چون ربا التزام مرتبط به قرض است. راه حلش این است که به جای قرض فروش پول را مطرح کنند. مستأجر بگوید اجاره می‌کنم این خانه شما را صد هزار تومان ماهانه و می‌فروشم صد ملیون را به شما یک ساله. یعنی دو تا معامله در کنار هم، اجاره این خانه به نحو اجاره محاباتیه، اجاره این خانه صد هزار تومان در ماه، یک قرارداد، قرارداد دیگر هم به شما می‌فروشم صد ملیون یک ساله، شما مالک خانه هم زیر هر دو قرارداد را امضاء می‌کنید. چون قرارداد با هم است، یکی را امضاء کنی یکی را امضاء نکنی من قبول ندارم. با هم امضاء می‌کنید، مشکلی هم ندارد.

[سؤال: ... جواب:] مشکل خمس هم ندارد. شمایی که می‌خواهید خانه اجاره کنی صد ملیون را می‌فروشی، شما قرض هم بدهی خمس دارد، بفروشی هم خمس دارد. اما مالک که می‌خرد نسبه می‌خرد، برای او که ربح نیست. مالک خانه چه قرض بگیرد این صد ملیون را چه نسبه بخرد، فایده صدق نمی‌کند. شما از صبح برو بازار تا شب ده‌ها میلیارد جنس نسبه بخر، سود کردی امروز؟ چه سودی کردی؟ فایده‌ای گیرت نیامده و لذا لازم نیست خمس بدهی.

[سؤال: ... جواب:] قطع نظر از مبنای امام و آقای صدر که حیل ربا حرام است، چون آقای سیستانی حیل ربا را حرام نمی‌داند فقط مشکل‌های شکلی دارد، مشکل شکلی را برطرف کنیم آقای سیستانی ایراد نمی‌گیرد. یا مرحوم آقای اراکی که در اجاره به شرط قرض می‌گفتند قرض یجر نفعاً، خب قرض را عوض کردید دیگر ایشان اشکال نمی‌کنند. ولی مثل آقای صدر و تلامذه ایشان که معتقد بودند این‌ها روحش ربا است یا امام که می‌فرمود قصد این‌ها فرار از ربا است و لذا این کارها درست نیست او اشکال آخری است، او اشکال کلی است که آخر باید به آن بپردازیم.

این یک راه حلی است.

**نکته: راه حل برای اجاره محاباتیه (مستقل بودن اجاره از قرض)**

حالا راجع به این اجاره به شرط قرض چون ما مدام تکرار می‌کنیم چند هفته، راه حل برایش ارائه می‌دهیم چون درد دل مستأجرها را می‌فهمیم، خودمان هم یک زمانی مستأجر بودیم، راه حل‌های دیگر هم هست. مثلاً یکی می‌گوید بیاییم با مالک تفاهم کنیم بگوییم ما اجاره می‌کنیم خانه شما را ماهی مثلاً صد هزار تومان بدون هیچ شرط، صد

ملیون هم من به شما قرض الحسنه می‌دهم بدون هیچ شرط، هیچ‌کدام از این دو شرط دیگری نیست. مالک هم می‌گوید چرا این‌جور؟ می‌گوییم می‌خواهیم شبهه ربا نداشته باشد، می‌گوید هر چی شما بفرمایید حاج آقا مانعی ندارد. اگر واقعا این بدون شرط صوری نباشد که به نظر من معمولاً صوری است اشکال ندارد.

### اشکال

این‌که عرض می‌کنم معمولاً به نظر ما صوری است چون اگر همان موقع که شما گفتید اجاره می‌کنم این خانه شما را ماهی صد هزار تومان بدون این‌که این قرارداد ربطی داشته باشد به آن قرض صد ملیون تومان به شما مالک و قرض می‌دهم این صد ملیون را به شما مالک بدون این‌که ربطی داشته باشد به آن اجاره، مالک هم بگوید قبول، بعد از اینکه قبول کرد مالک، صد ملیون را گرفت، سریع کارت به کارت کردید شما یا به نحوی قبض محقق شد، بگوید حاج آقا الان یادم آمد، این خانه ما مال من نیست، مال حاج خانم است، من هم از او اجازه نگرفتم آدمم اجاره دادم به شما، یک زنگی بزنم حاج خانم ببینم راضی است، موبایل را دست گرفت الو مثلاً خانم ما خانه را اجازه هست اجاره بدهیم، او هم می‌گوید بیخود اجاره دادی، او هم می‌گوید حاج آقا دیدی، صاحب خانه که همسر ما هست راضی نیست. این قرارداد که ملغی شد، ان‌شاءالله این صد ملیون را سر وقت همان اول سال که هست به شما بر می‌گردانم. شما چی می‌کنید؟ بینکم و بین الله چه می‌کنید؟ آیا ملتزم می‌شوید به آن حرف‌تان؟ که هیچ‌کدام از این دو اجاره یا قرض شرط در ضمن دیگری نیست یا می‌گویید حالا من یک چیزی گفتم، یک الغاء شرط صوری بود، این‌ها جدی نبود.

[سؤال: ... جواب:] قرض اگر لزومش مشروط باشد باز می‌شود قرض همراه با سود. شما قرض را بلا شرط از اجاره بدهید به طرف، دیگر معنا ندارد که اگر اجاره ایراد داشت قرض‌تان را پس بگیرید. ... شما می‌فرمایید من به شما صد ملیون قرض می‌دهم به شرط خیار که هر ماه اگر به من دو ملیون ندادید من حق دارم صد ملیون را پس بگیرم از شما، این ربا است دیگر. مانحن‌فیه هم همین است. شما شرط الخیار می‌گذارید برای قرض که اگر این اجاره جور نیامد من حق دارم قرضم را پس بگیرم، این شرط ربوی است دیگر. ... خیلی مشکل است. در این مثال بینکم و بین وجدانکم اگر مبتلا شدید به چنین واقعه‌ای از خیر آن صد ملیونی که قرض دادید به مالک تا یک سال صرف نظر می‌کنی؟ اگر واقعا انشاء صوری نکنید انشاء جدی کنید اسقاط شرط را ما حرفی نداریم. ... این لوازم، منبهات است که این اسقاطها صوری است، اگر اسقاط جدی باشد ما مشکلی نداریم. واقعا اسقاط شرط کنید، اجاره محاباتی‌ه جای خود مستقل، قرض الحسنه هم جای خود مستقل، فقط تخلف داعی شده است چون داعی شما بر آن قرض الحسنه آن اجاره محاباتی‌ه است ولی شرط نمی‌کنید در ضمن قرض اشکالی ندارد و لکن اگر واقعا صوری نباشد اسقاط شرط، جدی باشد.

[سؤال: ... جواب:] اشکال حیل ربا مثل امام برای‌شان فرق نمی‌کند این‌جا هم می‌گویند اگر قصدتان تخلص از ربا باشد این هم جایز نیست ولی آقای صدر که ما هم مسلک ایشان را قائلیم می‌گوییم بالاخره این قراردادها نتیجه معاملیه‌اش نتیجه ربا نیست، بالاخره قراردادها از هم مستقل است، حالا داعی ما سود باشد مثل این‌که من به کسی قرض می‌دهم که می‌دانم او به من سود می‌دهد یا سود نمی‌دهد سور می‌دهد، این داعی است، این‌که مشکلی ندارد. ... اگر غرض تخلص از ربا باشد، ظاهر این است که امام اشکال می‌کنند. اگر غرض مقرض و مقترض تخلص از قرض ربوی باشد، احتیال باشد در رسیدن به سود در قرض ربوی امام اشکال کردند دیگر، ما که اجتهاد در مقابل نص که نمی‌کنیم، ایشان خودشان تصریح کردند که هر قرارداد شرعی اگر قصد متعاملین تخلص از ربا با پیمودن راه‌های حيله ربا باشد این جایز نیست و صحیح نیست.

[سؤال: ... جواب:] امام در بیع العینیه‌ای که توضیح روشن شاید باشد برای اکثر دوستان که من ماشینم را به شما نقدا می‌فروشم به صد ملیون، بعد از شما نسیه می‌خرم به صد و پنجاه ملیون یک ساله، عملاً معنایش این است که صد ملیون از شما گرفتم، یک چک صد و پنجاه ملیونی به شما دادم امام فرمودند اگر هدف فرار از ربا و تخلص از ربا و حيله ربا نباشد جایز است که ما اشکال کردیم به امام که مگر عادتاً می‌شود این کار را کسانی انجام بدهند که هدف‌شان تخلص از ربا نیست؟ من ماشین را به شما می‌فروشم صد ملیون نقد، شما دومرتبه ماشین را به من می‌فروشید نسیتا صد و پنجاه ملیون چه هدفی را ما دنبال می‌کنیم؟ غیر از این‌که من صد ملیون نقد از شما بگیرم یک سال دیگر صد و پنجاه ملیون به شما بدهم؟ این همان تخلص از ربا است. حالا این‌ها بحثش در آینده می‌شود.

#### مناقشه صاحب فقه العقود در بیع العینه

و لذا صاحب فقه العقود فرمودند ما این مقدار را قبول نداریم باید شما که ماشین را می‌خرید یک هدفی داشته باشید از این ماشین، هدف داشته باشد یعنی ماشین می‌خواهید بخرید، در فقه العقود این‌جور فرمودند که باید خلاصه محض این‌که صد ملیون می‌خواهی به من بدهی صد و پنجاه ملیون یک ساله بگیری، این شد حيله ربا. باید یک هدف مشروعی را در خود این ماشین دنبال کنی. بعد ایشان مثال می‌زنند اگر مراجعه هم بکنید، جلد 1 صفحه 249، می‌گوید لو باع غرفة من البيت ببيع الخيار و استأجر باقی البيت جاز ذلک لاشتمال ذلک علی غرض آخر غیر غرض الاقراض بفائدة و هو غرض تحصیل البيت للسکنی. فرمودند اینی که خانه می‌گویید اجاره به شرط قرض حرام است چون ایشان هم آن را حرام می‌داند می‌گوییم سه دانگ خانه را بخر از صاحب‌خانه به بیع الخيار بعد سه دانگ دیگر را اجاره کن. این خوب است. برای این‌که شما که این کار را می‌کنی هدفی داری می‌خواهی در این خانه بنشینی. اما این



مثال ماشین که ماشین زیر پای من است می‌آیم به شما می‌گوییم بیا این ماشین من را نقدا بخر صد ملیون، اصلا معلوم است که شما هدفی نداری در این ماشین، اصلا شما شأنت اجل از این است که ماشین قراضه ما را بگیری و سوار بشوی، شما فقط می‌گویید باشد خریدم، بعد به شما فروختم به صد و پنجاه ملیون یک ساله، چک صد و پنجاه ملیونی از من می‌گیری، صد ملیون نقد به من می‌دهی، شما هدفی نداری در این ماشین و لذا گفتند این محض حيله ربا است و جایز نیست.

[سؤال: ... جواب:] شرط کردید یکی را در ضمن دیگری یا شرط نکردید؟ اگر شرط نکردید یکی باطل شد چه جور دیگری هم باطل بشود؟

### راه حل دیگر برای اجاره محاباتیه (امضاء صوری)

یک راه حل دیگر هم عرض کردم چو دغدغه خیلی‌ها هست بحث اجاره به شرط قرض حل بشود یک راه حل این بود که اجاره محاباتیه مستقل، قرض الحسنه مستقل، که ما گفتیم واقعا مشکل است مستقل بودن جدی را انسان قصد کند. یک راه حل دیگر این است که اصلا صوری امضاء کند. حالا شما می‌توانید خیلی پایبند شرع هستید صوری امضاء کند یا مالک پایبند شرع است صوری امضاء می‌کند، بعد می‌گویید من که می‌دانم راضی است این آقا، حالا مالک باشید می‌گویید من که می‌دانم این آقا این صد ملیونش را تصرف کنم، من هم که راضیم او یک ساله بنشیند ماهی صد هزار تومان بدهد، من راضی تو راضی، پس کی ناراضی؟ مستأجر هم همین را می‌گوید، می‌گوید من که راضیم او صد ملیونم را برود استفاده کند، او هم که راضی هست من در خانه‌اش بنشینم ماهی صد هزار تومان بدهم، حالا قرارداد صحیح نباشد.

این یک بهانه‌ای است برای خیلی‌ها. ما یک موقع خیلی مقید بودیم مثلا برویم مقدار ماستی که می‌خریم یک کیلو است بیشتر است کمتر است، میوه می‌خریم یک کیلو است بیشتر است کمتر است، نوعا هم نمی‌گویند فروشنده‌ها به آدم، می‌کشد می‌گوید شد مثلا پنجاه هزار تومان، حالا چقدر شد چند کیلو شد، آدم سختش هم هست بپرسد این چند کیلو شد او چند کیلو شد او چند کیلو شد، آن‌ها هم سخت‌شان است بگویند، فکر می‌کنند آدم روی حساب خاصی این سؤال‌ها را می‌کند، به آن‌ها شک دارد مثلا. بعد گفتیم حالا ما که راضی هستیم پولی که می‌دهیم بخورد برود، او هم که راضی است ما این میوه‌ها را مصرف کنیم، این میوه‌ها که نمی‌ماند که بعد نزاع بشود، ورثه او نزاع کنند. فرق می‌کند با خرید خانه، خرید خانه اگر صحیح نباشد فردا خانه گران می‌شود ارزان می‌شود پشیمان می‌شود طرف می‌آید دبه در می‌آورد اگر بیع صحیح نباشد، اباحه تصرف هم باشد اباحه تصرف از بین می‌رود بقائا، در دسر قضائی پیدا می‌کنیم، در خرید خانه ماشین آدم سخت می‌گیرد. ولی حالا می‌خواهی بروی یک کیلو ماست بخری، حالا شده نهصد گرم یا یک کیلو و صد گرم مهم نیست پول را می‌دهی و ماست را می‌بری خانه می‌خوری، دیگه مشکلی پیش نمی‌آید اباحه تصرف که نوعا هم

اطمینان هست به رضای افراد در تصرف.

### تسری این راه حل به قرض ربوی

و لذا بعضی‌ها این‌جور پیشنهاد می‌کنند می‌گویند اصلاً شما برو با رباخوارترین بانک‌ها رباخوارترین اشخاص، می‌گویید وام می‌خواهی؟ می‌گوید بله، ده میلیون وام می‌خواهی سودش می‌شود این قدر، ما هم می‌گویید باشد، قرارداد را می‌آید امضاء می‌کند اما صوری امضاء می‌کنیم، الاحقر فلان، همه‌اش صوری. دقت کنید! اگر من جدی امضاء کنم قرض با شرط ربا خود قرارداد حرام است، خود قبول قرارداد ربوی حرام تکلیفی است نه فقط باطل است.

### مناقشه در کلام امام راجع به کافی بودن امضاء صوری نسبت به سود در قرض

#### ربوی

آن پیشنهاد امام هم که در تحریر الوسيلة داشتند که اصل قرض را قبول کن در دلت بگو کورخواندی، سود را قبول نمی‌کنم بدهم، حالا بعداً سود را می‌دهی تکویناً و خارجاً، غیر از قرارداد است، در قرارداد اصل قرض را قبول کن به شرط ماهی فلان مقدار سود را قبول نکن در دلت، امام فرمودند مشکل ندارد، حرام تکلیفی نیست، قرض به شرط سود را مقترض متدین می‌خواهد حرام مرتکب نشود اصل قرض را قبول نکند شرط سود را در دلش قبول نکند ولی در لفظ به او چیزی نمی‌گوید اگر چیزی بگوید که او قرض نمی‌دهد. ما هم گفتیم نه، این‌که نشد قرارداد. او قرضش معلق است بر التزام من به دفع زیاده، من قبول بکنم قرض را به شکل غیر معلق بر التزام به دفع زیاده، تطابق بین ایجاب و قبول بهم می‌خورد. و لذا راه حل امام را ما نپذیرفتیم.

[سؤال: ... جواب:] معلق است قرض به قبول التزام به دفع زیاده. و الا این‌که شما می‌گویید تعلیق می‌شود که مثلاً در بیع که بیع می‌کنی چیزی را به شرط این‌که او کاری را انجام بدهد معلق نیست بر انجام کار خارجاً، که اگر انجام نداد بیع محقق نشده است، معلق است بیع بر التزام آن مشروط‌علیه به انجام فعل یا به اداء یک مال، اداء سود و امثال آن.

ما این راه را قبول نکردیم. ولی یکی پیشنهاد می‌دهد کلش را صوری امضاء کن، اصل قرض به شرط سود را کلش را صوری امضاء کن، بعد آن آقا می‌آید ده میلیون را به شما می‌دهد، شما مطمئنی یقیناً هم لازم نیست، اطمینان، مطمئنی که آن آقا هدفش این است که ده میلیون را که به شما داد آخر سال پانزده میلیون به او پس بدهی، شما هم این کار را خواهی کرد، شما مالک این ده میلیون نمی‌شوید، قرض صحیح نیست چرا؟ برای این‌که شما قبول نکردید قرض را چون اگر قرض به شرط ربا را قبول می‌کرد حرام بود تکلیفاً، بدون شرط ربا قبول می‌کردید تطابق بین ایجاب و قبول مختل می‌شد و لذا اصلاً می‌گویید کلش را من صوری امضاء می‌کنم.

بعد که صوری امضاء کردم در مقرض شخصی یا بانک اهلی که مجهول المالک نیست تا آقای سیستانی بگوید شما در بانک دولتی صوری امضاء کن بعد پول را که می‌گیری بگو من با اجازه حاکم شرع این مبلغ را به خودم قرض الحسنه می‌دهم، او در مجهول المالک همچون حرفی می‌شود زد که اموال بانک‌های دولتی را مجهول المالک بدانیم، در بانک خصوصی و مقرض شخصی که ملک شخصی است مجهول المالک نیست و لذا تنها راه گفته می‌شود این است که بگوید من مطمئنم این آقا دنبال پول است هیچ چیز حالیش نیست در این دنیا غیر از پول، این دنبال این است که ماهی من به او قسط را بدهم که آخر سال ده میلیون که داده پانزده میلیون به او پس داده باشم. علم به رضای او به تصرف دارم، قرض صحیح نیست اصلاً من انشاء قرض نکردم.

**اشکال اساسی در صوری کردن امضاء**

این هم یک راه حل است ولی واقعاً شما مطمئنید که این‌هایی که بانک خصوصی دارند یا شخص هستند قرض به شرط کارمزد، شرعیش می‌خواهند بکنند کلاه شرعی [می‌گویند] قرض به شرط کارمزد، غیر کلاه شرعی [می‌گویند] قرض به شرط سود، شما مطمئنید که این‌ها علی‌تقدیر عدم انعقاد قرض علی‌تقدیر این‌که شما صوری امضاء بکنید، باز راضی هستند که شما این ده میلیون‌شان را بگیرید و به مصرف برسانید در فرضی که به آن‌ها تا آخر سال پانزده میلیون می‌دهید؟ اگر مطمئنید این هم راه حل خوبی است. من این ده میلیون را اگر احراز کنم رضایت این مالک را نوع آقایان می‌گویند می‌توانم بروم با آن اداء دین بکنم. آقای خوئی دارد، آقای سیستانی دارد، علم به رضایت کافی است برای اداء دین به مال غیر. مشکل حل می‌شود. حالا اگر کسی هم بگوید با این پول نمی‌شود اداء دین کرد به صرف رضایت مالکش، او یک مشکل آخری است مبتلا به قرض ربوی نمی‌شود. اگر مطمئنید ما حرفی نداریم اما مطمئن نیستیم.

[سؤال: ... جواب:] اگر این شخصی که آمده ده میلیون را گرفته که باید اسمش را مقترض صوری گذاشت، فوت بکند ضامن ده میلیون است. بله ورثه‌اش لازم نیست آن اضافه را بدهند. و یکی از جهاتی که ممکن است ما شک کنیم در رضایت این صاحب پول همین‌ها هست. ... ممکن است راضی باشد، بگوید اگر ورثه‌اش هم پول می‌دهند که ورثه‌اش هم قطعاً پول را خواهند داد چون اگر ندهند می‌بردشان دادگاه، بیچاره‌شان می‌کند.

[سؤال: ... جواب:] ما اطمینان نداریم به رضایت افراد که قرض ربوی می‌دهند بگوییم اگر قرض ربوی هم منعقد نشود راضی هستند که ما در پول‌شان تصرف کنیم در فرض که ما یا ورثه ما آنچه خواسته آن‌ها است که به جای ده میلیون پانزده میلیون به آن‌ها پس خواهیم داد ولی اگر کسی مطمئن است این هم راه حل خوبی است. در اجاره به شرط قرض هم اگر مطمئن است این راه حل را می‌تواند کسی پیشنهاد کند

صوری امضاء کند این مستأجر بعد بگوید من که می‌دانم من که صد ملیون را به این مالک بدهم من راضیم او تصرف کند، او هم مطمئنم راضی است من در این خانه تصرف کنم با پرداخت ماهی صد هزار تومان. حالا به این مستأجر بگوید اگر این مالک سکتہ کرد چی، می‌گوید ان شاء الله که سکتہ نمی‌کند، فعلا که حالا زنده است من راضیم او هم راضی است، حالا بعد سکتہ کرد نه من راضیم نه ورثه راضیند به هم می‌خورد. فعلا مشکلی نداریم. ولی این مشروط به این است که اطمینان داشته باشد انسان که واقعا علی تقدیر علی انعقاد این قرارداد باز مالک راضی است، واقعا می‌شود اطمینان کرد به این مطلب؟ بهر حال اطمینان به این مطلب کار مشکلی است. ولی اگر اطمینان شد این هم راه خوبی است.

### **تطبیق این راه حل بر معاملات بورس**

خوب دقت کنید! آقا یک نکته‌ای اشاره کردند ما به مناسبت بگوییم. این خرید و فروش سهام در بورس اشکال شرعی از باب شرائط معامله دارد که غرری است که حالا آقای زنجانی گفتند این مقدار عیب ندارد که عرفا ابهام برطرف شده است کافی است ولی آقای سیستانی اشکال می‌کند احتیاط می‌کند، ما هم اشکال می‌کنیم و می‌گوییم غرری است، اصل وجود این سهام در خارج معلوم نیست، شاید اصلا صوری باشد، مقدارش معلوم نیست، بهر حال، گفتیم عیب ندارد شما سهام را داری بفروش، بیعش باطل است باطل باشد می‌دانی راضی است طرف این پولی که به شما داده مصرف کنی، معمولا علم به حدوث رضایت است، اما اگر آمد بورس ارزان شد شک می‌کنی که آیا اینی که بورس را از شما خرید به بیع غیر صحیح یعنی شما این بیع غیر صحیح است پول گرفتی، ثمن در بیع غیر صحیح، آیا هنوز هم راضی است؟ شک می‌کنیم استصحاب می‌کنیم می‌گوییم روز اول که راضی بود آن وقتی که بورس در دوران طلایش بود و مردم فریب خورده بودند و خدا بگذرد از آن‌هایی که مردم را فریب دادند، شما آن وقت می‌گویید این آقا راضی بود، بعدش شک می‌کنیم بازار بورس متلاطم بود، شاید واقعا این آقا هنوز راضی باشد آدم مردی باشد بگوید من دیگه خریدم تمام شد رفت، خرید و فروشم صحیح نباشد مردی کجا رفته، بالاخره او بورس را به من داد آن وقت قیمتش همین بود من هم این پول را راضی بودم او مصرف کند، استصحاب می‌کنم هنوز هم راضی است. این‌جا هم همین‌طور است. مهم این است که اگر حدوث رضایت مورد اطمینان بود بقائش را با استصحاب می‌شود درست کرد.

[سؤال: ... جواب:] ما در بحث خودمان گفتیم در مثل اجاره یا مثل قرض ربوی ما هم گفتیم مطمئن نیستیم به این‌که این آقا راضی است حتی علی تقدیر عدم انعقاد این قرارداد راضی است که ما در مال او تصرف کنیم، ما هم می‌گوییم علم به رضایت نداریم. می‌گوییم اگر حدوث رضایت معلوم بود شک در بقاء مشکلتش با استصحاب حل

می‌شود.

برگردیم به اصل بحث. بحث در راه‌های جایگزین قرض ربوی بود رسیدیم به جعاله بر قرض که آقای سیستانی ایراد کردند ما پیشنهاد کردیم جعاله بر فروش پول به پول. آقای سیستانی دیگر اشکال نمی‌کنند. آقای خوئی و آقای تبریزی هم که اشکال نمی‌کنند یعنی اگر کسی بخواهد احتیاط کند بین نظر این آقایان که اسم بردیم می‌تواند بگوید جعاله بر فروش پول، مشکل حل می‌شود. چون از نظر آقای خوئی و آقای تبریزی این خرید و فروش پول به قرض بر می‌گردد ولی جعاله بر قرض را اشکال نمی‌کند آقای خوئی و آقای تبریزی، آقای سیستانی هم که می‌گوید این بیع پول به پول است و ما در جعاله بر قرض که ایراد گرفتیم ربطی به این جا ندارد پس همه این آقایان که اسم بردیم جایز می‌دانند.

### **اشکال شهید صدر بر جعاله بر قرض (عملية الاقراض محترم نیست)**

اما آقای صدر اشکال کرده. گفته: جعاله بر قرض یا جعاله بر بیع پول به پول اصلاً بی‌معناست. چرا؟ ایشان فرموده کار نداریم بحث حيله ربا را مدام مطرح کنیم او سر جای خودش، از نظر بنایی جعاله باید بر عملی باشد که ارزش مالی دارد. قرض جدای از آن مال، جدای از آن صد ملیون، خود عملية الاقراض مالیت مستقله ندارد. چه کار مگر می‌کند این مقرض؟ او صد ملیون به ما می‌دهد، یک آن اگر پس بگیرد، ارزش دارد؟ یک آن، صد ملیون می‌گذارد در دست ما و سریع از دست ما می‌گیرد، این ارزش دارد؟ ارزش قرض به ارزش آن مالی است که قرض می‌دهد و الا خود قرض که ارزش ندارد. اگر شما جعاله تعیین می‌کنید در مقابل آن مال، سود می‌خواهی بدهی به مال که این می‌شود سود قرض، اگر می‌خواهی بگویی این عمل ارزش زایدی دارد، اجرت دارد و من اجرتش را با جعل تعیین می‌کنم، این عمل اجرت ندارد، این عمل ارزش مالی ندارد. عمل محترم جعاله‌بردار است. ولی جعاله بر عملی که ارزش مالی ندارد، هر کس یک آه بکشد من به او صد هزار تومان می‌دهم، بعد همه آه می‌کشند می‌گویم به هیچ‌کدام یک ریال هم نمی‌دهم، به عنوان جعاله شما مستحق جعل نیستید، این عمل‌تان مالیت ندارد. عقلاء جعاله را بر عمل محترم که مستحق اجرت می‌شوید قبول دارند اما عملی که مستحق اجرت نمی‌شوید، جعاله‌اش هم صحیح نیست.

این فرمایش آقای صدر در البنك اللاربوی فی الاسلام است. می‌گویند جعاله بر قرض شرط مصحح جعاله را ندارد. شرط مصحح جعاله این است که جعل بر عملی باشد که ارزش مالی دارد، قرض به ما هو قرض یک کاری است که جدای از آن مالی که قرض می‌دهد عمل با ارزشی نیست که بخواهند برای او جعل تعیین کنند. تأمل بفرمایید ان شاء الله تا هفته آینده.

چهارشنبه - 99/08/29

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين سیما بقیة الله فی الارضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در عملیات بانکی بود که جایگزین قرض ربوی می‌شود. یکی از این عملیات بانکی که مطرح شده جعاله بر قرض هست. گفته شده که به جای این‌که در قرض شرط سود بکنند بانک با متقاضی وام چنین قرارداد ببندد که متقاضی وام بگوید اگر شما به ما مثلا وام ده ملیونی بدهید من به شما مثلا پنج ملیون کارمزد و جعل می‌دهم که بانک به هدف خودش می‌رسد، اقساطی که بر این شخص می‌بندد بر اساس پانزده ملیون خواهد بود، ده ملیون وام، پنج ملیون جعل.

### اشکال اول (آقای سیستانی)

اشکال‌هایی که مطرح شد بر این جعاله به شرط قرض، اشکال اول از آقای سیستانی بود که فرمودند بالاخره شما قرض را مرتبط کردید با این جعاله و هر التزامی که مرتبط بشود در انشاء با قرض شرط القرض است. شرط یعنی هم‌بند، به این طناب می‌گویند شریط چون لباس را به آن می‌بندند، شرط یعنی هم‌بند، این جعاله هم‌بند قرض است، در التزام با او مرتبط است.

### پاسخ

ما این اشکال آقای سیستانی برای ما واضح نیست. چون شرط از نظر عرفی تابع است. این‌که ما بگوییم مثلا بیع محاباتی به شرط قرض، اجاره محاباتی به شرط قرض در واقع این‌ها شرط القرض هستند، عرفا فعلا این را نمی‌پذیرد، چون می‌گوید ما آن‌چه که از شرط دیدیم و لغت هم گفت التزام فی ضمن بیع و نحوه این است که آن شرط در ضمن عقد باشد، به آن شرط در ضمن عقد می‌گویند شرط. اگر قرض به شرط سود باشد به آن شرط سود می‌گویند شرط، اما اگر قرض بشود شرط یک قراردادی مثل بیع محاباتی، اجاره محاباتی یا در مقام، جعاله، عرف به این قرارداد نمی‌گوید شرط القرض، این اصل است و قرض تابع آن. آن وقت بر این جعاله به شرط قرض صادق نمی‌بیند که این شرط القرض است.

## اشکال دوم (مرحوم امام)

بله، یک فرمایشی امام دارد که فرمایش دقیقی است. خلاصه فرمایش ایشان این است، با مثالی که ما عرض می‌کنیم: مثلاً شما می‌خواهید خانه اجاره کنید، می‌بینید که اجاره و رهن وجه شرعی‌ش که برخی از فقهاء قائلند این هست که بگوییم اجاره می‌کنم این خانه شما را مثلاً ماهی صد هزار تومان و در ضمنش ملتزم می‌شوم به شما یک ساله پنجاه میلیون قرض بدهم، اجاره به شرط قرض. مالک هم می‌پذیرد، شما پنجاه میلیون به این مالک قرض می‌دهید یک ساله، خانه او را هم که ماهی صد هزار تومان اجاره کردید. به این می‌گویند اجاره محاباتی به شرط قرض. امام فرموده‌اند که این قرض لا بشرط است یا به شرط انعقاد و صحت این اجاره محاباتی است؟ اگر شما بعد از این‌که این قرارداد را بستید و قرض هم دادید به مالک پنجاه میلیون، مالک بگوید من الان یادم آمد که این خانه مال من نیست، من به عنوان مهریه به همسرم دادم، از همسر هم اجازه نگرفتم خانه را اجاره بدهم، زنگ هم می‌زنند به همسرش، همسرش می‌گوید نه، برای چی اجاره دادی خانه را؟ آن اجاره که باطل می‌شود، شما قرضی که دادید به این شخص آیا این قرض را پس نمی‌گیرید؟ نمی‌گویید من مگر قرض قربة الی الله به تو دادم؟ من قرض به تو دادم بر اساس این‌که این اجاره محاباتی یعنی اجاره خانه شما به مبلغ کم نافذ باشد، اگر بناء باشد این اجاره نافذ نباشد، مگر من بیکارم که بیایم پنجاه میلیون به شما قرض بدهم؟ امام می‌فرمایند ببینید! این قرض هم شد به شرط انعقاد آن اجاره محاباتی و این محض ربا است نه حيله ربا.

یا مثلاً بیع محاباتی به شرط قرض. کسی کالایی را که ده هزار تومان می‌ارزد می‌فروشد به متقاضی وام به یک میلیون و شرط می‌کند در ضمنش که طبعاً این بایع به مشتری قرض الحسنه بدهد، پنج میلیون یک ساله به او قرض الحسنه می‌دهد، بعد اگر کشف بشود که این بیع محاباتی ایراد داشته، این کالا اصلاً غصبی بوده، خوب دقت کنید! مثال را تکرار کنم، من یک کالایی است ده هزار تومان می‌ارزد، به شما می‌فروشم نسبتاً یک میلیون و به شما قرض می‌دهم پنج میلیون، نتیجه این می‌شود که در ظرف یک سال پنج میلیون به اضافه آن یک میلیون پول آن کالا را از شما می‌گیرد. حالا اگر آن بیع محاباتی کشف بشود یک خللی داشت، منعقد نبود یا منعقد بود ولی من مشتری آن پنج میلیون را گرفتم، سریع شما کارت به کارت کردید، می‌خواهیم با هم خداحافظی کنیم، گفتیم فسخت البیع، بایع می‌گوید این چه کاری بود کردی؟ می‌گویم البیعان بالخیار ما لم یفترقا، من حق فسخ داشتم، خیار مجلس داشتم. این بایع آیا آن پنج میلیون را که یک ساله به این مشتری قرض داد، پس نمی‌گیرد؟ آیا شرط ضمنی این نیست که من این پنج میلیون را به شما قرض می‌دهم در صورتی که این بیع محاباتی باقی بماند؟ شما با این کار سر من کلاه گذاشتی، پنج میلیون از من هر چی گفתי قرض

الحسنة بگیری من نمی‌دادم، آمدی سر من کلاه گذاشتی، گفتی به من یک کالایی را که ده هزار تومان ارزش دارد یک میلیون نسیه بفروش در ضمن او شرط می‌کنم قرض دادن پنج میلیون را، به نحو شرط الفعل هم فرض کنید، بعد بیع که تمام شد، انشاء قرض کردید شما، پنج میلیون را به من دادید، من وقتی بیع را فسخ می‌کنم بخاطر خیار مجلس، شما به هیچ وجه نمی‌پذیرید.

[سؤال: ... جواب:] شرط الفعل چرا بهم بخورد؟ شرط بود در ضمن این بیع که شما یابیع به من پنج میلیون قرض بدهید یک ساله، شرط الفعل بود. یا اگر شرط النتيجة هم باشد باز همین اشکال امام پیش می‌آید که بیع محاباتی به شرط قرض و لو شرط النتيجة باشد قرض را هم مشروط می‌کند به آن بیع. اگر شرط الفعل هم باشد باز یعنی شرط می‌کند که بعد به من قرض بدهید، خب وقتی که یابیع که این کالای ده هزار تومانی را به من فروخت به یک میلیون نسیه، به من پنج میلیون را هم قرض داد، من مشتری بگویم فسخت البیع چون خیار مجلس دارم، پنج میلیون را گرفتم، بیع را هم که فسخ کردم، آن کالای ده هزار تومانی را می‌اندازم جلوی یابیع می‌گویم مال خودت باشد، یک ساله دیگر می‌آیم پنج میلیون را به تو پس می‌دهم. از همان مغازه‌اش تا در مدرسه فیضیه تعقیب می‌کند تا این پنج میلیون را از من نگیرد دست‌بردار نیست.

[سؤال: ... جواب:] اگر داعی باشد حق اعتراض ندارد. من به شما قرض دادم چون انگیزه داشتم فکر می‌کردم شما بعدا اگر از شما قرض بخواهم وقتی وضعت خوب شد به من قرض می‌دهی، می‌گویی هل جزاء الاحسان الا الاحسان، ولی بعد که شما وضعت هم خوب شد هر چی از شما قرض می‌خواهم به شما قرض نمی‌دهم، من حق شکایت دارم؟ ابدًا. می‌گویند یک انگیزه‌ای تو داشتی که به این آقا قرض دادی که بعد که وضعت خوب شد او هم به شما قرض بدهد. تخلف داعی که موجب حق نمی‌شود بر شخص. اما عرف در این مثال‌هایی که هست یک حقی می‌بیند برای طرف مقابل. این‌که می‌تواند قرض را بهم بزند چون کشف شد بیع محاباتی یا اجاره محاباتی نافذ نبود یا در بیع محاباتی از خیار مجلس استفاده کرد و فسخ کرد، نشان می‌دهد که قرضش لا بشرط نیست؛ قرضش مشروط است. ... لزوم قرض را هم مشروط بکنید می‌شود ربا. اگر شما ده میلیون به من قرض بدهید بگویید اگر هر ماه شما سیصد هزار تومان به من ندهید من حق فسخ دارم، ماه اول سیصد هزار تومان به شما دادم، ماه دوم ندادم شما حق فسخ دارید، من اقرض رجلا ورقا فلا يشترط الا مثلها، این شرط سودآور است، این ربا است. چه فرقی می‌کند؟ شما مازاد بر قرض شرطی کردید بر مقترض، من اقرض رجلا ورقا فلا يشترط الا مثلها.

پس این اشکال امام غیر از اشکال آقای سیستانی است. آقای سیستانی می‌فرماید اصلا التزام مرتبط به قرض می‌شود شرط القرض. امام می‌فرماید دقت که می‌کنید می‌بینید خود قرض مشروط است به انعقاد این قرارداد که در کنارش بسته‌اید و بقاء



این قرارداد و این محض ربا است و هذا هو الربا محضاً. البته ایشان این مطلب را به عنوان اشکالی به روایات حیل ربا مطرح می‌کنند، می‌فرمایند این روایات مثل سلسبیل که می‌گوید یک کسی از من قرض می‌خواهد، من به او یک کالایی می‌فروشم که مثلاً ده درهم می‌ارزد به صد درهم و به او قرض می‌دهم مالی را، امام قدس سره در کتاب البیع دارند که این حيله ربا نیست، این محض ربا است، چون آن قرضی که شما می‌دهید مشروط است به انعقاد این بیع و بقاء این بیع.

### پاسخ

ممکن است ما جواب بدهیم از این اشکال امام. بگوییم: همه جا شرط نیست، افرادی که مطمئن هستند به این‌که آسیب نمی‌بینند این قراردادشان، نیازی ندارند شرط بکنند، مثلاً [در] جعاله به شرط قرض، کی جعاله می‌بندد؟ اصلاً جعاله را کی پیشنهاد کرده؟ مقرض. مقرض می‌گوید ان اقرضتك فأعطني جعلا علی الاقراض. این جعاله شخص مقرض مطمئن است که صحیح و الزام‌آور است. برای چی شرط کند این قرض من مشروط به این است که این جعاله صحیح باشد؟ خب صحیح است دیگر. به نظر این مقرض این جعاله صحیح است، مشکلی ندارد. یا در همان مثال روایت سلسبیل من مقرض کالای ارزان قیمتی که مثلاً ده درهم می‌ارزد به شما می‌فروشم صد درهم و در ضمنش شرط قرض می‌شود، که بعید نیست بگوییم ظاهرش هم شرط النتيجة است چون دارد أبیعه جبةً بكذا و أقرضه، این ظاهرش این است که بیع به شرط اقراض است به نحو شرط النتيجة. برای چی من اقراضم را مشروط کنم به نفوذ آن بیع محاباتی. من می‌دانم بیع محاباتی نافذ است چون کالای خودم است، مطمئنم کالای غصبی نیست، می‌فروشم به آن متقاضی وام به ده برابر قیمت واقعی آن و در ضمنش به نحو شرط النتيجة انشاء قرض می‌کنم. شما می‌گویید اگر مشتری خیار مجلس را اعمال کرد فسخ کرد چه می‌شود، خب کل عقد بهم می‌خورد، شرط النتيجة باشد، شرط النتيجة هم بهم می‌خورد. چرا من شرط بکنم؟

این‌که امام فرمودند لزوماً در این موارد قرض هم مشروط است به انعقاد آن قرارداد محاباتی یا به آن جعاله، نه، برای چی من شرط بکنم؟ من مقرض شرط به سود من است دیگر، و الا مقترض که از خدا می‌خواهد که بیش از اصل وام چیزی پرداخت نکند، این شرط به نفع من است، من هم که مطمئنم آن بیع محاباتی مشکلی ندارد، آن جعاله مشکلی ندارد، چه لزومی دارد شرط بکنم در ضمن قرض و لو به نحو شرط ضمنی که آن قرارداد باید منعقد بشود، باید صحیح باشد. من مطمئنم که آن قرارداد صحیح است.

[سؤال: ... جواب:] اگر ظاهر روایت سلسبیل این است که شرط النتيجة است، أبیعه و أقرضه یعنی بیع به شرط قرض، این جور معنا شده است، که شرط النتيجة وقتی

بود، وقتی شمای مشتری اعمال خیار مجلس کردید، ببيع بما فيه من الشرط منحل می‌شود، یعنی آن شرط النتيجة قرض هم منحل می‌شود، نیازی ندارد ما شرط در ضمن قرض بکنیم که این قرض مشروط به این است که این ببيع محاباتی باقی بماند. نیازی ندارد به این شرط.

پس این فرمایش امام و لو فرمایش دقیقی است اما همه جا این اشکال پیش نمی‌آید که حتما شخص در ضمن قرض شرط ضمنی می‌کند انعقاد آن قرارداد در کنار او را مثل ببيع محاباتی، اجاره محاباتی، جعاله. نه، من مقرض مطمئنم که آن قرارداد مشکلی ندارد، چرا حال که می‌دانم مشکلی ندارد، شرط بکنم این قرض من به شما مشروط به این است که آن قرارداد مشکلی نداشته باشد؟ خب من می‌دانم مشکل ندارد.

[سؤال: ... جواب:] أبيع و أقرضه یعنی أبيع القرض، ببيع محاباتی به شرط القرض است. ... انشاء قرض در ضمن ببيع هم کردیم. ... نفوذ قرض متوقف بر قبض است و لكن انشاء قرض به نحو شرط النتيجة شد. ... یعنی می‌فروشید این لباسی را که ده هزار تومان می‌ارزد به یک ملیون به شرط این که ده ملیون به او قرض بدهید، ظاهرش این است که با همین انشاء، انشاء قرض کردید نه این که شرط الفعل است که بعدا به او قرض می‌دهید. لا اقل اطلاق دارد، یک فرضش شرط النتيجة است که در این فرض اشکال امام پیش نمی‌آید، من مقرض برای چی شرط کنم در قرض که باید این ببيع محاباتی منعقد باشد نافذ باشد صحیح باشد، نه من می‌دانم صحیح است مشکلی ندارد. و من دنبال فرار از ربا هستم نه این که دوبرتبه بیفتم در دام ربا و لذا انگیزه دارم که این قرض مشروط نشود.

اشکال امام را ما فی الجملة قبول داریم، اما می‌گوییم مطلقا این اشکال پیش نمی‌آید. مثلا در همین مثال‌هایی که ما زدیم، این اشکال‌ها پیش نمی‌آید. بلکه بعضی از این فروع این مشکل را دارد. مثلا: شما می‌گویید اگر به من ده ملیون قرض بدهی فلانی، این موتورم برای تو، جعل بر قرض ده ملیون این موتور باشد، من که خبر ندارم این موتور واقعا ملک شرعی تو است یا ملک شرعی تو نیست، بعد که به شما قرض می‌دهم شما می‌گویید حالا یادم آمد این موتور مال من نیست، مال داداشم است او هم که به من اجازه نداده جعل قرار بدهم این موتور را، شما این قرضی که دادید نمی‌توانید پس بگیرید؟ می‌گویید یعنی چه؟ این همه افراد آمدند از من تقاضای وام دادند شما من را به طمع انداختی گفתי این وام را به من بده این موتور را می‌دهم به تو، ما هم از موتور خوش‌مان آمد گفتیم باشد ده ملیون به تو وام دادیم، حالا می‌گویی موتور مال من نیست؟ سریع آن ده ملیون را پس بیاور، به زور از جیبش در می‌آورید ده ملیون را. این‌جا اشکال امام وارد است. چون من مقرض که خبر ندارم این موتور ملک من شد شرعا، جعلت یک مال معینی است که من نمی‌دانم مال شمای جاعل هست

یا نیست، این انصافاً قرضی که من می‌دهم به شما مشروط به این است که این جعاله صحیح باشد.

[سؤال: ... جواب:] عرف چه می‌گوید؟ می‌گوید اگر شما به من ده ملیون قرض بدهی این موتور برای شما باشد، قرارداد هم می‌نویسیم، سند، مکتوب [است]، بعد ده ملیون را به او می‌دهیم، بعد می‌گوییم موتور را بده، می‌گوید ببخشید این موتور برای من نیست، مال اخوی است. بعد هم موتور را که نمی‌دهد هیچی، می‌گوییم اجرة المثل بده می‌گوید خداییش قرض دادن اجرة المثل دارد؟ معلوم می‌شود طلبگی هم کرده این آقا. می‌گوید حالا ما یک جعلی تعیین کردیم، معمولاً می‌گویند این جعل نافذ است اما اگر جعاله باطل شد اجرة المثل می‌گویی بدم مگر قرض دادن اجرة المثل دارد؟ اگر شما زور کردید یکی را تهدید کردید گفتید باید به زید ده ملیون قرض بدهید و الا تو را می‌کشم، او هم سریع ده ملیون به زید داد، البته قرض باطل است چون اکراهی است، بعد می‌آید به شما این آقای مکره می‌گوید کارمزد من را بده؟ می‌گوییم مگر بیل زدی؟ گفتی اقرضتک تمام شد و رفت، کار مگر کردی؟ این اجرة المثل ندارد که من بیچاره ده ملیون دادم به این آقا به طمع موتور، موتور هم که معلوم شد مال او نیست، مستحق اجرة المثل هم که نیستیم، یا اگر هم اجرة المثل بر فرض باشد خیلی کم است، ناچیز است. خب هیچ چیز، عرف به شما می‌گوید برو سرت را بزن به دیوار، یک سال دیگر بیا ده ملیونت را از این آقا پس بگیر؟ یا عرف می‌گوید تو حق شکایت داری سریع این ده ملیون را از او پس بگیری؟

### اشکال سوم (شهید صدر)

اشکال دیگری که مطرح شده در جعاله به شرط قرض، غیر از اشکال امام و آقای سیستانی، اشکال آقای صدر است. آقای صدر فرموده‌اند: جعاله بر قرض اصلاً صحیح نیست. چرا؟ برای این که جعاله یک ایقاع یا عقد عقلائی است در جایی که عملی مالیت دارد می‌آیند به جای اجرة المثل برای او جعل تعیین می‌کنند. اما اگر عملی مالیت ندارد، به یکی بگوییم یک لبخند بزن، یک ملیون به شما می‌دهم، طرف یک لبخند می‌زند، باید یک ملیون به او بدهم؟ نه. آخه این لبخند مگر مالیت دارد؟ یک آهی بکش من به تو ده ملیون می‌دهم، مگر یک آه کشیدن مالیت دارد؟

[سؤال: ... جواب:] لیس من دأب المحصلین المناقشة فی المثال. فرض کن مالیت ندارد. عملی مالیت ندارد.

آقای صدر می‌گویند عقلاء ملزم نمی‌دانند این شخص جاعل را که جعل را بدهد به طرف، برود شکایت کند بگوید ایشان به من گفتی یک فوت بکن، همین‌جوری یک آهی بکش من یک ملیون به شما می‌دهم، می‌گوید یک وعده‌ای به تو داده، وعده‌ای داده عمل نکرده، برای این که نمی‌شود شکایت کرد در دادگاه. این را مصداق وفاء به وعده

می‌دانند، این آقا وفاء به وعده نکرده، خلف وعده کرده، اما دادگاهی نمی‌شود کرد او را.

انصافاً مطلب درستی هم هست. عملی که ارزش مالی ندارد جعل بر او الزام‌آور نیست؛ فقط کسانی که می‌گویند خلف وعد حرام است إما فتویٰ او احتیاطاً آن‌ها می‌گویند وفاء به وعده بکنید اما حق عقلانی نمی‌آورد برای طرف که برود دادگاه شکایت بکند.

آقای صدر می‌گویند ببینید اقراض جدای از آن مال مقترض که مالیت دارد، اقراض مالیت زایده دارد؟ مالیت زایده ندارد که. شاهدش هم ما عرض کردیم: کسی را اکراه بکنند بر اقراض برای این‌که بگوید اقراضت زیداً بکذا، زید هم بگوید قبلت، حتی اگر آن مال را هم این مقرض مکره در اختیار آن مقترض بگذارد یک آن، قاضی می‌گوید این قرض باطل است، اکراهی است، آقای مقترض! این مقرض شما مکره بود، تهدید کردند او را که اگر به شما قرض ندهد او را می‌کشند، قرض را پس بده. حالا این مقرضی که مکره است رفته دادگاه، می‌گوید آقای قاضی! خیلی ممنون که این ده ملیون ما را پس توانستید بگیرید، یک شکایتی هم دارم این علیه اکراه کننده، این باید اجرة المثل این عملیه اقراض را که من اکراه شدم بر آن پرداخت کند. قاضی چی می‌گوید؟ می‌گوید اصلاً قرض دادن کار مالیت‌داری، ارزش مالیت‌داری نیست که ما بخواهیم از او یک خسارتی بگیریم بدهیم. بله، به قول بعضی از آقایان اگر یک عملیه‌ای باشد که مؤنه عرفیه دارد مثل این‌که از این‌جا اکراهش کرده برود تهران، تهران پول را بدهد به آن طرف مقابل، بله، او مالیت دارد، اما نه، نفس انشاء قرض را حساب کنید و تحویل دادن مال مورد قرض، این عملیه زایده‌ای که مالیت داشته باشد نیست. و لذا این جعاله صحیح نیست.

### تنبیه: تفاوت اشکال دوم و سوم در نتیجه

می‌دانید نتیجه این مطلب چیست؟ نتیجه این مطلب این است که من که گفتم شما اگر من به شما قرض بدهم کارمزد، جعل به من می‌دهی؟ شما گفتی آره، تو به من قرض بده ده ملیون من به شما یک ملیون می‌دهم طبق همان اقساط توزیع می‌کنم، ما هم ده ملیون به شما قرض دادیم، طبق بیان آقای صدر قرض صحیح است جعل باطل است یعنی جعل لغو است یعنی من یک ملیون که گیرم نمی‌آید، آن ده ملیون هم قرض دادم یک سال باید صبر کنم تا بتوانم پس بگیرم. معنای فرمایش آقای صدر این است. اما از نظر امام آن قرض هم اشکال دارد چون قرض مشروط به انعقاد این جعاله است. اگر جعاله منعقد نشود که من قرض نمی‌دادم به شما، من این ده ملیون را که به شما قرض دادم بخاطر این‌که فکر می‌کردم جعاله بر قرض منعقد می‌شود و من مستحق یک ملیون هستم بخاطر این اقراض. حالا آقای صدر می‌گوید این جعاله باطل است، خب

این ده ملیون که به شما دادم، نمی‌توانم پس بگیرم؟ ظاهر عبارت آقای صدر یا ایهام عبارت ایشان این است که نه نمی‌توانی پس بگیری ولی از نظر امام می‌توانم پس بگیرم. چرا؟ برای این که قرض من مشروط به انعقاد جعاله است.

نفرمایید شرط ربوی فاسد است. بلکه شرط ربوی فاسد است و لکن مفسد قرض نیست و مانع از خیار نیست. یعنی من اگر قرض بدهم به شرط سود، شرط فاسد است ولی مفسد قرض نیست. و این بحث مطرح است، امام هم مطرح کردند در بحث شرط فاسد که ممکن است بگوییم شرط فاسد و لو فاسد است و مفسد عقد نیست اما تخلفش خیارآور است. یعنی مقرض وقتی قرضش مشروط است به چیزی مثل این که به نظر امام جعاله بر قرض که می‌بندند قرض می‌شود مشروط به انعقاد جعاله، تخلف پیدا کند این شرط، مقرض حق فسخ دارد. می‌گوید شرط فاسد است، قبول، ربا است، ما منکر نیستیم، به نظر امام این ربا است و لکن ممکن آن یقال که ان شاء الله بعد بحثش را مطرح می‌کنیم، امام هم مطرح کردند، بعضی از آقایان دیگر هم مطرح کردند که شرط فاسد تخلفش موجب خیار است. در بحث بیع این را مطرح کردند گفتند اگر کسی فرض کنید مالی را بفروشد به دیگری به شرط این که آن دیگری دروغ بگوید گناه بکند، او هم گناه نکند بگوید شرط فاسد است، شرطاً احل حراما مردود است، این شرط کننده می‌گوید مردود است؟ مردود باشد، اما من خیار تخلف شرط دارم، بیع را فسخ می‌کنم. مورد بحث است. برخی قائل نیستند به این مطلب می‌گویند شرط فاسد ملغی است، تخلف آن خیارآور هم نیست ولی برخی دیگر که امام هم مطرح کردند می‌فرمایند دلیل ندارد که شرط فاسد ملغی باشد.

[سؤال: ... جواب:] قرض می‌شود قرض ربوی به نظر امام. قرض ربوی اصلش که باطل نیست، شرط زیاده‌اش باطل است، شرط ربایش باطل است. حالا نظر امام این است. شما موافقید با نظر صاحب جواهر. امام معتقد است قرض صحیح است شرطش فاسد است.

خلاصه اشکال سوم که آقای صدر فرموده این است که جعاله بر قرض شرائط انعقاد جعاله را ندارد چون متعلق آن، عمل با ارزش مالی نیست و لذا این جعاله منعقد نمی‌شود و این مقرض به هدف خودش که استحقاق جعل است که در واقع سودی است که بابت قرض گیرش می‌آید نخواهد بود.

### پاسخ

به نظر ما این اشکال قابل مناقشه است. درست است قرض مالیت مستقله ندارد، اما امرٌ یرغب فیه العقلاء و لو به تبع آن مال مقترَض. چه کسی می‌گوید در جعاله شرط است که متعلقش مالیت بالاصالة داشته باشد، مالیت تبعیه هم داشته باشد، به نظر عقلاء کافی است.

همین که عقلاء پول می‌دهند برای وام گرفتن و خود آقای صدر پیشنهاد کرده گفته بانک برای این‌که کارش حلال بشود فقط عملیة الاقراض را انجام بدهد اما مال، مال خودش نباشد، مال مردم امانت نزد بانک باشد، بانک اصلاً تملک نکند این اموال مردم را، یک حسابی باز کند حساب ودیعه، اموال مردم در این‌جا ودیعه است، بعد هر کسی می‌خواهد وام بگیرد بانک بگوید من از اموال خودم به شما وام نمی‌دهم ولی اموالی هست امانت پیش من، من آن‌ها را از طرف صاحبانش به شما قرض می‌دهم و من برای این واسطه‌گری کارمزد می‌گیرم. واسطه شدم میان صاحب مال که مقرض است و شمای متقاضی وام که مقرض هستید و من این کارمزد را برای خودم می‌گیرم. آقای صدر دارند که چه اشکالی دارد؟

[اقول] این‌که شما می‌فرمایید چه اشکال دارد، خب این عملیات بانکی که پول مردم را قرض می‌دهد به متقاضیان وام، این ارزش مالی دارد یا ندارد؟ اگر ارزش مالی نداشت که مردم سر و دست نمی‌شکسند برای این کار که بیایند نوبت بگیرند برای این وام، نوبت بزنند که به آن‌ها وام بدهند. منتها قبول داریم مالیت اقراض مالیت تبعیه است نه مالیت اصلیه، اما کی می‌گوید شرط عمل مورد جعاله این است که مالیت اصلیه داشته باشد، مالیت تبعیه داشته باشد کافی است.

و لذا در آن مثال اکراه بر قرض می‌پذیریم که مستحق اجرة المثل نیست این مکره، نمی‌تواند به مکره بگوید تو من را اکراه کردی بر قرض دادن، چون در عملی که اکراه بر آن می‌شود شخص و مستحق اجرة المثل می‌شود از مکره، در ارتکاز عقلاء مالیت اصلیه شرط است. می‌گویند تو کاری نکردی، مجبورت کردند ده ملیون قرض بدهی به زید، او هم که نیم‌ساعت بعدش دادگاه حکم داد که این قرض اکراهی است پولت را پس دادند، چه کار کردی شما من مکره مجبور بشوم [اجرة المثل بدهم]. آمدی به اجبار خانه من بنایی کردی تا به شما اجرة المثل بدهم، چه کار کردی؟ یک کلمه گفتی اقرضتک بکذا، دیگری هم گفت قبلت، دیگه عمل مالیت‌داری نیست. ولی در جعاله به نظر ما بیش از مالیت و لو تبعیه معتبر نیست.

تأمل بفرمایید ان شاء الله در جلسات آینده بحث را دنبال می‌کنیم.  
و صلی الله علی محد و آله الطاهرين.

**ادامه بحث راه‌های جایگزین قرض ربوی**

**جلسه 6-101**

**چهارشنبه - 99/09/05**

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين سیما بقیة الله فی الارضین و اللعن علی أعدائهم

## أجمعين.

بحث در راه‌هایی بود که برای تعویض و جایگزین کردن قراردادهای شرعی به جای قرض ربوی بود. پنج راه را مطرح کردیم که این‌ها با قطع نظر از بحث حرمت حیل ربا فعلا مطرح می‌شود.

### راه حل ششم: کارت اعتباری خرید

رسیدیم به راه ششم. راه ششم که مرحوم آقای خوئی و آقای سیستانی مطرح می‌کنند این است که بانک به جای وام دادن بگوید ما بدهی شما را پراخت می‌کنیم، امروز تعبیر می‌کنند گشایش اعتبار، فتح الاعتماد، کارت اعتباری می‌دهند می‌گویند برو با آن خرید کن، یعنی چه؟ یعنی شما وقتی که کالا خریدی بدهکار می‌شوی به آن فروشگاه، من بانک بدهی تو را می‌دهم، کارت دست تو است فقط می‌توانی خرید بکنی، بروی از عابر بانک بخواهی پول نقد بگیری نمی‌شود، فقط می‌توانی خرید کنی. یعنی چه؟ یعنی بدهکار می‌شوی به فروشگاه، من بانک اداء می‌کنم دین شما را. و این اداء دین شما یک عمل محترمی است، جعل دارد، ده ملیون خرید کردی، من ده ملیون پرداخت می‌کنم بابت اداء دین شما، ولی شما در ضمن اقساط یک ساله باید دوازده ملیون به بانک پرداخت کنی.

آقای خوئی هم این را مطرح می‌کنند در مسائل مستحدثه منهاج الصالحین و می‌فرمایند این اشکال ندارد چون این قرض ربوی نیست. آقای سیستانی هم همین را فرمودند و لکن فرمودند مبدا در این گشایش اعتبار، بانک شرط بکند اگر تاخیر انداختی پرداخت اقساط را باید بیشتر پرداخت کنی، این ربا است و لکن هر چه از ابتداء توافق کرده‌اند مشکلی ندارد. ده ملیون بدهی شما را می‌دهیم در ضمن اقساط یک ساله، دوازده ملیون باید به بانک پس بدهی. این مشکلی ندارد.

[سؤال: ... جواب:] خیلی از مشکلات بانکی را می‌شود این‌جور حل کرد.

در این‌جا دو اشکال هست:

### اشکال اول (شهید صدر)

یک اشکالی که آقای صدر می‌کنند و آن این هست که ایشان فرمودند که جعاله باید بر یک عمل با ارزش باشد، خود اداء دین چه ارزشی دارد؟ غیر از این ده ملیون که بانک می‌دهد و آن ده ملیون ارزش دارد، خود این اداء دین چه ارزشی دارد؟ در پرائتز بگوییم: مخصوصا اگر شما از طرف بانک کارت می‌کشید، اصلا عملی اداء الدین را هم شما می‌تقاضی وام از بانک انجام می‌دهید، صرفا بانک پول در این حساب می‌گذارد و شما خودتان اداء می‌کنید این دین را با مال بانک، این عملی که با ارزش مالی باشد از بانک صادر نشده است که بخواهد برای او جعل تعیین بشود، جعل باید بر عملی باشد که دارای مالیت است.

## پاسخ

ما این را جواب دادیم در جلسات قبلی. گفتیم: مالیت تبعیه دارد این اداء دین. و لو اصل مالیت برای همان ده ملیون است ولی این اداء دین مالیت تبعیه دارد. شاهدش این است که اگر من با پول دیگری، ده ملیون پدرم پیش من امانت گذاشته است و راضی است به این که تصرف بکنم در آن به هر نحوی، شما به من می‌گویید که من ده ملیون بدهکارم امروز چک دارم، شما می‌شود بدهی من را اداء کنید بعدا من به شما خواهم داد؟ می‌گویم بسیار خوب، اما این پول من نیست، مال پدرم هست، من اداء می‌کنم دین شما را با مال پدرم و دو ملیون بابت این کار از شما کارمزد می‌گیرم. آقای صدر هم اشکال نمی‌کند. پس معلوم می‌شود این اداء دین یک ارزشی دارد.

## اشکال دوم (شهید صدر)

اشکال دوم باز اشکالی است که آقای صدر مطرح می‌کند. ایشان فرمودند که عرف از دلیل تحریم اخذ زیاده در قرض، می‌فهمد که بابت دین نباید زیاده گرفت؛ قرض خصوصیت ندارد، عرف برای قرض خصوصیتی قائل نیست. من وقتی بانک ده ملیون بدهی من را اداء می‌کند به بانک بدهکار می‌شوم و بانک می‌خواهد زیاده بگیرد، این که به من بانک ده ملیون را قرض بدهد بگوید یک سال دیگر دوازده ملیون دیگر بده یا بیاید بدهی من را اداء کند و من بدهکار می‌شوم به بانک، بانک بگوید ده ملیون بدهیت را می‌دهم، دوازده ملیون آخر سال بده، عرف بین این‌ها فرق نمی‌گذارد. فارقت این است که من مالک این ده ملیون شدم در قرض و لکن در اداء دین من مالک ده ملیون نشدم، ولی بهر حال در هر دو فرض من بدهکار به بانک می‌شوم. عرف بین این‌ها فرق نمی‌گذارد. و لو ما ادله حرمت حیل ربا را مناقشه کنیم و لکن می‌گوییم این‌جا عرف فرق نمی‌گذارد.

## پاسخ

به نظر ما کسی که ادله حرمت حیل ربا را می‌پذیرد و می‌گوید حیل ربا حرام است، حق دارد این حرف را بزند. اما اگر نه، می‌گوید که انما یحلل الحرام و یحرم الکلام، به قول مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی در وسیلة النجاة، نعم الشیء، بعد از این که حیل ربا را مطرح می‌کند در بحث ریاء، آخرش می‌گوید نعم الشیء الفرار من الحرام الی الحلال. امام هم وقتی قم بودند وسیلة النجاة را حاشیه زدند، هیچ حاشیه‌ای نزدند بر این متن، پذیرفتند، بعد در تحریر الوسیلة برگشتند. بله اگر واقعا حیل ربا را می‌گویند نعم الشیء الفرار من الحرام الی الحلال حرفی نیست و دیگر این‌جا مشکل خاصی پیش نمی‌آید، حیل ربا را اگر قبول بکنیم، همین است دیگر، این روایاتی که می‌گفت مبدا بابت تاخیر و بابت امهال در تاخیر در اداء دین سود بگیرید، مبدا بگویید که راضیم به تاخیر در پرداخت بدهی و لکن بابت این تاخیر به جای ده ملیون دوازده ملیون شش



ماه دیگر به من بده، اما می‌توانی به او یک کالایی که ده هزار تومان می‌ارزد دو ملیون بفروشی و در ضمنش ملتزم بشوی که آن بدهکار شش ماه مهلت دارد در پرداخت بدهیش.

یا روایت صحیحہ داریم کہ فرمود در جواب ابن عتیبه کہ عرض کرد یابن رسول الله! ما پول مضاربه می‌دهیم، عامل مضاربه می‌آید می‌گوید پول از بین رفت، او هم امین است و امین ضامن نیست، چه بکنیم؟ فهل تری لی من حيلة احتال بها؟ امام فرمود آره، هزار درهم به او قرض بده، بیست درهم به او مضاربه بده، می‌شود هزار و بیست درهم، بگو هر چه سود کردی از کل این هزار و بیست درهم در تجارت فبینی و بینک، این هم با این هزار و بیست درهم می‌رود کار می‌کند تجارت می‌کند، اگر سود کرد باید نصف سود را مثلاً به شما بدهد، این سودی که به شما می‌دهد که سود بیست درهم نیست، سود هزار و بیست درهم است، آخرش هم نمی‌تواند بگوید پول از بین رفت چون بدهکار است به هزار درهم، بدهکار از هر راهی که شده باید بدهیش را پرداخت کند و لو تلف شده باشد آن مال. یعنی عملاً شما اگر می‌خواستید هزار و دویست درهم قرض بدهی به او بگویی هر چه سود کردی نصفش را بده، حرام بود ربا بود، اما حالا آمدی گفتی هزار درهم قرض، بیست درهم مضاربه، و سود کل هزار و بیست درهم که با آن تجارت می‌کند آن شخص، گفتی که بینی و بینک این حلال است.

[سؤال: ... جواب:] هیچ‌وقت آن شخص بیست درهم را قبول نمی‌کند که بعد بیاید هر ماه به شما مثلاً پنجاه درهم سود بدهد. او قبولش بخاطر این است که هزار درهم را به او داری می‌دهی و آن هزار درهم دستش است می‌رود با آن تجارت می‌کند و الا بخاطر بیست درهم که اینقدر سود نمی‌دهند به شما و اینقدر سود ندارد. ... حالا حضرت فرمود این کار را بکن اشکال ندارد. ... یک وقت می‌گویید قرض می‌دهم به شرط این‌که با آن تجارت بکنی و سود آن را بین خودمان تقسیم کنی این می‌شود ربا، اما این‌که من بیست درهم به شما مضاربه می‌دهم، و در ضمنش هزار درهم به شما قرض می‌دهم و می‌گویم شما با این بیست درهم و آن هزار درهم که تجارت می‌کنی و باید هم تجارت بکنی، این‌ها شرط مضاربه است نه شرط قرض، در مضاربه شرط می‌کنم که با این‌ها تجارت بکن و هر چه سود کردیم بین خودمان تقسیم کنیم.

می‌خواهید متن روایت را هم برای‌تان بخوانم: وسائل الشیعة جلد 19 صفحه 19. عبدالمک بن عتبة قلت لأزال أعطی الرجل المال فيقول قد هلك أو ذهب فما عندك من حيلة تحتالها لي؟ ثعلبة بن ميمون می‌گوید من به عبدالمک بن عتبة گفتم راه حلی هست که من پولم از بین نرود؟ فقال أعط الرجل ألف درهم أقرضها إياه و أعطه عشرين درهما يعمل بالمال كله و يقول هذا رأس مالي و هذا رأس مالك فما أصبت منهما جميعا فهو بيني و بينك، هزار درهم از شما قرض می‌گیرد می‌گوید این سرمایه

من، بیست درهم هم شما به عنوان مال المضاربة به او می‌دهی می‌گوید این هم سرمایه شما، هر چه سود کردم نصف نصف، یعنی در حقیقت سود هزار و دویست درهم که با آن تجارت می‌کنی هر چه هست نصف نصف. این حيله ربا است و الا این آقا اگر بناء بود که این عامل مضاربه هزار درهم را بگیرد و من از او سود نخواهم، آن بیست درهم را برای چی از من قبول کند و سود کلان به من بدهد؟ آن سود کلانی که بابت آن بیست درهم به من می‌دهد بخاطر آن هزار درهم قرضی است به او می‌دهم.

[سؤال: ... جواب:] شرکت است و لکن سهم سود خودت را آنقدر بالا می‌بری... دارد حيله می‌کند که سود بیست هزار درهم گیرش بیاید و الا این‌که حيله نشد. برای چی من قرض بدهم به او؟ قرض می‌دهم برای خدا؟ هزار درهم حضرت به او فرمود، آخه کدام عاقلی بیست درهم می‌دهد برای مضاربه؟! ... امام فرمود لا بأس به، این کار اشکالی ندارد. هزار درهم بده به او قرض که فردا نگوید من تلف شد، سود نکردم و بیست درهم به او بده مضاربه، بعد بگو برو با این‌ها کار بکن، و الربح بینی و بینک. الربح بینی و بینک یعنی ربح هزار درهم، بیست درهم که این‌قدر ربح ندارد. شما این کار را فقط برای این می‌کنید که اصل پول‌تان محفوظ بماند، آن هزار درهم‌تان محفوظ بماند، فقط هدف‌تان این است و در عین حال می‌خواهید این قرض که به او می‌دهید سود هم ببرید و الا اگر می‌خواستید قرض بدهید سود نبرید آن طرف می‌گفت ممنون، این هزار درهم را من قرض گرفتم خدا حافظ، آن بیست درهم بماند در جیب خودت، می‌رفت و بعد از چند سال می‌آمد هزار درهم تو را می‌داد با کلی سودی که به جیب زده بود. برای چی آن بیست درهم را قبول کند در دسر برای خودش درست کند، بیست درهم می‌گیرد هر ماه باید چه بسا بیش از بیست درهم به شما بدهد. این چون شرط شده در ضمن هم، این مطلب و لذا امام فرمودند که در عین حال به عنوان حيله ربا فرمودند اشکال ندارد.

[سؤال: ... جواب:] می‌گویم کسانی که مشهور فقهاء هستند، بنده که نمی‌گویم این حيله ربا جایز است، مشهور فقهاء که این را قبول دارند، حيله ربا را قبول دارند، این‌ها دیگر معنا ندارد که در امر به اداء دین بگویند نه، با این نمی‌تواند جعل تعیین کند بابت اداء دین، کی بابت تاخیر بانک جعل تعیین کرد؟ بابت تاخیر جعل تعیین نکرد، بابت اداء دین جعل تعیین کرد. قائلین به حیل ربا این را جایز می‌دانند.

پس عرض ما این است که اگر حیل ربا حرام است بحث دیگری است. اگر حلال است این‌که آقای صدر بیاید یک اشکال زایدی بکند در مقام، بگوید نه، عرف فرق نمی‌گذارد بین شرط زیاده در قرض یا شرط سود در اداء دین دیگران، نه، چرا فرق نگذارد، اگر فرق نگذارد در این موارد حیل ربا هم که منصوص است باید بگوییم فرق نمی‌گذارد، در حالی که نص خاص داریم هیچ مشکلی ندارد.

شما طبق روایات فرض این است که تجویز کردید این حیل ربا، آن وقت در اداء

دین چرا می‌خواهید جلوی این را بگیرید. بله اگر شما این روایات را جواب بدهید کما سیأتی که تلاش‌هایی هست که این‌ها جواب داده بشود، بحث دیگری است، منع حیل ربا بطور کلی باید بشود. این هم اشکال دوم آقای صدر.

[سؤال: ... جواب:] مگر عرف برای فروش یک کالای ده هزار تومانی به دو میلیون تومان که در ضمنش من ملتزم می‌شوم بدهکار من شش ماه دیگر دینش تاخیر بیفتد و اداء نکند و بین این‌که به او بگویم شش ماه تاخیر بینداز این مقدار اضافه بده، فرقی می‌بیند؟ او هم فرق نمی‌بیند ولی روایت فرق گذاشت. شمایی که حيله ربا را تجویز می‌کنید نباید بگویید که اداء دین اگر کرد بانک نمی‌تواند سود بگیرد بابت اداء دین. بابت اداء دین دارد سود می‌گیرد نه بابت امهال.

### تبصره آقای سیستانی به این راه حل ششم

و اما آنی که آقای سیستانی فرمود که نمی‌شود بگوید بانک شما اقساطت که می‌شود دوازده میلیون چون ما ده میلیون دینت را اداء کنیم اگر تاخیر انداختی باید جریمه بدهی، چون جریمه دیرکرد حرام است. ممکن است کسی بگوید جریمه دیرکرد حرام است، ولی از اول جعلش را این‌جوری تعیین می‌کند می‌گوید اداء دینی که شما اقساطش را یک ساله بدهی، جعلش مثلاً دو میلیون است، ده میلیون که می‌روم اداء دینت می‌کنم از اول می‌گویم جعل این اداء دین شما در فرضی که امسال پرداخت کنی دو میلیون است، اگر بگذاری سال دیگر پرداخت کنی، چهار میلیون است مثلاً و هکذا، این اشکال دارد که جعل به این نحو تعیین کند؟ جعله عقد طرفینی نیست که بخواهد واجد شرائط عقد باشد و لذا جعله بر امر غرری اشکال ندارد. بگویم من رد علیّ مالی فله علیّ مثلاً نصفه، نصف او چقدر است؟ معلوم نیست، مهم نیست، در جعل غرر مضر نیست. من بانک هم این‌جا می‌گویم جعل من را اگر امسال پرداخت کنی دو میلیون است سال دیگر پرداخت کنی چهار میلیون است. این شبهه‌ای است که ممکن است به فرمایش آقای سیستانی مطرح بشود.

انصاف این است که این عرفیت ندارد. شما کاری که کردی یک چیز است: اداء دین، کارت کم و زیاد نمی‌شود. جعل بر اداء دین است، اداء دین که ده جور نیست، ده میلیون دادی بابت بدهکاری این آقا. این‌که می‌گویی اگر امسال پرداخت کنی دو میلیون است اگر سال دیگر پرداخت کنی چهار میلیون است، این دو میلیون اضافه را بابت تاخیر او می‌گیری.

[سؤال: ... جواب:] اگر کسی بچه‌ام را پیدا کند یا یک میلیون الان می‌دهم یا دو میلیون دو سال دیگر می‌دهم، الاشکال هو الاشکال. این معنایش این است که الان یک میلیون و بابت تاخیر یک میلیون دیگر. ... عملیة اداء الدین یکی است. عرف تاخیر را در اداء دین لحاظ می‌کند، عرف لاجل قسط من الثمن قائل است، شارع الغاء کرده است در

دیون للاجل قسط من الثمن را و الا معلوم است عرف للاجل قسط من الثمن برایش خیلی مهم است.

### راه حل هفتم: وکالت بانک در قرض دادن اموال دیگران

راه حل هفتم برای جایگزین کردن وام‌های ربوی راه حلی است که آقای صدر پیشنهاد می‌کند و شاید دیگران هم داشته باشند. بانک می‌گوید بنده از امروز به بعد تا حالا در خدمت مردم بودیم، الان یک جور دیگر در خدمت مردم هستیم، از این روز به بعد وکیل هستیم از صاحبان سرمایه در قرض دادن از طرف آن‌ها به متقاضیان وام، ما از مردم قرض نمی‌گیریم که خودمان بشویم مالک و بشویم مقرض تا بعد مدام بزنند در سر ما بگویند رباخوار، نه آقا، مردم که می‌آید پول‌شان را می‌گذارند در بانک، البته معنایش این است که به بانک قرض می‌دهد چون بانک که به این پول‌ها به عنوان امانت نگاه نمی‌کند اما وکالت می‌دهند به بانک یعنی بانک می‌تواند وکالت بگیرد از این‌ها که ما مجازیم از طرف شما به دیگران قرض بدهیم. آن‌ها می‌گویند اشکال ندارد به شرط این‌که شما بانک تضمین کنی، پول ما نسوزد. زید می‌آید بانک می‌گوید آقای بانک صد ملیون وام می‌خواهم، بانک می‌گوید من که خودم وام نمی‌دهم ولی یک پولی از عمرو هست این‌جا، او به ما اذن داده که به شما وام بدهیم، می‌گوید خیلی خوب است، مقرض ما شد عمرو، عمرو هم خیلی آدم خوبی است، از خیرین بازار است، بهتر از شما بانک علیه ما علیه است. من بانک می‌گویم بسیار خوب، من بابت این واسطه‌گری که واسطه شدم پول عمرو را به شما قرض می‌دهم، کارمزد می‌گیرم، حساب می‌کنم مثلاً صد ملیون پنج ساله که به شما می‌دهم کارمزدش می‌شود صد و پنجاه ملیون. صد و پنجاه ملیون کارمزد می‌گیرم. یا می‌گویم آقای زید! متقاضی وام! من پول عمرو را دارم به شما وام می‌دهم ولی او بدون ضمانت من به شما قرض نمی‌دهد، من باید ضامن بشوم، زید می‌گوید آقای بانک! خواهشا ضامن بشو! صد و پنجاه ملیون به من بده ضامن می‌شوم. اقساطی بده، یک جا نداری، می‌دانم نداری، اقساطی بده.

[سؤال: ... جواب:] حالا برو وام بگیر تا بعد بفهمی پنجاه ملیون است یا چندین برابر وام از تو می‌گیرند. صد ملیون را در ظرف چند سال ببین چقدر از تو می‌گیرند بعد بیا بگو. سر پولش که چانه نمی‌زنیم بحث این است که این بانک تمام سودهایی که می‌خواهد بگیرد به عنوان وجه الضمان می‌گیرد یا وجه الوساطة. اشکال ندارد. برای این‌که این عمرو پول بگذارد بانک، بانک باید یک انگیزه‌ای در او ایجاد بکند، بانک به او می‌گوید شما بابت وکالتی که به ما می‌دهی پولت را قرض بدهیم ما این مقدار به تو می‌دهیم نه بابت قرض دادن تو، بابت وکالتی که به ما می‌دهی که مال تو را قرض بدهیم. خوب شد دیگر، حل شد مشکل ربا.

آقای صدر در آخر می‌گویند که ممکن است کسی بگوید اصلا بانک می‌تواند بگوید که من از طرف عمرو این صد ملیون را به شما قرض می‌دهم جناب زید و در ضمنش شرط می‌کنم از طرف عمرو که به من بانک فلان مبلغ سود بدهی، ممکن است کسی بگوید این هم ایراد ندارد بناء بر این‌که شرط القرضی باطل است و حرام است که نفعش به مقرض برگردد. و لکن این مبنا درست نیست، هر شرطی در ضمن قرض و لو نفعش به مقرض برگردد ربا و حرام است.

### اشکال

ما حرف‌مان این است: آقای صدر! شما این را بر اساس مبنای مشهور که حیل ربا را جایز می‌دانند بیان می‌کنید؟ یا بر اساس مبنای خودتان؟ که حیل ربا ممنوع است. بر اساس مشهور اگر می‌گویید که حیل ربا را جایز می‌دانند که راه حل‌های آسان‌تری هست که مطرح شد و مطرح خواهد شد. اما بر اساس مبنای خودتان که حیل ربا ممنوع است این حيله ربا نیست؟ این عمروی که پول گذاشت در بانک بر فرض بانک قرض ندهد به زید، خودش استفاده می‌کند از این پول، پول امانت نیست که در گاوصندوق بماند. حالا این بخش را آقای صدر هم نگفته، حالا خیلی به این گیر نمی‌دهیم، این را ما برای این‌که انگیزه ایجاد بشود در این عمرو که پول بگذارد در بانک مطرح کردیم. اما آن بخشی که آقای صدر می‌گوید راجع به سودی است که بانک از زید می‌گیرد. من پول زید را بگیرم بدهم به دیگری، هیچ فرقی نمی‌کند یعنی من از این آقا در حقیقت قرض گرفتم، امانت نیست که بماند در گاوصندوق، قرض گرفتم استفاده هم می‌کنم، وکالت گرفتم از او که هر وقت کسی آمد قرض خواست من از طرف او قرض بدهم و از طرف آن صاحب پول قرض بدهم و سود بگیرم، بانک استفاده می‌کند از این پول. قبل از این‌که پول این آقا را قرض بدهد به آن متقاضی وام ممکن است این پول چندین روز چندین ماه بماند در حساب بانک، بانک از آن‌ها استفاده می‌کند حقوق کارمندان را می‌دهد. راه حل صرفا این نیست که این بقچه پولش را بیاورد بگوید بگذار در گاوصندوق بعد یک پیرزنی که آمد این بقچه را باز کن به او قرض بده. این‌که نیست. پول می‌ریزند به حساب بانک، همه‌اش قرض است، همه حساب‌های بانک من اوله الی آخره قرض به بانک است حتی آن سپرده‌ها.

فقط فرقی این است: در این سپرده‌ها بانک می‌گوید وقتی که من خواستم عقد مضاربه با یکی ببندم آن پولی که می‌دهم به نیت پول شما می‌دهم، عین پول شما را که نمی‌دهد. شما صد ملیون می‌گذاری در بانک، تمام شد، همان روز تقسیم می‌شود بین مراجعه‌کننده‌ها، یکی حقوقش را آمده بگیرد، یکی کار دیگر دارد. اصلا چک آورده از کسی، بانک همان پول‌ها را بر می‌دارد بابت چک می‌دهد. فقط فرقی این است که در نیت بانک است، اگر نیت بکند خیلی آدم خوبی باشد، موقعی که قرارداد مضاربه

می‌بندد با دیگران می‌گوید من نیت می‌کنم این پولی که دارم می‌ریزم به حساب این آقای که عامل مضاربه است، پول این افراد باشد که سپرده‌گذاری کردند و الا عین پول آن‌هایی که سپرده‌گذاری کردند در حقیقت در اختیار بانک است و بانک بدهکار شده به این‌ها، چون رفته حقوق کارمندان خودش، حقوق کارمندان دولت را، چک‌های مردم را با آن پراخت کرده، تمام شده رفته.

### راه حل هشتم: خرید چک

این هم راه حل هفتم. راه حل بعدی عبارت هست از خرید چک. بانک یاد گرفته دلالی را، می‌گوید چک‌هایی که با دیگران معامله می‌کنید چک می‌گیرید، چک یک ساله چک دو ساله، بیاید من از شما می‌خرم. صد ملیون شما چک می‌بری، تاریخ دوازده هزار و چهارصد مثلاً، می‌روید بانک، آقا این چک است، این را می‌خواهم به شما بفروشم. بانک بلد است که چه جور کار بکند که پولش نسوزد، بعد می‌گوید می‌خرم از شما، چقدر است این چک؟ صد ملیون، می‌خرم از شما به پنجاه ملیون. باز بهتر از بازار است که از شما ارزان‌تر بر می‌دارند، شما هم رغبت می‌کنی می‌خری. بانک هم سر وقت چک را وصول می‌کند. حالا راه‌هایی هم می‌گذارد برای این‌که از شما وثیقه می‌گیرد، از صاحب چک وثیقه می‌گیرد که باید بیاید خانه‌اش را گرو بگذارد که پولش نسوزد. خرید چک نقدا فرمودند اشکال ندارد. نقدا. چون اگر نسیه بخری شبهه دارد که بعداً می‌گوییم. نقدا بانک بخرد اشکال ندارد، مشهور این‌جور فرمودند. به قیمت اقل، می‌گوید بیع الدین بالاقل. این اشکال ندارد.

و لکن گفتند باید احراز بشود برای بانک این چک صوری نیست. چک بابت طلبی است نه بابت یک کار صوری. مثلاً پدری به فرزندش می‌خواهد مالی ببخشد یا مالی قرض بدهد، می‌گوید من پول نقد ندارم بیا چک بنویسم یک ساله صد ملیون برو بانک خورده کن. چون پدر که به پسر بدهکار نبود. باید صادر کننده چک بدهکار باشد شرعاً، بابت بدهیش این را بدهد. و الا اگر بدهکار نیست یعنی چه فروش چک. این بحثی است که ان‌شاءالله هفته آینده دنبال می‌کنیم.

### اشکال (شهید صدر)

مرحوم آقای صدر می‌گویند من در خرید چک به ثمن کمتر یک اشکال فقهی دارم. دو تا روایت داریم، این دو تا روایت مفادش این است که اگر شما دین کسی را خریدید به کمتر، دیگر حق ندارید بیشتر از این مبلغی که خریدید بروید از آن بدهکار اصلی بگیرید. این چک از زید است، دست عمرو بود، بانک خرید این چک صد ملیونی را به مثلاً پنجاه ملیون، تاریخ سررسید چک که شد، روایت محمد بن الفضیل هست که فرمود: حق ندارد این بانک بیشتر از آن پنجاه ملیون که خریده است چک را برود از صادر کننده چک بگیرد. اگر این را به بانک بگویی، بانک می‌گوید این معاملات بانکی

ممنوع، چیزی که بدرد ما نخورد انجام نمی‌دهیم. يدفع اليه قيمة ما دفع الى صاحب الدين و برئ الذی عليه المال من جميع ما بقى عليه. آن صادر کننده چک، مثال را به روز می‌زنیم، صادر کننده چک می‌گوید آقای بانک! چقدر پول دادی به آن زید که چک را به شما فروخت؟ بانک می‌گوید پنجاه ملیون، صادر کننده چک می‌گوید بیا پنجاه ملیون را بگیر و برو، بیشتر از این لازم نیست من به تو بدهم. يدفع اليه قيمة ما دفع الى صاحب الدين و برئ الذی عليه المال من جميع ما بقى عليه. تامل بفرمایید ان شاء الله تا هفته آینده.

**ادامه بحث راه‌های جایگزین قرض ربوی (راه نهم: خرید چک)**

**جلسه 7-102**

**چهارشنبه - ۹۹/۰۹/۱۲**

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلی الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در قراردادهایی بود که جایگزین قرض ربوی می‌شود. رسیدیم به قرارداد نهم که عبارت است از خرید چک. بانک اعلام می‌کند هر کس چک مدت‌دار دارد از دیگران ما از او می‌خریم. ده ملیون چک یک ساله دارید بیاورید ما از شما مثلا می‌خریم به نه ملیون، بعد سر وقت طبعاً از صادر کننده چک ده ملیون را وصول خواهیم کرد و با این کار بانک عملاً دسترسی پیدا می‌کند به سود، نه ملیون نقداً می‌دهد، یک سال بعد ده ملیون می‌دهد از باب خرید چک، تنزیل دین.

**چک باید سند بدهکاری باشد**

چک باید حاکی باشد از دینی که شخص صادر کننده چک به آن بدهکار است تا من که به بانک رجوع می‌کنم بتوانم آن دین را بفروشم. دائن می‌تواند دین را بفروشد، مدین که مالک دین نیست، بدهکار که معنا ندارد دین بفروشد، طلبکار هست که دین را می‌فروشد. بله می‌شود شخصی جنس نسیه بفروشد به زید و من به او بگویم که می‌شود شما به من مبلغی را قرض بدهید؟ او به من می‌گوید من پول نقد ندارم ولی یک چکی از زید نزد من است به این مبلغ، شما وکیل من هستی بروی به بانک مراجعه کنی و این طلبی که من از زید دارم بفروشی که طبعاً ده ملیون را بانک نه ملیون می‌خرد، آن نه ملیون را برداری برای خودت حالا یا به عنوان قرض یا به عنوان هدیه، این هم مشکلی ندارد. پس کسی که چک در دست او است، این چک بابت طلبی است که از دیگری دارد می‌شود این چک را خودش یا وکیلش بروند و به پول نقد ارزان‌تر بفروشند.

البته مهم بیع الدین است و این چک سند است. ممکن است این سند برابر با آن دین نباشد. یعنی چه؟ یعنی من در واقع طلبی که از زید دارم می‌فروشم به بانک، ده ملیونی که از زید طلب دارم می‌فروشم به بانک به نه ملیون، ولی چکی از زید ندارم، خودم چک می‌نویسم. در واقع این چک، چک تضمین است، چک تضمین آن مبیع است، چون دین زید سند نداشت، بی‌سند من ده ملیون به زید قرض دادم، قرضی است که به زید دادم زید به من بدهکار است می‌توانم بدهی او را به دیگران بفروشم نقداً اما بی‌سند کسی نمی‌خرد. سندش را خودم صادر می‌کنم، خودم چک می‌نویسم، این هم اشکالی ندارد. اما اگر چک اصلاً پشتوانه دینی ندارد، پسری به پدرش می‌گوید پدرجان! به من پول هدیه بده یا قرض بده، او هم می‌گوید بابا من فعلاً پولی در پیشم نیست، چک مدت‌دار می‌نویسم برو بازار برو بانک خورده‌اش کن، این جایز نیست. چرا؟ به این می‌گویند چک مجامله، چک دوستانه. چون پدر به شما که بدهکار نیست. چک که صادر می‌کند شما می‌روید بانک چه چیزی را به بانک می‌فروشید. خود این چک را می‌فروشید؟ چک که ارزش ندارد چک سند است و لذا ممکن است این چک بسوزد ما می‌توانید بگویید من مبیع را تحویل بانک دادم به من ربطی ندارد؟ در چک دوستانه اصلاً ذمه‌اش به چیزی مشغول نیست چون در هبه قبض معتبر است، شما چیزی را از پدرتان قبض نکردید که ملک شما بشود، صرفاً پدر شما در برابر درخواست شما که از او پولی می‌خواستید چک به تاریخ یک سال دیگر نوشت گفت برو در بازار چون مورد اعتبار بازار یا بانک هستم این چک را نقد بکن. این جایز نیست چون شما در حقیقت یک سندی می‌دهید به آن بانک و از او نه ملیون می‌گیری یک سال دیگر می‌خواهید به او ده ملیون پرداخت کنید یا خودتان یا پدرتان. این بازگشتش به قرض ربوی است نه به تنزیل الدین نقداً.

### مناقشه شهید صدر در خرید چک

مشهور این را قبول دارند که تنزیل الدین باقل مانعی ندارد. و لکن در البنک اللاربوی صفحه 160 مرحوم آقای صدر فرمودند که دو تا روایت داریم این دو تا روایت فرموده که این شخصی که این دین را از شما خرید به نه ملیون یک سال بعد نمی‌تواند برود ده ملیون از صاحب چک بگیرد فقط همان نه ملیون را می‌تواند بگیرد. تعبیر مرحوم آقای صدر این است: و بالرغم من بعض الثغرات فی الاستدلال بهاتین الروایتین. ثغرات یعنی خلل، بعض خلل‌هایی که در استدلال به این دو روایت هست، فانی شخصاً لانسجم نفسیا و لافقهیا مع الاخذ بالرأی المعاکس. من نه از نظر روحی و نه از نظر فقهی همراهی نمی‌کنم با فتوی مشهور به این‌که خریدار این چک می‌تواند کل مبلغ چک را در تاریخ خودش وصول کند، و لاجد فی نفسی و حدسی الفقهی ما بیرر لی بوضوح ترک هاتین الروایتین و الاخذ برای یناقضهما.



## دو روایت محمد بن فضیل در مقام

این دو روایت در وسائل الشیعة جلد 18 صفحه 348 هست. محمد بن الفضیل عن ابی حمزة الثمالی قال سألت اباجعفر علیه السلام عن رجل کان له علی رجل دین فجاءه رجل فاشتره منه بعرض، شخصی طلبکار بود، مثلاً عمرو از زید طلبکار بود، فجاءه رجل، بکر آمد نزد زید که طلبکار هست، این بکر شخص ثالث است آمد نزد طلبکار گفت این طلبی که از بدهکار خودت داری به من بفروش، فاشتره منه بعرض ثم النقل الی الذی علیه الدین، بعد رفت سراغ بدهکار فقال له اعطنی مال فلان علیک، فلانی از تو ده میلیون طلب داشت من آن را نه میلیون خریدم، ده میلیون او را به من بده، فانی قد اشتریته منه کیف یکون القضاء فی ذلک فقال ابوجعفر علیه السلام یرد الرجل علیه الدین ماله اشتری به من الرجل الذی له الدین. باید این بدهکار آن مالی را که این شخص ثالث پرداخت کرده است به عنوان ثمن الشراء، یعنی نه میلیون، این نه میلیون را که اشتری به من الرجل الذی له الدین، آن نه میلیونی را که ثمن الشراء قرار داد و این ده میلیون را از طلبکار خرید، باید این بدهکار به این شخص ثالث که مشتری است این نه میلیون را بدهد و السلام.

واضحتر از این روایت بعدی است. روایت دوم باز از محمد بن فضیل است. دیگره محمد بن فضیل خودش مستقیم میگوید قلت للرضا علیه السلام نه این که ابو حمزه ثمالی واسطه باشد از امام باقر علیه السلام سوال کرده باشد. محمد بن فضیل از اصحاب امام رضا [علیه السلام] است مستقیم از امام رضا [علیه السلام] روایت می کند. قلت للرضا علیه السلام رجل اشتری دینا علی رجل ثم ذهب الی صاحب الدین فقال له ادفع مال فلان علیک فقد اشتریته منه، شخص ثالث میگوید به بدهکار: ده میلیون زید را که از شما طلب دارد به من بده، من خریده ام از زید آن ده میلیون را به نه میلیون، قال علیه السلام یدفع الیه، این بدهکار میگوید چشم، بیا این نه ملیونت را بگیر و برو، یدفع الیه قيمة ما دفع الی صاحب الدین و برئ الذی علیه المال من جمیع ما بقی علیه. ارزش آن چیزی را که شما دادید به طلبکار، آقای شخص ثالث، آقای بکر، چقدر بود؟ نه میلیون، نه ملیونت را به شما می دهم و برئ الذی علیه المال من جمیع ما بقی علیه، دیگر من برئ الذمة هستم. چکت ده میلیون است؟ باشد، من وظیفه ندارم بیش از آنچه که تو پرداخت کردی به طلبکار به تو بدهم.

## بررسی رجالی محمد بن فضیل

این روایت دلالتش که روشن است. می ماند سندش. سند آن روایت اول یک شبهه ای دارد که محمد بن فضیل که از اصحاب امام رضا [علیه السلام] است می تواند از ابی حمزه ثمالی که از اصحاب امام باقر و امام سجاد علیهما السلام است، نقل حدیث بکند یا نمی تواند، شبهه اختلاف طبقه در آنها هست. ولی این مهم نیست، چون روایت دوم

محمد بن فضیل مستقیم از امام رضا [علیه السلام] نقل می‌کند. اما مشکل در خود محمد بن فضیل است. محمد بن فضیل، محمد بن فضیل ازدی است. شیخ در رجالش فرموده محمد بن فضیل ازدی صیرفی یرمی بالغلو له کتاب من اصحاب الرضا علیه السلام. در اصحاب امام کاظم [علیه السلام] هم که نام او را می‌برد می‌گوید محمد بن فضیل الکوفی ازدی ضعیف. توثیق خاص هم ندارد. این یک مشکلی است، محمد بن فضیل تضعیف شده توسط شیخ طوسی. حالا فوqش شما بفرمایید چون یرمی بالغلو را هم در جاهای دیگر گفتند، برخی در این تضعیف‌ها تشکیک می‌کنند، مهم این است که توثیقش از کجا؟ توثیقش را اثبات کنید.

[سؤال: ... جواب:] ظاهر این است که این محمد بن فضیلی که از امام رضا [علیه السلام] نقل می‌کند این محمد بن فضیل صیرفی ازدی است، احتمال این را هم بدهیم کافی است که ما نتوانیم احراز کنیم وثاقت او را.

مرحوم آقای خوئی راجع به محمد بن فضیل می‌فرماید در تفسیر قمی هست. بناء بر نظر ما که مشایخ صفوان و بزنی و ابن ابی عمیر ثقات هستند، توثیقش درست می‌شود و لکن ما هنوز هم روی حرف خودمان هستیم. بزنی از او روایت کرده. همین کافی است صفوان هم روایت نکند مهم نیست. و لکن مشکل تضعیفش است. اگر مثل آقای زنجانی این ضعیف‌های شیخ را مخصوصا اگر قبلش هم گفته در جای دیگر یرمی بالغلو بگوییم اعتبار ندارد با توجه به توثیق مشایخ بزنی، آن وقت آقای زنجانی سند این روایت را تمام می‌دانند، باید سوال کنیم از ایشان که از دلالت این روایت چه جور رفع ید می‌کنند. اما ما معتقدیم که تضعیف‌های شیخ را نمی‌شود از آن گذشت. به صرف این‌که احتمال بدهیم حدسی باشد و ناشی از رمی به غلو باشد، بالاخره شیخ تضعیف کرده، تضعیف در رجال در مقابل توثیق است، تعارض می‌کند با توثیق عام در مشایخ بزنی. و لذا ما وثاقت محمد بن فضیل ازدی را احراز نکردیم.

[سؤال: ... جواب:] راجع به اصحاب و مشایخ صفوان و بزنی و ابن ابی عمیر گفته عرفوا بانهم لایروون و لایرسلون الا عن ثقة ملتزم بودند روایت نکنند از غیر ثقة اما منافات ندارد به نظر آن‌ها ثقة است من شیخ طوسی تشخیص دادم ضعیف است. ... مراسیل را که معنا ندارد بگوید من استقراء کردم دیدم مراسیل این‌ها از ثقات است. عرفوا، شناخته شده بودند به این‌که ملتزم هستند از غیر ثقة نقل نکنند نه مسندا نه مراسلا. شیخ طوسی می‌گوید من تحقیق کردم دیدم محمد بن فضیل ازدی ثقة نیست.

[سؤال: ... جواب:] اولاً: توثیق عام کل ما از داد توسعه از داد ضعفا. توثیق عام است دیگر. صدها نفر مثلاً داخل در این توثیق عام هستند، چه جور شما عام را تخصیص می‌زنید به یک خاص. نمی‌خواهم بگویم این‌جا هم تخصیص بزنید، شهادت بزنی تخصیص نمی‌خورد با شهادت شیخ طوسی، دو نفر هستند، عموم توثیق توثیق بزنی

با خصوص تضعیف شیخ با هم تعارض می‌کنند، متکلم واحد نیست تا حمل عام بر خاص بشود و لکن شما می‌گویید قرب زمانی در بزنتی بود می‌گوییم و لکن توثیقش عام است و توثیق عام بالاخره این قدر قوت ندارد که بگوییم راجع به تکتک این‌ها شهادت مستقله داده است هذا ثقة هذا ثقة هذا ثقة. علاوه بر این که قرب زمانی کجا از مرجحات شمرده شده. ممکن است یکی کسی قریب الزمان است قریب العهد است به یک شخصی او را خوب می‌داند و یک شخصی بعید العهد است به او مطالبی را راجع به او می‌داند که آن شخص قریب العهد نمی‌دانست. علاوه بر اینکه شیخ طوسی از کتب اصحاب این مطالب را نقل می‌کند. خودش قریب العهد نیست، مشایخ شیخ طوسی که شیخ طوسی در تضعیفات و توثیقات به سخنان آن‌ها که اعتماد می‌کند آن‌ها که قریب العهد بودند.

[سؤال: ... جواب:] نجاشی سکوت کرده است راجع به محمد بن فضیل. ظاهراً صاحب کتاب نبود محمد بن فضیل. چون صاحب کتاب نبود نجاشی در فهرست نام او را نمی‌برد. شیخ طوسی در رجال نام او را برده است. اگر هم نام او را برده است توثیقی نکرده است، تضعیفی هم نکرده است. ... از کجا می‌دانید که همه جا نقل می‌کند تضعیف را؟ شاید ایشان مردد شد در تضعیف او، به این نتیجه نرسید که او ضعیف است. ... شما می‌فرمایید صاحب کتاب بوده ولی بهر حال نجاشی توثیقش نکرده، تضعیفش هم نکرده. می‌ماند توثیق عام به عنوان مشایخ بزنتی بناء بر قبول این توثیق عام که تعارض می‌کند با تضعیف شیخ طوسی.

با وجود تضعیف شیخ طوسی ما واقعا نمی‌رسیم به این که این شخص ثقة است و لو از مشایخ بزنتی است، رجوع می‌کنیم به قاعده اولیه که التنزیل الدین بالاقل جایز است چون عمومات منعی نمی‌کند از آن.

[سؤال: ... جواب:] روایت یک ضربه‌ای زد به تنزیل الدین بالاقل که هیچ کس دیگر حاضر نیست که این دین را بخرد چون شما دین را ده ملیون را نقدا می‌خرید به نه ملیون به طمع این که وقتی که سر وقتش شد بروید ده ملیون را بگیرید، اگر به شما بگویند که شما فقط نه ملیون را می‌گیرید می‌گویید مگر من بیکارم که این چک را که خودش در دسردار است، خرید چک خودش مشکل دار است بیایم نه ملیون و بیشتر از نه ملیون هم نتوانم بگیرم. ... روایت دارد ثم انطلق، ثم که می‌گویند دلالت بر فصل نمی‌کند. ندارد بلافاصله رفت. و وانگهی اطلاقش که مشکلی ندارد. اگر دین حال باشد، شما دین حال را بخاطر این که مشکلاتی دارد، شرخر به این می‌گویند، شرخر نمی‌تواند این چک مشکل دار را که ده ملیون است به نه ملیون خرید سریع رفت از صاحب چک می‌خواهد ده ملیون بگیرد شما اجازه نمی‌دهید که بیش از نه ملیون بگیرد، بخاطر اجل اجازه می‌دهید؟ یعنی زیاده را بخاطر این که این چک مدت دار است این را تجویز می‌کنید، این که کاملاً مخالف با ادله حرمت ربا است که بابت تاخیر نباید

سود گرفته شود. روایت مطلق است هم دین حال را می‌گیرد هم دین موجل را. ... بر فرض دین حال باشد شرخری بکند امام اجازه نداد بابت این زحمتی که می‌کشد دین را وصول می‌کند پول اضافه بگیرد آن وقت اجازه می‌دهد که بابت تاخیرش پول اضافه بگیرد؟! با این‌که زیاده بابت تاخیر از اوضاع مصادیق ربا است. علاوه بر این‌که روایت اطلاق دارد. ... روایت می‌گوید رجل اشتری دینا علی رجل ثم ذهب الی صاحب الدین، ثم یعنی همان روز رفت؟ ثم ذهب الی صاحب الدین فقال له ادفع مال فلان علی فقد اشتریته منه، کجا می‌گوید دین حال است.

### بخاطر روایت طلحة بن زید، احتیاط واجب در ترک خرید چک است نسبتا

و لکن احتیاط واجب این است که تنزیل الدین بالاقل نقدا باشد نه نسبتا. چرا؟ برای این‌که در روایت طلحة بن زید آمده: عن ابی عبدالله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله لایباع الدین بالدین، فروش دین به دین جایز نیست. در سند، طلحة بن زید است که ما به نظرمان طلحة بن زید ثقة است و لو برخی مناقشه کردند گفتند توثیق ندارد، همین که شیخ طوسی راجع به او می‌گوید کتابه معتمد، این نشان می‌دهد شخص موثق است، راجع به شخص غیر موثق که نمی‌گویند کتابش مورد اعتماد است. اگر خودش مورد اعتماد نیست چطور کتابش مورد اعتماد است؟ از کجا می‌فهمید که کتابش همه مورد اعتماد است؟ جز این‌که ظاهر در این است که خود راوی این کتاب که طلحة بن زید است مورد اعتماد است. تشکیک در این‌که شاید شیخ طوسی کل احادیث کتاب را دیده، مقابله کرده با روایات صحیحه و گفته متن این کتاب را من دیدم، همه‌اش مطابق با روایات صحیحه است این خلاف ظاهر است. ظاهر این‌که می‌گویند کتاب روایی این شخص معتمد است یعنی اصحاب به این شخص اعتماد دارند در نقل روایت.

شبهه‌ای که در این روایت هست این است که لایباع الدین بالدین ظاهرش این است که قبل از بیع دو تا دین داریم. من از زید طلبکار هستم، شما از عمرو طلبکارید. بیاییم بفروشیم من طلبی که از زید دارم با آن طلبی که شما از عمرو دارید معاوضه کنیم، روایت می‌گوید لایباع الدین بالدین. اما اگر یک چیزی با خود بیع می‌خواهد دین بشود، ثمن نسیه این‌جا بیع الدین بما یصیر دینا، دین در رتبه سابقه نیست، در رتبه لاحق بر نفوذ بیع می‌شود دین چون ثمن نسیه بعد از نفوذ بیع می‌شود دین. ظاهر لایباع الدین بالدین شامل این فرض نمی‌شود. ولی مشهور چون توسعه دادند بطلان بیع دین به دین را به بیع کالی به کالی که نسیه به نسیه است که هم مبیع نسیه است هم ثمن نسیه است، بزرگان ما معمولا احتیاط واجب کردند الان.

[سؤال: ... جواب:] اطلاق دارد لایباع الدین بالدین اعم است از دین حال یا دین موجل. ... مشهور لایباع الدین بالدین را توسعه دادند و لو نسبت به آن جایی که بیع

کالی به کالی می‌کنید یعنی مثلاً ده من گندم یک ماهه می‌فروشیم به مثلاً ده هزار تومان یک ماهه که هر دو نسیه است، گفتند این بیع الدین بالدین است با این‌که در این‌جا هم قبل از بیع دینی در کار نبود. ... ظاهر کلماتشان این است که تطبیق کردند روایت را. ولی ما اشکال استظهاری مان هست. ظهور ندارد لایباع الدین بالدین در بیع نسیه به نسیه، باید دین در رتبه سابقه بر دین باشد. و لذا خرید چک به ثمن نسیه فتوی به بطلانش نمی‌دهند مثل آقای سیستانی و آقای خوئی، احتیاط واجب می‌کنند.

### مصالحه فقط برای مشکل غرر است

حالا یک کسی بخواهد کلک بزند بگوید من بیع نمی‌کنم، مصالحه می‌کنم، آقا! مصالحه کردیم این چک را که ده ملیون است به یک چک دیگر که آن نه ملیون است برای فردا که مصداق بیع الدین بالدین بود چون هر دو دین هستند در رتبه سابقه، بیع نمی‌کنیم مصالحه می‌کنیم یا حالا همانی که احتیاط واجب شد که چک را نسیه نخرید، ما هم مصالحه می‌کنیم این چک ده ملیونی را به نه ملیونی که من یک ماه دیگر به شما خواهم داد، باز هم آقایان اشکال می‌کنند. می‌گویند ظاهر لایباع الدین بالدین نهی از معاوضه بین الدینین است، بیع خصوصیت ندارد. این عرفیت ندارد تا می‌گویند بیع اشکال دارد زود بگویید صلح می‌کنیم. بیع سلم ثمن در مجلس قبض نشود بیع باطل است یکی بگوید خب مصالحه می‌کنیم. تا اشکال می‌کنند می‌گویند این بیعش درست نیست، سریع بعضی‌ها می‌گویند مصالحه می‌کنیم. نه، مصالحه فقط برای مشکل رفع غرر هست، خلاف ظاهر است که از موارد نهی بیع ما با توسل به صلح خلاص بشویم. این خلاف ظاهر است.

[سؤال: ... جواب:] الصلح جائز الا ما احل حراماً او حرم حلالاً.

یک بحثی هست که صلح آیا در خصوص سبق نزاع است؟ نه، انشاء تراضی است، حالا و لو سبق نزاعی نباشد. اطلاق دارد. الصلح خیر نه این‌که اول جنگ است بعد صلح می‌کنیم، الصلح خیر سازش خوب است، ما زمینه برای نزاع هست دیگر برای معاملات، می‌آییم سازش می‌کنیم، تراضی می‌کنیم به این قراردادی که می‌بندیم. لازم نیست حتماً مسبوق به نزاع باشد.

اما این‌که بیاایم هر چی ایراد دارد بجایش بگوییم صلح [درست نیست]. و لذا ما در هبه که شرطش قبض است ما شبهه می‌کنیم کسی بگوید صلح مفید فایده هبه می‌کنم بدون قبض. بله می‌خواهی به همسرت مغازه را هبه کنی می‌بینی قبض نمی‌شود داد، حالا آقای سیستانی می‌گویند سند به نامش بزنی قبض است، آخه مشکل این است که سند هم قولنامه‌ای است، می‌گویند تخلیه کن می‌گوییم دست مستاجر است. ما می‌گفتیم مصالحه کن یا بیع محاباتی کن، این مغازه به خانمت در مقابل ده هزار تومان، حالا او هم نداد مهم نیست مهم قراردادش است. اما این‌که بگویی صلح کردم این مغازه را به

همسرم او هم قبول بکند، همان هبه باشد بدون قبض، من فکر می‌کنم این خلاف متفاهم عرفی از ادله است.

[سؤال: ... جواب:] اگر قبض بکنید که مشکل ندارد. مهم این است که قبض در هبه شرط است ما با کلک به جای هبه می‌گوییم صلح کردم تا قبض معتبر نباشد، قبض ثمن در بیع سلم معتبر است کلک بزنی بجایش بگوییم صلح می‌کنم، این خلاف متفاهم عرفی است. دلیلی که می‌گوید مثلاً در هبه قبض شرط است عرفاً اعم است از انشاء لفظ هبه یا قراردادی که مفید فایده هبه است مثل صلح مفید فایده هبه. و لذا خود عرف می‌گوید به من بخشید. همان خانم می‌گوید شوهر خدا بیامرزم این مغازه را به من بخشید گاهی هم می‌گوید صلح کرد ولی بخشید هم می‌گوید چون اصلاً بخشش متفاهم عرفی اعم است از انشائش به لفظ هبه یا انشائش به لفظ صلح و یا لا اقل الغاء خصوصیت می‌شود در این احکام که قبض معتبر است در صحت هبه، عرف از آن استظهار معنای اعمی می‌کند. شما این‌که بیاید مدام کلک بزنی، کلک فقهی بزنی مثلاً در قبض احکامی مطرح است، مثلاً هبه بدون قبض باطل است، قرض بدون قبض دادن مال به مقترض اصلاً منعقد نمی‌شود، بگویید ما چرا بگوییم قرض می‌دهم تا بعد بگویند قبض معتبر است در تحقق قرض، می‌گوییم صلح می‌کنم این ده ملیون را به شما علی وجه الضمان. می‌دانید این کلک برای چیست؟ چون تا قبض ندهید این مال را به آن طرف، قرض محقق نمی‌شود، این موجب هم نگرانی شما است چون این قرض به نفع شماست، گاهی موجب نگرانی آن متقاضی وام است او می‌خواهد همین الان محکم کند، تنور را گرم کرده می‌خواهد نان را بپسباند، الان پول دست شما نیست که قبض بدهید، او می‌خواهد همین الان عقد لازمی درست بکند، می‌گوید به جای قرض که قبض در او معتبر است، من از شما می‌خواهم بگویی صلح کردم ده ملیون را به شما علی وجه الضمان، دیگر حق نداری این ده ملیون را به من ندهی. ما می‌گوییم این خلاف ظاهر ادله است. ظاهر ادله این است که وقتی گفتند قبض معتبر است در قرض، این اعم است از این‌که بگوییم اقرضت یا بگوییم صالحت اما نتیجه‌اش همان صالحت علی التملیک علی وجه الضمان است. یا اگر گفتند قبض در هبه شرط است، اعم است از این‌که بگوییم وهبت یا بگوییم صالحت علی ان یکون ملکاً لک مجاناً. قبض در هر دو معتبر است و هكذا. در بیع الدین بالدین شارع گفته جایز نیست من بیایم کلک بزنی بگویم مصالحه الدین بالدین این خلاف متفاهم عرفی است ... عرف از شرطیت این‌که بیع الدین بالدین نباید باشد استفاده می‌کند بیع خصوصیت ندارد، معاوضه بین الدینین حکمش این است. پس می‌شود صلحی که احل حراماً چون این روایت عرفاً مفید این است که معاوضه بین الدینین حرام است.

## کلام آقای سیستانی در موارد شک در مجامله‌ای بودن چک

یک نکته عرض کنم این بحث را تمام کنم. چک می‌آورند برای شما می‌گویند این چک ده ملیونی یک ساله را از ما می‌خری نه ملیون؟ شما هم شک داری آیا این چک دوستانه است یا چکی است که پشتوانه دارد؟ شک است. آقای سیستانی فرمودند احتیاط واجب این است که به قول بایع اعتماد نکنید، بایع اگر هیچ چیز نگوید که باطل است، بایع حتی هم اگر بگوید خیالت راحت، این چک دوستانه نیست، چک حاکی از طلبی است که من از پدرم دارم، شما شک می‌کنی می‌گویی راست می‌گوید راست نمی‌گوید، احتیاط واجب این است که به او اعتماد نکنی. چرا؟ برای این‌که شک داری در وجود مبیع. اگر شک داری در وجود دین یعنی شک داری در وجود مبیع. مثل این‌که یک کسی بگوید پولی که در گاوصندوق است به تو فروختم، اصلاً معلوم نیست در گاوصندوق پول باشد. دلیل نداریم می‌شود به بایع اعتماد کرد و لذا باید مطمئن باشید که راست می‌گوید، بدون اطمینان به صدق او نمی‌شود چک را خرید.

[سؤال: ... جواب:] قاعده ید بر آن مال که ید ندارد بر این چک ید دارد. چک مورد یدش است. ... چک سندی است که مشترک است، اطمینان‌آور نیست، آیا این چک را بابت دین صادر کردند یا چکی است که پدر به فرزندش داده است گفته برو سر و قتش از بانک پول وصول کن، اما پدر به فرزندش بدهکار نیست، ما شک داریم قاعده ید نداریم، چون ید بر چه چیزی دارد این پسر؟ ... اگر ظهور چک در این است که بابت دین صادر می‌شود، ظهور حجت است اما همچون ظهوری ندارد مخصوصاً اگر پسری چک پدرش را بیاورد. اگر ظهور نداشته باشد دادگاه بیخود می‌کند پدر را بخاطر شکایت پسرش دستگیر می‌کند. پدر می‌آید من چک به پسر دادم مثل یکی از وکلاء بعضی از مراجع می‌گفتند ما یک وقتی چک می‌دادیم مساعده به دیگران، چک ما برگشت می‌خورد، پول نداشتیم، به ما گفتند دارند شکایت بکنند علیه شما، چک را به اجراء بگذارند، ایشان که فرد معتبری است همه می‌شناسید گفتند بروند شکایت کنند، ما به این‌ها کمک کردیم مساعده بوده، بدهکار که نبودیم. خب جمع شده این چک‌ها، در دادگاه بگوید اصل در چک این است که بابت بدهی صادر شده است، حکم جلب وکیل تام الاختیار آن مرجع بزرگ را صادر کنید بخاطر چک‌هایی که داده، مگر اثبات کنید این‌ها مساعده است. کاملاً حکم ظالمانه‌ای خواهد بود. و لذا ما اصلی نداریم بگوید چک دوستانه نیست، بابت دین است مگر ظهور حال [باشد]. ظهور حال هم فرق می‌کند، ظهور حال همه جا نیست.

و الحمد لله رب العالمین.

چهارشنبه - ۹۹/۰۹/۱۹

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّي  
اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ  
أَجْمَعِينَ.

بحث در قراردادهای بانکی بود که جایگزین قرض ربوی می شد. نه قرارداد را مطرح کردیم.

راه حل نهم: خرید و فروش پول

قرارداد دهم خرید و فروش پول هست. یک وقت اختلاف ارز هست، دلار می فروشد به تومان یا بالعکس، مشکلی نیست و چه بسا سودش را هم بانک در نظر می گیرد ولی سود تضمین شده نیست، مثلاً هزار دلار بفروشد یک ساله به چهل میلیون مثلاً، با نرخ امروز سود کرده است اما یک سال دیگر هم سود می کند یا نمی کند، معلوم نیست و لکن بهر حال این هست که امروز اگر به او مثلاً بیست و پنج میلیون می فروخت به چهل میلیون یک ساله، خیلی ها اشکال می کردند، اما بیست و پنج میلیون را دلار خرید و دلار فروخت به این شخص یک ساله به چهل میلیون، غیر از امام که نظرشان این است که اگر غرض این بانک تخلص از حرمت ربا باشد این کارش جایز نیست و صحیح هم نیست که باید بعد این را بحث کنیم، به نظر دیگران مشکلی ندارد. اما خرید و فروش به اینکه ارز یکی باشد، ده میلیون را الان می فروشد به پانزده میلیون یک ساله، اشکال هایی که شده به این راه با اینکه این راه را بعضی ها مطرح کردند و پذیرفتند، بزرگانی از فقهاء در میان معاصرین هم مرحوم آقای اراکی قبول داشتند این راه ولی بسیار دیگری اشکال کردند. محصل این اشکال ها یکی اشکال مرحوم آقای خوئی است. فرموده است که قرض حقیقتش این است که شخص مقترض بدهکار می شود به مقرض کلی را که قابل انطباق بر آن پولی است که از مقرض گرفته است. من از شما ده میلیون قرض می گیرم، بدهکار می شوم به شما کلی ده میلیون را که قابل انطباق است بر این ده میلیونی که از شما گرفتم، همین ده میلیون را وقتی به شما پس بدهم شما نمی توانید بگویید نخیر، نمی پذیرم، بدهکاری من به یک کلی ده میلیونی است که قابل تطبیق بر این فردی است که از شما گرفتم. حال اگر من از شما ده میلیون تملک کنم، بدلتش کلی باشد که قابل انطباق بر این ده میلیون هست، این می شود قرض چه بگویید اقرضت چه بگوییم بعت. ده میلیون به شما فروختم در مقابل



پانزده ملیون یک سال دیگر، این بازگشتش به قرض است چون ملاک قرض همین بود که شما به من بدهکار می شوید به یک کلی که قابل تطبیق بر همین ده ملیونی است که از من گرفتید و فرض این است که شرط زیاده هم شده است، پنج ملیون اضافه باید شما بدهید می شود قرض ربوی.

مرحوم استاد آقای تبریزی هم همین اشکال آقای خوئی را می پذیرفتند. وقتی رسید استاد به بحث بیع مکیل و موزون در ربای معاوضی، بحث بیع، بحث ربای معاوضی، تعلیقه می زدند بر منهاج، ما هم خدمت ایشان بودیم، این عبارت آمد که آقای خوئی فرمودند: اگر کسی بیست کیلو گندم را بفروشد به بیست کیلو گندم نسیه، این ربای معاوضی است. چرا؟ برای اینکه زیاده حکمیه دارد ثمن. زیاده حکمیه اش چیست؟ شرط اجل. بیست کیلو گندم حال در مقابل بیست کیلو گندم مشروط به اجل یک ساله، این شرط، زیاده است، بیع مکیل و موزون به جنسش با زیاده ربای معاوضی است چه زیاده عینیه باشد بیست کیلو گندم خوب در مقابل چهل کیلو گندم متوسط یا بد، این ربای معاوضی است زیاده عینیه است. اگر هم بگوید بیست کیلو گندم نقد ثمنش بیست کیلو گندم نسیه یک ساله این هم می شود زیاده حکمیه و این حرام و باطل است. ما به مرحوم استاد طبق مبنای خودشان نقض کردیم عرض کردیم: شما هم مثل مرحوم آقای خوئی بازگشت این بیع را به قرض می دانید، قرض که اشکالی ندارد. بیست کیلو گندم به او یک ساله قرض می دهم، اشکال دارد؟ اینکه اشکالی ندارد. ما به دنبال نقض بودیم، ولی ایشان به جای پذیرش نقض که می خواستیم بگوییم که بیع ماهیتش با قرض فرق می کند، فرمودند اشکال وارد است و ما می گوییم لابس بیع عشرین کیلو من الحنطة بعشرین کیلو من الحنطة نسیة لان مرجعه الی القرض. ظاهرا همین منهاج هایی هم که چاپ شده این را دارد.

حالا آقای تبریزی این نقض را پذیرفتند. اما نقض به آقای خوئی وارد است. ممکن است کسی بگوید پس چرا شما در این بحث ربای معاوضی بیع دانستید این را و به عنوان بیع ربوی حرام دانستید؟ این یک نقض.

ما می خواستیم بگوییم شما که فرمودید حقیقت بیع ده ملیون به پانزده ملیون یک ساله قرض است، لانه قرض حقیقتا و ان کان بیعا صورة، در بحث حیل ربا این را فرمودید، در جلد اول مسائل مستحدثه منهاج مرحوم آقای خوئی این را فرمودند، چرا در جلد دوم در بحث ربای معاوضی همین را یعنی مشابه همین را، بیست کیلو گندم به او می فروشم در مقابل بیست کیلو گندم یک ساله نسیه فرمودید این بیع ربوی است و حرام است، اگر مرجعش به قرض است که این اجل به نفع مقرض است، او که مشکلی ندارد. بیست کیلو گندم به شما قرض می دهم یک سال دیگر بدهکارید به من پس بدهید. اینکه مشکلی ندارد.

ممکن است آقای خوئی که فقیه بود و ما ضاق علی الفقیه مخرج، به این سادگی نمی شد ایشان را به دام انداخت، سریع جوابی پیدا می کرد، ممکن است جوابی از این نقض بدهد که ما می گوییم این هم بیع است هم قرض. یعنی معنای قرض به نظر عرف اعم است یعنی عرف از قرض یک معنای اعمی می فهمد چه شما به عنوان بیع انشاء کنید، چه به عنوان قرض. اگر به عنوان بیع انشاء بکنید، هم مفاسد قرض را دارد هم مفاسد بیع را. و لذا بگویید ده ملیون می فروشم به پانزده ملیون مفاسد قرض را دارد می شود قرض ربوی. بگویی بیست کیلو گندم می فروشم به بیست کیلو گندم یک ساله مفاسد بیع را دارد. مجمع المفسدین هست. این هم یک تقریبی است. کسی بگوید شاید مقصود مرحوم آقای خوئی از اینکه این بیع بازگشتش به قرض است یعنی یکی از مصادیق قرض است به نظر عرف و قرض به نظر عرف اعم است از اینکه به شکل قرض انشاء بشود یا به شکل بیع جنسی به کلی که قابل انطباق بر آن جنس باشد.

س: قرض مرجعش به بیع نیست. بیع یک جنسی به ثمن کلی که قابل انطباق بر آن جنس هست، او مرجعش به قرض است. یعنی هم بیع است هم مصداق عرفی قرض و لو شما به شکل قرض انشاء نکرده باشید.

س: در ربای معاوضی هر کدام شرطی به نفع خودشان بگذارند، او موجب ربای معاوضی می شود چه بایع چه مشتری. چون بحث قرض نیست که بگوییم فقط شرط به سود مقرض ربا است. بیع ربوی است چه شرط به نفع بایع باشد چه به نفع مشتری باشد می شود ربای حکمی. البته آقای زنجانی می فرمودند که در ربای معاوضی زیاده عینیّه ربای معاوضی است. اینجور به خاطر هست، زیاده حکمیّه که از قبل شرط پیش می آید این ها داخل در ربای معاوضی نیست چون در روایت دارد مثلیّن به مثل زیاده عینیّه است. بحثش در جای خودش.

و لکن به نظر ما راه حلش این است که بگوییم اساسا قرض و بیع دو ماهیت هستند. قرض تملیک علی وجه الضمان است یعنی حصه ای است از تملیک، عوض ندارد، تملیک علی وجه الضمان است. ما دو جور تملیک داریم: یک تملیک بلاضمان، هبه، یک تملیک تملیک علی وجه الضمان. این قرض است. بیع انشاء معاوضه است. انشاء می کند که آن پانزده ملیون یک سال دیگر عوض این ده ملیونی است که به شما تملیک می کنم. بیع تملیک بعوض است، باء باء معاوضه است، قرض تملیک علی وجه الضمان است. این ها با هم فرق می کنند. در قرض ربوی دو جور می شود قرض ربوی انشاء بشود: یکی تملیک علی وجه الضمان باکثر، این شرط النتيجة است یعنی من به شما ده ملیون تملیک می کنم به نحوی که شما ضامن پانزده ملیون باشید. تملیک علی وجه الضمان باکثر. اینجا اصل قرض باطل است. اما اگر بگوییم تملیک می کنم علی وجه الضمان و شرط می کنم پنج ملیون بعدا به من سود بدهی، این می شود شرط الفعل، اینجا اصل قرض صحیح است شرط فاسد است. دو جور می تواند

انشاء بکند: تملیک علی وجه الضمان باکثر، تملیک علی وجه الضمان بمقداره و لکن شرط می کند دفع زیاده را.

س: شرط النتيجة هم می تواند باشد به این نحو که می گوید تملیک می کنم علی وجه الضمان بمقداره به شرط اینکه شما بدهکار بشوی به من پنج ملیون دیگر را. این هم می تواند به عنوان شرط النتيجة باشد زاید بر آن تملیک علی وجه الضمان. تملیک علی وجه الضمان که باطل است یعنی من می گویم ده ملیون به شما قرض دادم که ضامن آن بشوی به مقدار پانزده ملیون، این اصل قرض باطل است. اما اگر قرض همراه با شرط باشد که معمولاً شرط فعل است به شرط اینکه پنج ملیون سود بدهی به من، ممکن است هم کسی شرط النتيجة بکند به شرط اینکه شما بدهکار بشوی به من به پنج ملیون دیگر. این می شود قرض به شرط سود.

اینجاست که صاحب جواهر نظرش این است که این قرض هم باطل است نه فقط شرطش باطل است ولی مشهور می گویند فقط شرطش باطل است اصل قرض صحیح است.

بهرحال قرض تملیک علی وجه الضمان است، بیع تملیک بعوض است و این ها دو چیز هستند. شاهدش این است که قرض در قیمی با بیع قیمی، این ها فرق می کند. چون در روایات داریم که قرض قیمی، یعنی مثلاً فرض کنید یک گوسفند قرض می دهد، او ضامن چه می شود؟ ضامن قیمت آن. چون قیمی است. قرض تعبدی است و الا عرف در قیمی اگر هم تعبیر کند به قرض، این مسامحه است چون آن قرضی که هست قرض مثلی است، حالا ممکن است عرف اینجور بکند بگوید گوسفند قرض می گیرم بعد شبیه این گوسفند را برایت می آورم ولی شارع که این را قبول ندارد شارع می گوید قرض قیمی این است که این گوسفند را بگیری بعد پولش را بیاوری. قرض قیمی این است. ظاهر قرض قیمی این است که در روایات این است که گوسفند را قرض می دهد بعد پولش را می آورد می دهد.

س: مبنای مشهور در ضمان قیمی ضمان قیمت است ولی اگر عرف قرض بگوید مقصودش این است که گوسفند می گیرم بعد از چند مدت دیگر گوسفند مشابه او برایت می آورم. این را در فقه ما نداریم. در فقه قرض قیمی به این نحو است که گوسفند می گیرد بعد پولش را می دهد. که این قرض عرفی نیست. ... و لو مثلش پیدا بشود. قرض قیمی در روایات این است.

اگر بناء باشد قرض و بیع اگر ثمن یکی بشود مثل هم بشود، پس هر بیع قیمی بازگشتش به قرض است دیگر. گوسفند را می فروشم به دو ملیون یک ساله، خب چه فرق می کند با اینکه گوسفند را قرض می دهم او ضامن پولش می شود. بلاشکال بیع قیمیات در فقه داریم و گران می فروشد، ارزان می فروشد، دلخواهش است، گوسفند را می فروشد یک ساله به ده ملیون، به پنج ملیون، هر چی دوست داشت. در حالی که

اگر بگویید این نتیجه قرض را می دهد و در قیمیات قرض یعنی همین که تملیک کنم گوسفند را، او ضامن گوسفندش بشود این خلاف ضرورت فقه است چون بیع قیمیات قطعاً صحیح است و بازگشتش هم به قرض نیست.

یک نکته عرض کنم:

ما می گفتیم بر فرض بپذیریم اشکال آقای خوئی را که ده ملیون می فروشم به پانزده ملیون یک ساله این مرجعش به قرض است چون تمایز بین عوض و معوض نیست، می شود همان ثمن را تطبیق کرد بر همین ده ملیون، یعنی ده ملیون را نگه دارم آخر سال مصرف نکنم، همین ده ملیون را پنج ملیون رویش بگذارم پس بدهم. می گفتیم این راه حل دارد. راه حلش شرط وصف است. من ده ملیون به شما قرض می دهم نگاه می کنم این ده ملیون هایش همه اش پنج هزار است یا همه اش پنجاه هزار است، می گویم این ده ملیون را به شما قرض می فروشم، قرض بدهم که سود نمی توانم بگیرم، این را می فروشم به پانزده ملیونی که اگر این ها پنج هزار است او باید ده هزار باشد. اگر این ها تراول پنجاه هزار است آن ها باید صد هزار باشد. تمایز حاصل می شود دیگر. اگر این ها کهنه است، این ده ملیون کهنه است گوشه ندارد، ثمنش را پانزده ملیونی قرار می دهم که نو باشد.

س: در قرض فرض این است که می خواهد قرض ندهد بیع بکند که بتواند ده ملیون بدهد که پانزده ملیون بگیرد. شرط وصف کاری می کند بین ثمن و مثنی تمایز می شود، دیگر آن ثمن کلی که قابل انطباق بر این مثنی می شود نخواهد بود. ... در قرض بگوید ده ملیون به شما قرض می دهم که آخر سال ده ملیون نو بیاوری، این یک نوع شرط است، اگر شرطی است که نفع مادی در آن باشد می شود شرط ربوی و الا شرط است چون حقیقت قرض تملیک علی وجه الضمان است. اما در بیع تملیک بعوض است، می گویند باید تمایز باشد بین عوض و معوض، بسم الله، تمایز عرضی درست می کنیم.

نفرمایید که این ها عقلائی نیست، اصلاً این ها صوری است. جواب این است که چرا صوری باشد؟ وقتی من می بینم اگر انشاء جدی نکنم محروم می شوم از آن پنج ملیون سود، قرض ربوی که نمی توانم بدهم، تعذیر می کنند من را، از خدا هم نترسم از دادگاه می ترسم، راهش این است که بفروشم ده ملیون را به پانزده ملیون. آقای خوئی می فرماید این بیع نیست، این مرجعش به قرض است و باطل است یا قرض ربوی می شود و حرام است. برای جواب ایشان هم جدا یک فکری می کنم، برای رسیدن به هدف، فکر جدید این است که می گویم این ده ملیون را که تراول پنجاه هزار است به شما می فروشم به پانزده ملیونی که تراول صد هزار هست که اشکال آقای خوئی هم برطرف بشود. این چرا جدی نیست؟ چرا صوری است؟ عقلاء این کار را نمی کنند چون عقلاء قرض ربوی را حلال می دانند، ما که نمی توانیم

قرض ربوی را حلال کنیم، راه بسته است، مجبوریم از یک راه باریکه برویم، وقتی راه بسته است، رفتن از راه باریکه برای رسیدن به هدف عقلانی است، چرا غیر عقلانی باشد؟

س: حالا این می خواهد بیع کند. گفت که کسی که خربزه می خورد پای لרزش هم باید بنشیند، خب برود پول نقد جور کند. راحت طلبی که نمی شود. همینجوری کارت به کارت کند او هم آخرش کارت به کارت بکند بعد بگوید تمایز به بین عوض و معوض نشد، چکار کنیم. بهر حال یک تمایزی باید بین عوض و معوض بشود.

آقای سیستانی اشکال دومی کردند غیر از اشکال مرحوم آقای خوئی که به نظر ما جواب داشت. آقای سیستانی فرمودند من اگر بودم اشکال نمی کردند، فدای سرتان، ما که با سود گرفتن مخالف نیستیم، قرض ربوی را خدا حلال کرد، خب چه اشکالی دارد ده ملیون بفروشید در مقابل پانزده ملیون، این بیع است. فقط چه کنم صحیحه حلبی فرموده است که ما کان من طعام مختلف أو متاع أو شيء من الاشياء يتفاضل فلا بأس ببيعه نقدا مثلين بمثل يدا بيد فاما نظرة فلا يصلح. معدود مصداق متاع است، مصداق شیئا من الاشياء است، فلا بأس ببيعه مثلين بمثل يدا بيد فاما نظرة فلا يصلح، معدود را به جنسش با تفاضل بفروشی نسبتا این جایز نیست، می خواهی ده ملیون را نقدا بفروشی به پانزده ملیون نقد اگر عاقلی پیدا شد و از شما خرید بکن این کار را، اما اینکه ده ملیون را بفروشی به پانزده ملیون نسیه، بیع معدود به جنس خودش نسبتا این صحیحه حلبی می گوید جایز نیست.

ما خواستیم گیر بیندازیم ایشان را از نظر فقهی، یعنی خواستیم ببینیم ملتزم می شوند؟ عرض کردیم ضم ضمیمه بکند. ده ملیون با یک شاخه نبات، در مقابل پانزده ملیون یک ساله بفروشد، ایشان فرموده بودند ما که این را منع نکردیم. حالا همین ده ملیون بدون شاخه نبات در مقابل پانزده ملیون یک ساله ایشان احتیاط واجب کردند که خرید و فروشش جایز نیست بخاطر صحیحه حلبی.

به نظر ما این صحیحه حلبی که مورد قبول مشهور هم ظاهرا نیست، معارض دارد. معارضش چیست؟ یکی صحیحه یا موثقه سعید بن یسار هست: قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن البعيرين يدا بيد و نسيئة فقال نعم لا بأس. بعير به بعيرين، بعير مکیل و موزون نیست، قدیم گوسفند گاو شتر را عددی می فروختند، هر گوسفندی یک دینار، هر گاوی پنج دینار، معمولا اینجور بود، هر شتری ده دینار. برای همین می بینید دیه اگر از گوسفند داده شود هزار تا گوسفند، از شتر داده شود صد تا، از گاو داده شود دویست تا. به لحاظ این قیمت ها بوده. معدود بود، نه مکیل بود نه موزون. فرمود البعير بالبعيرين يدا بيد و نسيئة قال نعم لا بأس اذا سميت الاسنان، به شرطی که اوصاف دخیل در مالیت است را تعیین کنی که غرر پیش نیاید. تا اینجا که خوب است.

آقای سیستانی جوابی که دادند فرمودند بعدش روایت یک جمله ای دارد مجمل می شود. سعید بن یسار می گوید ثم امرنی فخططت علی النسیئة، بعد حضرت فرمود آن لفظ نسیه را حذف کن، چرا؟ چرا فرمودید چرا حذف کنیم؟ شیخ صدوق در ادامه دارد که حضرت امر کرد به حذف این جمله تقیة، چون عامه بیع نسیه را جایز نمی دانستند در معدودات، بیع نسیه با تفاضل، عامه جایز نمی دانستند که مثلاً شما ده ملیون بفروشی به پانزده ملیون یک ساله، بیع معدود به جنشش با تفاضل نسیة جایز نمی دانستند. حضرت از باب تقیه فرمود این نسیه را پاک کن لان العامة یقولون لا، چون عامه می گویند این کار جایز نیست. آقای سیستانی فرمودند من چه کار دارم به فهم صدوق؟ مگر من مقلد صدوق هستم؟ انا رجل. من خود دو احتمال می دهم: یک احتمال این است که از باب تقیه از عامه بوده که عامه نسیه را جایز نمی دانستند، حضرت اول حکم مطابق با واقع را فرمود بعد فرمود ننویس چون خلاف تقیه است که صدوق می گوید. یک احتمال هم این است که نه، بر عکس، بعض عامه مثل شافعی قائل به جواز بودند، امام تقیة فرمود جایز است نقدا و نسیة، بعد موضوع تقیه برطرف شد، از آن مریدهای نادان بعضی از این فقهاء عامه آنجا نشسته بوده، امام بخاطر تقیه از او فرمود لا بأس ببیع بعیر به بعیرین نقدا و نسیة، این نسیة را تقیه کرد از آن مرید نادان آن فقیه عامه، او برخواسته و رفته، شاید اینجور بوده. بعد امام دیده موضوع تقیه برطرف شد فرمود آن نسیه را پاک کن. کانه می خواهد بفرماید من از ترس آن آقا، تقیه از آن آقا کردم گفتم نسیه، او تقیة بود.

س: راوی خیلی صاف و صادق بود، همه چیز را گفت. مثل این بچه ها که می آیند دم درب پدرشان می گوید بگو من خانه نیستم، می آید می گوید بابایم می گوید بگو من خانه نیستم. صاف و ساده گفت امام اول فرمود لا بأس ببیع البعیر بالبعیرین یدا بید و نسیئة، اول این را فرمود بعد به من فرمود آن کلمه نسیه را خط بزن. اینکه صدوق می آید می گوید امرش به خط زدن کلمه نسیه تقیة بود اجتهاد خودش است، نه، شاید گفتن نسیئة تقیه بود، بعد تقیه برطرف شد امام فرمود دیگه حالا موضوع ندارد تقیه، پاک کن. ... امام تقیه کرد از آن مرید نادان آن فقیه عامی، امام تقیه در مقام افتاء کرد و موضوع تقیه در مقام افتاء برطرف شد، فرمود آن را تقیة گفتم ننویس و الا نسیة جایز نیست. شاید اینجور باشد. وقتی مجمل شد اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال. صحیحه حلبی می شود بلامعارض.

انصافاً این احتمالی که آقای سیستانی می فرماید خیلی بعید است، یعنی احتمالش خیلی ضعیف است که امام اول بفرمایند که لا بأس ببیع البعیر بالبعیرین یدا بید و نسیئة چون یک کسی آنجا بود امام از او تقیه کرد، بعد او برخواسته و رفته، این سعید بن یسار هم این حرف ها را نقل نمی کند، فقط می گوید ثم امرنی فخططت علی النسیئة، خب چرا امر کردم فخططت علی النسیئة؟ چرا اول فرمود؟ پس این احتمال آقای

سیستانی خلاف متفاهم عرفی است. ما نمی گوییم صدوق شهادت حسیه داده که امر امام به حذف کردن کلمه نسیه از باب تقیه بوده و شهادت صدوق حجت برای ما هست تا ایشان بفرمایند اولاً باید خبر ثقه مفید اطمینان باشد، ثانیاً: ظهور در حس ندارد کلام صدوق. ما می گوییم خلاف ظاهر است احتمال مقابلش که امام لفظ نسیه را اول که فرمود لا بأس تقیتاً فرموده و الا شرعاً جایز نیست بیع بعیر به بعیرین نسیه، تقیتاً فرموده، بعد موضوع تقیه برطرف شده و امام فرمودند این کلمه نسیه را حذف کنم.

ولی یک احتمال دیگر هست. خود امام که فرمود لا بأس ببيع البعير بالبعيرین یدا بید و نسیه. راوی سؤال کرد گفت یابن رسول الله ما حکم ببيع البعير بالبعيرین یدا بید و نسیه، حضرت فرمود لا بأس، بعد هم داشتم می نوشتم، سعید بن یسار می گوید من هم داشتم سؤال خودم را نوشتم و جواب امام را هم نوشتم، امام فرمود در کلام خودت در سؤال خودت که نسیه آمده بود این را حذف کن، چون عموم در جواب من منعقد نشود، سؤال تو داشت یدا بید و نسیه، آن وقت اگر تو حذف نکنی این قید را در سؤال، آن وقت لا بأس که من گفتم شامل هم یدا بید هم نسیه می شود، سؤال را اصلاح کن که دیگر نیازی به اصلاح جواب من نباشد.

ولی انصافاً این هم خلاف ظاهر است. وقتی از امام سؤال کرد که ما حکم ببيع البعير بالبعيرین یدا بیدا و نسیه، امام نمی توانست بفرماید اما نقداً فنعم و اما نسیه فلا. احتمال تقیه که آقای سیستانی مطرح می کنند انصافاً خلاف متفاهم عرفی است. راوی هم هیچ اشاره ای نمی کند که یک کسی آنجا بود و بلند شد و رفت. راوی وقتی می بیند اول امام فرمود لا بأس بعد فرمود این کلمه نسیه را حذف کن احساس یک تنافی می کند بین این دو، دنبال کشف نکته تنافی می گردد.

بعدش هم شافعی که اصلاً متاخر از امام صادق علیه السلام هست، از او که امام تقیه نمی کند، از مریدهای او تقیه نمی کند، ایشان می فرماید مستندش یک روایت نبویه ای بود که بین مردم معروف شده بود و شاید، شاید مالک که فقیه اهل مدینه بود در زمان امام صادق و امام باقر علیه السلام بر اساس آن روایت نبویه فتوایی می داد که موافق فتوای شافعی است.

س: مالک زمان امام صادق که قطعاً بود.

شاید مالک هم بر اساس آن روایت نبویه فتوایی داده که به ما نرسیده، ولی شاید فتوی داده شبیه فتوای شافعی به عدم جواز بیع نسیه بعیر بالبعیرین. و لذا امام تقیه کردند. بحث در این است که این تعبیر که عن بیع البعير بالبعيرین یدا بید و نسیه امام فرمود لا بأس، ثم امرنی ظاهرش این است که در همان مجلس نه ثم امرنی بعد ما رأیته بعد شهر أو بعد سنة، این خلاف ظاهر است. و لذا من به نظرم فرمایش صدوق عرفی تر هست. و مشهور عامه بیع نسیه بعیر بالبعیرین ظاهر این است که محظور می دانند. فقط ایشان از شافعی نقل می کند که شافعی قائل به جواز بوده.

روایت دوم روایتی است که علی بن جعفر در کتابش نقل می کند عن الكاظم عليه السلام قال سألته عن الحيوان بالحيوان بنسيئة و زیادة دراهم، قال اذا تراضيا فلا بأس. آقای سیستانی جواب شان چیست؟ آقای سیستانی می فرمایند این روایت دو تا سند دارد هر دو نادرست است. سند اول قرب الاسناد عن عبدالله بن الحسن عن جده علی بن جعفر. این عبدالله بن الحسن نوه علی بن جعفر است، عبدالله بن الحسن بن علی بن جعفر. امامزاده با چند واسطه است. کی توثیقش کرده؟ توثیق ندارد. این از این. شاید مثل همان وهب بن وهب است که در قرب الاسناد حدود صد یا بیشتر حدیث نقل می کند قرب الاسناد از سندی بن محمد از وهب بن وهب، و وهب بن وهب اکذب البریة است. عبدالله بن الحسن هم شاید ثقة نبوده. هدف حمیری این بوده که با کمترین سند از امام نقل کند، قرب الاسناد. دیگر برایش مهم نبوده عبدالله بن الحسن ثقة است ثقة نیست.

اما کتاب علی بن جعفر جزء کتب مشهوره است؟ جزء کتب مشهور نیست. صاحب وسائل زمانش یک کتابی به نام علی بن جعفر، مقارن با آن زمان ها، دست علامه مجلسی هم بوده، دست صاحب وسائل هم بوده. از کجا نسخه معتبره است. بله علی بن جعفر کتاب دارد اما این نسخه صاحب وسائل کی می گوید اعتبار دارد. و لذا ایشان به سند این روایت اشکال کرده. تامل بفرمایید ببینیم می توانیم از اشکال سندی ایشان جواب بدهیم انشاءالله هفته آینده. و الحمد لله رب العالمین.

**ادامه بحث راه های جایگزین قرض ربوی (خرید و فروش پول)**

**جلسه 9-104**

**چهارشنبه - 99/09/26**

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين سیما بقیة الله فی الارضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به راه های جایگزین قرض ربوی بود که رسیدیم به فروش پول به پول بیشتر نسبتاً، ده ملیون می فروشیم یک ساله به پانزده ملیون.

عرض کردیم مرحوم آقای خوئی فرمودند این حقیقتاً قرض است و لو صورتاً بیع است. ما اشکال کردیم وفاقاً للسید الصدر و السید السیستانی که نخیر، این انشاء قرض است، تملیک علی وجه الضمان قرض است. فرق می کند با بیع که تملیک بعوض هست، انشاء عوضیت می کند.



اشکال دوم اشکال آقای سیستانی بود که فرمودند ما از روایات استفاده کردیم در معدود که اوراق نقدیه هم جزء آن ها است، بیع متجانسین مثل ده ملیون پانزده ملیون که از جنس واحد هستند، اگر نسیه باشد شرطش این است که تفاضلی بین ثمن و مثن نباشد. عمده دلیل ایشان دو تا روایت است: یکی صحیحہ حلبی: ما کان من طعام مختلف أو متاع أو شيء من الأشياء يتفاضل فلا بأس ببيعه مثلين بمثل يدا بيد فاما نظرة فلا يصلح. رسماً منع شد از بیع متاع یا هر شیئی که شامل معدود هم می شود. این ده ملیون معدود است، مکیل و موزون نیست، اگر مکیل و موزون بود مثل درهم و دینار که نقدا هم یدایا بید هم زیاده در آن ربای معاوضی بود ولی چون معدود است اسکناس در امروز، نقدا بفروشیم مثلاً ده هزار تومان را به یازده تا هزار تومانی اشکال ندارد. اما نسبتاً بخواهیم ده ملیون بفروشیم به پانزده ملیون یک ساله، فاما نظرة فلا يصلح.

دلیل دوم: معتبره عبدالرحمن بن ابی عبدالله هست قال سألت ابا عبدالله عليه السلام عن العبد بالعبدین و العبد بالعبد و الدراهم قال لا بأس بالحيوان كله يدا بيد. کافی جلد 10 صفحه 141. در فقیه و تهذیب هم همینجور نقل می کند و این مفهوم دارد. اگر بناء بود نقد و نسیه حکمش یکی باشد چرا فرمود لا بأس بالحيوان كله يدا بيد، چه وجهی دارد؟ اینکه قید زد فرمود یدایا بید ظاهر است یعنی لانسیتا. بله، در استبصار همین روایت را که نقل می کند دارد یدایا بید و نسیئة ولی ظاهر این است که این خطا نسخا است در استبصار. آقای سیستانی هم فرمودند ظاهراً همه نسخ استبصار این زیاده را نداشته و انسان مطمئن می شود این اشتباه است چون نه در کافی هست، نه در من لایحضره الفقیه هست، نه در تهذیب است. علاوه بر اینکه ما در صحیحہ زراره که دیگر آنجا اختلاف نسخه ای نیست در کافی همان جلد 10 صفحه 139 داریم: البعیر بالبعیرین و الدابة بالدابتین یدایا بید لیس به بأس. دیگر اینجا اختلاف نسخه هم نیست.

س: اگر بناء بود بین نقد و نسیه فرق نباشد چرا فرمود یدایا بید؟

استدلالی که آقای سیستانی کردند این است.

بعد در مقابل روایت معارض، ایشان فرمودند که دو تا روایت است از آن ها هم جواب می دهیم. یکی روایتی است که صدوق در من لایحضره الفقیه نقل می کند همین صحیحہ زراره را که الان خواندیم که البعیر بالبعیرین و الدابة بالدابتین یدایا بید لیس به بأس در ادامه اش می گوید و قال لا بأس بالثوب بالثوبین یدایا بید و نسیئة اذا وصفتها. وسائل جلد 18 صفحه 155. که گفته می شود ببینید من لایحضره الفقیه ذیل صحیحہ زراره این متن را نقل کرد که لا بأس بالثوب بالثوبین یدایا بید و نسیئة. ایشان جواب می دهند می فرمایند که اولاً دیدید نه در کافی نه در تهذیب این ذیل نبود. وقال نبود. این معلوم می شود که یک مرسل جزمی است که صدوق از این مراسیل جزمیه زیاد دارد می گوید و قال، ادامه حدیث قبلی نیست. و اضافه بر آنچه که گفتیم شاهدش این است که

اصلاً تهافت بین صدر و ذیل لازم می آید. در البعیر بالبعیر و الدابة بالدابتین بگویند یدایدا بید لیس به بآس، در ذیل بگویند لآبأس بالثوب بالثوبین یدایدا بید و نسیئة، چون احتمال فرق بین بیع الحیوان و بیع الثوب که نیست، هر دو معدود بودند در آن زمان، نه حیوان مکیل و موزون بود نه ثوب. و لذا بخاطر اینکه قرینه داریم که این ذیل یک نقل مرسلی است که صدوق نقل می کند اعتباری ندارد، و لذا نمی توان به آن استدلال کرد.

روایت دوم هم که ایشان مطرح می کند و جواب می دهد که برخی استدلال کردند به آن بر جواز بیع معدود به جنسش بزیادة و لو به شکل نسیه همان معتبره سعید بن یسار است که در من لایحضره الفقیه نقل می کند که عن البعیرین یدایدا بید و نسیئة فقال علیه السلام نعم لآبأس ثم امرنی فخططت علی النسیئة لان الناس یقولون لا و انما فعل ذلک للتقیة. اول سعید بن یسار می گوید سؤال کردم از بیع بعیر به دو بعیر یدایدا بید و نسیئة حضرت فرمود نعم لآباس، بعد به من فرمود آن لفظ نسیه را خط بزن، داشته می نوشته، سوال خودش را نوشت جواب امام را هم نوشت، امام فرمود در سؤال که گفتی یدایدا بید و نسیئة، آن نسیئة را خط بزن. در ادامه دارد لان الناس یقولون لا، چون عامه می گویند جایز نیست بیع بعیر به بعیرین نسیئا، و انما فعل ذلک، امام فرمود خط بزن نسیئا را بخاطر تقیه از عامه.

آقای سیستانی می فرمایند اگر این ذیل روایت ما قبول می کردیم که معلوم می شود که امام که امر کرد خط بزن این لفظ نسیه را از باب تقیه فرموده خط بزن و الا حکم واقعی همین است که لآبأس بالبعیر بالبعیرین یدایدا بید و نسیئا، ولی این جمله در کافی نیست، لان الناس یقولون لا و انما فعل ذلک للتقیة در کلام صدوق است، در کافی فقط این است: ثم امرنی فخططت علی النسیئة. حالا چرا امر کرد امام من لفظ نسیه را خط زدم؟ آیا اینکه امام فرمود در صدر در جواب از بیع بعیر به بعیرین یدایدا بید و نسیئة فرمود لآبأس، لآبأس گفتنش تقیه ای بود؟ و چون مورد تقیه و موضوع تقیه برطرف شد امام بعد به من فرمود که آن نسیه را من تقیئا گفتم جایز است، او را خط بزن، که می شود مدعای آقای سیستانی، یا نه، امام نسیئا را طبق حکم واقعی جواب داد، این امرش به خط زدن روی کلمه نسیه از باب تقیه بود که می شود مدعای صدوق. معلوم نیست. اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال. و لذا ایشان می فرمایند صحیحه حلبی و آن صحیحه زراره و معتبره عبدالرحمن بن ابی عبدالله که می گوید بیع بعیر بالبعیرین نسیئا جایز نیست، حجت بلامعارض است. و لذا ده ملیون را بفروشی به پانزده ملیون نسیه طبق این روایات جایز نیست. حالا برای اینکه شماها ناراحت نشوید ما فتوی نمی دهیم اما نظر فقهی مان این است، فتوی نمی دهیم احتیاط می کنیم. اما در کتاب مان می نویسیم که در کتاب الربا از ایشان نقل شده که نظر فقهی مان این است که این جایز نیست.

س: لان الناس يقولون لا و انما فعل ذلك للتقية كلش كلام صدوق است چون در کافی نیست این ذیل. ... من لایحضره الفقیه کتاب فتوی است، هر چه دیدید در کافی نیست و در من لایحضره الفقیه است شک کنید در ذیل یک حدیث. کما اینکه مجلسی اول این‌گونه است. چون ایشان فتوی می داد. من لایحضره الفقیه شبیه من لایحضره الطیب است که ابوزکریای رازی نوشته بود، از ایشان خواستند که یک من لایحضره الفقیه بنویسد، کتاب فتوی است و لذا اضافه می کند کم می کند از حدیث.

مناسب بود آقای سیستانی یک روایت دیگر را هم مطرح کنند، حالا قبول ندارند جواب دهند. نه اینکه این روایت جعفر بنده خدا را به آن بی‌اعتنایی کنند. روایت دیگری هست بر ضرر آقای سیستانی و به نفع مشهور چون می دانید مشهور جایز می دانند بیع معدود بجنسه بزیاده را و لو نسیتا. این روایت علی بن جعفر این است: وسائل جلد 18 صفحه 160 عبدالله بن جعفر فی قرب الاسناد عن عبدالله بن الحسن عن جده علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر این سند ضعیف است، عبدالله بن الحسن هست در سند که او توثیق ندارد. بعد از روایت، صاحب وسائل می گوید و رواه علی بن جعفر فی کتابه. آقای سیستانی هرکجا صاحب وسائل بگوید رواه علی بن جعفر فی کتابه اشکال می کند. می گویند اینکه آقای خوئی فرمود صاحب وسائل سند داشت به کتاب علی بن جعفر تا شیخ طوسی و از شیخ طوسی هم که شیخ طوسی سند دارد به کتاب علی بن جعفر، این کافی نیست چون سند صاحب وسائل تشریفاتی است، سند به نسخ کتاب ها نبوده، یک سند تشریفاتی بوده که از بسیاری از بزرگان صاحب وسائل اجازه نقل حدیث گرفته، آن ها هم که به او اجازه دادند گفتند اجزنا لک ان تروی جمیع کتب الاصحاب مما صحت روايته اما صاحب وسائل از کجا تشخیص داده این کتاب علی بن جعفر است؟ این زحمتی است که خودش کشیده. ما این اشکال را قبول نداریم، نه اینکه این را قبول نداریم، بارها تکرار کردیم، کتاب النوادر احمد بن محمد بن عیسی را ببینید، اولش و آخرش صاحب وسائل شهادت اجتهادی می دهد که این کتاب کتاب صحیحی است، قابلیت هذه النسخة مع النسختين علیهما خطوط العلماء فلا بأس بالاعتماد علی هذه النسخة، این ها همه نشان می دهد که تصحیح های اجتهادی می کرده نسخه ها را. به کتاب نوادر که ایشان سند دارد مثل همین سندی که به کتاب علی بن جعفر دارد، فرق نمی کند. و لکن عرض ما این است وقتی این در کتاب علی بن جعفری که صاحب وسائل داشته بوده، در قرب الاسناد هم علی بن جعفر از عبدالله بن الحسن عن جده علی بن جعفر نقل می کند، اختلاف نسخه هم نیست، انسان وثوق پیدا می کند به اینکه این در کتاب علی بن جعفر بوده.

س: اختلاف هست بعضی روایات در کتاب قرب الاسناد هست، در کتاب علی بن جعفر نیست. برخی از روایات در کتاب علی بن جعفر هست، در قرب الاسناد نیست. ... ما که عوام‌تریم وثوق پیدا می کنیم، بزرگان سخت‌گیر هستند وثوق پیدا نمی کنند.

اختلاف بین قرب الاسناد و کتاب علی بن جعفر هست، نسبت عموم من وجه است. اگر همان روایات بود و با همان ترتیب بود، باز شما ممکن بود بفرمایید که از کتاب قرب الاسناد برداشته این روایات جمع کرده اسمش را گذاشته کتاب علی بن جعفر، ولی هم ترتیب مختلف است هم برخی از روایات مختلف است، ما وثوق پیدا می کنیم این همان کتاب علی بن جعفر بوده. ... این کارهایی که شما می گوید عرفی نیست. کتابی داشته علی بن جعفر، یک کسی بیاید جعل کند کتاب علی بن جعفر را [احتمالش عرفی نیست] حالا یک وقت نسخه ها دقیق نیست، قبول، یک وقت می گوید یک جعل وضاعی آمده این ها را جمع کرده به اسم کتاب علی بن جعفر و عمدا هم ترتیب ها را خراب کرده تا ما را گول بزند. مثل بعضی ها منبر آقای فلسفی را می رفتند از روی کتابش تغییر می دادند پس و پیش عبارات را که طرف فکر کند خودش منبر را تنظیم کرده، این که کار غیر عرفی است. این یک آدم بازیگری باید این کار را بکند که بخواهد کتاب قرب الاسناد را بگذارد، همان مطالب حدیث عبدالله بن الحسن را در یک کتاب دیگر جمع کند، ترتیب ها را خراب کند، یک سری روایات دیگر بیاورد برای اینکه مردم را گول بزند، این عرفی نیست.

روایت چیست، قال سألته عن الحيوان بالحيوان بنسبته و زیادة دراهم ینقد الدراهم و یؤخر الحيوان، حیوانی را به حیوانی فروخته به اضافه مقداری از دراهم که آن دراهم را نقد می دهد اما حیوان نسبه است، قال اذا تراضيا فلا بأس، یعنی بیع معدود بجنسه مع زیادة نسبه. فرمود اشکالی ندارد. اگر سند این روایت درست بشود که مناسب بود آقای سیستمی نقد بفرمایند سندش را ما قبول نداریم. ما این مقدار که نگاه کردیم هم قدیم هم حدیثا کتاب الربا را که تقریر بحث ایشان است، پیدا نکردیم این حدیث را در این کتاب، مناسب بود ایشان مطرح کنند و اشکال به سند بگیرند، ولی مطرح نکردند. به نظر ما هم سند خوب است، هم دلالتش خوب است. و فوqش آن روایات مانعه را مثل صحیحه حلبی حمل می کنیم یا بر کراهت بیع معدود بجنسه نسبه مع زیادة یا می گوئیم امام علیه السلام تقیه کرده از مشهور عامه چون نقل شده که مشهور عامه جایز نمی دانستند بین معدود بجنسه مع زیادة نسبه را. و مرحوم علامه حلی در تذکره جلد 10 صفحه 143 دارد که يجوز بیع ثوب بثوبین و عبد بعبدین و دابة بدابتین و بیع ثوب بعبد و عبدین نقدا و نسبه عند علماءنا اجمع. البته عند علماءنا اجمع یک مقدار به نظر می آید زیاده روی شده یعنی کلام آقای سیستمی می شود خلاف علماءنا اجمع. نه، از ابن ابی عقیل و ابن جنید و شیخ مفید و شیخ طوسی و ابن حمزة و ابن زهرة نقل شده که این ها هم مسلک هستند با آقای سیستمی یعنی می گویند لایجوز بیع المعدود بجنسه مع زیادة نسبه. حالا چه جور علامه می گوید عند علماءنا اجمع؟ حالا یا فتوای این بزرگان را ندیده بوده. هست فتوای این بزرگان. و یا اینکه مقصودش عند علماءنا یعنی همین علمائی که مقارن با زمان ما هستند.

س: آن آخری فرض این است که آن حیوانش که هم جنس است نسبه است. ... حالا دراهم را گفت نقد داده.

و به قال الشافعی، شافعی هم می گوید نسبتا و یدا بید جایز است بیع معدود بجنسه مع تفضل لان رسول الله صلى الله عليه و آله أمر عبدالله بن عمرو العاص ان يشتري بعيرا ببعيرين الى اجل و قال ابوحنيفة لايجوز اسلاف الشيء في جنسه فلايجوز بيع فرس بفرسين نسيئة و هو احدى الروايات عن احمد بن حنبل لان النبي نهى عن بيع الحيوان بالحيوان نسيئة و قال مالك يجوز اسلاف احد الشيئين في مثله متساويين لامتفاضلين، مالك هم نقل شده که تجویز نمی کرد بیع معدود بجنسه را نسبتا مع تفضل، بعد می گفت و لايجوز بيع حيوان بحيوانين، اتفاقا تعبیر این است که لان الغرض اذا كان بيع الواحد باثنين نسيئة ذريعة الى الربا، چون هدف فرار از ربا است، این کار را می کند. یک مقدار همین جوری است. این ده ملیون را که می فروشد به پانزده ملیون یک ساله، هدفش فرار از ربا است و الا چرا این کار را می کند.

از این عبارتی که خواندیم یک مطلبی را استفاد کردیم. و آن این است که واقعا ظهور ثم امرني فخططت على النسيئة هم همین است که امام این امرش از باب تقيه بوده به خط زدن کلمه نسیه یا از باب این بوده مکروه بوده حضرت نمی خواست ترویج بشود مکروه، فرمود خط بزن، حالا که من حکم شرعی را به شما گفتم، شما پرسیدی البعير بالبعيرين نقدا و نسيئة من گفتم نعم لا بأس، اما حالا چرا می نویسی، همه چیز را، حالا نقدا را بنویس نسيئة را ننویس، حالا یا از باب اینکه خلاف تقيه بود نوشتنش با توجه به این حرف هایی که علامه می زند که مالک می گفت جایز نیست، ابوحنيفة می گفت جایز نیست، احمد بن حنبل في احدى الروايات می گفت جایز نیست و یا از باب اینکه مکروه است من نمی خواهم ترویج مکروه بکنم من نمی خواهم ترویج حیل ربا بکنم و لو حلال، نمی خواهم ترویج کنم. اینکه اشکال ندارد.

و همینطور آن صحیح زراره که داشت یدا بید لیس به بأس، دیگر مفهوم وصفش را از دست می دهد. مفهوم وصف که آقای سیستانی تمسک کرده گفته مفهوم یدا بید این است که لانسيئة، در جایی ظهور پیدا می کند در احترازیت که نکته ای برای ذکر وصف نباشد، اگر عرف یک نکته ای برای ذکر وصف ببیند، این وصف ظهور در مفهوم پیدا نمی کند. حالا گاهی نکته تقيه است، امام نمی خواهند فرض مخالف تقيه را بگویند، گاهی نکته عرفیه دیگری هست مثل آنی که آقای خوئی دارند می گویند من که مفهوم وصف را قبول دارم ولی گاهی نکته دیگری هست برای ذکر وصف، یک روایتی هست این تعبیر را دارد: الدم السائل، آقای خوئی می گوید این مفهوم ندارد فکر کنید مثلا دم غیر سائل این حکم را ندارد، این بخاطر این است که فرض مسأله می خواسته بکند که خون به جاهای دیگر اصابت می کند، دم سائل است، لذا فرض کرده دم سائل. نکته دارد ذکر دم سائل نه اینکه این حکمی که ما گفتیم شامل دم خشک

نمی شود، اینکه تعبیر شد دم سائل در این روایت، او را می گوید بخاطر این است که می خواست بحث اینکه جریان پیدا می کند خون به جاهای دیگر، آن را مطرح کرده. خلاصه گاهی ذکر وصف یک نکته عرفیه دیگری دارد غیر از احترازیت. لا تقتلوا اولادکم خشية املاق، یکی هر چه بچه پیدا می کند می کشد، خیلی هم قسی القلب نیست، تا زنش حامله می شود می گوید ما به مفهوم وصف آیه تمسک می کنیم می گوید لا تقتلوا خشية املاق، من نه، من می گویم بکشتن خشية الفساد، جامعه فاسد شده هر چی آدم بچه کمتر داشته باشد خیالش راحت است، بچه بزرگ می شود در این جامعه مشکل است دین و ایمانش را حفظ کند. بعضی ها اینجور فکر می کنند. نه بابا، این مفهوم ندارد، این خشية الاملاق مورد ابتلاء بوده، آن ها به این خاطر است که ترس فقر داشتند بچه های شان می کشتند مقدمه است برای اینکه خدا بفرماید نحن نرزقکم و اياهم، این ها که مفهوم ندارد این ها نکته دارد ذیلش. حتی گاهی جمله شرطیه هم اینجور است. لا تکرهوا فتیاتکم علی البغی ان اردن تحصنا. یکی خادمه ای دارد، حالا کنیز، خادمه، وادارش می کند به زنا، می گویند چرا این کار را می کنی؟ می گوید قرآن می گوید لا تکرهوا فتیاتکم علی البغی ان اردن تحصنا، من می بینم این کنیز مدام پیامک می زند به دوستان پسر خودش، می گویم تو که لا ترید التحصن، تو که دنبال عفاف نیستی، پس طبق آیه تو را می توانم اکراه کنم با آن افرادی که من دلم می خواهد، پول خوبی می دهند، زنا بکنی، قرآن هم که گفته لا تکرهوا فتیاتکم علی البغی ان اردن تحصنا، یعنی ان لم یردن تحصنا فلا بأس باکراههن علی الزنا. این مشخص است، این عرفا یعنی اینکه ای بی انصاف! کنیزت می خواهد عقیف باشد تو نمی گذاری عقیف باشی مجبورش می کنی به زنا، این اصلا مفهوم ندارد. و لذا در مفهوم وصف خیلی واضح تر است. گاهی نکته دارد، بلکه امام فرمود لا بأس بالبعیر بالبعیرین یدا بید، شاید نکته عرفیش این است که جو عمومی اجازه نمی داده امام بفرمایند و نسیئة، این ظهور در مفهوم پیدا نمی کند.

بله من صحیحہ حلبی را ظهورش را قبول دارم، فاما نظرة فلا یصلح و لکن اولاً روایت علی بن جعفر به نظرم وثوق آور است که تجویز کرده این را، حمل بر کراهت می شود فلا یصلح، ثانیاً: آن روایتی که ثم امرنی فخططت علی النسیئة به نظر ما می رسد ظهور عرفیش این است که با توجه به اینکه علامه می گوید مالک، ابوحنیفه، احمد بن حنبل فی بعض الروایات عنه، قائل بودند به حرمت نسیه در بیع المعداد بجنسه مع التفاضل، عرفی است که بگوئیم ثم امرتی فخططت علی النسیئة از باب تقیه بوده. و الا این غیر عرفی است بگوئیم امام اول تقیتا فرمود یدا بید و نسیئة جایز است بیع البعیر بالبعیرین، بعد که موضوع تقیه برطرف شد فرمود که من آن را تقیتا گفتم، تقیه از کی؟ تقیه از روایتی که بین عامه مطرح بوده که شافعی نقل می کند که أمر النبی عبدالله بن عمرو العاص ان یشتری له بعیرا ببعیرین الی أجل، آقای سیستانی می

فرماید چون این روایت ممکن است مطرح بوده بین عامه، امام دید جو فقهی اجازه می داده بیع نسیه را، اول تقیتا فرمود لابس بیع البعیر بالبعیرین یدا بید و نسیئة لابس، تقیه کرد امام، چون جو فقهی عامه بر اساس این روایت عبدالله بن عمرو العاص که امرنی النبی ان اشتری بعیرا ببعیرین الی اجل، امام تقیه کرد اول. بعد که موضوع تقیه برطرف شد، آن شخصی که از او تقیه می کردند از مجلس رفت بیرون، امام فرمود به زبان حال که من تقیه کردم از او گفتم نسیئة، خطش بزن. این ها به نظر ما عرفی نمی آید. جو فقهی هم اتفاقا با حرمت بیع معدود بجنسه مع التفاضل نسیئة بوده طبق نقلی که علامه می کند و آدرسش هم در ذیل کتاب تذکره هست از مغنی ابن قدامه نقل می کند.

س: وقتی بفرمایند که در صحیحه حلبی فلابس بیعه مثلین بمثل یدا بید فاما نظرة فلا یصلح این ظاهرش این است که ففیه بآس. لابس یدا بید است، فاما نظرة فلا یصلح در بیع وقتی بگویند لایصلح، ظاهرش فساد است، مخصوصا که در مقابل لابس گفته شده. لابس بیع همانی که اول فرمود، لابس بیعه مثلین بمثل یدا بید، فاما نظرة فلا یصلح ظاهرش این است که فاما نظرة فلا، یعنی ففیه بآس. علاوه بر اینکه لایصلح در معاملات ظهور در فساد دارد، آقای خوئی که می گوید در تکالیف هم ظهور در حرمت دارد. می فرماید که لایصلح، عمل غیر صالح، یعنی حرام است. ایشان اینجور می فرماید. حالا در معاملات عرفی تر است بگوئیم ظهورش در فساد است. مخصوصا عرض کردم با قرینه تقابل با فلابس بیعه مثلین بمثل.

پس این وجه آقای سیستانی هم که ده ملیون را بفروشیم به پانزده ملیون نسیه طبق صحیحه حلبی و صحیحه زراره جایز نیست، چون نسیتا هست و تفاضل هست و لو بیع معدود بجنسه باشد، این را ما نمی توانیم بپذیریم. علاوه بر اینکه عرض کردیم با یک شاخه نبات این مشکل آقای سیستانی حل می شود، ده ملیون با یک شاخه نبات می فروشم به شما به پانزده ملیون یک ساله. آقای سیستانی هم اشکال نمی کنند. چرا؟ برای اینکه بدتر از بیع مکیل و موزون بجنسه که نیست، در ربای معاوضی خود ائمه تجویز کردند، فرمود هزار درهم خالص در مقابل دو هزار درهم مغشوش بیعش جایز نیست چون بزیاده می شود، چون مغشوش بودن از اوصاف است مثل طلای 18 عیار یک مثقال بفروشید به طلای 24 عیار دو مثقال، حرام است دیگر، چون این از اوصاف خالص بودن طلا و خالص نبودن آن است، بالاخره وزنش دوبرابر است طلای 18 عیار دو مثقال وزنش بیشتر از یک مثقال طلای 24 عیار است، وزنش بیشتر است. بله طلای 18 عیار خالص نیست، طلای 24 عیار خالص است. این ربای معاوضی است. همانجا فرمودند، در روایات هم هست که چرا نمی آید در کنار آن که وزنش کمتر است، یعنی مثال یک مثقال طلای 24 عیار، یک چیزی بگذارید، یک کالایی

بگذارید که یک مثقال طلای 18 عیار در مقابل آن یک مثقال 24 عیار بشود، مثقال دوم طلای 18 عیار در مقابل آن کالا بشود. أفلاتجعلون ... لمكان الزیادة. چرا چیزی را در کنار آن کمتر قرار نمی دهید، لمكان الزیادة، بخاطر اینکه مقابلهش دوبرابر است. که روایات متعدده ای داریم. این هم مانع آقای سیستمی را برطرف می کند.

س: مشکل آقای سیستمی حل شد. بیع ده ملیون به پانزده ملیون نسبتا آقای سیستمی که فرمود جایز نیست مبتنی بود بر تمامیت این نظریه که از صحیحیه حلبی استفاده شد که بیع معدود بجنسه نسبتا نباید مشتمل بر زیاده باشد که ما این را نپذیرفتیم، حمل بر کراهت کردیم وفاقا للمشهور بین المتأخرین که مرحوم علامه می گوید علماءنا اجمع قائل به جواز این هستند. و عرض کردیم بر فرض مشکلی که آقای سیستمی مطرح کرده بپذیریم با یک ضمیمه در کنار این ده ملیون مشکل حل می شود. ... حالا فعلا بحث تمام نشده، این مانع دوم که آقای سیستمی مطرح کرد حل شد، شما سریع نروید ده ملیون را به پانزده ملیون یک ساله بفروشید، موانع دیگر هست.

س: اصلا خود امام فرمود البعیر بالبعیرین و الدابة بالدابتین یدا بیدا لیس به بأس. ... می گفتند چرا مطلق گفتید لا بأس؟ شامل نسبه هم می شود با اینکه نسبه ربا است. ... حالا بناء نیست که ائمه هر راه گریزی که ما پیشنهاد می کنیم در سخنان شان رعایت بکنند، خودشان اعرف هستند به کیفیت سخن گفتن خودشان. اینطور نیست که ما بگوییم که چرا این گونه تقیه نکردید، آن گونه تقیه کردید. ائمه شرائط شان را ما درک نمی کنیم چه جور بوده. ثانیا: آن ها اعرف هستند به کیفیت تقیه در گفتارشان.

مانع سوم از فروش ده ملیون به پانزده ملیون یک ساله مانعی است که آقای صدر ذکر کرده. آقای صدر می گویند که ما قبول داریم، این بیع است، قرض نیست، بیع ده ملیون به پانزده ملیون نسبه بازگشتش به قرض نیست. و لکن روایاتی که می گوید بیع درهم به درهم مثلین بمثل جایز نیست، عرف استظهار می کند از درهم و دینار مثال برای نقد رایج را، اینکه در روایات فرمود که الربا دراهم بدراهم مثلین بمثل، عرف از درهم بالدراهم مثال می فهمد برای نقد رایج، هر نقد رایجی در هر کشوری مصداق این تعریف ربا هست. سایر معدودات را نمی گوییم، نخیر، نقد رایج حکمش این است. فروش ده ملیون به پانزده ملیون طبق بیان آقای صدر نقدا هم جایز نیست تا چه برسد به نسبتا. چرا؟ برای اینکه در زمان قدیم مگر می شد شما هزار درهم را به دو هزار درهم بفروشید؟ نه نقدا می توانستید بفروشید نه نسبتا.

س: بیع به جنس، بیع الدرهم بالدرهم بیع الدینار بالدینار بزیاده ربا می معاوضی است. ... بیع صرف احکام خودش را دارد. حالا آن یک اشکال دیگری می شود در بیع صرف، اصلا ببینیم آقای صدر نظر خاصی دارد در آنجا، با نظر مشهور مطلقا موافق نیست. مراجعه کنید. بالاخره این یک اشکالی می شود.



این مبتنی بر الغاء خصوصیت از درهم و دینار است. ما جزم به الغاء خصوصیت پیدا نمی کنیم. شاید ماده درهم چون نقره بوده او منشأ این ربای معاوضی شده، مثل ماده دینار که طلا بوده. و لذا این الغاء خصوصیت آقای صدر برای ما مشکل هست. مانع چهارم باز از آقای صدر است. ایشان می گوید که قبول، اصلاً مبنای ما را هم بگذارید کنار که درهم و دینار مثال هستند برای نقد رایج، عرف از حرمت قرض ربوی یک معنای اعمی می فهمد. من کار ندارم حیل ربا حلال است یا حرام، بگو حلال، ولی از اینکه تحریم شد قرض ربوی یک معنایی می فهمد که شامل بیع این ده ملیون به پانزده ملیون یک ساله هم می شود، یعنی عرف می گوید شارع می گوید پول را تملیک بکنی، طرف بدهکار تو بشود به آن مبلغ و بیشتر از آن، این همان کاری است که در قرض ربوی می شود. و عرف و لو سایر حیل ربا را بگویند عیب ندارد اما از دلیل تحریم قرض ربوی که لکم رؤوس أموالکم لا تظلمون و لا تظلمون، ذروا ما بقی من الربا، عرف یک معنای اعمی می فهمد و هیچ دلیل خاصی بیع پول به پول را تجویز نکرده. حیل ربا در روایات مطرح شده اما نه به این توسعه. و لذا انصافاً این مانع چهارم بسیار وجه خوبی است و مانع عرفی است. فنفتی بعدم جواز بیع البول بالپول مع زیادة بخاطر این مانع چهارم. کلام واقع می شود در راه حل بعدی که بیع العینة است. بیع العینة یکی از راه های فرار از ربا هست که در روایات ما مطرح شده و امام قدس سره در حیل ربا اصلاً متعرض روایات بیع العینة نشدند و کاش متعرض می شدند ببینیم نظرشان چیست. تامل بفرمایید راجع به بیع العینة جلسه بعد بحث را دنبال می کنیم. و الحمد لله رب العالمین.

**ادامه بحث راه های جایگزین قرض ربوی (آخرین جایگزین: بیع العینة)**

**جلسه 10-105**

**چهارشنبه - ۹۹/۱۰/۰۳**

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین سیما بقیة الله فی الارضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

**راه حل دهم: بیع العینة**

آخرین قراردادی که جایگزین قرارداد قرض ربوی می تواند بشود بیع العینة است. این را هم بررسی کنیم و بعد ان شاء الله به بحث حیل ربا بپردازیم که بحث مهمی هست. بیع العینة ابتداء مصادیقش را عرض کنیم تا یک ترسیم روشنی از آن داشته باشیم، بعد به بحث استدلالی آن بپردازیم.

## مصدق اول برای بیع العینة

یک مثال بیع العینة این است که کسی متقاضی پول نقد هست، می‌آید نزد زید که او دارنده پول نقد است، می‌گوید من ماشینم را به شما جناب زید نقداً می‌فروشم به دویست ملیون، او هم می‌گوید خریدم، بعد می‌گوید این ماشین را که از من خریدی من از شما مجدداً نسبتاً می‌خرم یک ساله به دویست و پنجاه ملیون، این هم چک یک ساله. قبض و اقباض هم لازم نیست، ماشین اصلاً در منزل این شخص هست و لکن اوصافش مشخص است، اگر اوصافش مشخص نبود می‌توانستند مصالحه بکنند به جای بیع. در روایات زیادی این کار تجویز شده اما صحیحه علی بن جعفر دارد اذا لم یشرط و رضا فلا بأس، در ضمن آن بیع اول بیع دوم نباید شرط بشود.

## مصدق دوم

نمونه دوم بیع العینة این است که دارنده پول نقد کالایی دارد، ماشینش را به این متقاضی ابتداءً نسبتاً می‌فروشد، می‌گوید این ماشینم را به تو فروختم به دویست و پنجاه ملیون یک ساله، این متقاضی پول، پول می‌خواهد، می‌گوید من این ماشین را خریدم و سپس این ماشین را به شما نقداً می‌فروشم به دویست ملیون، دویست ملیون از این شخص می‌گیرد، ماشین ملک دارنده پول است. این هم نمونه دوم بیع العینة است. باز فقهاء فرمودند نباید در ضمن بیع اول بیع ثانی شرط بشود. برای این‌که شبهه شرط ضمنی هم پیش نیاید بهتر است صریحاً بگویند بدون هیچ‌گونه شرط فروش مجدد ما این بیع اول را انجام می‌دهیم.

## مصدق سوم

نمونه سوم: بدهکار هنگام سررسید بدهیش می‌بیند که پول در دسترس ندارد که بخواهد بدهیش را اداء کند، از طلبکار جنسی را نسبتاً می‌خرد، من دویست ملیون به شما بدهکارم، تاریخ اداء بدهی امروز است، می‌آیم به شما می‌گویم که شما به من یک کالایی بفروش نسبتاً، می‌گویید ماشینم را به تو فروختم یا کالای دیگر به شما فروختم یک ساله به دویست و پنجاه ملیون، بعد من یا به خود شما یا به می‌روم به شخص دیگری در بازار این کالا را می‌فروشم به پول نقد و می‌آیم بدهی الان شما را پرداخت می‌کنم. یعنی الان به شما دویست ملیون بدهکارم اما نداشتم بدهم، شخص دیگری هم به من قرض نمی‌دهد، شما می‌گویید بیا من یک کالایی را، فرش فروش هستم، فرش به شما می‌فروشم نسیه، نقدش دویست ملیون است، نسیه یک ساله می‌فروشم به شما دویست و پنجاه ملیون، برو نیازی نیست به من هم بفروشی، راحت‌تر این است که بروی این فرش‌ها را در بازار بفروشی، به شخص ثالثی بفروشی، دویست ملیون من را بیاوری، از این بدهی قبلی ذمه‌ات بری می‌شود، بدهکار می‌شوی به دویست و پنجاه

ملیون جدید. این جا تعبیر می‌کرد طلبکار به بدهکار عینی. در روایات این جا تعبیر شده که بدهکار به طلبکار می‌گوید عینی. یعنی یعنی سلعة نسیه، تا من با فروش این سلعه طلب شما را امروز پرداخت کنم و بدهکار می‌شوم به ثمن آن سلعه به شکل نسیه یک ساله، سال دیگر خدا بزرگ است، اگر سال دیگر هم شد، باز نداشتن آن وقت می‌آیم یک بیع العینة مجددی انجام می‌دهم و یک سال دیگر تاریخ اداء دین را عملاً تاخیر می‌اندازم.

### مصدق چهارم

نمونه چهارم این است که من که فاقد پول هستم به شما که دارنده پول هستید، می‌گویم که یک کالایی هست در بازار نقد می‌فروشند، نسیه نمی‌فروشند، من پول نقد ندارم، شما پول نقد دارید، شما بروید آن کالا را برای خودتان بخرید و بعد به من نسیتا بفروشید یک ساله، شما می‌روید مثلاً آن ماشین را نقداً می‌خرید دویست ملیون، می‌آیید به من که فاقد پول هستم، یک ساله می‌فروشید به دویست و پنجاه ملیون. به این هم می‌گویند بیع العینة. و چه بسا هدف من رسیدن به پول است، ماشین نمی‌خواهم، اصلاً رانندگی بلد نیستم، هدفم این است که من از این راه یک پول نقدی بدست بیاورم، قرض ربوی که حرام است، قرض الحسنه هم که این مقدار کسی به کسی قرض الحسنه نمی‌دهد، این راه را انتخاب کردم.

[سؤال: ... جواب:] من فاقد پول هستم، متقاضی پول هستم، شما دارنده پول هستید، کالایی در بازار هست، به شما می‌گویم که شما بروید این کالا را نقداً برای خودتان بخرید، من نمی‌توانم آن را نقداً بخرم چون پول ندارم و بعد از این که از او خریدید نقداً، من از شما می‌خرم نسیه یک ساله به دویست و پنجاه ملیون، بعد ماشین که نقداً خریدید برای خودتان و بعد من از شما نسیه خریدم به دویست و پنجاه ملیون، ماشین مال من می‌شود، یک چک دویست و پنجاه ملیونی یک ساله دست شما دارم و چه بسا هدفم از این کار صرفاً رسیدن به پول است. با همان بنگاهی ماشین توافق می‌کنم که شما که به ما ماشین نسیه نمی‌فروشید، یک شخصی می‌آید از شما ماشین نقداً می‌خرد و چه بسا آن شخص هم بانک است و می‌گوید من حال این کارها را ندارم خودت به وکالت از من برو این ماشین را از آن ماشین‌فروشی نقداً بخر برای من بانک، بعد به خودت نسیه یک ساله بفروش به دویست و پنجاه ملیون. من هم با آن بنگاه توافق می‌کنم که بعد از این که ماشین شد مال خودم، چک دویست و پنجاه ملیونی حالا به بانک یا یک شخص سرمایه‌دار که حاضر بود این کار را بکند با ما، دادم، من ماشین نیاز ندارم، آقای بنگاهی! حالا برای حق الزحمه‌ات هم که شده با تخفیف، یا حق الزحمه‌ی جدا بگیر یا تخفیف صد و نود و پنج ملیون این ماشین را نقداً از ما بردار، او هم صد و نود و پنج ملیون می‌ریزد به حساب ما، ماشین را بر می‌دارد. ما عملاً به

پول نقدمان رسیدیم و دیگران هم ضرری نکردند. این راه هم بیع العینة می‌گویند که در روایات مطرح شده و فرمودند که طبق شرائطی این عمل صحیح است که شرائطش را بعدا عرض می‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] گاهی کالای خاص مورد نیاز نیست، سهل المعاملة است. در بازار بیشتر می‌شود آتش کرد به قول امروزی‌ها. ... با افت قیمت کمتر و راحت‌تر می‌شود فروخت. هر کالایی را که نمی‌شود به این راحتی فروخت در بازار یا افت کمی داشته باشد، هر کالایی که این‌طور نیست. بعضی کالا هستند که از آن‌ها تعبیر می‌کنند پول نقد است، یعنی هر وقت بخواهی می‌توانی بفروشی و خیلی هم افت قیمت ندارد.

### مصدق پنجم

نمونه پنجم که حالا ممکن است بیع العینة نباشد و لکن از خانواده بیع العینة است یعنی شبیه بیع العینة است، علت این هم که عرض می‌کنم ممکن است بیع العینة نباشد چون معنای بیع العینة هنوز بیان نشده، بیان کنیم، شبیه این است که بیع العینة به معنای بیع النسیئة باشد، العینة به معنای سلف و نسیه باشد. این نمونه پنجم دو تا بیع نقد است. امروز اسمش را می‌گذارند بازخريد. نه آن بازخريد کارمند، بازخريد در معاملات. من از شما فرض کنید که این آپارتمان شما را می‌خرم به یک میلیارد نقد، می‌گویم (حتی شرط می‌کنم) که یک سال دیگر باید خودت از من این را بخری یا شمای مالک این آپارتمان شرط می‌کنید که آقای مشتری باید یک سال دیگر شما این آپارتمان را به من بفروشی، مبلغ هم مثلا می‌شود یک میلیارد، یا همان یک میلیارد یا یک میلیارد و مثلا دویست ملیون مثلا. چه هدفی دارند این دو طرف؟ صاحب آپارتمان پول می‌خواهد، یک میلیارد پول لازم دارد، ما هم پول داریم به او می‌دهیم، اما بابت خرید این آپارتمان، یک سال آپارتمان ملک ما می‌شود، ما یا خودمان در آن می‌نشینیم یا اجاره می‌دهیم یا به خود همین مالک رسمی این آپارتمان چه بسا اجاره می‌دهیم. اما برای این‌که سال بعد مشکلی پیدا نشود، یک وقت من امتناع نکنم از فروش آپارتمان به خود این مالک، یک وقت مالک امتناع نکند از خرید آپارتمان، شرط می‌کنیم، بیع نقد مجدد یک سال بعد را. برخی از فقهاء و لعل مشهور فقهاء فرمودند حتی اگر شرط هم بکنی در ضمن بیع نقد اول، بیع نقد مستقبل را و لو با سود، چه اشکالی دارد؟ جایز است.

[سؤال: ... جواب:] بیع الخيار حق فسخ قائل می‌شود برای خودش و با همان ثمن. این بیع مجدد است، بیع مجدد است ممکن است ثمنش فرق کند. در بیع الخيار ثمن همان ثمن قبلی است که به بايع [مشتری] بر می‌گردد بعد الفسخ.

این پنج نمونه که چهار نمونه مسلم بیع العینة است، نمونه پنجم هم شبیه بیع العینة است که در این نمونه پنجم گفته می‌شود که صحیحہ علی بن جعفر در بیع نقد و نسیه است که گفت اذا لم یشتترط و رضیا فلا بأس، اما دو بیع نقد، بیع نقد امروز به شرط بیع نقد یک سال بعد و لو بزیادة، این هر دو نقد است، خارج است از مورد صحیحہ علی بن جعفر و با شرط هم اشکالی ندارد. که باید این‌ها را بحث کنیم چون شبیه فقهی دارد، باید از شبهات فقهی آن جواب بدهیم.

### بررسی شرط عدم قصد تخلص از حرام در کلام مرحوم امام

کسی با بیع العینة مشکلی ندارد، فقهاء شیعه بیع العینة را قبول دارند. امام هم چون در سند آن روایت علی بن جعفر مناقشه می‌کند، در فرض شرط می‌گوید خلاف احتیاط واجب است، فتوای به بطلان نمی‌دهد. اگر شرط بشود در بیع اول بیع ثانی، می‌فرمایند خلاف احتیاط واجب است. ظاهراً چون کتاب علی بن جعفر را مثل آقای سیستانی مورد اعتماد نمی‌دانند و لو صاحب وسائل نقل می‌کند از آن.

و لکن یک قیدی زدند فرمودند باید قصدتان تخلص از ربا نباشد. باید بحث کنیم این چه شرطی است؟ آیا این شرط خلاف این روایات نیست؟ این شرط امام آیا می‌شود در متعارف بیع العینة انسان قصدش تخلص از ربا نباشد؟ چون هر تخلص از ربایی که نمی‌شود حرام بشود.

مثلاً ما عرض می‌کردیم که کسی در گذشته‌های دور رباخوار بود یا مقلد مراجعی بود که می‌گفتند حیلہ ربا جایز است، پول را به پول می‌فروخت، ده ملیون نقد به پانزده ملیون نسیه، فقہائی بودند بزرگانی بودند اجازه می‌دادند، یا یک شاخه نبات می‌گذاشت می‌گفت این را به تو فروختم مثلاً به یک مبلغی صد برابر قیمت آن و در ضمن ملتزم می‌شوم به تو قرض بدهم یک ساله. بعد انقلاب شد این هم ترسید که به عنوان رباخوار با او برخورد کنند ولی از یک طرف دیگر دید چه بکند، زندگیش همین‌جور اداره می‌شود، کار بلد نیست، کارگری نمی‌تواند بکند، ذهن تجاری هم ندارد، ریسک تجارت هم حاضر نیست بپذیرد، گفت می‌آییم یک مغازه فرش‌فروشی لوازم خانگی‌فروشی می‌زنیم می‌گوییم فروشی اقساطی، صد قسطه مثلاً، [همین که] تبلیغات می‌کنند، تلویزیون می‌خرد بیست ملیون فرش می‌خرد پنجاه ملیون، حالا افرادی هم نقد بخواهند یک سودی را می‌کشد رویش و می‌فروشد، ولی معمولاً نسیه هم می‌فروشد، تلویزیون اقساطی می‌فروشد سی ملیون، ده ملیون سود می‌گیرد رویش، فرش اقساطی می‌فروشد هفتاد ملیون بیست ملیون سود می‌گیرد رویش. می‌گویند چرا این کار را می‌کنی؟ می‌گویند از ترس. اباً عن جد کارمان همان حیلہ ربا بود، انقلاب شد گفتند حیلہ ربا درست نیست و رباخواری است یا می‌ترسیم، چکار کنیم. آیا امام اشکال می‌کنند در

این بیع نسیه؟ من کاری نمی‌کنم، من جنسی خریدم نقد، نسیه دارم می‌فروشم، نسیه هم آدم سود می‌کشد رویش، مگر بیکار است آدم جنس نسیه بفروشد سود نکشد رویش.

[سؤال: ... جواب:] می‌گویم این را امام هم اشکال نمی‌کنند. ... همانی هم که قرض ربوی می‌کند یک ریسکی را می‌پذیرد. خود قرض دادن یعنی پولت را بدهی دست طرف، بدهید بروید دنبالش تا پس بگیرید، خود این ریسک است، یک مقدار ریسک هم در قرض ربوی است. ... در شرائط تورم شما می‌فرمایید دیگر، در شرائط تورم می‌فرمایید ریسک دارد، شما تلویزیون بیست ملیونی را نسیه می‌فروشی سی ملیون بعد آخرش می‌بینید ضرر کردید چون چند روز بعد تلویزیون می‌شود چهل ملیون، آنی که قسطی خرید سود کرد، این ریسک در شرائط تورم می‌گویید آن رباخوار هم آن مشکل را دارد. چون رباخوار هم می‌گوید اگر من پولم را قرض نداده بودم مگر چقدر سود می‌گیرم، چقدر فرع می‌گیرم، اگر من به جای این‌که فرع بگیرم می‌رفتم دلار می‌خریدم می‌گذاشتم در خانه‌ام و زیر سرم و راحت می‌خوابیدم، حرص نمی‌خوردم، نگران نبودم که پول‌هایم را پس می‌آورند یا نه، حالا آن دلار می‌شد چند برابر. این مقدار ریسک که در قرض ربوی هم هست. کلام در این است که من بعید می‌دانم امام این‌جا را اشکال کند که من راه طبیعی این بود که ربا بخورم چون او راحت‌تر است، یا حيله ربا را انجام بدهم، ولی چون جلویش را گرفتند آدم جنس نقد می‌خرم از بازار می‌آیم اقساطی و نسیه می‌فروشم به مردم. و چه بسا آن خریدار اصلاً او هم از گرفتاری آمده این جنس را می‌خرد، تلویزیون می‌خواهد چکار، فرش می‌خواهد چکار، به هر کسی از فامیل زنگ زد گفت یک مقدار پول قرض نیاز داریم گفتند نداریم، اگر یک روز زودتر زنگ می‌زدی می‌توانستم برایت کاری بکنم، دیر زنگ زدی و بهانه‌های مختلف، او هم ابی النفس است، چکار کند، او هم آمد دید نوشته فروش اقساطی، گفت بیاییم این تلویزیون را قسطی برداریم بعد می‌رویم یک مغازه دیگر نقد می‌فروشیم، بهتر از این است که خوار بشویم جلوی دوست و دشمن. او هم هدفش چه بسا تهیه این جنس نیست، بعید است امام اشکال کند در این‌جا بگوید غرض تخلص از ربا است.

و لذا ببینیم این‌که امام فرمودند در بیع العینة اگر غرض تخلص از ربا باشد حرام است، ببینیم مقصود چیست؟ اگر مقصود این‌قدر بخواهد دامنه‌اش گسترده بشود که آن‌هایی هم که جنس نسیه می‌فروشند دنبال سود هستند، شاید قبلاً هم کارشان حيله ربا بوده جلوی‌شان را گرفتند حالا آمدند دنبال فروش اقساطی. بعید است که امام این‌قدر دامنه حرمت تخلص از ربا را گسترده کنند که شامل این موارد بشود. این مطلبی است که در ابتداء بحث عرض کردیم. حالا وارد بحث بیع العینة بشویم و اهمیت این بحث در بحث حرمت حیل ربا خیلی تجلی پیدا می‌کند.

و جالب این است: امام در بحث حرمت حیل ربا هر استدلالی را آوردند، روایات بیع العینة را مطرح نکردند. در دو جای کتاب البیع یکی جلد 3 یکی جلد 5 حدودا بحث حرمت حیل ربا مطرح شده ولی فرمودند که ادله بیع العینة چه می‌شود، این‌ها آیا با حیل ربا تناسبی دارد یا ندارد؟ در فتوای‌شان در تحریر الوسيلة فرمودند که بیع العینة جایز است مگر به قصد تخلص از ربا باشد و الا بحث استدلالی نکردند. حالا ما بحث استدلالی بکنیم.

### بررسی معنای لغوی عینه

ابتداء معنای لغوی عینه ببینیم چیست. دو معنا برای عینه ذکر شده: یکی در قاموس، در کتاب العین، در الصحاح، فرمودند العینة السلف. یا در معجم مقاییس اللغة که کتاب قوی است او هم می‌گوید العینة السلف. السلف یعنی نسیه، چون قوام عینه به نسیه است. برای همین عرض کردم آن نمونه پنجم که دو تا نقد است، صدق عینه بر او محل اشکال است. معنای دوم عینه گفتند النقد الحاضر. چون از ارکان بیع العینة این است که یک متاع حاضری هست. آن متاع حاضر، آن متاع نقد مثل آن ماشین یا پول نقد، این رکن بیع العینة است.

در لسان العرب دارد که العینة الربا. این جور معنا کرده. یعنی زیاده، ربا یعنی زیاده. بعد گفته و العینة السلف. بعد نقل می‌کند از ازهری می‌گوید عینة اذا باع من رجل سلعة بثمن معلوم الى اجل معلوم ثم اشتراها منه باقل من الثمن الذي باعها به. شخصی کالایی را نسیتا می‌فروشد، یعنی من که دارنده پول هستم ماشینم را نسیتا به شما می‌فروشم دویست و پنجاه ملیون، شما چک دویست و پنجاه ملیون یک ساله به من می‌دهی، بعد از شما می‌خرم نقدا دویست ملیون، دویست ملیون نقد به شما می‌دهم. بعد گفته و قد کره العینة اکثر الفقهاء. اکثر فقهاء عامه بیع العینة را مکروه می‌دانند.

حالا مکروه در اصطلاح فقهاء عامه روشن نیست به معنای حرام است که آقای سیستانی نسبت می‌دهند به این‌ها که مکروه را حرام معنا می‌کردند یا مکروه اصطلاحی است، این روشن نیست. چون گاهی در حرام هم تعبیر می‌کنند مکروه. چرا نمی‌گویند حرام؟ چون نص قرآن نهی نکرده است از آن. اجتهاد خودشان بود، چون اجتهاد خودشان بود نمی‌گفتند حرام، می‌گفتند مکروه، ولی اجتهاد خودشان این بود که نباید این کار را بکنید. آقای سیستانی می‌فرمایند فقهاء عامه این جور بودند، اجتهاد می‌کردند یک کاری را نباید بکنید نمی‌گفتند حرام، می‌گفتند مکروه. می‌گفتند چرا نمی‌گویید حرام، می‌گفتند قرآن نص ندارد که من بگویم حرام، سنت قطعی که نداریم بگویم حرام و لکن به اجتهاد من این کار درست نیست. پس تعبیر می‌کرد مکروه. این فرمایش آقای سیستانی است، خیلی برای من واضح نیست.



و روى فيها النهى عن عائشة و ابن عباس و فى حديث ابن عباس انه كره العينة. و اكثر الفقهاء، باز در ادامه دارد، اين روشن تر كرد، و اكثر الفقهاء على اجازتها على كراهة، اين مورد دوم است، فان اشترى التاجر، اين کدام نمونه را دارد مى گويد؟ آن نمونه‌اى كه شمایی كه پول داريد مى رويد كالا از شخص ثالث نقدا مى خريد، بعد مى آييد به من نسبتا مى فروشيد، كه مثال زدیم بانک ماشين را نقدا مى خرد دويست مليون، به شما نسبتا مى فروشد دويست و پنجاه مليون، اين را ايشان در لسان العرب مى گويد هي اھون من الاولى فهذه ايضا عينة، اين هم عينه است، و هي اھون من الاولى، اين آسان تر از آن نمونه قبلى است كه دو نفر با هم بيع العينة انجام مى دادند، شخص ثالثى در ميان نبود، و اكثر الفقهاء على اجازتها على كراهة من بعضهم لها.

[سؤال: ... جواب:] اين جا قرينه دارد. فرض قبل را گفت مكروه است نگفت اكثر الفقهاء على اجازتهم لها، در اين نمونه ديگر گفت اكثر الفقهاء على اجازتها على كراهية لها. در نمونه قبلى كه شخص ثالثى نبود گفت و قد كره الفقهاء العينة، او كراهت مطلقه بود. كراهت به قول مطلق حرام مى شود.

در كتاب تاج العروس هم مى گويد فى الاساس، در كتاب اساس است باعه بعينة بنسبة لانها زيادة، بعد مى گويد در حديث است من اجبى فقد اربى، اجباء همين است. اجباء يعنى همين بيع العينة.

اين راجع به معنای لغت عينه. پس عينه دو معنا پيدا كرد: يکى نسيه و بيع العينة متضمن ثمن نسيه است، دوم: مال حاضر و نقد حاضر كه بيع العينة متضمن نقد حاضر هم هست.

[سؤال: ... جواب:] السلف يعنى نسيه. اصلا سلف يعنى نسيه. نهى عن بيع و سلف. پیامبر نهى كرد عن بيع و سلف. يعنى يك عقدى ببندى هم در آن بيع باشد و هم در آن، قرض باشد. همين بيع محاباتی به شرط قرض يا اجاره محاباتی به شرط قرض. نهى النبى عن بيع و سلف، سلف يعنى همين نسيه. ... شايد سلم را هم چون مبيع نسيه است شامل شود.

### روایت اول از روایات بيع العينة: صحيحه اول ابی بکر حضرمی

اما روايات، روايات متعددى داريم، وسائل الشيعة جلد 18 صفحه 43 اين روايات را مطرح کرده به ترتيب در دو باب. حديث اول در كافى از محمد بن يحيى از احمد بن محمد كه ظاهرا احمد بن محمد بن عيسى باشد، اگر احمد بن محمد برقى هم باشد او هم ثقة است، عن ابن ابى عمير است، عن على بن اسماعيل. اين على بن اسماعيل بن عمار است كه نجاشى مى گويد راجع به او: ان على بن اسماعيل بن عمار من وجوه من روى الحديث. عن ابى بکر الحضرمی. شيخ در تهذيب يك اشتباهی شده كه در وسائل هم نقل مى كند، حالا شيخ اشتباه کرده نساخ اشتباه كردند [معلوم نيست]، همين را نقل



می‌کند از احمد بن محمد عن ابن ابی عمیر عن علی بن اسماعیل عن عمار عن ابی بکر الحضرمی. این بن عمار است، عن نیست. بعید است شیخ اشتباه کرده باشد، چون در کافی فقط داشت علی بن اسماعیل عن ابی بکر الحضرمی، این‌که در تهذیب دارد علی بن اسماعیل عن عمار عن ابی بکر الحضرمی، شیخ ظاهراً خواسته این علی بن اسماعیل را معرفی کند کیست، نساخ خرابش کردند، علی بن اسماعیل عن عمار عن ابی بکر الحضرمی نیست. این علی بن اسماعیلی که مروی‌عنه ابن ابی عمیر است علی بن اسماعیل بن عمار است. سند، صحیح است. اما متن:

قلت لابی عبدالله علیه السلام یكون لی علی الرجل الدراهم، من طلبکارم از شخصی، فبقول لی بعنی بیعا اقضیک، آقای طلبکار! من فعلاً یا ندارم طلب تو را بدهم یا شرائط فراهم نیست، بعنی بیعا، کالایی به من بفروش، اقضک، تا من طلب تو را پرداخت کنم، فابیعه المتاع، می‌گویم بسیار خوب بیا این ماشینم را به تو می‌فروشم، طبعاً نسبی می‌فروشم و الا او که پول ندارد، آهی در بساط ندارد، فابیعه المتاع اصلاً قرینه دارد یعنی فابیعه المتاع نسبتاً، می‌گویم بله دویست ملیون به ما بدهکاری، بناء بود امروز بیاوری بدهی، می‌گوید ندارم، بیا یک چیز به من بفروش نسبتاً، می‌گویم بسیار خوب این ماشینم را به تو فروختم یک ساله دویست و پنجاه ملیون، ثم اشتريه منه، بعد می‌گویم بسیار خوب، همین ماشین را تو می‌خرم نقداً. من چقدر طلبکار بودم از این آقا که امروز بناء بود پرداخت کند؟ دویست ملیون. با این خرید ماشین از او به دویست ملیون، خرید دوم، به او چقدر بدهکار شدم؟ دویست ملیون، تهاتر شد. دقت کردید؟ این آقا آمد پیش من گفت فلانی! ما بدحساب نیستیم، این چکی که دادیم دستت تاریخش امروز است، جور نیست بدهیم، یک کالایی به ما بفروش نسبتاً، تا دین‌مان را به تو اداء کنیم. می‌گوییم بسیار خوب این ماشینم را به شما فروختم، طبعاً به او که می‌فروشم نقد که نمی‌فروشم او که پول ندارد، یک ساله به تو فروختم دویست و پنجاه ملیون، او هم می‌گوید خریدم. ثم اشتريه منه، بعد می‌گویم بسیار خوب، این ماشین را نقداً از تو خریدم به دویست ملیون، تو به من دویست ملیون بدهکار بودی از قبل، الان من به تو دویست ملیون نقداً بدهکار شدم تهاتر می‌شود. و لکن این چک دویست ملیونی امروزت را بگیر ببر دویست و پنجاه ملیون برای یک سال دیگر چک بده. قال لا بأس، حضرت فرمود. ثم اشتريه منه و اقبضُ مالی معنایش روشن شد، یعنی قبض به سبب تهاتر. بله، اگر می‌گفت که فابیعه المتاع بعد می‌رفت او در بازار این ماشین من را می‌فروخت می‌آمد پول من را می‌داد آن یک نمونه دیگری بود از بیع العینة. این‌جانه، اصلاً ماشین سر جای خودش در همان پارکینگ مغازه‌مان هست، اصلاً تحویل و تسلیم و تسلمی نمی‌شود، قال لا بأس.

## روایت دوم: صحیحہ دوم ابی بکر حضرمی

این روایت اول هست. روایت دوم هم سریع بخوانم. صحیحہ ابی بکر حضرمی قلت لابی عبد الله عليه السلام رجل تعین ثم حلّ دينه فلم يجد ما يقضيه أيتبعن من صاحبه الذي عيّنه و يقضيه؟ قال نعم. بيع العينة مكرراً، رجل تعین ثم حلّ دينه، حال یا تعین به معنای این که اقترض باشد یا به معنای این باشد که قبلاً یک بیع العینة ای سال قبل انجام داده دومرتبه سر این بدهی جدیدش می خواهد بیع العینة مجدد انجام بدهد، حضرت فرمود اشکالی ندارد.

بقیه روایات را ان شاء الله در جلسه هفته بعد که تعطیل است چهارشنبه، جلسه بعد از آن دنبال می کنیم.  
و الحمد لله رب العالمین.

## ادامه بحث راه های جایگزین قرض ربوی (آخرین جایگزین: بیع العینة)

### جلسه 11-106

چهارشنبه - 99/10/17

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به بیع العینة بود که عرض کردیم روایات متعددی در رابطه با آن وارد شده. فرض متعارف بیع العینة این هست که دو نفر ابتداء یک کالایی را یکی به دیگری می فروشد نقداً بعد از او می خرد نسبتاً به ثمن اکثر، ماشین را من به شما می فروشم به صد میلیون، بعد از شما می خرم به صد و پنجاه میلیون یک ساله و نوعاً هدف این است که من نیاز به پول دارم شما قرض الحسنه به من نمی دهید من از این راه می خواهم به پول برسم. ماشینم را به شما فروختم به صد میلیون نقد، پول نقد شما را می گیرم، بعد از خود شما می خرم این ماشین را به صد و پنجاه میلیون یک ساله، یک چک یک ساله به شما می دهم. از روایات استفاده شده که این جایز است. ما روایات متعددی را این جا جمع کردیم که عمدتاً هفت روایت هست که این روایات را بخوانیم:

## روایت اول از روایات بیع العینة: روایت اول ابی بکر حضرمی

روایت اول صحیحہ ابی بکر حضرمی قلت لابی عبد الله عليه السلام يكون لي على الرجل الدراهم، من طلبك ارم از شخصی، فيقول لي بعني ببيعك، به من کالایی

بفروش نسیه تا پول تو را، طلب تو را پرداخت کنم، فایده المتاع، مثلاً ماشینم را به او می‌فروشم نسیه در این مثال، چون من طلبکارم از او صد ملیون، او ندارد، می‌گوید به من این ماشینت را بفروش نسیه یک ساله صد و پنجاه ملیون تا من قرض شما را اداء کنم، به او می‌گویم فروختم این ماشینم را یک ساله به صد و پنجاه ملیون، ثم اشریه منه، بعد می‌گویم بسیار خوب، این ماشین من شد ملک شما، صد و پنجاه ملیون هم یک سال دیگر باید به من بدهی، حالا من این ماشین را از خودت می‌خرم صد ملیون، ثم اشریه منه و اقبض مالی، تهاتر می‌شود دیگر، چون این بدهکار صد ملیون به من بدهکار است، ماشینم را به او نسیه فروختم صد و پنجاه ملیون، بعد از او نقد خریدم به صد ملیون، به او بدهکار شدم به صد ملیون، او هم که به من صد ملیون بدهکار است بابت بدهی گذشته، می‌شود تهاتر، قال لا بأس. خب هدف چیست؟ غیر از این است که من دوست ندارم به او مهلت بدهم مفت و مجانی؟ او به من صد ملیون بدهکار است چه می‌شد به او بگویم که یک سال به شما مهلت می‌دهم، اما من حاضر نبودم مجانی به او مهلت بدهم، با این نقشه این کار را کردم، امام فرمود لا بأس.

### روایت دوم: روایت دوم ابی بکر حضرمی

روایت دوم باز صحیحہ ابی بکر حضرمی: قلت لابی عبدالله علیہ السلام رجل تعین ثم حل دینه، یک بیع العینۃ ای انجام داد بدهکار شد، سر موعد بدهیش رسید، فلم یجد ما یقضیها، صد ملیون بدهکار شده است بابت بیع العینۃ قبلی ندارد بدهد، فلم یجد ما یقضیه أیتعین من صاحبه الذی یتعینه و یقضیه؟ می‌تواند به آن طلبکارش بگوید بیع العینۃ مجددی انجام بدهیم تا من بتوانم قرضم را به شما بدهم؟ قال نعم.

چون راوی واحد است، احتمال وحدت روایت می‌دهیم و لذا نمی‌شود گفت دو روایت. پس روایت اول و دوم را شما به حساب یک روایت بگذارید. ولی چون سند فرق می‌کرد ما به عنوان روایت دوم مطرح کردیم.

[سؤال: ... جواب:] آخه نقل به معنا زیاد بوده در روایات ما. مرحوم آقای بروجردی نوعاً دأبشان این بود که می‌فرمودند این‌ها یک روایت بوده چند جور نقل به معنا شده. یعنی نمی‌شود به گردن روایت گذاشت که دو تا روایت مستقل از امام صادر شده. ... این‌ها درد دل‌های است که باید جای خودش حل بشود که ما با نقل به معناها چه کار بکنیم؟ اما نقل به معنا یک پدیده رایجی بوده.

### روایت سوم: صحیحہ هارون بن خارجه

روایت سوم صحیحہ هارون بن خارجه قلت لابی عبدالله علیہ السلام عینت رجلاً عینۃ فحلت علیّ فقلت له اقضنی، طلب من را بده، فقال لیس عندی فعینتی، باز بیع العینۃ انجام بده، یعنی به همان نحو، ماشینت را به من بفروش یک ساله به صد و پنجاه

ملیون، بعد طبعا از من خواهی خرید به صد ملیون نقد، عملا تهاتر می‌شود، صد ملیون بدهی من از گذشته با این صد ملیونی که شما ماشین را از من خریدی نقدا، تهاتر می‌شود، فقال عینه حتی یقضیک.

البته یک راه دیگر هم هست و آن این است که این بدهکار این ماشین شما را ببرد در بازار نقد بفروشد و بیاید صد ملیون شما را بدهد، این هم فرض دیگری است از بیع العینه. در این روایت شاید مراد همین فرض باشد ولی اطلاق دارد، ممکن است این بدهکار می‌خواست کالا را از من طلبکار نسیه که بخرد به خود من دومرتبه نقدا بفروشد، می‌توانست ببرد در بازار بفروشد پول نقد به من بدهد. در آن روایت اول تصریح کرد گفت ثم اشتريه منه، فرض کرد خود من طلبکار نقدا این کالا را که به او فروختم به شکل نسیه، از او نقدا می‌خرم. اما در این روایت سوم ندارد که ثم اشتريه منه.

#### روایت چهارم: معتبره ابی بصیر

روایت چهارم روایت لیث مرادی ابوبصیر که ثقة است، ابوبصیر یحیی بن قاسم داریم و لیث مرادی، هر دو ثقة هستند. عن ابی عبدالله علیه السلام قال سأله رجل زمیل لعمر بن حنظلة، یک شخصی که زمیل، همکار عمر بن حنظله بود، از امام پرسید عن رجل تعین عینه الی اجل فاذا جاء الاجل تقاضاه فيقول لا والله ما عندي، بدهکار شد بخاطر بیع العینه قبلی، طلبکار به او گفت پول من را بده، وقتش رسیده است گفت و الله ما عندي، ندارم، و لكن عینی ایضا، بار دیگر بیع العینه انجام بده با من، بیا این ماشینت را نسیه به من بفروش صد و پنجاه ملیون یک ساله، حتی اقضیک فقال لا بأس ببيعه.

#### روایت پنجم: صحیحه بکار بن ابی بکر حضرمی

روایت پنجم صحیحه بکار بن ابی بکر حضرمی که البته به نظر ما که می‌گوییم صحیحه چون ابن ابی عمیر از بکار بن ابی بکر حضرمی روایت کرده و از مشایخ ابن ابی عمیر است، عن ابی عبدالله علیه السلام فی رجل یكون له علی الرجل المال فاذا جاء الاجل قال له بعنی متاعا حتی ابیعه فاقضی الذی لک علیّ، این ظاهرش این است که بدهکار به طلبکار می‌گوید این ماشین را نسیتا یک ساله به صد و پنجاه ملیون مثلا حتی ابیعه، تا بروم آن را بفروشم نقد بیایم طلب شما را بدهم نه این‌که به خودت مجددا بفروشم، نه، تبانی بر این نبود، حتی ابیعه منک نمی‌گوید، می‌گوید حتی ابیعه، فاقضی الذی لک علی قال لا بأس.

## روایت ششم: صحیحه صفوان

روایت ششم صحیحه صفوان از شعیب حداد. شعیب حداد مروی عنه صفوان است، توثیق خاص ندارد، ولی از مشایخ صفوان چون هست ما قبولش می‌کنیم، عن بشار بن یسار، او توثیق دارد، نجاشی توثیقش کرده، قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يبيع المتاع بنساء، یعنی نسیه، کالایی را نسیه می‌فروشد، فیشتریه من صاحبه الذی یبیعه منه، بعد به آن مشتری که نسیه از او خریده است این کالا را، این ماشین را مثلا نسیه خریده است می‌گوید به خودم بفروش نقد، قال نعم لا بأس، اشکالی ندارد، فقلت له اشتری متاعی، ماشین خودم است دارم می‌خرم، مگر می‌شود آدم ماشین خودش را بخرد؟ شاید در ذهن بشار بن یسار این بود که این بیع، صوری بوده، من ماشینم را می‌فروشم به زید یک ساله صد و پنجاه ملیون بعد آن را نقدا می‌خرم این ماشین خودم است، اشتری متاعی قال لیس هو متاعک و لا بقرک و لا غنمک، این متاع تو نیست، این ملک مشتری شد، ملک او را می‌خری. پس اشکالی ندارد.

## روایت هفتم روایت علی بن جعفر

روایت هفتم، هم در قرب الاسناد نقل می‌کند از عبدالله بن حسن از جدش علی بن جعفر، هم در کتاب علی بن جعفر هست عن اخیه موسی بن جعفر علیه السلام قال سألته عن رجل باع ثوبا بعشرة دراهم ثم اشتراه بخمسة دراهم الی اجل. الی اجل در قرب الاسناد نیست ولی در کتاب علی بن جعفر هست. و قطعاً هم الی اجل است. چون می‌گوید ثم اشتری بخمسة دراهم. شخصی ثوبی را می‌فروشد به ده درهم سپس همان را از آن مشتری می‌خرد به پنج درهم. این که سفیه نبود چرا این کار را کرد؟ نوعاً این جور است که نسیه می‌فروشد ثوبش را به شخصی به ده درهم، بعد از او می‌خرد به پنج درهم تا به این شخص پنج درهم نقد بدهد، یک سال دیگر هم آن ده درهم نسیه را بگیرد، نوعاً این کار را کسانی می‌کنند که می‌خواهند کلاه شرعی درست کنند برای قرض ربوی. رجل باع ثوبا بعشرة دراهم الی اجل. من یک کالایی را که پنج درهم می‌ارزد به ده درهم به شما می‌فروشم مثلاً یک ماهه، بعد از شما نقدا می‌خرم به پنج درهم، أیحل؟ آیا این حلال است؟ که نتیجه این کار نوعاً این است که من به شما پنج درهم نقد می‌دهم و شما به من بدهکاری تا آن زمان اجل دین ده درهم بدهید، به جای قرض ربوی این کار را کردیم. قال علیه السلام اذا لم یشرط و رضیا فلا بأس، اگر شرط نکنند در بیع اول که بیع نسیه بود، بیع ثانی را که بیع نقد است، شرط نکنند، اشکالی ندارد. مفهومش این است که اگر شرط بکنند جایز نیست چون اگر شرط کنند دیگر نزدیک‌ترین معامله به ربا می‌شود. من یک کالایی را به شما می‌فروشم به ده درهم نسیتا و شرط می‌کنم هم بر شما و هم شما بر من مثلاً که مجدداً من از شما این کالا را بخرم نقداً به پنج درهم، فرمود اگر شرط بشود فیه بأس.

## اشکال اول مرحوم امام به روایت علی بن جعفر

این مجموع روایات هست. راجع به این روایت اخیر، امام در جلد 5 صفحه 368 کتاب البیع مطالبی فرمودند نه به مناسبت بحث حیل ربا، به مناسبت بحث دیگر راجع به شرط مثلا فاسد و اشکالاتی مطرح کردند. اول فرمودند این مفهومش این است که اذا اشترطاً ففیه بأس، این ظهور دارد در کراهت، پس این معامله مع الشرط می شود مکروه. مضافاً الی منع کون البأس بمعنی البطلان بل الظاهر منه الصحة مع المرجوحیة فتدل علی خلاف المقصود. و جالب این است که در تحریر فرمودند که در بیع العینة اگر شرط بشود در بیع اول بیع دوم، علی الاحوط وجوباً اشکال دارد. ولی چه شرط بشود در بیع اول بیع دوم، چه شرط نشود و لکن مقصود از این کار تخلص از ربا باشد، فرار از ربا باشد، حیل ربا باشد، لایجوز. آن، فتوی است.

## پاسخ

با این که آن هایی که حیل ربا را قبول دارند مثل آقای خوئی آقای سیستانی، طبق این صحیح علی بن جعفر می گویند مع الشرط این بیع العینة باطل است بخاطر مفهوم صحیح علی بن جعفر. واقعا هم این اشکال امام عرفی نیست. مفهوم اذا لم یشرط و رضیا فلا بأس این است که اذا اشترطاً ففیه بأس، خب ففیه بأس اطلاق بأس مخصوصاً در معاملات، این ظهور دارد در فساد. وقتی می گوید اگر شما شرط بکنید در این معامله بأس است، این ظهور در کراهت دارد؟ خیلی غیر عرفی است.

[سؤال: ... جواب:] متعارف کجا شرط است؟ یک سری از این روایات که خواندیم اصلاً در آن، فرض نشده بود که مجدداً این مشتری این کالای نسیه من به خود می خواهد بفروشد، شاید می خواهد برود بازار، این ماشینی را که به او فروختم صد و پنجاه میلیون یک ساله می خواهد بازار نقداً بفروشد صد میلیون بیايد قرض من را بدهد، فقط آن روایت اول بود که فاشتریه منه، آن هم نگفت که شرط کردیم در ضمن بیع اول بیع دوم را. گفت من به او این کالا را نسیه می فروشم سپس نقداً از او می خرم، اما نگفت که این را در ضمن بیع اول شرط می کنیم. ... وقتی که ماشین را طلبکار به این بدهکار فروخت یک ساله صد و پنجاه میلیون، طلبکار صد و پنجاه میلیون یک سال دیگر از این بدهکار می گیرد، بدهکار می رود بازار ماشین را می فروشد پول نقد می آورد به این طلبکار می دهد، مشکلی ندارد. ... همان فرض اشتریه منه [را می گویم]. و الزامی ندارد به من بفروشد. ... در این روایت که این فرض نشده.

و لذا آن تعجبی که ما اول از امام می کردیم که این همه روایت بیع العینة را شما مطرح نکردید، خب نتیجه اش چی شد؟ هفت تا روایت بود. فقط دو تا روایت، روایت اول و آخر، فرض شد که من به بدهکارم کالایی را نسیتا می فروشم و از او نقداً

می‌خرم. روایت اول این جور بود، ثم اشتريه منه، و روایت آخر بود که همین روایت علی بن جعفر بود.

[سؤال: ... جواب:] روایت ششم: الرجل يبيع المتاع بنسبة ثم يشتري من صاحبه الذي يبيعه منه. این ندارد که او به من بدهکار است. روایت اول است که می‌گوید آن آقا به من بدهکار است و می‌آید پیش من می‌گوید ندارم بدهیم را بدهم به من یک کالایی را بفروش نسبه و من هم ماشینم را به او می‌فروشم نسبه یک ساله صد و پنجاه ملیون ثم اشتريه منه نقدا، این روایت اول است. روایات دیگر یا اصلا ندارد که من مجددا از او می‌خرم و لو دارد که به بدهکارم می‌فروشم این کالا را نسبتا اما ندارد ثم اشتريه منه. این روایت ششم که می‌فرمایید روایت بشار بن یسار دارد که فیشتری منه اما ندارد که آن آقا بدهکار بود به من و من نقشه کشیدم که یک سال دیگر بدهیم را تاخیر بیندازم اما از راه بيع العينة، این که در روایت ندارد.

[سؤال: ... جواب:] ممکن است یک کالایی را نسبتا فروخته به یک کسی بعد از او نقدا می‌خرد، حالا با تبانی قبلی بوده، با تبانی قبلی نبود، این‌ها در روایت نیست. فوقش بگویید روایت بشار هم ضمیمه بشود، می‌شود سه تا روایت. روایت اول که ثم اشتريه منه، روایت ششم هم که روایت بشار است که باز تکرار می‌کنم آن آقا به من بدهکار است، فقط دارد به او نسبه می‌فروشم بعد از او نقد می‌خرم، و روایت آخری که روایت علی بن جعفر است.

[سؤال: ... جواب:] این اشکال شما جای خودش باید بحث کنیم که اطلاق آن روایات می‌گفت حتی با شرط هم اشکال ندارد، بعد ما بیاییم با یک روایت منفصلی که می‌گوید با شرط اشکال دارد، بخواهیم از آن اطلاق رفع ید کنیم این شبهه دارد. شبهه این است که آن روایات ترخیصیه مردم را به رباخواری انداخت، اگر بناء باشد مع الشرط حرام باشد اطلاقات بيع العينة نگفت شرط نکنید، مطلق گفت حلال است و مردم به خلاف واقع افتادند. این یک اشکالی است باید بحث کنیم، غیر از اشکال امام است. امام می‌فرمایند ظاهر مفهوم این که اذا لم يشترط فلا بأس این است که اذا اشترط ففيه بأس این ظاهر در صحت مع الكراهة است. این را ما می‌گوییم عرفی نیست.

## اشکال دوم

بعد فرمودند اگر هم مراد حرمت باشد لازمه حرمت صحت هم هست. کما انه لو اريدت منه الحرمة الشرعية كان لازمها الصحة. این یعنی چی؟ یک بحثی است در نهی تکلیفی از معاملات. ابوحنیفه گفته، صاحب کفایه هم پذیرفته و مطلب عرفی است، امام هم دارد اشاره می‌کند به آن. می‌گویند نهی تکلیفی از مسبب، این ملازمه دارد با صحت. چرا؟ برای این که نهی از غیر مقدور که معنا ندارد. وقتی به شما می‌گویند تملیک نکن این کتاب را به زید معلوم می‌شود امکان تملیک این کتاب به زید هست. و



لذا خود این دلیل بر این است که تملیک این کتاب به او صحیح است و لکن حرام تکلیفی است. امام هم فرمودند لو ارید حرمت از این مفهوم لایأس که اذا اشترطاً فیحرم هذا البیع، حرام تکلیفی است پس باید صحیح هم باشد.

### پاسخ اول

جواب این است که موضوع در این جا مسبب نیست، موضوع سبب است. بحث باع است، باع ثم اشتری، بیع سبب است مسبب نیست. اگر گفتند این بیع حرام تکلیفی است این دلیل بر صحت نمی شود، بیع الخمر حرام تکلیفی است باطل هم هست، فرق می کند با نهی از ایجاد مسبب. فرق می کند با این که بگوید لا تملک الخمر. لا تتبع الخمر حرام تکلیفی است، بیع الخمر فاسد هم هست. این جا هم گفته بیع ثوب بعشرة دراهم ثم شراء منه بخمسة دراهم مع الشرط حرام تکلیفی است، خب ممکن است باطل هم باشد.

[سؤال: ... جواب:] بحث این است که اینی که ایشان فرمود لازمها الصحة، این درست نیست. لازم نهی تکلیفی از بیع که سبب است صحت نیست. لازم نهی تکلیفی از مسبب صحت است.

### پاسخ دوم

این را هم باید اضافه کنم که نهی از مسبب شرعی لازمه اش صحت است یعنی بگوید او را مالک این کتاب قرار نده اما اگر مراد تملیک عرفی باشد، تملیک عرفی می تواند فاسد باشد شرعاً.

### اشکال سوم

بعد امام فرمودند از این اشکال رفع نظر می کنیم. اصلاً این صحیحه علی بن جعفر بگوید هم این بیع باطل است مع الشرط، مطابق قاعده است. چرا؟ برای این که این حيله ربا است. مع الشرط، شرط کنم من به تو این کالا را می فروشم به ده درهم، شرط کنم که حتماً شما هم مجدداً به من بفروشی نقداً به پنج درهم، این شرط برای چیست؟ غیر از این است که برای تخلص از ربا است؟ متعارف همین است که افراد متشرع به تخیل این که عنوان قرض ربوی تغییر کرد فکر می کنند دیگر حلال شد این معامله. ولی ما می گوئیم نخیر، این حرام هست اگر روایت هم بگوید حرام است مطابق با قاعده صحبت کرده. بر فرض قصد جدی صورت بگیرد به این بیع، نگوییم این صوری است، تخلص از ربا است و حرام است. این چیزی که امام در رابطه با این روایت فرمودند.



## پاسخ

ما اشکالی که داریم به این فرمایش امام این است که بر فرض عدم اشتراط هم تخلص از ربا هست. چه فرق می‌کند؟ من به شما این ماشینم را نسبتاً می‌فروشم به صد و پنجاه ملیون بعد نقدا از شما می‌خرم صد ملیون، اتفاقی است؟ یعنی من همین‌جور خواستم تجارت کنم، ماشینم را می‌خواستم نسبه بفروشم سود کنم، بروم نقد بفروشم می‌خواهم با پولش چه کار کنم، ماشین را بفروشم صد ملیون، پولش را کجا بگذارم، باید خرجش کنم، آن وقت حاج خانم هر روز یک خرجی درست می‌کند، پس بهتر این است که یک ساله بفروشم صد و پنجاه ملیون سود کنم، پولش هم دستم نباشد. بگوییم روایت در فرض عدم اشتراط این‌جوری است، بعد هم ناگهان نیاز به ماشین پیدا می‌کنم، می‌گویم چه ماشینی بهتر از ماشین خودم؟ یک پول دیگری جور می‌کنم می‌روم این ماشینم را می‌خرم از آن مشتری، مشتری هم می‌گوید عیب ندارد می‌فروشم به شما، ماشین من را نقدا به من می‌فروشد صد ملیون، یک سال دیگر هم که بناء است صد و پنجاه ملیون به من بدهد. یک قضیه اتفاقیه؟! این‌ها متعارف نیست که اتفاقی این‌جوری پیش بیاید.

## حمل روایت بر قضیه اتفاقیه، خلاف ظاهر است

امام این روایت را که در فرض عدم اشتراط اشکال ندارد، حمل می‌کند بر یک قضیه اتفاقیه که بله ما تصمیم گرفتیم ماشین‌مان را نسبه بفروشیم به رفیق‌مان فروختیم یک ساله صد و پنجاه ملیون، هیچ تباری هم با هم نداشتیم، او هم ماشین را از ما خرید نسبه صد و پنجاه ملیون، چند روز بعد می‌خواستیم شمال، ماشین نیاز داشتیم، گفتیم ماشین خودمان مطمئن‌تر است زنگ زدیم به این دوست‌مان نمی‌فروشی این ماشین را به ما؟ گفت چرا بیا می‌فروشم نقدا صد ملیون. یک قضیه اتفاقیه. امام روایت را این‌جوری معنا می‌کند.

انصافاً حمل این روایت و یا آن روایات دیگر بر این فرض، حمل بر فرض غیر متعارف است. فرض متعارف حتی مع عدم الاشتراط این است که با نقشه دارند این کار را می‌کنند. نقشه چیست؟ نقشه این است که می‌خواهند تخلص از ربا پیدا کنند. و الا این متعارف نیست که من ماشینم را نسبه بفروشم چون یک هدفی دارم در این بیع نسبه، بعداً هم اتفاقاً یک انگیزه جدیدی پیدا کنم که نقد این ماشین را بخرم، این‌ها متعارف نیست. متعارف این است که نقشه همین است که این آقای که ماشین را از من می‌خواهد پول نیاز دارد، به صد ملیون پول نیاز دارد، من هم نمی‌خواهم صد ملیون به او قرض بدهم، راه این است، برای این‌که قرض الحسنه نباشد، قرض ربوی هم که حرام است همین است که بیع نقد و نسبه انجام بدهیم. پس حمل امام این روایت و سایر

روایات بیع العینة را بر این که اصلاً بدون نقشه‌کشی، اتفاقی، دو بیع انجام شد: یک بیع نسیه یک بیع نقد با آن مشتری، این انصافاً حمل این روایات بر خلاف متعارف است.

[سؤال: ... جواب:] اذا لم یشتترط فلا بأس، در فرض عدم اشتراط اشکالی ندارد، خب فرض عدم اشتراط یعنی امام این روایت را حمل کرد بر فرض غیر متعارف؟ عدم اشتراط اعم است، شرط نمی‌کنیم در ضمن بیع اول بیع ثانی را، و لکن نقشه کشیدیم، شرط نکردیم، او می‌تواند به من نفروشد، اما من خودم هم می‌دانم که چه هدفی دارم از این کار او هم که می‌خرد این ماشین را می‌داند چه هدفی از این کار دارد و هیچ شرطی هم نکردیم و لکن هر دو به هم نیاز داریم. منشأ تعامل این دو نفر نیاز به یکدیگر است. من وقتی ماشین را نسیتا به شما می‌فروشم یک ساله چون ماشین نیاز ندارید، پول نیاز دارید. اگر من هم نخرم از شما این ماشین را نقداً می‌برید بازار می‌فروشید، ماشین نیاز ندارید، آه در بساط ندارید، صد و پنجاه ملیون یک ساله ماشین می‌خواهید بخرید؟! شما دنبال وام هستید، صد ملیون نقد می‌خواهید، ولی چون قرض ربوی حرام است، قرض الحسنه هم که نمی‌دهند، آمدید با ما وارد این معامله شدید. پس شما نیاز داشتید از من نسیتا این ماشین را بخرید صد و پنجاه ملیون، من هم داعی نداشتم به فروش ماشین، طبیعی است که وقتی شما به من می‌گویید فلانی این ماشین را که به من فروختی یک ساله ماشین خودت است، قابل تو را ندارد، نقد از ما می‌خری صد ملیون؟ خب طبیعی است که شما هم می‌گویید می‌خرم، چون بهتر از این است که بروی بنگاه ماشین را رنگ بکنند هزار جور ایراد داشته باشد به شما بفروشند، خودت می‌دانی این ماشین مال خودت است. نیاز مشترک یعنی نیازمندی به هم منشأ این دو نوع معامله می‌شود. نیازی به شرط ندارد.

حالا یک فرضش هم این است که شرط نمی‌کنند ولی حواس‌شان هست که در مجلس واحد این کار را انجام بدهند. اگر من به شما این ماشین را نسیتا فروختم صد و پنجاه ملیون، شما خریدید هیچ چیز نمی‌گویم، منتظرم، تا خواستید بلند شوید بروید، می‌بینم دارد این بیع لازم می‌شود، یا شما دیدید که من می‌خواهم بلند شوم بروم، سریع می‌گویید بهم زدیم معامله را، هیچ شرطی نکرده بودیم ولی وقتی می‌بینیم شما آن بیع دوم را انشاء نکردید که مکمل نیاز ما بود آن بیع دوم، بیع اول را هم فسخ می‌کنیم، اذا لم یشتترط فلا بأس شامل آن نمی‌شود؟ قطعاً می‌شود. نیازی به شرط نبود. هم نیاز منشأ بیع مجدد است چون شما نیاز به پول دارید ماشین چه کار می‌خواهید که یک ساله بخواهید صد و پنجاه ملیون بخرید و هم من دنبال این بودم که به شما صد ملیون قرض بدهم نمی‌خواستم بی‌سود باشد این کار را کردم. پس نیاز در دو طرف منشأ بیع مجدد است و لو هیچ شرطی هم نباشد در بیع اول نسبت به انجام بیع دوم. علاوه بر این، عرض کردم نیازی به شرط نیست می‌توانند تا دیدند که مجلس منقضی می‌شود و بیع

دوم انجام نشد، طرفین الغاء کنند این بیع را. هر کدام از دو طرف دید نقض غرض شد بیع را فسخ می‌کنند از باب اخذ به خیار مجلس.

[سؤال: ... جواب:] روایات دیگر، آن‌ها که نداشت بدهکار می‌آید پیش من، من کالایی را نسیه به او می‌فروشم بعد از او نقد می‌خرم، ممکن است امام بگوید من این مقدار با حیل ربا مشکل ندارم. یعنی چی؟ یعنی واقعا بدهکار به من می‌گوید من پولت را ندارم بدهم، یک کالایی را به من نسیه بفروش تا بروم بفروشم بیایم قرضت را بدهم. شاید امام بفرمایند من با این مشکل ندارم. شاید امام این مقدار را بپذیرند که بدهکار می‌آید می‌گوید آقای طلبکار! سر موعد بدهیم رسیده، صد ملیون به شما بدهکار بودم، می‌گوید آره از صبح منتظر بودم بفرستم چک را به بانک، می‌گوید خوب شد نفرستادی، پول ندارم، بیا این ماشین را به ما یک ساله بفروش صد و پنجاه ملیون تا شب ان شاء الله بدهیت را می‌دهم، بسیار خوب می‌فروشم. بعد حالا او می‌رود در بازار ماشین را صد ملیون سریع آب می‌کند، پول من را پرداخت می‌کند. امام معلوم نیست با این مخالف باشد.

[سؤال: ... جواب:] آخه یک چیزی هست. بعضی از آقایان که خیلی طرفدار حیل ربا هستند، اصلا می‌گویند کلام مرحوم امام معقول نیست. چرا؟ برای این‌که هر نوع تجارتی بخاطر رسیدن به سود است، قرض ربوی هم سود است حرام شده، خب حالا به جای او می‌رویم تجارت می‌کنیم پس همه این‌ها را باید بگوییم تخلص از ربا. آنی که هم بیع نسیه می‌کند بگوییم تخلص از ربا است، او هم دنبال سود است، اگر قرض ربوی حلال بود که راحت بود، او هم دنبال سود است، جنس نسیه می‌فروشد می‌کشد روی جنسش. واقعا بعضی‌ها این جور هستند، پول نقدی دارند در حد دویست و سیصد ملیون اطمینان نمی‌کند بدهد دست افراد، بانک هم که حلال و حرامش معلوم نیست و سود هم خیلی نمی‌دهد، می‌آید چند تا ماشین نقد می‌خرد، بعد نسیه می‌فروشد، قسطی می‌فروشد، زندگیش از این راه تامین می‌شود. امام که این را حرام نمی‌داند. دیگر امام حیل ربا را قبول ندارد، راه تجارت که نبسته. معلوم نیست ایشان با این موارد مخالف باشد. نه، آن معامله‌ای که بین مقرض و مقترض یعنی بین متقاضی وام و وام‌دهنده انجام می‌شود و می‌خواهد وام‌دهنده سود بگیرد از وام‌گیرنده با یک عنوان دیگری، با این‌ها مخالف است.

[سؤال: ... جواب:] بعید است اشکال بکند. شرط نمی‌کند. می‌گوید من ماشینم را یک ساله به شما فروختم صد و پنجاه ملیون اما قرضم را بده، امروز چک داری پیش من، می‌گوید چشم، تا شب جور می‌کنم، سریع ماشین را بر می‌دارد می‌رود بنگاه می‌فروشد صد ملیون می‌آورد پول را می‌دهد، بعید است که امام این را مخالف باشد.

و خیلی بعیدتر این است که کسی به امام اشکال کند که شما لازمه‌اش این است که همه این‌ها را حرام بدانی، همه تجارت‌ها بالاخره ممکن است یک نوع تخلصی از ربا

غرضش باشد، می‌بیند سود ربوی حرام است می‌رود از راه دیگر سود می‌گیرد. یکی هم بیع النسیه است. واقعا بعید است امام این‌ها را حرام بداند. و لذا همه این روایات بر علیه امام نمی‌شود.

دو تا روایت داریم مقابل بیع العينة ان شاء الله هفته بعد این دو روایت را می‌خوانیم. تامل بفرمایید ان شاء الله! روایت منصور بن حازم هست اگر رفقاء می‌خواهند دنبال کنند، روایت منصور بن حازم و عبدالرحمن بن ابی‌عبدالله که ظاهرش این است که بیع العينة جایز نیست. ببینیم این روایات مفادش چیست و جمع عرفی چی اقتضاء می‌کند.

و الحمد لله رب العالمین.

**ادامه بحث راه‌های جایگزین قرض ربوی (آخرین جایگزین: بیع العينة)**

**جلسه 12-107**

**چهارشنبه - 9/10/24**

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در بیع العينة بود. هفت روایت خواندیم راجع به بیع العينة. روایات دیگری هست راجع به یک قسم دیگر از بیع العينة که در آن زمان مرسوم بود. آن روایاتی که ما در جلسه قبل خواندیم مربوط بود به بیع العينة‌ای که بین طلبکار و بدهکار انجام می‌شود. مثلا وقت اداء دین من به شما رسیده، من شرائط فراهم نیست که اداء دین بکنم، از شما می‌خواهم که به من یک کالایی را نسیه بفروشید یک ساله مثلا، بعد من به شما مجددا آن کالا را نقدا می‌فروشم، من ده ملیون به شما بدهکار بودم، این کالای ده ملیونی را از شما یک ساله خریدم پانزده ملیون، بعد مجددا به شما می‌فروشم ده ملیون، تهاتر می‌شود. من از شما ده ملیون امروز طلبکار شدم، تهاتر می‌شود با آن ده ملیون بدهی من از گذشته، سال آینده به شما باید پانزده ملیون بدهم.

**طائفه دیگر از روایات بیع العينة که ناظر به تهیه سرمایه است**

اما قسم دیگر از بیع العينة که آن زمان مطرح بود این بود که شخصی برای این‌که سرمایه تهیه کند می‌آمد نزد یک فرد سرمایه‌دار با او به توافق می‌رسید، می‌گفت شما برای من یک کالایی بخر نقدا بعد به من بفروش نسیتا، این شخص سرمایه‌دار هم می‌رفت از بازار کالایی می‌خرید نقدا، به این آقا می‌فروخت نسیتا، هدف هم از این کار این بود که این شخص می‌خواست سرمایه برای خودش تهیه کند و لذا این کالا را یا به خود بایع یا به شخص دیگر نقدا می‌فروخت می‌شد سرمایه‌اش. گفته می‌شود این

هم یک نوع حيله ربا است. اگر من که سرمایه ندارم شما حاضر بودید که به من پول قرض بدهید، قرض الحسنه بدهید چه بهتر، اگر قرض با سود هم حلال بود راحت‌تر بود که من از شما پول قرض بگیرم ده میلیون، سال دیگر پانزده میلیون به شما بدهم، دیگر این که بخواهم کالایی از شما بخرم با این که نیاز به آن کالا نداشتم، این یک نوع تکلف است برای تخلص از ربا.

### صحیحه محمد بن مسلم (روایت هشتم از روایات بیع العینه)

چند روایت هم از این قبیل است، این روایات را هم بخوانیم، ضمیمه کنیم به آن هفت روایت قبلی. و لذا بگوییم روایت هشتم. صحیحه محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن رجل اتاه رجل فقال ابتع لی متاعا لعلی اشتريه منك بنقد أو نسيئة فابتاعه الرجل من اجله قال ليس به بأس انما يشتريه منه بعد ما يملكه. ابتع لی متاعا لعلی اشتريه منك بنقد، این متعارف نیست مگر در صورتی که این واسطه جنس ارزان‌تر می‌تواند بخرد و الا اگر من خودم پول نقد دارم لعلی اشتريه منك بنقد، اگر من پول نقد دارم چرا شما را واسطه بکنم؟ حالا یا شما آشناتر هستید با بازار یا واردید که ارزان جنس بخريد و الا این کار متعارف نیست. اما "أو نسيئة" این متعارف بوده چون من پول نقد نداشتم شما می‌رفتید نقد کالا را بعد به من نسیه می‌فروختید. قال ليس به بأس انما يشتريه منه بعد ما يملكه.

### روایت نهم: صحیحه منصور بن حازم

صحیحه نهم صحیحه منصور بن حازم قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل يريد ان يتعين من الرجل عينة فيقول له الرجل ان ابصر بحاجتي منك، شخصی می‌آید سراغ یک فرد سرمایه‌دار با او بیع العینه انجام بدهد، به آن شخص سرمایه‌دار می‌گوید شما پول به من بده، انا ابصر بحاجتي منك، بهتر از تو واردم که چیزی که نیاز دارم بخرم، فاعطني حتى اشترى فيأخذ الدراهم فيشتري حاجته ثم يجيء بها الى الرجل الذي له المال فيدفعه اليه، بعد این کالا را که من با پول شما خریدم می‌آورم می‌دهم به شما. در واقع این کالا را به وکالت از شما خریدم، بعد از این که دادم این کالا را به شما می‌گویم حالا به من نسیه بفروش. فقال عليه السلام أليس ان شاء اشترى و ان شاء ترك و ان شاء البائع باعه و ان شاء لمبيعه؟ قال نعم. در خرید و فروش اول و دوم آزادی کامل دارند این‌ها؟ عرض کردم بله، قال لا بأس. این چیزی است که ما از این روایت می‌فهمیم.

## روایت دهم: صحیحہ دوم منصور بن حازم

روایت دهم باز از همین منصور بن حازم است، صحیحہ دیگری است از ایشان، سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل طلب من رجل ثوبا بعينه قال ليس عندي، این پارچه‌ای که شما می‌خواهید من ندارم، هذه دراهم فخذها فاشتر بها، بیا این یک ملیون را بگیر برو از بازار پارچه بخر، فخذها فاشتری بها ثوبا كما يريد ثم جاء به أيشتریه منه؟ این ظاهرش همین است که این شخص پول را گرفت از این تاجر رفت پارچه خرید برای این تاجر، بعد این تاجر نسبتاً این پارچه را می‌فروشد به این آقا، قال أليس ان ذهب الثوب فمن ماله الذي اعطاه الدراهم؟ آیا قبل از این‌که این متقاضی بخرد از این تاجر این پارچه را، یعنی آن وقتی که پول را از این تاجر گرفت رفت بازار پارچه را خرید، تا بیاورد پارچه را بدهد به این تاجر و بعد انشاء معامله بکند از این تاجر این پارچه را نسبه بخرد، قبل از این‌که این پارچه را نسبه بخرد از این تاجر، آیا اگر این پارچه از بین می‌رفت، خسارت به این تاجر وارد می‌شد یا خسارت به این آقا وارد می‌شد که پول این تاجر را گرفت و رفت پارچه خرید از بازار، أليس ان ذهب الثوب یعنی تلف الثوب فمن ماله الذي اعطاه الدراهم، قلت بلى خسارت بر این تاجر وارد می‌شود چون این شخص متقاضی ثوب رفت با پول این تاجر برای این تاجر ثوب خرید، یعنی وکالتا از این تاجر ثوب خرید و لذا اگر تلف بشود مال او تلف شده است. قال ان شاء اشترى و ان شاء لم يشتر؟ حضرت طبق این روایت فرمود اگر این متقاضی ثوب پشیمان بشود بگوید من دیگر این ثوب را نمی‌خواهم، برایت خریدم مال خودت، آیا می‌تواند این کار را بکند؟ ان شاء اشترى و ان شاء لم يشتر قلت نعم قال لا بأس.

[سؤال: ... جواب:] روایت واضح‌ترش را می‌خوانم. این کار را آن زمان انجام می‌دادند، گاهی نیاز شخصی بود که من نیاز به ثوب داشتم، پول نقد نداشتم این کار را می‌کردم. گاهی نیاز شخصی نبود نیاز تجاری بود. یعنی من سرمایه می‌خواستم تهیه بکنم و الا این ثوب خصوصیتی نداشت. که واضح‌تر این روایت یازدهم است که می‌خوانم. ... این اعم است. بالاخره یک کالایی باید بخرند منتها گاهی این کالا را برای نیاز شخصی من می‌خواهم تهیه کنم، گاهی نه، این کالا را من تهیه می‌کنم برای این‌که راحت‌تر بتوانم در بازار تبدیل به سرمایه بکنم. ... گاهی بخاطر این‌که نفیصه‌اش در بازار یعنی افت قیمتش در بازار کمتر از جنس‌های دیگر است. ... مطلق است این صحیحہ منصور بن حازم.

[سؤال: ... جواب:] گاهی این متقاضی ثوب، ثوب را با پول تاجر وکالتا عن التاجر خرید، ثوب شد ملک تاجر و لکن چون چه بسا پشیمان می‌شود این متقاضی ثوب می‌بیند سودی که می‌خواهد بکشد این تاجر بخاطر نسبه، زیاد است، یک جای دیگری

را دیده که او سود کمتر می‌کشد، می‌رود سراغ او. بنده می‌آیم پیش شما، مثلاً می‌گویم حریر می‌خواهم شما می‌گویی من حریر ندارم، بیا این یک ملیون تومان برو از بازار حریر بخر، من می‌روم از بازار طبق این روایت حریر می‌خرم و کالتا از شما، یعنی حریر می‌شود ملک شما، نقد هم می‌خرم، بعد از شما این حریر را نسبتاً می‌خرم به یک ملیون و پانصد تومان شش ماهه، روایت دارد اشکال ندارد. اگر واقعا این حریر را من اول برای شما بخرم و آزاد باشم در این‌که نسبتاً بعد از آن از شما این حریر را بخرم، ملزم نباشم به خرید این حریر نسبتاً از شما، اشکالی ندارد. یک فرضش این است که من نیاز به حریر دارم برای استفاده در منزل. این یک فرض. پول نقد ندارم راهش این است که پول نقد از شما، کالا برای ما. یک فرض هم این است که من دنبال سرمایه هستم. این یک فرض است که این هم متعارف بوده در آن زمان.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که دیگران به این نسبه نمی‌دهند. با این آقا آشنا است این به او نسبه می‌دهد. ... حریر دستش می‌آید از باب این‌که نیاز دارد به حریر یا از باب این‌که حریر کالایی است که در بازار فروشش آسان است و زیاد افت قیمت ندارد.

### روایت یازدهم: صحیحہ اسماعیل بن عبدالخالق

حالا روشن‌ترش این روایت یازدهم است که کافی نقل می‌کند عن عدة من اصحابنا عند احمد بن محمد عن علی بن الحسن (علی بن الحسن شیخ طوسی فرموده ثقة جلیل القدر) عن اسماعیل بن عبد الخالق (نجاشی دارد اسماعیل بن عبدالخالق بن عبدربه مولی بنی اسد وجه من وجوه اصحابنا و فقیه من فقهاءنا و هو من بیت الشیعة کلهم ثقات) قال سألت اباالحسن علیه السلام عن العينة و قلت ان عامة تجارنا يعطون العينة فاقصّ عليك كيف نعمل، توضیح بدهم یابن رسول الله که ما چه می‌کنیم تا حکمش را بیان کنید. قال علیه السلام هات، بفرما! قلت یأتینا المساوم، متقاضی کالا، یرید المال، کالا می‌خواهد، فیساو منا، می‌خواهد با ما معامله کند، و لیس عندنا متاع، ما هم نداریم کالا، فیقول اربحکم ده یازده و اقول انا ده دوازده، می‌گوید شما ده تومان بگذار کالا بخر من از شما یازده تومان نسبه می‌خرم و من هم می‌گویم نه، من ده تومان کالا می‌خرم ولی دوازده تومان به تو می‌فروشم، فلانزال نترارض، نترارض یعنی چک‌وچانه، کشمش تجاری که من اصرار می‌کنم که ده دوازده، او هم اصرار می‌کند ده یازده، حتی نترارض علی امر، تا این‌که بالاخره روی یک قیمتی با هم به توافق می‌رسیم، حالا ده مثلاً یازده و نیم، نه حرف تو نه حرف من، فاذا فرغنا، توافق کردیم، قلت من تاجر: آقای مساوم که دنبال کالا هستی، ای متاع احب الیک ان اشتريه لک، چه کالایی دوست داری برای بخرم؟ فیقول الحریر لانه لایجد شیئا اقل و ضیعة منه، چرا می‌گوید حریر؟ نیاز شخصی ندارد، چون می‌بیند حریر که از من بخرد سریع

می‌تواند در بازار با کمترین افت قیمت تبدیل به پول نقد بکند و او نیاز دارد به پول نقد، فاذهب و قد قولته من غیر مبیعة، من هم می‌روم حریر می‌خرم، می‌روم سراغ دوستم به او می‌گویم فلان مقدار حریر نقدا به من بفروش، ولی هنوز خرید و فروشی با این شخص متقاضی انجام ندادیم، حضرت در این‌جا طبق نقل فرمود ألیس ان شئت لم تعطه و ان شئت لم یأخذ منه؟ تاکید کردند آیا این‌طور است که این متقاضی آزاد است اگر شما حریر بخريد حق دارد از شما نخرد؟ و اگر شما نخواستی به او بفروشی حق دارید بفروشی؟ قلت بلی.

دقت کنید! بحث است که آیا این تاکید امام برای این است که بخواهند این مطلب را تاکید کنند که هنوز بیع و شرائی بین شمای تاجر و بین این متقاضی کالا انجام نشده باشد قبل از این‌که شما بروید کالا را از بازار بخرید؟ آیا این است؟

[سؤال: ... جواب:] الزام معاملی نباید داشته باشید، به غرض او می‌خرید اما نه وکالتا از او. الزام معاملی نباید داشته باشد که او حتما از شما بخرد چون برای او نخریدی، یعنی وکالتا از نخریدی، خودت رفتی خریدی این کالا را، به هدف این‌که به او بفروشی. هدف که الزام‌آور نیست.

البته یک احتمال در این روایات هست و آن این است که بیشتر از این را می‌خواهد بگوید. می‌خواهد بگوید شرط هم نباید باشد. یعنی نباید نه تنها بیع و شرائی انجام نشود بین شمای تاجر و بین آن متقاضی کالا، این‌که مسلم است، التزام و الزامی هم نباشد که در ضمن عقد آخر یا مستقلا که حتما شما بعد از خرید این کالا باید به او بفروشید و او هم حتما باید از شما بخرد. این هم محتمل است در این روایات که ألیس ان شاء أخذ و ان شاء ترک، بخواهد بیش از این را بیان کند که مبدا شما اول این کالا را به او بفروشی و بعد بروی این کالا را از بازار بخری، نه بالاتر از این، نه تنها این کالا را به این متقاضی کالا نفروش بلکه هیچ نوع الزام و التزام و لو به نحو شرط ضمن عقد بین شما نباشد. که این بحث مهمی است.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره ممکن است اطلاق‌گیری بکند چون این در آن فرع بعدی اثر دارد که من نقدا از شما مثلا ماشین‌تان را می‌خرم، شرط می‌کنیم که سال بعد این ماشین را مجددا من به شما بفروشم و شما از من بخری با مبلغ بیشتر، من امروز ماشین شما را می‌خرم صد ملیون، شرط می‌کنیم سال آینده این ماشین را من به شما صد و پنجاه ملیون بفروشم، شما هم از من بخرید، چون می‌خواستیم صد ملیون به شما قرض بدهیم، صد و پنجاه ملیون بگیریم سال دیگر، گفتند حرام است، آمدیم دو تا بیع نقد در دو زمان، منتها دو بیع نقدی که در بیع نقد دوم شرط در ضمن بیع نقد اول است انجام دادیم. من ماشین شما را خریدم به صد ملیون، صد ملیون به شما دادم ولی شرط کردیم سال دیگر این ماشین را من به شما که صاحب اصلی ماشین هستی، می‌فروشم صد و پنجاه ملیون، من ملتزمم بفروشم، شما هم ملتزمید بخرید که اصطلاحا در



فارسی می‌گویند قرارداد بازخرید، یک اصطلاح انگلیسی هم دارد. ... در نقد و نسیه صحیحه علی بن جعفر بود که اذا لم یشرط فلا بأس. اما در دو تا نقد همین روایات بحث می‌شود که واقعا این روایات می‌خواهد بگوید مبدا بیع دوم شرط بشود در ضمن بیع اول. این را باید بحث کنیم.

پس این نتیجه این شد که فاذهب و قد قاولته، می‌روم بازار حریر می‌خرم ولی قبلا حریر را به این متقاضی کالا نفروختم.

[سؤال: ... جواب:] حریر برای خودم می‌خرم. ... لا بیع الا فی ملک شرعی است، عرف ببینیم چه می‌کند. این‌که در روایات می‌گوید انما بیعه بعد ما یملکه، توضیح واضحات که نیست، می‌خواهد بفرماید مبدا اول این کالای مردم را بفروشید نسیه و بعد بروید از صاحبش نقد بخرید و تحویل مشتری خودتان بدهید. اگر کالای شخصی است، این واضح است که لا بیع الا فی ملک، شما که هنوز مالک این ماشین نیستید، چطور می‌گویید این ماشین را که ملک شما نیست، چطور می‌گویید این ماشین را فروختم به زید نسبتا صد و پنجاه ملیون، بعد قرارداد که با او بستید زنگ می‌زنید به صاحب اصلی ماشین که فرض کنید رفیق شما هست می‌گویید این ماشین را از شما نقدا می‌خرم صد ملیون، بله این جا لا بیع الا فی ملک. ولی گاهی بیع کلی است، این روایت موردش بیع کلی است چون حریر خاصی که مد نظر نبود، اگر هم من قبلا به شما که متقاضی کالا هستی حریر کلی می‌فروختم، بیع نسیه می‌شد دیگر، کلی حریر را پنجاه متر حریر با ثمن نسیه یک ساله به شما فروختم دو ملیون. ... کلی فی الذمة است. کلی فی الذمة که علی القاعدة لازم نیست من مالک باشم. بعد که با شما قرارداد را تمام کردم کلی حریر را در ذمه خودم مبیع قرار دادم که کلی حریر نقد است یعنی همین الان برای شما تهیه می‌کنم، منتها ثمنش نسیه است، این‌که اشکالی ندارد. علی القاعدة اشکال ندارد. بعد من می‌روم سریع پنجاه متر حریر نقد از دوستم می‌خرم می‌آورم تحویل شما می‌دهم. باید ببینیم این روایت می‌خواهد بگوید نه این کار را هم نکنید، اول بروید بخرید بعد بیایید بفروشید.

[سؤال: ... جواب:] قطعا حریر خاص نیست. اصلا مگر متعارف است این کار که هنوز هیچ نه به دار است نه به بار است، بگویم آن حریری را که هنوز هم این آقا ندیده است، آن حریری که در بازار است و من می‌خواهم بخرم همان را به تو می‌فروشم. یا باید یک حریر معین باشد این حریر که داری می‌بینی که الان ملک من نیست که این فرض روایت نیست. فرض روایت می‌شود حریر کلی فی الذمة. این روایت می‌گوید که قبلا معامله نکن با این متقاضی کالا ولی اگر بخواهم معامله کنم علی القاعدة چه اشکالی داشت. علی القاعدة پنجاه متر حریر کلی فی الذمة با صفات و آن اوصافی که دخیل در مالیت است هم مصرف می‌کنیم می‌گویم به تو فروختم نسبتا دو ملیون، می‌گوید تحویل بده، می‌گویم بسیار خوب، سریع زنگ می‌زنم به دوستم

می‌گویم پنجاه متر حریر جدا کن از تو فروختم به یک ملیون، می‌گوید باشد، بعد به این مشتری می‌گویم که بسیار خوب، برو مغازه همسایه را، پنجاه متر حریر را بگیر و برو. علی القاعدة چه اشکالی دارد؟

فأذهب فاشترى له ذلك الحرير و اماكس بقدر جهدي ثم اجيء به الى بيتي فابايعه، پنجاه متر حریر را می‌آورم خانه می‌گویم آقای متقاضی کالا بیا این پنجاه متر حریر را خریدم، فریما از ددت علیه القلیل، دبه در می‌آورم، تا حالا توافق کرده بودیم مثلاً به ده یازده و نیم، می‌گویم همانی که اول گفتم ده دوازده، و ربما اعطيته علی ما قولته، گاهی نه، دبه در نمی‌آورم همانی که با هم توافق کردیم همان را می‌گویم معامله کنیم، و ربما تعاسرنا، گاهی دو نفر آدم یک‌دنده با هم سخت برخورد می‌کنیم، دچار سختی می‌شویم، او یک حرف می‌زند من یک حرف، معامله‌مان نمی‌شود، فلم یکن شیء، او هم می‌گذارد می‌رود. فاذا اشترى منی، حالا اگر این متقاضی کالا گفت باشد می‌خرم، این حریر را نسبتاً از تو می‌خرم، البته در این روایت نسیه ندارد، فرض متعارف را من دارم می‌گویم، نسبتاً می‌خرم به همانی که تو گفتی.

[سؤال: ... جواب:] اگر موردش نقد بود این مورد متعارف نیست. ... این [فرض شما] هم یک فرض. ولی ان عامة تجارنا يعطون العينة، مخصوصاً بناء بر این مبنا که عینه بعضی‌ها معنا کردند در او نسیه اشراب شده که یک احتمال در لغت این بود. بالاخره اطلاق حد اقل فرض نسیه را می‌گیرد.

فاذا اشترى منی، آن متقاضی کالا می‌گوید بسیار خوب می‌خرم، بعد می‌گوید من که به این کالا نیاز ندارم، همه‌اش برای این بود که من سرمایه درست کنم، خوب دقت کنید! لم يجد احدا اغلی به من الذی اشتریته منه فیبیعه منه، می‌گویم من به تو فروختم این پنجاه متر حریر را، او هم هیچ‌کس منصف‌تر از آن فروشنده اصلی حریر سراغ ندارد که حریر را دومرتبه بخرد خیلی کم نکند، هر کجا ببرد می‌زنند توی سر مالش، این پنجاه متر حریر را می‌برد نزد صاحب اصلی حریر، فیبیعه منه فیجیء ذلک، آن صاحب اصلی حریر می‌آید سراغ من می‌گوید این آقا حریر دارد به من می‌فروشد من پول ندارم، تو که پنجاه متر صبح از من خریدی، پول ندادی به من خوش‌انصاف! فیجیء ذلک فیأخذ الدراهم، می‌گویم بسیار خوب، بیا یک ملیون پول نقد بگیر، پول نقد خودم، مال این تاجر است، این تاجر بعد از توافق با این متقاضی کالا که پنجاه متر حریر برای من تهیه کن، رفت از همسایه‌اش پنجاه متر حریر خرید، پولش را هنوز نداده، بعد که حریر رسید دست آن متقاضی کالا، رفته بفروشد این حریر را به همان صاحب اصلی حریر، او به می‌گوید، زنگ می‌زند می‌گوید پول به من بده، معامله کردی پول نمی‌دهی، خریدی جنس پول نمی‌دهی، پول بده من الان نیاز دارم. ما هم به او یک ملیون می‌دهیم. او هم پول آن متقاضی کالا را می‌دهد. متقاضی کالا این وسط چه گیرش آمد؟ پول گیرش آمد، یک ملیون پول گیرش آمد. می‌خواهد بکندش سرمایه.

و ربما جاء ليحيله علىّ، گاهی هم خود آن صاحب اصلی حریر نمی‌آید، این متقاضی کالا را می‌فرستد سراغ من، چون طلبکار است از او، حریر را به او پس داد، یک ملیون طلبکار است از او، این متقاضی کالا را می‌فرستد سراغ من می‌گوید برو یک ملیون را از فلانی بگیر. این‌جا در روایت است که امام فرمود لاتدفعها الا الی صاحب الحریر، به این متقاضی کالا پول نده، پول را بده دست صاحب اصلی حریر، حالا چرا؟ نمی‌دانیم.

[سؤال: ... جواب:] و ربما جاء همان صاحب حریر، گفت من پول نمی‌گیرم چون من پنجاه متر حریر را که صبح به تو فروختم، این متقاضی کالا آمده به من نقداً فروخته یک ملیون، من یک ملیون را ندارم به او بدهم شما به او بده. ربما جاء صاحب الحریر ليحيله این متقاضی کالا را، متقاضی حریر را، همان یأتینا المساوم یرید المال. به او پول را بده. روایت دارد حضرت فرمود لاتدفعها الا الی صاحب الحریر، به او پول نده، به همان صاحب اصلی حریر بده.

قلت و ربما لمیتفق بینی و بینة البیع. یابن رسول الله، حالا آن فرضی که این متقاضی کالا بعد از این‌که من پنجاه متر حریر را خریدم، با او معامله‌مان نمی‌شود، همان ربما تعاسرنا، و اطلب الیه، می‌روم سراغ صاحب اصلی حریر، می‌گویم پنجاه متر حریر روی دستم مانده صبح از تو خریدم، ما در هدف‌مان بود که این پنجاه متر را بدهیم به متقاضی کالا او هم نخرید، فقیله منی یا فقیله منی، آن صاحب اصلی حریر می‌گوید باشد پس بده حریر را. فقال ألیس انه لو شاء لمیفعل و لو شئت لمتردد یا لمتردد؟ فقلت بلی لو انه هلك فمن مالی، این ظاهراً می‌خواست حضرت بفرماید بیع صبح شما صوری نبوده که. شما که پنجاه متر از این صاحب حریر خریدی جدی خریدی یا همه‌اش معامله صوریه است؟ گفت نه، جدی بوده، لو هلك فمن مالی، من این پنجاه متر حریر را صبح از این خریدم، اگر می‌سوخت قبل از این‌که این اقاله بکند یا قبل از این‌که من بفروشم به آن متقاضی کالا، خسارت به من وارد می‌شد. قال لا بأس.

[سؤال: ... جواب:] تلف المبیع فی زمن خيار الشرط ممن لاخيار له. اگر من خيار داشته باشم تلف بشود مبیع، آن من لاخيار له خسارت می‌بیند. این می‌گوید لو هلك فمن مالی.

قال لا بأس بهذا اذا انت لم تعدّ هذا، اگر آنی که من گفتم عمل کنی فلا بأس. این روایات در وسائل الشیعة جلد 18 صفحه 53 حدوداً مطرح شده. این هم راجع به این روایات بیع العینة که شد یازده روایت. این روایت اخیری خیلی در چشم می‌زند که هدف حيله ربا است، هدف این است که این متقاضی کالا سرمایه می‌خواهد، کالا نمی‌خواهد.

[سؤال: ... جواب:] ان عامة تجارنا یعطون العینة. این تاجر راست و حسینی به این متقاضی کالا می‌گفت تو دنبال سرمایه هستی دیگر، بیا این یک ملیون را بگیر، حالا

اگر قرض الحسنه می‌خواستی بدهی سال دیگر یک میلیون می‌آورد. اگر رباخواری حرام نبود می‌گفتی یک میلیون می‌دهم دو میلیون سال دیگر به من بده، چون رباخواری حرام است این مورد روایت (حالا باید بحث کنیم) در چشم می‌زند که هدف این بوده دیگر که من دیدم حيله ربا حرام است از این راه وارد شدم که پنجاه متر حریر می‌خرم یک میلیون به شما می‌فروشم دو میلیون یک ساله شما هم سریع می‌روید این حریر را آب می‌کنید یک میلیون گیرتان می‌آید سال دیگر باید به من دو میلیون بدهید.

[سؤال: ... جواب:] باید صوری نباشد. در حيله ربا هم گفتند نباید صوری باشد. در حيله ربا گفتند صوری معامله نکنید. کسی نگفته معامله صوریه در حيله ربا جایز است. ... حضرت فرموده یا بیع سابق انجام ندهید بین آن متقاضی کالا و شمای تاجر، یا اگر گفتیم که شرط هم نباید بشود که الزام‌آور است باید الغاء کنید این شرط را. شرط بیع مجدد را الغاء کنید و الا مشکل می‌شود. ... صوری نمی‌شود برای این‌که من می‌بینم راه پول حلال بدست آوردن همین است چرا صوری بشود؟ ... نیاز به پول دارید. سؤال: بنده فرش نسیه می‌فروشم، نقد می‌خواهی این فرش پنجاه میلیون، نسیه می‌خواهی قسطی، هفتاد میلیون. می‌فروشند در فروشگاه‌ها. شما نیاز به فرش نداری، پول می‌خواهی، می‌گویی چه کار کنم، اول می‌روی صندوق قرض الحسنه کذا، می‌گویند دفترچه‌ات کار نکرده، برو دنبال کارت به تو وام نمی‌دهیم. می‌روی بانک دولتی می‌گوید چقدر کارمزد و چقدر سود، او هم که حرام است یا اگر حلال هم باشد خیلی سنگین است، او را هم رها می‌کنید. می‌گویی می‌روم فرش را می‌خرم هفتاد میلیون نسیه، می‌روم در بازار می‌فروشم پنجاه میلیون، پنجاه میلیون گیرم می‌آمد. چه جور این‌جا صوری نشد؟ شما می‌گویید بیع صوری است، شما هم دنبال پول هستی دیگر، دنبال فرش نبود، فرش می‌خواهی چه کار ولی بالاخره قصد جدی است، انشاء جدی می‌کنی این معامله را چون حلال‌خوری متوقف بر این است که این معامله را قصد جدی بکنی و انجام بدهی.

این یازده تا روایت راجع به بیع العینه به اقسام مختلف آن.

### روایات معارضه با روایات بیع العینه

در مقابل چندین روایت است، ما جمع کردیم که سه تا روایت شده که معارض است با این روایات بیع العینه. حالا آدرس می‌گویم، دیگر بحثش بماند. یکی وسائل جلد 18 صفحه 45 صحیحه منصور بن حازم و موثقه عبدالرحمن بن ابی عبدالله، یکی هم در مقابل این روایاتی که امروز خواندیم، صحیحه محمد بن قیس. وسائل الشیعة جلد 18 صفحه 39. منع امیرالمؤمنین علیه السلام الثلاثة تكون صفقتهم واحدة يقول احدهم لصاحبه اشتر هذا من صاحبک و انا ازیدک نظرة. برو این را از دوستت بخر نقد، من نسیه از تو می‌خرم بیشتر، يجعلون صفقتهم واحدة قال فلا يعطى الا مثل ورقه الذى نقد

نظرة. روایت دارد که معامله صحیح است ولی این آقایی که جنس نسیه خریده همان مثلاً پنجاه تومان شما نقد خریدی از دوستت به این آقا فروختی هفتاد ملیون قسطی، پنجاه ملیون قسطها را که دادی، آن بیست ملیون را نمی‌دهی، آقا چرا نمی‌دهید، می‌گویید چون امیرالمؤمنین علیه السلام طبق این روایت فرمود نسیه بده ولی اضافه نده.

ببینیم این روایت و بقیه روایات حکمش چه می‌شود.  
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

**ادامه بحث راه‌های جایگزین قرض ربوی (آخرین جایگزین: بیع العینة)**

### **جلسه 13-108**

**چهارشنبه - 99/11/01**

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين سیما بقیة الله فی الارضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به قراردادهای بانکی بود که جایگزین قرض ربوی می‌شود، رسیدیم به بیع عینه با اقسام مختلفه آن.

### **تتمه روایات بیع العینة**

یازده روایت را مطرح کردیم راجع به مشروعیت بیع عینه. روایات دیگر هم هست:

### **روایت دوازدهم: روایت ابن منذر**

مثلاً به عنوان روایت دوازدهم عرض می‌کنم، وسائل الشیعة جلد 18 صفحه 41 ابن ابی عمیر عن حفص بن سوقه که نجاشی توثیقش کرده عن الحسین بن المنذر که او توثیق ندارد، مگر بناء بر مبنای مثل مرحوم آقامیرزای حسین نوری در مستدرک که عموم شهادت شیخ طوسی به این‌که صفوان و بزنی و ابن ابی عمیر عرفوا بانهم لایروون و لایرسلون الا عن ثقة شامل روایت این سه بزرگوار با واسطه هم می‌شود. و لکن ما این نظر را قبول نداریم. کسانی مثل آقای صدر آقای زنجانی آقای سیستانی که قبول دارند توثیق مشایخ ابن ابی عمیر و صفوان و بزنی را معتقدند که مختص است به مشایخ بلاواسطه این‌ها. ظاهر لایروون الا عن ثقة یعنی خودشان نقل حدیث نمی‌کنند از غیر ثقة، ولی حالا شخص دیگری نقل کرده است از غیر ثقة، این‌ها می‌آیند از این شخص نقل بکنند که خود این راوی ثقة است و لکن او حدیثی را از غیر ثقة نقل کرده، این منافات با این‌که ابن ابی عمیر و صفوان و بزنی عرفوا بانهم لایروون

الا عن ثقة ندارد. و لذا حسين بن منذر كه ابن ابی عمير با واسطه از او نقل می‌کند دلیل بر وثاقتش نیست.

قلت لابی عبدالله عليه السلام یجئنی الرجل فیطلب العینة فاشتری له المتاع مرابحة ثم ابیعه اياه ثم اشتریه منه مکانی، بیع عینه انجام می‌دهم با شخصی، یک کالایی را می‌خرم به این شخص می‌فروشم سپس از او مجدداً می‌خرم در همان مجلس، قال علیه السلام اذا كان بالخيار ان شاء باع و ان شاء لم یبع، یعنی آن بیع اولی که شما بایع بودی و او مشتری، اگر در ضمن او شرط شده است که پس از این‌که این آقا از شما این کالا را خرید، مجدداً به شما بفروشد، این نمی‌شود، اما اذا كان بالخيار، ان شاء باع و ان شاء لم یبع و کنت انت بالخيار ان شئت اشتریت و ان شئت لم تشتتر فلا بأس فقلت ان اهل المسجد یزعمون ان هذا فاسد و یقولون ان جاء به بعد اشهر صلح قال انما هذا تقدیم و تاخیر فلا بأس، اهل المسجد یعنی فقهاء عامه، ظاهراً این‌ها می‌گفتند این بیع صوری است، اگر می‌خواهند بیع حقیقی باشد امروز این کالا را به او می‌فروشید در همین مجلس از او نخر، بگذار بعد از چند ماه از او بخر، فرمودند انما هذا تقدیم و تاخیر، این پس و پیش کردن که تاثیری ندارد، فلا بأس.

### روایت سیزدهم: روایت معمر زیات

روایت سیزدهم هم روایتی است که وسائل جلد 18 صفحه 45 نقل می‌کند از معمر زیات به سند صحیح قلت لابی عبدالله عليه السلام یجئنی الرجل فیقول اقرضنی دنائیر حتی اشتری بها زیتا فابیعهک قال لا بأس. برخی این را مصداق بیع العینة دانستند که معمر زیات می‌گوید شخصی می‌آید به من می‌گوید به من قرض بده بروم زیت بخرم، بعد می‌آیم آن زیت را به تو می‌فروشم، حضرت در این روایت فرمودند اشکال ندارد کانه این بیع العینة است که من از شما قرض بگیرم بگویم می‌روم زیت می‌خرم می‌آیم به شما می‌فروشم.

### اشکال دلالی

و لکن به نظر ما این بیع العینة نیست، یا قرض ربوی است یا قرض الحسنه، ربطی به بیع العینة ندارد. اگر من مقترض شرط بر من می‌شود و من این شرط را می‌پذیرم که قرض بگیرم از شما و بعد کالا بخرم و ارزان به شما بفروشم، این می‌شود قرض به شرط سود، قرض به شرط این‌که من کالایی بخرم بیاورم و به شما ارزان بفروشم، قرض به شرط بیع محاباتی، این عین ربا است.

[سؤال: ... جواب:] چون شما به من قرض دادید به شما تخفیف می‌دهم، ارزان‌تر از بازار به شما می‌فروشم، این قرض به شرط بیع محاباتی عین ربا است.

اگر مقترض ملتزم به این شرط نمی‌شود که من می‌روم زیت می‌خرم و به شما ارزان‌تر از بازار می‌فروشم یا اصلاً صرف اخبار است که فلانی! بناء بر این کار دارم، شرطی در کار نیست، می‌خواهم این کار را بکنم، بروم زیتون بخرم می‌آورم به خود شما هم می‌فروشم، هیچ شرطی نشده است که حتماً زیتون را ارزان‌تر از بازار به ما بفروشد، این قرض غیر ربوی است.

[سؤال: ... جواب:] ربا شرط سود است. اگر من به شما قرض می‌دهم می‌دانم شما بدون شرط به من سود خواهید داد، شما اخلاق‌تان این است، از کسی قرض می‌گیرید مقداری هم روی آن می‌گذارید و پس می‌دهید، این می‌شود داعی و لکن اگر شما به مقرض سود ندادید او حق مطالبه ندارد، این اصلاً صریح روایات است که این حلال است، ربا الفضل است، ربا الفضل حلال است، الربا رباءان یکی ربا الفضل است که حلال است.

این راجع به روایات بیع العينة بود.

### روایات معارض با روایات بیع العينة

در مقابل این روایات، روایاتی هست که ممکن است گفته بشود معارض هستند این روایات با روایات بیع العينة.

### روایت اول: صحیحه منصور بن حازم

اولین روایت صحیحه منصور بن حازم است. در وسائل جلد 18 صفحه 45. قال سألت ابا عبدالله عليه السلام عن الرجل يكون له على الرجل طعام أو بقر أو غنم أو غير ذلك، شخصی از دیگری طلب دارد، بدهکار نزد طلبکار آمد تا از او خرید بکند، فأتى المطلوب الطالب لبيّتا من شئنا قال لا يبيعه نسيئاً فاما نقدا فليبيعه بما شاء، مبدا این طلبکار به این بدهکار شئیء نسیه بفروشد، اگر نقد می‌فروشد اشکال ندارد، بیع العينة همین بود که به این بدهکار نسیه می‌فروشد، فرش می‌فروشد به او که در بازار یک ملیون است به دو ملیون یک ساله تا او بتواند با فروش این فرش در بازار یا به خود همین طلبکار بدهی قبلیش را تسویه بکند. یک ملیون از قبل بدهکار بود به شما، الان آمده است می‌گوید من فعلاً جور نیست که بدهیم را بدهم، شما به او فرشی را که یک ملیون می‌ارزد نسیه می‌فروشید به دو ملیون تا یا این فرش را به خود شما بفروشد یک ملیون یا در بازار بفروشد یک ملیون پولش را بیاید به شما بدهد، بدهی قبلی صاف می‌شود و یک چک یک ساله دو ملیون هم به شما می‌دهد مجدداً به این دو ملیون بدهکار شده.

[سؤال: ... جواب:] بیع العينة این است دیگر. لا يبيعه نسيئاً، آقای طلبکار! این بدهکار که می‌آید از شما چیزی می‌خواهد بخرد نباید به او جنس نسیه بفروشی. اصلاً

مگر امام علیه السلام با فروش جنس نسیه به مردم مخالفت می‌کند؟ شما مثل طلبه‌های نجف که می‌رفتند نان هم می‌خریدند نسیه، گوشت هم می‌خریدند نسیه، چون یک بار این طلبه نسیه خریده دیگر به او نسیه نفروشیم؟ لایبیه نسیئا؟ یک بار فقط جنس نسیه بفروشیم؟ این را که نمی‌گوید. این ظاهرش همین است که فائى المطلوب الطالب لیبیتاع منه شیئا همین بیع العینة بود، می‌خواست این بدهکار این جنس نسیه را بخرد، حالا یا به خود این طلبکار بفروشد یا در بازار بفروشد پول نقدش را بیاید بدهد به این طلبکار، از طلب قبلی خیالش راحت بشود و بدهکار بشود به این شخص به یک طلب جدید.

[سؤال: ... جواب:] عرفا چی آدم می‌فهمد از این روایت؟ لایبیه نسیئا یعنی این کار نباید بهانه‌ای باشد برای وصول طلب قبلیش که او را بدهکار کند به یک مبلغ بیشتر. ... کراهت دارد طلبه‌ای که جنس نسیه یک بار از شما خریده، بار دیگر جنس نسیه به او بفروشی؟ این محتمل نیست.

### روایت دوم: موثقه عبدالرحمن

روایت دوم باز در همین وسائل الشیعة جلد 18 صفحه 45 موثقه عبدالرحمن بن ابی عبدالله قال علیه السلام انه قال. و لو ندارد ان الامام علیه السلام قال، مضمرة است ولی احتمالش نیست عبدالرحمن بن ابی عبدالله از غیر امام نقل کند یا بعید است فتوای خودش را بگوید. عن ابان عن عبدالرحمن بن ابی عبدالله. در تهذیب و استبصار دارد عبدالرحمن بن ابی عبدالله عن ابی عبدالله علیه السلام. در وسائل ندارد عن ابی عبدالله علیه السلام، مهم نیست، تهذیب و استبصار دارند ابی عبدالله علیه السلام و لذا طبق نقل تهذیب و استبصار مضمرة هم نیست، عن ابی عبدالله.

[سؤال: ... جواب:] عن ابی عبدالله در وسائل افتاده. احتمال دارد که تکرار چون هست، عن عبدالرحمن بن ابی عبدالله عن ابی عبدالله، بعد یادش رفته دو بار بنویسد و الا در تهذیب، استبصار، وافی هست.

قال لاتقبض مما تعین یقول لاتعینه ثم تقبضه مما لك علیه. امام علیه السلام فرمود مبدا قبض کنی آن را که به بیع العینة می‌فروشی. یقول، این راوی توضیح می‌دهد که امام فرمود لاتعینه ثم تقبضه مما لك علیه. آقای طلبکار! بیع العینة با بدهکارت انجام نده که بعدا بخواهی قبض بکنی آن را بابت طلب قبلیت. آقای طلبکار! می‌آیی یک میلیون این بنده خدا به شما بدهکار است، فرش به او می‌فروشی دو میلیون یک ساله بعد این فرش را قبض می‌کنی به بیع جدید یا ثمن فرش را که او در بازار فروخته قبض می‌کنی بابت بدهی قبلی بر می‌داری؟ این بنده خدای بدهکار تاحالا یک میلیون بدهکار بود، با این بیع العینة شما دو میلیون بدهکار شد، از این کارها نکن، لاتقبض مما تعین. آقای طلبکار! آنی که با بیع العینة می‌خواهی با بدهکارت انجام بدهی او را قبض نکن.



وقتی به شما می‌گویند دیگر او را قبض نکن از خیر بیع العینة هم می‌گذری، چون بیع العینة را برای چی می‌خواهی انجام بدهی، می‌خواستی انجام بدهی که این فرش را یک ساله به او بفروشی دو ملیون تا بتوانی با پس گرفتن این فرش یا پس گرفتن پول این فرش که در بازار این شخص بفروشد یک ملیون قبلی زنده بشود و مجدداً این بدهکار، بدهکار بشود به دو ملیون بیشتر. وقتی می‌بینند روایت می‌گوید لاتقبض، یعنی از این راه نرو برای وصول طلبت.

[سؤال: ... جواب:] لاتقبض مما تعین، آنی که به بیع العینة می‌فروشی به شخصی، او را بابت طلب خودت قبض نکن.

### اشکال

یعنی خودت نخر بگذار فرش را برود در بازار نقد کند بیاید پول نقد به شما بدهد. و لذا ما می‌گوییم این روایت اخص از مدعا است. این روایت اطلاق ندارد چون ظاهرش قبض خود آن فرش است نه قبض پول فرض که این بدهکار شما رش را از شما نسبتاً خرید دو ملیون رفت در بازار فروخت پولش را آورده به شما می‌دهد، این روایت قدرمتیقنش این است که خود فرش را پس نگیر از این شخص. و لذا این روایت اخص از مدعا است.

### روایت سوم (صحیحه محمد بن قیس)

روایت سوم صحیحه محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام وسائل الشیعة جلد 18 صفحه 39، منع امیرالمؤمنین علیه السلام عن ثلاثة تكون صفقتهم واحدة يقول احدهم لصاحبه اشتر هذا من صاحبه، سه نفر می‌آیند زید عمرو بکر، زید به عمرو می‌گوید که این کالا را از بکر بخر، و انا ازیدک نظرة، من از تو نسیه می‌خرم گران‌تر، بگذارید مثال روز بزیم، شما بانک شرکت ایران‌خودرو، شما می‌روید بانک می‌گویید آقای بانک، اشتر هذا لصاحبه، این ماشین را بخر از این شرکت، و انا ازیدک نظرة بعد من از تو می‌خرم اقساطی به فلان مبلغ، قال علیه السلام فلايعطيه الا مثل ورقة الذی نقد نظرة، بانک ماشین را می‌خرد از شرکت، فرض کنید به هشتاد ملیون، به شما اقساطی پنج ساله می‌فروشد مثلاً فرض کنید صد و پنجاه ملیون، هشتاد ملیون قسط می‌دهید در ظرف مثلاً دو سال و نیم، حساب می‌کنید هشتاد ملیون قسطتان تمام شد می‌روید بانک می‌گویید من بیش از آن پولی که شما می‌بانک به این فروشند ماشین دادی ملزم نیستم به شما بدهم. بانک می‌گوید من نقد دادم، شما می‌گویید روایت دارد نظرة، یعنی یک نوع مجازات برای بانک است که همان پولی که دادی بگیر! آن هم قسطی. قال و من وجب له البیع قبل ان يلزم صاحبه فليبيع بعد ما شاء، اگر کسی قبلاً

چیزی را بخرد بعد بخواهد بفروشد او مشکلی ندارد، اما از اول اتفاق کنند به این قرارداد سه طرفه نمی‌شود.

البته باز روایت دیگری دارد محمد بن قیس باز عن ابی جعفر علیه السلام قال قضی امیرالمؤمنین علیه السلام فی رجل امره نفر (صفحه 38 وسائل) لیبائع لهم بعیرا بنقده و یزیدونه فوق ذلک نظرة فابتاع لهم بعیرا فمنعه ان يأخذ منهم فوق ورقه نظرة، یک شخصی پول دارد، گروهی یا فردی به او گفت شما برو برای ما یک شتر نقد بخر و ما به تو با اقساط اضافه خواهیم داد اگر ده دینار خریدی نقد، ده دینار بود قیمت یک شتر، ده دینار خریدی ما ان شاء الله یک ساله به تو بیست دینار می‌دهیم. فابتاع لهم بعیرا، او هم رفت ده دینار داد شتر خرید، طبق این روایت صحیحہ امیرالمؤمنین فرمود آقایی که شتر خریدی ده دینار مبادا از این افراد بیشتر از ده دینار بگیری، فمنعه ان يأخذ منهم فوق ورقه نظرة.

### اشکال

این روایت به نظر ما قابل جواب است. ظاهرش این بود که خرید اصلا برای آن متقاضی است، یعنی مثال بانک را اگر بزنیم بانک یک وقت برای خودش می‌خرد ماشین را به هشتاد ملیون بدون قرارداد قبلی و لو گفت وگو شده است، مقوله شده است با شما، اما قرارداد قبلی نیست، و برای شما هم ماشین نمی‌خرد برای خودش می‌خرد، بعد به شما می‌فروشد، مال خودش است می‌خواهد به شما بفروشد پنج ساله به صد و پنجاه ملیون، چه اشکالی دارد. اما یک وقت برای شما می‌خرد هشتاد ملیون، ماشین می‌شود مال شما، بعد شما آن هشتاد ملیونی را که شما بدهکارید بابت خرید وکالتی این ماشین از شرکت، شما به این بانک می‌خواهید پنج ساله صد و پنجاه ملیون بدهی، روایت این را منع کرده.

[سؤال: ... جواب:] هر دو روایت، الثلاثة صفقتهم واحدة، یک معامله است، يقول احدهم لصاحبه اشتر هذا من صاحبه و انا ازیدک نظرة يجعلون صفقتهم واحدة، روایت اول، بعد در ذیل فرمود و من وجب له البیع قبل ان يلزم صاحبه فلیبع بعد بما شاء ولی اگر این شخص مثل بانک برود برای خودش ماشین بخرد هشتاد ملیون بعد بیاید بگوید ماشین من است، نمی‌خواهی نمی‌فروشم، می‌خواهی اقساطی بخری پنج ساله به صد و پنجاه ملیون، شما هم راضی می‌شوی، مشکلی ندارد. روایت دوم هم همین است. ... روایت اول الثلاثة تكون صفقتهم واحدة يقول احدهم لصاحبه، سه نفر هستند می‌خواهند یک معامله انجام بدهند، يقول احدهم لصاحبه اشتر هذا من صاحبه، این ماشین را آقای بانک برو از شرکت بخر و انا ازیدک نظرة من پنج ساله به شما صد و پنجاه ملیون می‌دهم و لو شما نقدا خریدی هشتاد ملیون، يجعلون صفقتهم واحدة یک معامله است، یعنی بانک رفته ماشین را برای شما خریده هشتاد ملیون. قال علیه السلام فلا يعطيه،

شما به بانک نمی‌دهید الا مثل همان پول نقدی که بانک داده است به شرکت، نظره، آن هم [تازه] شما عقوبت این بانک این است که پول نقد او را پنج ساله به صورت اقساطی پرداخت می‌کنی. ... از اول توافق داشتند پنج ساله پول او را بدهد. می‌خواهید بگویید عقلای نیست فوقش می‌شود تعبد خاص.

[سؤال: ... جواب:] امام عقوبتش کردند. یک روایتی هست بعضی از آقایان هم از متاخرین فتوی دادند، آقای سیستانی احتیاط واجب می‌کنند، روایت این است: یک آقای بنده خدا ساده است فقه نخوانده، می‌آید می‌گوید این ماشین نقداً به شما می‌فروشم هشتاد ملیون، اقساط پنج ساله صد و پنجاه ملیون، شما هم می‌گویید خریدم، می‌روید فکرهایتان را بکنید، یک وقت پیشنهاد است، فروش نقد هشتاد ملیون، فروش اقساطی پنج ساله صد و پنجاه ملیون، بعد شما علامت می‌گذارید آن فروش نقد را، تمام شد، معامله نقدی شد یا علامت می‌گذارید فروش اقساطی را معامله به صورت نسیه انجام شد آن مشکلی ندارد. اما یک وقت نه، انتخابی نیست، کل این قرارداد را امضاء می‌کنید که اصلاً وقتی ماشین را تحویل گرفتید تازه می‌روید فکر می‌کنید کدام یک از آن گزینه‌ها را عمل کنم؟ قرارداد به همین شکل است، بعثتک هذا نقداً بكذا و نسيئةً بكذا، شما می‌گویید قبلت، نه قبلت ببيع النقد، نه قبلت ببيع النسيئة، قبلت ببيع الكل. روایت صحیحه داریم از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود اقلهما ثمناً و اکثرهما اجلاً. برو مشتری! در اقساط پنج ساله فقط همان پول نقد را بده، همان هشتاد ملیون را بده آن هم نقد نه، طبق همان اقساط. این بائع محکم می‌زند در سرش می‌گوید من چه گناهی کرده بودم بدتر از فروش نقد شد، دیگه قضی امیرالمؤمنین علیه السلام، این‌ها یک حکم عقوبتی است. شاید هم حکم ولایی بوده برای مجازات یک مشت افرادی که با این کارها می‌خواستند رباخواری را رواج بدهند.

[سؤال: ... جواب:] علی القاعدة درست نمی‌شود.

صفحه 37 وسائل جلد 18 صحیحه محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال امیرالمؤمنین علیه السلام من باع سلعة فقال ان ثمنها كذا و كذا يدا بيد و ثمنها كذا و كذا نظره فخذها بائٍ ثمن شئت و جعل صفقتها واحدة. یعنی این‌جور نیست که مشتری بگوید نقد می‌خرم، او هم بگوید باشد یا مشتری بگوید نسیه می‌خرم او هم بگوید باشد، اصلاً به همین نحو، بعثتک هذا نقداً بكذا و نسيئةً الى سنة بكذا، او هم می‌گوید قبلت، فليس له الا اقلهما و ان كانت نظره، پول کمتر مدت بیشتر. روایت بعدش هم روایت سکونی آن هم دارد هو باقل الثمنين و ابعد الاجلين.

[سؤال: ... جواب:] یعنی و لو نسيه می‌شود اما کمتر بدهد. ... ليس له الا اقل الثمنين و ان كان نظره. در اختیار مشتری است که نسیه بدهد، نسیه پرداخت کند، نظره یعنی امهال، انظار، فنظرة الى ميسرة، و لو مشتری مهلت دارد تا یک سال دیگر پرداخت کند ولی همان پول کم را می‌دهد، پول نقد را می‌دهد، نه بیشتر. حالا مشهور فتوی

ندادند، لابد همین استیحاءهای شما را داشتند، آخه چه جوری می‌شود! ما وقع لم يقصد فما قصد لم يقع. اگر می‌خواهی به اندازه کمتر پول بدهی خب نقد بده، نه پول بیشتر می‌دهی نه نقد می‌دهی. بالاخره روایت صحیحه است، عرض کردم بعضی از معاصرین فتوی دادند، آقای سیستانی احتیاط می‌کنند. ... یعنی مشتری می‌تواند یک سال دیگر پول را بدهد. فنظره. ... در این‌که گفت که ان كان نسيئةً فكذا و ان كان نقدا كذا حضرت در روایت فرمود ليس للبائع الا اقل الثمنين و ان كانت نظرة. و ان كانت نظرة یعنی و لو خود بايع راضی بشود به تاخیر اما اگر راضی نشد به تاخیر مشتری فوراً باید اداء کند، این بعید است. ... و ان كانت نظرة یعنی چی؟ ظاهرش این است که و لو خود او گفت که ان ثمنها كذا و كذا يدا بيد و ثمنها كذا و كذا نظرة، همان نظرة‌ای که خود سائل گفت یعنی نسيئةً، این هم این است که فليس له الا اقلهما و ان كان نظرة ای نسيئةً. روایت نوفلی عن السكونی که شما قبول دارید سندش را وفاقاً للاعلام او که اصلاً دارد هو باقل الثمنين و ابعد الاجلين. ان عليا عليه السلام قضی فی رجل باع بيعاً و اشترط شرطيت بالنقد كذا و بالنسيئة كذا فاخذ المتاع الى ذلك الشرط فقال هو باقل الثمنين و ابعد الاجلين يقول ليس له الا اقل النقيدين الى الاجل الذي اجله بنسيئة.

پس این روایات ربطی به بحث ما ندارد، یک حکم حکومتی است برای کسی که با یک معامله می‌خواهد برود این بانک برای شما ماشین بخرد، در واقع ماشین را برای شما خریده، پول را نقد خودش می‌دهد می‌خواهد از شما بیشتر بگیرد، روایت می‌گوید نه حق ندارد بیشتر بگیرد. اما ملزم است وقتی که اجل گذاشت برای پس گرفتن پولش از شما به آن اجل ملتزم باشد. بهر حال ربطی به بحث ما نخواهد داشت.

[سؤال: ... جواب:] این خلاف قاعده است. ... قبلاً صحبت کرده بود یک ساله صد و پنجاه میلیون نه یک سال دیگر بیایی همان هشتاد میلیون که خودم به شرکت دادم به من بدهی. ... اگر کسی بیاید به شما بگوید باشد قبول است، الان شما به من ده میلیون بدهکاری، برو یک سال دیگر بیاور ولی پانزده میلیون بده، امهالش صحیح است بیشتر نمی‌تواند بگیرد؟ نخیر. این خلاف قاعده است. اگر هم باشد این هم عقوبت است و الا امهالش هم صحیح نیست. ... این‌که شما فرض می‌کنید قرض ربوی بدهد بعد او هم می‌گوید سود به شما نمی‌دهم تاریخش هم یک سال دیگر است پول پس می‌دهم این محل بحث است چون شرط فاسد شاید موجب خیار باشد. من حق ندارم پول بیشتر از شما بگیرم ولی حق دارم که قرضم را بهم بزنم، من قرض با شرط دادم، شرطم فاسد است بسیار خوب خیار تخلف شرط دارم، خیار تخلف شرط طبق قاعده شامل شرط فاسد هم می‌شود. من شرطی کردم فاسد بوده [خب] به شرط عمل نکن ولی من چرا نتوانم بهم بزنم این قرارداد را؟ ... بهم بزنم قرارداد را می‌گویم به من بدهکاری پول نقدم را بده. ... حالا تمسک نکنید به قواعد اعسار، نخیر، دارد، شما چرا فرض می‌کنید اعسار، همین ماشین را برود بفروشد قرض من را بدهد. ... بنده خدا اتفاقاً

پول دارها بیشتر بدهکار هستند. فقیرها هستند که هیچ چیز ندارند قرض هم ندارند به کسی. این تجارها را ببینید چقدر بدهکار هستند، از این جنس نسیه می‌خرد به این بدهکار می‌شود و هكذا.

یک روایتی هم سریع می‌خوانم بحث را ان شاء الله جلسات بعد دنبال می‌کنیم. این روایت چهارم است. صالح بن عقبه عن یونس شیبانی دارد الرجل یبیع البیع و البایع یعلم انه لایسوی و المشتري یعلم انه لایسوی، می‌گوید این فرشی که پانصد تومان بیشتر نمی‌ارزد نقداً به شما می‌فروشم سه ملیون، بعد هم نسیه از شما می‌خرم چهار ملیون، بیع العینة است دیگر. الرجل یبیع البیع و البایع یعلم انه لایسوی و المشتري یعلم انه لایسوی الا انه یعلم انه سیرجع فیه فیشتريه منه. من که این فرش پانصد تومانی را به شما می‌فروشم سه ملیون نقد چون می‌دانم بعداً دوبرتبه از شما می‌خرم نسیه چهار ملیون، هدف تخلص از ربا است، فرش را چه کار داریم چقدر ارزش دارد. روایت دارد یا یونس، تا این‌جا می‌رسد اذا ظهر الربا و هذا الربا، این ربا است، فان لم تشتتره رده علیک، و لذا می‌بینی اگر این فرش را نسیه نخری طرف می‌گوید مگر من بیکار بودم فرش را بخرم سه ملیون فرش پانصد تومانی را، ان لم تشتتره رده علیک هذا الربا این بیع العینة به غرض تخلص از ربا است، هذا الربا فلاتقربنه فلاتقربنه، این هم روایت چهارم ان شاء الله بقیه بحث را در جلسات بعد دنبال می‌کنیم.

## جلسه 14-109

چهارشنبه - 99/11/08

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین سیما بقیة الله فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در قراردادهای بانکی بود که جایگزین قرض ربوی می‌شود. قراردادهای مختلفی را مطرح کردیم که رسیدیم به بیع عینه و یک قرارداد دیگر هست که چندان بحثی ندارد. قبل از این‌که بحث روایات بیع العینة را مطرح کنیم و از طریق بحث روایات بیع العینة به بحث حیل ربا بپردازیم آن قرارداد آخری را که می‌تواند جایگزین قرض ربوی بشود را عرض کنم بطور مختصر.

## جایگزین آخر برای قرض ربوی: اجاره به شرط تملیک

بانک می‌تواند مثلاً خانه‌ای را بخرد و بعد اجاره بدهد به شخصی و به او حق بدهد که پس از پایان یافتن اقساط تملک کند این خانه را. مثلاً صد ملیون می‌دهد خانه‌ای را می‌خرد، این خانه ملک بانک هست و تا اقساط این وام را نداده است این شخص، خانه که ملک بانک است به او اجاره داده می‌شود، طبعاً اقساط آن صد ملیون به ضمیمه

سودهایی که به بهانه اجاره این خانه دریافت می‌کند بانک، وقتی تمام شد، مثلاً بانک در مقابل این صد ملیون می‌خواست دویست ملیون در ظرف ده سال از این شخص بگیرد، با تنظیمی که کرد که در ظرف این ده سال اقساط بُرید بر این شخص و اجاره هم داد این خانه را، اصل صد ملیون وام را از او می‌گیرد و مازاد را به عنوان اجرت اجاره‌بهای این مدت از او می‌گیرد بعد او حق دارد که خانه را تملک کند.

### ملاحظه

این هم یک راهی است که اصلش صحیح است، منتها ما یک ملاحظاتی داریم. و آن این هست که بانک باید وکالت بدهد به این شخص یا به ورثه او بعد از موت او که این خانه را از طرف بانک به خودشان بفروشند یا هبه کنند و الا صرف این‌که بانک بگوید پس از پایان یافتن اقساط، خودبخود این خانه ملک شما بشود (شرط النتيجة) این دلیلی بر صحت آن نیست. و یا اگر بانک بگوید تو حق تملک این خانه را داری که در برخی از تعبیر آمده است از جمله برخی از معاصرین در منهاج الصالحین همین تعبیر را دارند که بانک به این فرد حق تملک می‌دهد، این معنایی برای ما ندارد غیر از اعطاء وکالت در تملک این خانه. چون فروش خانه توسط مالک حق قابل واگذاری نیست، دلیلی نداریم که حق واگذاری است؛ بلکه یک حکم شرعی است، وکالت‌بردار است نه قابل تفویض حق. مثل ازدواج یک زن می‌ماند که می‌تواند به دیگری وکالت بدهد که تو برای من شوهر پیدا کن و عقد من را با او بخوان اما نمی‌تواند بگوید حق ازدواجم را به تو واگذار کردم، دیگر خودم حق ندارم، حق ازدواجم را تفویض کردم به تو، این دلیلی بر مشروعیتش نیست. پس بازگشتش می‌شود به اعطاء وکالت بانک به این شخصی که متقاضی وام بود که پس از پایان یافتن مدت ده سال که اقساط تمام می‌شود او یا ورثه او وکالت دارند که این خانه را تملک کنند.

[سؤال: ... جواب:] المؤمنون عند شروطهم الا شرطاً احل حراماً او حرم حلالاً الا شرطاً خالف الكتاب و السنة، شرط باید مشروع باشد، تعلیق مبطل عقد هست. این‌که الان انشاء کنیم که ده سال دیگر پس از پایان یافتن اقساط این خانه ملک شما بشود، این تعلیق مبطل عقد است و شرط مشروع نیست. ... این ملکیت بعد از اقساط را با شرط ضمن العقد می‌خواهید درست کنید، شرط باید مشروع نباشد، مخالف کتاب و سنت نباشد. تعلیق در عقود و ایقاعات مبطل است. ... دلیل بر صحت این عقد چیست؟ ... عقلاء کی این را داشتند که عقد تعلیقی انشاء کنند که بعد از ده سال این خانه ملک تو بشود او هم بگوید قبول کردم. ... اوفوا بالعقود دلیل بر مشروعیت عقد نیست. ... در محتوا شبهه است؛ در این‌که ملکیت معلقه را بخواهند انشاء کنند که بعد از ده سال شما خودبخود مالک این خانه بشوید دلیل بر مشروعیت ندارد. ... تعلیق در عقود دلیل بر بطلانش چیست؟ یا اجماع است یا این است که سیره عقلائی در عصر ائمه نبوده است

بر عقد معلق... قطعا این نوع تعلیق‌ها مستحدث هست؛ در زمان ائمه، ما عقد معلق بین عقلاء نداشتیم.

### ادامه بررسی بیع العینة

اما برگردیم به بحث بیع العینة. راجع به بیع العینة روایات مختلف بود، اقسام گوناگونی داشت: یک قسمش این بود که دو نفر با هم خرید و فروش نقد و نسیه انجام می‌دهند، من فرشم را به شما نقدا می‌فروشم به یک میلیون، یک میلیون را از شما می‌گیرم، بعد از شما این فرش را می‌خرم یک ساله به دو میلیون، چک دو میلیون یک ساله به شما می‌دهم. که بزرگان ما طبق روایات فرمودند اگر در ضمن بیع اول شرط نشود بیع دوم، اشکالی ندارد.

و قسم دیگر این بود که من از شما می‌خواهم بروید از بازار جنسی را نقدا بخرید و بعد به من نسیه بفروشید، شما می‌روید از بازار یک فرش می‌خرید یک میلیون بعد به من نسیه می‌فروشید دو میلیون یک ساله. حالا هدف چیست؟ هدف این است که من فرش‌دار بشوم یا هدف این است که فرش یک کالایی است که در بازار آسان می‌شود آن را تبدیل به پول کرد، می‌خواهم سرمایه پیدا کنم من هم سریع این فرش را می‌روم در بازار یا به خود شما یک میلیون می‌فروشم، عملا یک میلیون به دست آوردم دو میلیون یک سال دیگر باید پرداخت کنم. که روایات متعدده‌ای داشتیم از جمله صحیحہ اسماعیل بن عبدالحالق.

### بررسی مفاد صحیحہ اسماعیل بن عبدالحالق

منتها در صحیحہ اسماعیل بن عبدالحالق فرمود مبدا اول این صاحب پول که می‌خواهد فرش نقدا بخرد، مبدا اول به شما فرش را نسیه بفروشد، اول برود بخرد فرش را نقدا و بعد شما با کمال آزادی، او هم با کمال آزادی یک قرارداد جدیدی ببندید که فرشی که او نقدا خریده است یک میلیون شما از او بخرید دو میلیون یک ساله. ألیس ان شئت لم تعطه و ان شاء لم يأخذ منه قال بلی.

[سؤال: ... جواب:] اگر مبیع شخصی باشد، یک فرش معینی است، من طالب او هستم در مغازه مجاور با این مغازه دوستم می‌گویم این فرش را بخر من پول ندارم، شما بخر نقدا من از شما نسیتا می‌خرم، قطعا در این‌جا نمی‌شود قبل از این‌که این دوست شما این فرش را بخرد از همسایه‌اش به شما بفروشد. اما اطلاق صحیحہ اسماعیل بن عبدالحالق بلکه چه بسا بگوییم قدرمتیقن آن این است که مبیع کلی است چون می‌گوید یأئینا المساوم یرید المال فیساومنا، تا این‌که راضی می‌شویم که ما اگر یک میلیون رفتیم فرش خریدیم او از ما یک میلیون و دویست بخرد یا هر کالای دیگری، بعد می‌گوییم ای متاع احب الیک ان اشتری لک؟ چه کالایی را دوست داری

برای تو بخرم؟ فیقول الحریر، می‌گوید حریر بخر، لانه لایجد شیئا اقل وضيعة منه فأذهب و قد قاولته من غیر مبايعة، می‌روم حریر می‌خرم یک ملیون می‌آیم به این آقا می‌فروشم دو ملیون یک ساله، ظاهر این روایت یا ظهور اطلاقش یا بلکه بالاتر می‌توانیم بگوییم قدرمتیقنش این است که این حریر حریر شخصی نبود چون او به دنبال شخص یک متاعی نبود، حریر کلی بود، خب چه اشکالی دارد از نظر فقهی که این دوست ما به من حریر کلی فی الذمة بفروشد، حریر حال است، مؤجل نیست، بیع سلف نیست، کلی فی الذمة حریر بفروشد، حریر مثلا صد متر، به دو ملیون یک ساله، می‌گویم حریر بده، می‌گوید همین الان، می‌رود از مغازه همسایه صد متر حریر نقدا می‌خرد یک ملیون می‌آید به من می‌دهد، طبق قواعد چه اشکالی دارد؟ ما هم ندیدیم فقهاء در جایی به این اشکال بکنند. ولی ظاهر این صحیحه اسماعیل بن عبدالخالق این است که این نمی‌شود. البته ما در روایات معتبره داریم که انسان چیزی که ندارد می‌تواند کلی فی الذمة بفروشد، شرط بیع کلی فی الذمة این نیست که من که بایع هستم مالک آن باشم، من اول کلی فی الذمة می‌فروشم بعد تهیه می‌کنم، اما قدرمتیقن از آن روایات این است که نقد بفروشد. شما از من نقدا صد متر حریر می‌خرید نقد به یک ملیون و دویست، من هم بلافاصله می‌روم از همسایه صد متر حریر تهیه می‌کنم به هر قیمتی، فرض کنید یک ملیون، می‌آیم به شما تحویل می‌دهم، این مسلم اشکال ندارد.

[سؤال: ... جواب:] در بیع سلف چون ثمن حال است، اگر من بگویم تا یک ماه دیگر صد متر حریر برای من تهیه کن، بیع سلم شرطش این است که پول را نقدا بدهم، در او بحثی نیست، بحث در بیع غیر سلم هست که مبیع حال است، تاریخ ندارد، همین الان می‌تواند مشتری تحویل بگیرد. آیا اگر من ندارم فردی از این مبیع کلی فی الذمة را، می‌توانم اول آن را بفروشم بعد بروم تهیه کنم؟ روایات می‌گوید بله می‌شود و قدرمتیقن آن روایات این است که من کلی فی الذمة‌ای را که ندارم نقدا بفروشم.

مثلا صحیحه اسماعیل بن عمار و عبدالرحمن بن الحجاج می‌گوید الرجل یشتری الطعام من الرجل لیس عنده، شخصی می‌آید به شما می‌گوید بیست کیلو گندم می‌خواهم از تو، شما هم به او می‌فروشید و در حالی که اصلا گندمی در مغازه شما نیست، فیشتری منه حالا، نقد می‌خرد، قال لیس به بأس. این یشتری منه حالا به احتمال قوی یعنی مبیع حال است، یعنی همین الان تاریخ تحویل این بیست کیلو گندم است نه این که یک ماه دیگر بیست کیلو گندم را بیا از من تحویل بگیر، قلت انهم یفسدونه عندنا، عرض کردم یابن رسول الله فقهاء عامه می‌گویند این بیع فاسد است، قال علیه السلام و ایّ شیء یقولون فی بیع السلم، در بیع سلم این‌ها چه می‌گویند؟ شما می‌توانی بیست کیلو گندم را به تاریخ یک ماه دیگر بفروشی؟ قلت لا یرون به بأسا، اشکالی نمی‌کنند در آن، در بیع سلم عرض کردم ثمن نقد است، یقولون هذا الی اجل، می‌گویند اشکالی ندارد، الان این آقا بیست کیلو گندم ندارد اما تاریخ تحویلش یک ماه بعد است، آن وقت هم



بدست می‌آورد بیست کیلو گندم را و تحویل مشتری می‌دهد، قال علیه السلام فاذا لم یکن الی أجل کان اجود، این‌ها که می‌گویند بیع سلم اشکال ندارد و لو الان بایع این بیست کیلو گندم را ندارد و می‌گویند اذا کان الی غیر أجل و لیس عند صاحبه فلا یصلح، این چه حرفی است؟ اذا لم یکن الی أجل کان اجود. وقتی که شما تاریخ می‌گذارید برای این بیست کیلو گندم یک ماه دیگر تحویل می‌دهم با این‌که ندارید الان بیست کیلو گندم را، این صحیح است اما اگر أجل نگذارید، بیع حال باشد که این به طریق اولی باید صحیح باشد چون در مؤجل سوخت و سوز دارد، در حال که سوخت و سوز ندارد، همین الان باید تهیه کند و این بیست کیلو گندم را بدهد و لکن قدر متیقن از این صحیحه چون اطلاق یا ندارد یا اگر هم اطلاق داشت قابل تقیید با صحیحه اسماعیل بن عبد الخالق است، قدر متیقن این است که ثمن حال باشد. اما اگر مبیع کلی فی الذمة است و حال است، ثمن نسیه است، ممکن است این باطل باشد و تعبیر امام که این‌که از بیع سلم بهتر است، در صورتی این تعبیر عرفی است که شرائط بیع سلم را داشته باشد یک امتیازی هم داشته باشد. یعنی بیع سلم ثمنش حال است آن شرط را داشته باشد، یک امتیازی هم بر بیع سلم داشته باشد که [در] بیع سلم مبیع مؤجل است اما در این‌جا مبیع مؤجل نباشد، این بهتر از بیع سلم است. اما اگر ثمن نسیه بود، من از شما بیست کیلو گندم می‌خرم حالا نقداً، منتها به ثمن نسیه، شما هم ندارید، می‌خواهید بروید از جای دیگر تهیه کنید به من بدهید، ظاهر صحیحه اسماعیل بن عبد الخالق بلکه بعید نیست بگوییم قدر متیقن آن این است که این بیع صحیح نیست.

آقایی که می‌خواهی ماشین نسیه بفروشی، اول برو ماشین را بخر، بعد بیا بفروش. ماشین شخصی که هیچ، روشن است. اما ماشین کلی، پراید سفید کذا، شرائط فراهم است، مشکلی ندارد کلی فی الذمة‌اش. اما اگر نداری می‌خواهی بروی بخری بیآوری بفروشی، نقد می‌فروشی اشکال ندارد، همین الان بفروش، به مشتری بگو یک پراید با اوصاف کذا و کذا به تو می‌فروشم نسیه صد و پنجاه ملیون او هم می‌گوید خریدم، اگر نسیه می‌خواهی بخری، نسیه می‌خواهی خرید و فروش کنی و نداری، اول برو تهیه کن بعد بیا بفروش، اما اگر نقد می‌خواهی بفروشی نه اشکالی ندارد. کلی فی الذمة بفروش چون نقد می‌خواهی بفروشی و لو نداری، بعد از این‌که فروختی می‌خواهی بروی تهیه کنی، مشکلی ندارد. جمع بین روایات این را اقتضاء می‌کند. حالا علماء اعلام مطرح نکردند در رساله‌های عملیه‌شان، دیگر نمی‌دانم چرا. یک وجهی در ذهن‌شان بوده؟ ما از نظر به مجموع به روایات این را می‌فهمیم که شما اگر می‌خواهید کالایی را نسیه بفروشی، شرطش این است که این کالا را داشته باشی، شاید هم این یک سد حیل ربا بوده است، اما اگر نه، این کالا را داری نسیه بفروش، یا اگر کالا نداری می‌خواهی الان بفروشی بعد بروی تهیه کنی باید نقد بفروشی نه نسیه.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که کلی فی الذمة می‌فروشد. ... صحیحه اسماعیل بن عبدالخالق ظاهرش این است که حریر کلی بود، فرمود مبدا اول بفروشی نسیه و بعد بروی بخری، اول بخر بعد بفروش. ... حضرت فرمود که باید این‌طور باشد، آلیس ان شئت لم تعطه و ان شاء لم يأخذ منك قلت بلی، آخرش فرمود اذا لم تعد ما قلت فلا بأس، اگر همان‌طور که من گفتم عمل کنی اشکال ندارد. ... یأتینا المساوم یرید المال فیساو منا و لیس عندنا متاع، اتفاق می‌کنیم، او درصد سود ما را تعیین می‌کند، البته اول او می‌گوید ده تومان بخری یازده تومان از تو می‌خرم، من می‌گویم نه، انا اقول ده دوازده، من ده تومان بخرم باید دوازده تومان از من بخری، فلانزال نترأض حتی نترأضی علی امر، توافق می‌کنیم، حالا فرض کنید راضی می‌شود به حرف من، ده دوازده، فاذا فرغنا قلت ای متاع احب الیک؟ چه کالایی دوست دارم برایت بخرم؟ فیقول الحریر، لانه لایجد شیئا اقل و ضیعة منه فاذهب و قد قاولته من غیر مبیعة فقال آلیس ان شئت لم تعطه و ان شاء لم يأخذ منك؟ قلت بلی. ظاهر این روایت این است که الزام و تعهد و لو الزام به این‌که بیع سابقی با او انجام بدهی بین شما و این مشتری نباشد. ... ما ادعای مان این است که این روایت ظاهر در این است که اگر می‌خواهید جنسی را نسیه بفروشید و ندارید، الان بفروشید، بروید جنس را بخرید از بازار، مالک بشوید بعد بفروشید.

فقط یک احتمال می‌ماند در این روایت که بگوییم حضرت این تعبیر را که فرمودند آلیس ان شئت لم تعطه و ان شاء لم يأخذ منك، برای این نیست که بخواهند محکم‌کاری کنند که مبدا قبل از خریدن این کالا این کالا را که هنوز نخریدی بخواهی به نحو کلی فی الذمة به مشتری بفروشی، تاکید شاید بر این است که می‌خواهند بفرمایند شما که می‌روی بازار مبدا کالا را برای او بخری، کالا را باید برای خودت بخری. بله این هم محتمل است که امام که می‌فرمایند آلیس ان شئت لم تعطه و ان شاء لم يأخذ منك قلت بلی برای تاکید بر این مطلب است که اگر من که صاحب سرمایه هستم بروم حریر بخرم برای این شخص، از اول این صد متر را برای این شخص بخرم منتها پولش را نقد بدهم، بیایم از این ایشان نسیه بگیرم، این نباشد. یعنی امام بخواهند بفرمایند شما که می‌روی حریر می‌خری برای خودت بخر نه برای این آقا. این هم ممکن است باشد. ولی اطلاق دارد این صحیحه. این صحیحه، هم می‌گوید برای این مشتری خرید نکن برای خودت خرید کن چون بعدا می‌خواهی گران‌تر نسیه به او بفروشی و هم ظاهرش این است که قبلا به او جنس را فروخته باشی نسیه بعد بروی بخری تحویلش بدهی، اول برو بخر نقد بعد بیا به این نسیه بفروش.

شاید علت این‌که بزرگان ما این مطلب را مطرح نکردند این است که فکر کردند که این روایات می‌خواهد تاکید بر این مطلب کند که آقای صاحب سرمایه! این مشتری که می‌آید با تو توافق می‌کند صد متر حریر، مبدا بروی صد متر حریر را برای او

بخری، پول نقد را تو بدهی و از او نسیه بیشتر بگیری، این درست نیست. حریر را برای خودت بخر بعد به او بفروش. شاید علماء ما این جور معنا کردند روایت را. ولی ما می‌گوییم این روایت اطلاق دارد. نه تنها برای خودت بخر، بلکه قبل از این هم که برای خودت می‌خری به نحو کلی فی الذمة، معامله نکنی با این مشتری نسیه به او بفروشی، مبيع شخصی که روشن است، ببيع ما لایملک می‌شود، کلی فی الذمة هم اگر نداری بفروش، اول برو تهیه کن بعد نسیه بفروش.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! ما می‌گوییم ظاهر آن صحیحه اسحاق بن عمار و عبدالرحمن بن الحجاج این است که فرمود که هذا اجود، ظاهرش این است که هذا اجود یعنی کم ندارد از ببيع سلم بلکه امتیاز هم دارد، خب اگر بناء بود ثمن حال نبود این کم دارد از ببيع سلم، در ببيع سلم، ثمن حال است. اجود بودن صدق نمی‌کند، این که بهتر است باید امتیازات او را داشته باشد یک چیز اضافه‌ای هم داشته باشد. بعدش هم صحیحه اسماعیل بن عبدالخالق می‌گوید کلی حریر را می‌گوید برو بخر، فاذهب و قد قولته من غیر مبايعة قال أليس ان شئت لم تعطه و ان شاء لم يأخذه منك؟ قلت بلى، یعنی قبلا که به او نفروختی می‌توانی به او ندهی. برای او هم خریدی می‌توانی به او ندهی، قلت بلى. حضرت فرمود اگر این جور است اشکال ندارد. این موضوعش اخص است و ما بعید نیست که به این ملتزم بشویم و حداقل احوط این است که کسی که جنس نسیه می‌فروشد جنسی کلی فی الذمة نسیه می‌فروشد، این جنس شخصی را که می‌فروشد باید مالک باشد، جنس کلی فی الذمة را که نسیه می‌فروشد اول باید داشته باشد بعد بفروشد، اگر ندارد اول برود بخرد بعد معامله کند. این شبهه‌ای است که در ذهن ما هست بیشتر در آن تامل کنید.

### رفع اشکال از روایات معارضه

بحث معارض‌های روایات ببيع العينة بود. معارضش یکی صحیحه منصور بن حازم بود که فرمود اگر بدهکار آمد پیش طلبکار گفت جنسی را به من بفروش مبادا این طلبکار جنس نسیه بفروشد، لایبیعه نسیئاً فاما نقدا فلیبعه بما شاء، در حالی که ببيع العينة می‌گفت اشکال ندارد، می‌تواند بدهکار جنس نسیه بخرد از طلبکار و برود در بازار بفروشد پول نقد بگیرد بیاید به طلبکارش بدهد بگوید طلب قبلی را که دادم، بابت این جنس هم که نسیه از شما خریدم چک یک ساله به شما می‌دهم، ببيع العينة این بود دیگر، این روایت می‌گوید فاما نقدا فلیبعه، لایبیعه نسیئاً.

به نظر ما این جمع عرفی دارد؛ حمل بر کراهت می‌شود. نهی از ببيع نسیه ممکن است نهی تکلیفی کراهتی باشد، این اشکال ندارد، آن روایت صریح در جواز است.

اما این روایتی که هست که صحیحه عبدالرحمن بن ابی عبدالله او هم جوابش همین است که لاتعینه، ببيع العينة را انجام نده، او را هم حمل بر کراهت می‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] جمع عرفی به نظر ما هست که لاتبع، مثل نهی از بیع کفن، حمل بر کراهت می‌شود.

و اما این روایتی که راجع به آخرالزمان بود، این را هم عرض کنیم این بحث را تمام کنیم. روایتی است که صالح بن عقبه که ضعیف السند است از یونس شیبانی که توثیق ندارد نقل می‌کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم الرجل یبیع البیع و البایع یعلم انه لایسوی، فرض پانصد تومانی را می‌آیم می‌فروشم به شما سه ملیون نقد، سه ملیون را می‌گیرم می‌گذارم در جیبم، بعد از شما می‌خرم چهار ملیون نسیه، یک چک چهار ملیونی به شما می‌دهم، چرا این کارها را می‌کنیم؟ چه جور شما حاضرید فرش پانصد تومانی را نقدا بخری سه ملیون؟ چون می‌دانی که من از شما نسیه خواهم خرید چهار ملیون و الا هیچ‌وقت فرض پانصد تومانی را سه ملیون نمی‌خری. امام فرمود هذا الربا فان لم تشتتره رد عليك، این ربا است، ببین اگر شما از این آقا فرش را نسیه چهار ملیون نخری، به زور هم که شده پس می‌دهد به شما فرش را، می‌گوید مرد حسابی! فرش پانصد تومانی را به من فروختی سه ملیون، داری می‌گذاری می‌روی؟! فان لم تشتتره رده عليك قلت نعم، سائل هم گفت همین‌جور است، فلا فلا تقربنه فلا تقربنه. که گفتند این نهی از بیع العینة است.

به نظر ما این روایت سندش ضعیف است و از جهت دلالت هم حمل می‌شود بر فرض اشتراط. خود این‌که اذا لم تشتتره رد عليك ظاهرش بعید نیست بگوییم فرض اشتراط و لو اشتراط ضمنی که در بیع اول شرط می‌شود بیع ثانی و لو به نحو شرط ضمنی. ما قبول داریم در بیع اول اگر شرط بشود بیع دوم و لو به نحو شرط ضمنی، صحیحه علی بن جعفر هم گفت این باطل است. و لذا ما بیع العینة مع عدم الاشتراط را بی‌اشکال می‌دانیم.

از این‌جا به بعد وارد بحث حیل ربا می‌شویم ان شاء الله (هفته آینده تعطیل است ظاهرا چهارشنبه) از هفته بعد بحث مهم حیل ربا را ان شاء الله بطور مفصل دنبال کنیم ببینیم چی می‌شود.

**ادامه بررسی مبطل بودن شرط بیع دوم در بیع اول، در بیع العینة**

**جلسه 15-110**

**چهارشنبه - 9/11/29**

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در قراردادهای بانکی بود که جایگزین قرض ربوی می‌شود. بحث در یکی از مصادیق آن که بیع العینة است واقع شد که مجموع روایات مفادش این بود که بیع العینة جایز است. البته صحیحه علی بن جعفر مشروط کرد صحت بیع العینة را به این‌که در ضمن بیع اول شرط نشود بیع دوم. علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیهما السلام قال سألته عن رجل باع ثوبا بعشرة دراهم الى اجل ثم اشتراه بخمسة دراهم أیحل قال اذا لمیشترط و رضیا فلا بأس.

### بررسی دلالی روایت معارضه با روایت دال بر عدم صحت شرط (روایت: فأتی المطلوب الطالب لیبیتاع منه شیئا)

راجع به معارض این روایات ما عرض کردیم که معارض این روایات مثل صحیحه منصور بن حازم حمل می‌شود بر کراهت بیع العینة و لکن یک صحیحه منصور بن حازمی هم بود که ما نقل کردیم و او را هم حمل بر کراهت کردیم اما به نظر می‌رسد که جواب دیگری دارد. این صحیحه را بخوانم، وسائل الشیعة جلد 18 صفحه 45 قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل یكون له علی الرجل طعام أو بقر أو غنم أو غیر ذلك فأتی المطلوب الطالب لیبیتاع منه شیئا قال لایبعه نسیئا فاما نقدا فلیبعه بما شاء.

ما این‌جور معنا کردیم این روایت را گفتیم شخصی طلبکار است از دیگری، بدهکار می‌آید از طلبکار چیزی بخرد، امام فرمود به این بدهکار جنس نفروشد این طلبکار که ما عرض کردیم این بخاطر این بود که جنس نسیه بفروشد حیلۀ ربا است که جنس نسیه می‌فروشد به این بدهکار، او می‌رود این جنس نسیه را نقد می‌کند در بازار می‌آید بدهیش را می‌دهد که همان بیع العینة است.

و لکن احتمال دارد که این روایت چیز دیگری را می‌خواهد بگوید. این روایت می‌خواهد بگوید که کسی طلبی دارد از دیگری مثلا ده من گندم، فأتی المطلوب الطالب لیبیتاع منه شیئا، این بدهکار که بیست من گندم بدهکار است به زید مثلا می‌آید نزد زید می‌گوید جناب زید! بخشی از این بیست من گندم را به من بفروش، فأتی المطلوب الطالب لیبیتاع منه شیئا یعنی لیبیتاع من ذلك الدین كالطعام شیئا. حضرت در جواب بفرمایند که نسیه نباید معامله کنند. این شخصی که بیست من گندم بدهکار است به شما، می‌آید می‌گوید بخشی از این چیزی را که به شما بدهکار هستم به خود من بفروش، مانعی ندارد، می‌تواند طلبکار طلب خودش را که مؤجل است به این بدهکار نقدا بفروشد و نتیجه‌اش این است که به جای مثلا این‌که فرض بفرمایید که شما یک ملیون طلبکاری از زید یک ساله، زید می‌آید می‌گوید این یک ملیون طلبت را نقدا به من بفروش به هشتصد هزار تومان، شما هم که طلبکارید قبول می‌کنید، معامله انجام می‌شود، این بدهکار هشتصد هزار تومان می‌دهد به شما چک یک ملیون را که به شما داده بود به تاریخ یک ساله از شما پس می‌گیرد ولی اگر بخواهد نسیه معامله بشود

یعنی این چک یک ساله یک میلیون را به چک نهصد هزار تومان شش ماه دیگر معامله کنید این بیع الدین بالدین می‌شود.

این احتمال در روایت است. در وافی هم همین‌جور معنا کرده. در وافی می‌گوید فأتی المطلوب الطالب لبيّتا من شيئا من ذلك المتاع الذي عليه و لا يبعد ان يكون شيئا تصحيف نسيئا، لبيّتا من شيئا نبوده لبيّتا من نسيئا بوده که امام فرمود لا يبيعه نسيئا و انما منعه من النسيئة لانه بيع الدین بالدین. این هم یک احتمالی است در این روایت که اصلا این روایت از بحث بیع العينة خارج می‌شود.

[سؤال: ... جواب:] همه جا اهداف این نیست که طلب مؤجلش را بخوهد نقدا معاوضه کند مثلا چک یک میلیون یک ساله دارد می‌خواهد این را معاوضه کند به مثلا هشتصد هزار تومان نقد که کمتر می‌شود، گاهی نه، واقعا در این مثال روایت این شخص بدهکار بیست من گندم که به شما بدهکار است نیاز به گندم دارد، می‌خواهد آن طلبی که شما از او دارید بخشی را از شما بخرد و نیازش را برطرف کند. ... طبعا این فرضی که الان کردیم گندم دارد حالا بیاید به شما بدهد و از شما بخرد این یک راه است، یک راه این است که بگوید شما که از من بیست من گندم از من طلبکارید من که بیست من گندم دارم در انبارم بخشی از این طلبت را به من بفروش. شاید هم تحصیل گندم سخت است ولی پول دادن آسان است، می‌خرم بخشی از این طلبی که داری به پول نقد، پول نقد به شما می‌دهم. دیگر روایت مربوط به بحث بیع العينة نمی‌شود.

### کلام آقای سیستانی در ربا بودن شرط بیع دوم در بیع اول

راجع به این بحث که بیع العينة صحتش منوط است به عدم شرط بیع دوم در ضمن بیع اول، آقای سیستانی در کتاب الربا که تقریر بحث‌های ماه رمضان ایشان است در صفحه 134 فرمودند به نظر ما این شرط که در روایات مطرح شده که مبادا در ضمن بیع اول شرط بکنید بیع ثانی را، این بر خلاف آنچه که شیخ انصاری فرموده است یک شرط تعبدی است نخیر این شرط تعبدی نیست. بلکه برای این هست که اگر شرط بکنند می‌شود ربا. البته در جایی که یک بیع نقد است یک بیع نسیه نباید شرط بشود در ضمن بیع اول بیع دوم. اما اگر هر دو بیع نقد بود، من الان ماشینم را به شما می‌فروشم به صد میلیون شرط می‌کنم یک سال بعد این ماشین را شما به من بفروشید به صد و پنجاه میلیون که آن هم نقد است مثلا که اصطلاحا در زبان فارسی می‌گویند باز خرید و ترجمه ریپو هست ظاهرا که قرارداد مرسوم می‌شده، ایشان می‌گویند این به نظر ما شرط هم بشود اشکال ندارد. آنی که اشکال دارد این است که یک بیع نقد یک بیع نسیه. این‌جا نباید در ضمن بیع اول بیع دوم شرط بشود. مثلا ماشین را که من دارم به شما بفروشم نقدا صد میلیون و بخواهم نسیه از شما بخرم یک ساله به صد و پنجاه

ملیون که این جا هدف در حقیقت این است که من صد ملیون نقد گیرم بیاید صد و پنجاه ملیون یک سال دیگر به شما بدهم، روایات که می‌گوید نباید شرط بشود در ضمن بیع اول بیع دوم یک امر تعبدی نیست که شیخ انصاری فرمود بلکه حق با شهید است که فرموده است که این برای این جهت است که اگر شرط بکنند بیع صوری می‌شود و در حقیقت می‌شود ربا.

آقای سیستانی در توضیح این مطلب فرمودند ما به نظرمان در خود روایات بیع العینة هم که می‌فرمود ألیس ان شاء اشتری و ان شاء لمیشتر و ان شئت بعت و ان شئت لم‌تبع، با این مطلبی که در روایت علی بن جعفر است که اذا لمیشترط و رضا فلا بأس، نفسش یکی است، همه این‌ها یک مطلب را می‌خواهند بگویند و آن این است که اگر شرط بکنید و لو شرط به نحو تبانی قبل العقد باشد، این منشأ می‌شود که بیع صوری بشود و بشود در حقیقت معامله واحده‌ای که روحش ربا است. در توضیح، آقای سیستانی فرمودند که روایات در مقام ناظر بود به فتاوی عامه، عامه بیع عینه با شرط را همان‌طور که در تاج العروس دارد اتفاق نظر داشتند که حرام و باطل است با شرط بیع دوم در ضمن بیع اول و می‌گفتند این می‌شود ربا. ائمه علیهم السلام این روایاتی را که بیان می‌کردند می‌خواستند اقناع بکنند عامه را به این حکم، نه این‌که یک بیان تعبدی داشته باشند. و در حقیقت می‌خواستند بفهمانند که بیع العینة با شرط باطل است چون مقصود حقیقی این دو نفر بیع نیست بلکه ربا است. می‌خواهند رباخواری کنند با این روش پیچیده، با این اصول ملتوی، با این روش پیچ‌درپیچ.

### **آقای سیستانی: حتی شرط ضمنی ناشی از تبانی هم مبطل بیع العینة است**

بعد ایشان فرموده است که فرقی هم نمی‌کند، مهم این است که در بیع دوم، بیع اول که انجام شد، شما ماشین‌تان را فروختید به دوست‌تان نقداً به صد ملیون، در بیع دوم که ماشین را از دوست‌تان می‌خرید یک ساله به صد و پنجاه ملیون باید هیچ‌گونه ارتباطی بین این بیع دوم و بیع اول نباشد و الا اگر ارتباط باشد بین این دو بیع، این می‌شود ربا و فرقی هم نمی‌کند این ارتباط ناشی باشد از شرط صریح یا شرط ضمنی. شرط ضمنی هم فرق نمی‌کند ناشی باشد از گفت‌وگوی قبل از بیع اول که قبل از بیع اول شرط را مطرح می‌کنید و لو در هنگام بیع اول نگفتید که فروختم این ماشین را به صد ملیون نقداً به شرط این‌که بعداً این ماشین را به من بفروشید نسبتاً صد و پنجاه ملیون یک ساله که این شرط صریح است، نه شرط صریح هم اگر نباشد قبلاً بیان کنید شرط را و بیع اول مبنی بر آن شرط باشد این هم موجب بطلان بیع می‌شود. حتی اگر به لسان شرط نگوید، تبانی کنید، قرار بگذارید و لو قراری که ظهور در اشتراط ندارد. یک وقت شرط را صریح مطرح می‌کنید یا در ضمن بیع اول یا قبل از بیع اول و بیع اول مبنی بر آن شرط است، یک وقت نه، اصلاً تبانی بین شما دو نفر است و هیچ



تعبیر شرط نمی‌کنید، اما این تبانی و تواطی قبل از عقد منشأ می‌شود که شما و دوست‌تان نسبت به بیع دوم مسلوب الاختیار بشود، دیگر نتوانید امتناع کنید از بیع دوم.

[سؤال: ... جواب:] نگفتید شرط می‌کنید، تبانی کردید. یعنی قبلاً گفت‌وگو کردید، همین گفت‌وگو منشأ ظهور در شرط ضمنی شد، بدون این‌که تعبیر کنید شرط می‌کنیم. باید شما در بیع دوم و دوست‌تان مختار باشید در بیع دوم؛ این‌طور نباشد که بخاطر آن تبانی قبل از بیع اول ملتزم شده‌اید به این بیع دوم.

بعد ایشان فرموده است که شرطی که قبل از عقد مطرح می‌شود بین این دو نفر، اگر عقد مبنی بر آن باشد، در جاهای دیگر ما گفتیم هم موجب وجوب وفاء است هم تخلفش خیار شرط می‌آورد. اما اگر قبل از عقد یا در ضمن عقد به آن تصریح نشود، مجرد تبانی باشد، این وجوب وفاء نمی‌آورد، اما خیار می‌آورد. و لذا گفتیم تبانی عقلائی این است که انسان‌ها می‌خواهند وقتی خرید می‌کنند ارزش مال‌شان حفظ بشود، خانه یک میلیاردی را یک میلیارد بفروشند نه نیم میلیارد. این تبانی عقلائی است. حتی شرط قبل العقد نمی‌کنند شرط ضمن عقد نمی‌کنند. این منشأ خیار می‌شود. این‌جا هم همین تبانی منشأ بطلان این بیع العینه می‌شود.

[سؤال: ... جواب:] ایشان که نمی‌گویند شرط ضمنی نیست تبانی، می‌گویند شرطی که قبل از عقد گفت‌وگو کرده‌اند نیست، شرطی که در ضمن عقد گفت‌وگو کرده‌اند نیست، قبلاً تبانی عملی بوده است بر این‌که شما ماشین‌تان را نقداً به او بفروشید صد ملیون، بعد هم شما از او بخريد صد و پنجاه ملیون نسیه یک ساله، و الا چرا نرفتید جای دیگر بفروشید، مگر ماشین نمی‌خواهید بفروشید صد ملیون، این آقا که از شما ارزان‌تر بر می‌دارد، جای دیگر می‌توانی صد و ده ملیون بفروشی، چرا آمدی به این آقا می‌فروشی صد ملیون؟ تبانی دارید با او، این تبانی منشأ شرط ضمنی می‌شود و این موجب این می‌شود دیگر اختیار مطلق نداشته باشید نسبت به این‌که بیع دوم را انجام ندهید و لذا این بیع العینه باطل است.

ایشان فرمودند ما آن روایاتی را هم که می‌گویند أليس ان شاء باع و ان شاء لم يبيع و ان شئت اشترت و ان شئت لم يشر که خواهیم خواند، می‌گوییم این‌ها هم با این روایت اذا لم يشرط و رضا فلا بأس این‌ها مضمون‌شان و مفادشان یکی است.

این محصل فرمایش آقای سیستانی است.

ما دو تا مطلب این‌جا می‌خواهیم عرض کنیم:

### **مختار: الغاء حقیقی شرط ناشی از تبانی، لازم است**

یک مطلب راجع به این است که ایشان فرمودند صرف تبانی کافی است که بیع العینه را باطل کند. ما قبول داریم تبانی بدون این‌که ما تصریح کنیم به اسقاط شرط در



ضمن بیع اول، انصافاً ظهورش در شرط است. یعنی ما همین که تبانی می‌کنیم، چون بدون تبانی که معمولاً بیع العینة انجام نمی‌شود، ما هر کجا بیع العینة دیدیم با تبانی است، همین‌طوری که نمی‌آید این آقا ماشینش را به شما بفروشد به صد ملیون نقد، تبانی است که می‌خواهد صد ملیون از شما بگیرد شما قرض الحسنه نمی‌دهید، ولی حاضرید صد ملیون بدهید آخر سال صد و پنجاه ملیون به وجه شرعی بگیرید، این تبانی است دیگر. اگر تصریح نشود به الغاء شرط بیع دوم، انصافاً این تبانی موجب ظهور در شرط است. این فرمایش ایشان اگر به این مقدار است قبول است. و لذا ما نیاز داریم در بیع دوم به الغاء شرط بگوییم ما هیچ شرطی نمی‌کنیم بیع دوم انجام بشود، شما هم شرط نمی‌کنید بیع دوم انجام بشود.

بالاخر بگوییم: این الغاء شرط هم صوری نباشد، اگر بعد از این‌که این ماشین را به شما فروخت دوست‌تان صد ملیون نقد، شما گفتید ماشین را تحویل بده، نمی‌خواهم به شما بفروشم، خودم ماشین نیاز داشتم، وقت نداشتیم بروم بنگاه، نوعاً هم قیمت‌هایشان مناسب نبود، ماشینت را به قیمت خوبی فروختی شکر الله سعیک، دوست‌تان چه می‌کند؟ می‌گوید حالا من یک چیزی گفتم، گفتم که الغاء شرط، این‌ها برای این بود که می‌خواستیم شرعیتش درست بشود و الا معلوم است که من این را به تو نقداً فروختم صد ملیون که از شما نسیه بخرم صد و پنجاه ملیون، پول نیاز داشتم و الا من هر روز می‌خواهم از فلان جا درس، بدون وسیله که نمی‌توانم بیایم. این معنایش این است که این الغاء شرط صوری است. بله، اگر بگوید حق داری، حق داری به من ماشین را نفروشی، اما این ناجوانمردی است، بالاخره ما یک گفت‌وگویی کردیم، تو هم می‌دانی نیاز من چیست، این زرنگی است، اما حق ندارد متهم کند شما را که این خلاف قرارمان بود.

پس باید برای این‌که تبانی منجر به شرط ضمنی نشود، هم تصریح بشود در ضمن بیع اول به الغاء شرط بیع دوم و هم این‌که این الغاء شرط دوم صوری نباشد، یعنی به این نحو باشد که اگر این دوست‌تان حاضر نشد که ماشین را به شما مجدداً بفروشد نسیه صد و پنجاه ملیون یک ساله، گفت سویچ ماشین را بده می‌خواهم بروم تهران، شما هم و لو در دل‌تان ناراحت می‌شوید اما سویچ را به او می‌دهید می‌گویید مال تو هست حق تو هست، اگر این‌جوری باشد که الغاء صوری نکنید این شرط ضمنی را، آن وقت صدق می‌کند که اذا لم یشرط و رضیا فلا بأس.

این یک مطلب. اگر مقصود آقای سیستانی این مطلبی است که ما توضیح می‌دهیم درست است.

[سؤال: ... جواب:] تعهدی اصلاً نیست، یک وعده اخلاقی است، هیچ تعهدی نیست. اما این‌که ایشان فرمود شرطی که در ضمن عقد یا قبل از عقد تصریح نشود، شرط ضمنی باشد به مجرد تبانی، این خیار می‌آورد مثل خیار غبن اما وجوب وفاء

نمی‌آورد، ما این را نمی‌فهمیم. به نظر ما اگر واقعا تبانی منشأ شرط ضمنی بشود، وجوب وفاء هم می‌آورد. شرط ضمنی در اجاره نماز و حج این است که پولش را باید اول بدهد مستأجر اما شرط ضمنی در کارهای دیگر مثل خیاطی نقاشی پولش را حالا [کل پول را] یا تنمه پول را آخر می‌دهند، این وجوب وفاء هم دارد. گفت‌وگو نمی‌کنند، می‌گویند حاضری یک ماه روزه بگیری برای پدر مرحوم ما؟ قیمتش این مبلغ است. می‌گویند باشد. شما هم از فردا شروع می‌کنی روزه گرفتن. او هم پول را نمی‌آورد. این خلاف شرع است. چون شرط به نحو تبانی است، گفت‌وگویی نشد ولی ظهور عرفی این است که پول این را اول بیاوری، متعارف این است. یا در حج هم همین‌طور است. اما نقاشی، طرف همان روز اول بگوید کل پول را بده، می‌گویند نه، فویش حالا متعارف این است که بخشی از پول را می‌دهند، همه پول را که اول نمی‌دهند، پول را بگیری بعد نیایی. این‌ها فرق می‌کند، این‌ها وجوب وفاء دارد، شرط‌های ناشی از تبانی وجوب وفاء هم دارد، فرق بین خیار و وجوب وفاء گذاشتن که شرط‌های ناشی از تبانی که تصریح نمی‌شود لاقبل العقد و لا بعد العقد این‌ها موجب خیار است ولی موجب وفاء نیست، خود آقای سیستمی هم بعید می‌دانیم به این ملتزم باشد.

### **نکته: کلام محقق تبریزی در تطبیق شرط ضمنی بر کار کردن زن در منزل**

در همین مثال ازدواج، آقای تبریزی می‌فرمودند مطلب‌شان هم قابل توجه است، حالا دیگران قبول نمی‌کنند. می‌فرمودند شرط ضمنی در عقد این است که زن کارهای متعارف را در خانه انجام بدهد، بچه‌دار بشود. طلبه سال‌ها در حجره بوده، آمده ازدواج کرده، زنش هم درس طلبگی خوانده، می‌گویند کار کردن بر زن واجب نیست، بچه‌دار شدن هم بر زن واجب نیست، قرص می‌خورد بچه‌دار نشود، یک روز دو روز طاقت می‌آورد این شوهر، بعدش صدایش در می‌آید می‌گویند پس برای چی من زن گرفتم؟ کار که نمی‌کنی، خودم ظهر می‌آیم خودم باید غذا بپزم، می‌گوئیم بعد از چند سال بچه‌ای پیدا کنیم می‌گوییم بر زن واجب نیست بچه‌دار شود. بله امتناع از تمکین کامل حرام است، اما من تمکین کامل سر جای خودش، قرص می‌خورم، حق دارد زن قرص بخورد بچه‌دار شود، شوهر حق ندارد بگوید قرص نخور، حقی ندارد. حکم اولی این است ولی خلاف شرط ارتکازی است. البته یک شرط ارتکازی هم به نفع زن‌ها هست مصلحت نیست آن‌ها را بگوییم! این مورد اختلاف است. از آقای خوئی آقای سیستمی سؤال کردند گفتند نه، شرط ارتکازی نیست زن در خانه شوهر کار کند، تعارف خارجی است، ولی می‌تواند کار هم نکند. اما عرض می‌کنم فرمایش آقای تبریزی خالی از وجه نیست. حداقل در آن بحث آبستن شدنش که باید بپذیریم.

## اشکال به آقای سیستانی: روایات "ان شاء اشتری" ظاهر در افاده عدم صحت شرط بیع دوم در بیع اول نیست

مطلب دومی که می‌خواهم عرض کنم این است که اینی که آقای سیستانی فرمود که روایاتی هم که می‌گوید ان شاء اشتری و ان شاء لمیشتر ان شئت بعت و ان شئت لم تبع این‌ها هم همین مضمون روایت علی بن جعفر را می‌خواهد بگوید که در ضمن بیع اول عینه شرط نکنید بیع ثانی را. ما به نظرمان خیلی روشن نیست این روایات این را بخواهد بگوید. من این روایات را اجمالا بخوانم.

[سؤال: ... جواب:] ایشان علی القاعدة بودنش را از این جهت می‌داند که اگر شرط بکنند بیع صوری می‌شود و این بازگشتش به دو معامله‌ای است که اصلا قصدشان ربا است، اصلا قصد جدی ندارند دو معامله را. البته ما هم این مطالب را متوجه نمی‌شویم. ما اتفاقا اگر شارع شرط را مباح می‌کرد قصد جدی می‌کردیم دو بیع را که در ضمن بیع اول شرط بیع ثانی شده برای این‌که از راه حلال سود ببریم. ... بحث قصد قربت یک بحث دیگری است. در معاملات انسان بخاطر اغراضی که دارد انتخاب می‌کند نحوه معامله را. من اگر شارع اجازه می‌داد در ضمن بیع اول شرط کنم بیع دوم را، چرا این بیع صوری بشود؟ من می‌بینم قرض ربوی حرام است، واقعا انشاء می‌کنم شما مالک این ماشین بشوید در مقابل صد ملیون و واقعا بعد انشاء می‌کنیم که این ماشین را از شما بخرم به صد و پنجاه ملیون یک ساله، اعتبار است دیگر، من قصد می‌کنم این اعتبار را ایجاد کنم برای رسیدن به پول حلال، چرا صوری بشود. حالا می‌فرمایید مرحوم شهید فرمود بیع صوری است، ما اشکال داریم چرا بیع صوری باشد، شرط هم بکنند چرا بیع صوری باشد. الان به این طلافروش‌ها به آن‌ها یاد می‌دهید شما می‌گویید طلای کهنه که می‌آورند این‌جور نیست که قبول کنید بعد معادلش طلای نو بدهید، طبعا طلای نو کمتر می‌دهند، مزد ساختش را حساب می‌کنند آن مالیات بر ارزش افزوده‌اش را هم حساب می‌کنند مثلا اگر دو مثقال طلای کهنه بگیرد دو مثقال طلای نو نمی‌دهد کمتر می‌دهد، می‌گویید این حرام است و لذا یاد می‌دهید می‌گویید آقای طلافروش بگوید آن دو مثقال طلای کهنه را خریدم به دو ملیون، این یک مثقال و مثلا نیم طلای ساخته نو را به شما فروختم به دو ملیون، بعد تهاتر می‌شود، او هم قبول می‌کند، تهاتر می‌شود، دو ملیون شما به او بدهکاری او هم به شما دو ملیون بدهکار است، تهاتر می‌شود، بگویی این صوری است؟ برای این‌که حلال بشود این کار را می‌کنیم، چرا صوری باشد؟ ... من این‌که طلای کهنه شما را دو ملیون بر می‌دارم، برای این است که می‌خواهم طلای نو به شما بفروشم به دو ملیون، آنجا سود می‌کنم می‌گویم حالا عیب ندارد دو ملیون طلای کهنه شما را بر می‌دارم اگر می‌آمدید می‌گفتید می‌خواهم طلا بفروشم پول می‌خواهم که معلوم نبود دو

ملیون بخرم از شما، هزار تا ایراد می‌گرفتند به این طلا کم می‌کردند از پول. و لذا اصلا من طلافروش که طلای کهنه از شما بر می‌دارم برای این است که می‌خواهم آن طلای نوی خودم را با سودهایی که در نظر گرفتم که یک متقال و نیم است، طلای کهنه شما دو متقال است، برای این‌که آن را به شما بفروشم دو ملیون این کار را می‌کنم. و لکن این صوری نمی‌شود، چرا صوری بشود؟ چرا بیع ربوی بشود؟ بیع ربوی این است که طلا به طلا بفروشید با زیاده در متقال. ... بنده عرض این است که برای حلال شدن یک شیء خود این حلال شدن قصد را جدی می‌کند در معامله، چرا صوری بشود؟

راجع به مطلب دوم عرض می‌کنم، این روایاتی که دارد ان شاء باع و ان شاء لمبیع حدودا ما جمع کردیم هفت تا روایت است و چند تا روایت دیگر هم می‌خوانیم، سریع من برخی از این‌ها را بخوانم: مثلا صحیحہ منصور بن حازم می‌گوید شخصی می‌آید پیش یک آقای می‌گوید پول به من بده بروم خرید کنم، بعد پول می‌گیرد می‌رود خرید می‌کند می‌آورد تحویل صاحب پول می‌دهد، صاحب پول این کالا را که گرفت، مجدداً به این آقا می‌فروشد نسیه، یعنی این آقا واسطه شد برای این‌که کالا را بخرد مثل همین بانک، الان شما می‌روید از بانک پول می‌گیرید ماشین می‌خرید بعد بانک این ماشین را که خریدید به شما اقساطی می‌فروشد، برای بانک خریدید صد ملیون ولی بانک به شما اقساطی می‌فروشد مثلاً در ضمن اقساط چند ساله دویست ملیون. امام در این‌جا فرمودند اگر شما بخواهید این ماشین را نخرید می‌توانید نخرید؟ بعد از این‌که برای بانک خریدید ماشین را به صد ملیون بگویی آقا بانک خوشم نیامد از این ماشین، این ماشین برای خودت، خداحافظ، آلیس ان شاء اشتري و ان شاء ترک و ان شاء البایع باعه و ان شاء لمبیعه قلت نعم قال لا بأس.

این روایت چه می‌خواهد بگوید؟ این روایت آیا می‌خواهد بگوید شمایی که برای این بانک رفتی ماشین بخردی، چون بانک که نمی‌تواند تعیین کند چه ماشینی شما می‌خواهید، شما از بانک پول می‌گیرید می‌روید ماشین می‌خرید، انتخاب با شماست، ولی ماشین را برای بانک می‌خرید نه برای خودتان بعد بانک ماشین را نسیه به شما می‌فروشد. یک احتمال در این روایت این است که حضرت می‌خواهد بفرماید باید شما این ماشین را برای بانک بخری نه برای خودت، کلاه نباشد در کار، کنایه بشود آلیس ان شاء اشتري و ان شاء ترک که شمایی که رفتی ماشین خریدی با پول بانک اگر بعداً از بانک این ماشین را بخواهی نخری بتوانی نخری و بانک هم اگر خواست نفروشد بتواند به شما نفروشد، و ان شاء البایع باعه و ان شاء لمبیعه، این شاید برای تاکید بر این نکته است که واقعا شما این ماشین را برای بانک بخرید نه برای خودتان. چون اگر برای خودتان بخرید با پول بانک، خب صد ملیون پول بانک است رفتید ماشین برای خودتان خریدید و دیگر چطور به بانک صد و پنجاه ملیون بدهید، این می‌شود

رَبَا. باید این ماشین را بطور حقیقی و جدی و نه صوری برای بانک بخرید، علامت این که برای بانک خریدید این است که بعد از این که خریدید این ماشین را بخواهید از بانک بخرید بخواهید نخرید آزاد باشید، بانک بخواهد بفروشد به شما نخواهد بفروشد آزاد باشد.

شاهد بر این احتمال که اگر این احتمال را بگوییم ربطی به بحث ما پیدا نمی کند که آقای سیستانی فرمود مربوط به همین بحث اشتراط بیع دوم در ضمن بیع اول است... [سؤال: ... جواب:] دقت کنید! الرجل یرید ان یتعین من الرجل عینة فیقول له الرجل انا ابصر بحاجتی منك فاعطنی حتی اشتری، شما می روی به این آقا که بانک است می گویی من خودم می دانم نیاز به کدام ماشین دارم به پول بده بروم ماشین بخرم، بعد می آید به بانک می گوید این ماشین را خریدم بعد این ماشین را از بانک نسبه می خرید. ... به بانک می دهد، تمام شد؟ بعد دوبرتبه از بانک نسبه می خرد. ... امام هم تاکید می کنند طبق این روایت به همین مطلب که ماشین را حتما برای بانک بخرید. ... این بیان عرفی این است که الان ماشین برای بانک است، اختیار ماشین را بانک دارد، اختیار خرید ماشین را هم شما دارید.

قرینه بر این مطلب را از روایات دیگر بخوانم. در صحیح محمد بن مسلم دارد انما یشتریه منه بعد ما یملكه، می گوید اشکال ندارد چون بعد از این که این بانک مالک این ماشین شد شما این ماشین را از بانک می خرید، قبلا این ماشین را از بانک نخریدید، یعنی آلیس ان شاء اشتری و ان شاء لمیشتر کنایه از این است که شراء این ماشین از بانک بعد از خریدن این ماشین برای بانک باشد. یا در روایات دیگر: انما البیع بعد ما یشتریه.

انشاء الله در جلسه آینده این مطلبی که مهم است که عرض می کنیم که آیا انسان یک شرطی یک قراردادی ببندد که بر اساس آن شرط یا قرارداد مجبور بشود به یک بیع یا شراء، آیا این باعث می شود این بیع و شراء ایراد پیدا کند؟ باید انسان هنگام بیع و شراء ان شاء اشتری و ان شاء لمیشتر ان شاء باع و ان شاء لمیبیع باشد که نتیجه اش این می شود خیلی از قرار دادها مشکل پیدا می کند چون انسان گاهی بخاطر قراردادی که قبلا دارد، شرطی که قبلا دارد ملزم است به انشاء بیع جدید. در همین مثال معاملات بانکی ماشین را باید بخری از بانک، نخری تخلف است، بانک می گوید مگر من بنگاه ماشین هستم که هر کی می آید یک ماشین می خرد با پول من و می گذارد این جا و می رود.

اگر این بحث که یکی از شرائط بیع این است که در هنگام بیع آزادی داشته باشید در بیع و شراء، اگر این شرط از این روایات استفاده بشود مشکلاتی درست می شود. در همین سفارش ساخت، شما سفارش می دهید به یک کارخانه می گوید ده تا یخچال بساز من از شما می خرم، موقعی که او ساخت ملزم هستی بخری، او هم ملزم است بفروشد.

ان شاء باع و ان شاء لمبيع نیست، ان شاء اشتری و ان شاء لمیشتر نیست. آن وقت این یک مشکلی تولید می‌کند، تامل بفرمایید ببینیم آیا مفاد این روایات همین است که انسان باید مختار باشد هنگام بیع و شراء یا نه، این روایات کنایه از این است که کسی که چیزی را می‌فروشد باید مالک باشد بفروشد، کسی که می‌خواهد یک چیزی را بخرد بعد از این که بایع مالک شد از او بخرد که یک مطلب عقلانی هست.

ان شاء الله در جلسه آینده این بحث را بیشتر باز می‌کنیم و بعد وارد بحث حیل ربا می‌شویم ان شاء الله.

### ادامه بررسی مبطل بودن شرط بیع دوم در بیع اول

#### جلسه 16-111

چهارشنبه - 99/12/06

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين سیما بقية الله في الارضين و اللعن علی أعدائهم أجمعين.

بحث در این بود که از برخی از روایات ممکن است استفاده بشود که شخصی که بیع می‌کند متاعی را و شخص دیگری آن متاع را می‌خرد، باید در هنگام بیع و شراء اختیار کامل داشته باشند، هیچ الزام قبلی نداشته باشند به انجام این بیع و این شراء که اگر این شرط در معاملات مطرح بشود، بسیاری از قراردادها دچار مشکل می‌شود.

#### بررسی دو شبهه در عقد استصناع

از جمله همین عقد استصناع، سفارش ساخت که بحث مهمی هست، شما می‌روید از یک کفاش تقاضایی می‌کنید کفشی به تناسب پای شما بدوزد، کفش را می‌دوزد، شما این سفارش ساخت که کردید داخل در چه عقدی است؟ قبلا بیع و شرائی بین شما واقع شد؟ شرائط بیع و شراء مگر مراعات شد؟ او را اجیر کردید؟ اجیر کردید که در مواد اولیه خودش عملی انجام بدهد، چه ربطی به شما دارد؟ آیا قراردادتان این است که او ملتزم است به تهیه این کفش و فروش آن بعد از تهیه کفش و شما هم ملتزمید که بعد از تهیه کفش آن را بخرید؟ بحث است که اصلا این جور توافق الزام‌آور است یا الزام‌آور نیست؟ چه فرقی می‌کند با یک وعده ابتدائی؟ دو نفر دوست هستند از مشهد می‌آیند قم، با هم دیگر توافق می‌کنند که گاهی او دعوت کند دوستش را، گاهی دوستش او را دعوت کند که به آن‌ها سخت نگذرد، به خانواده‌هایشان سخت نگذرد، این یک نوع تواعد است، الزام‌آور هم نیست، فرقی با این مورد که من می‌گویم شما برای من کفش بدوز، من آن را خواهم خرید، او هم می‌گوید که من کفش تهیه می‌کنم و به شما خواهم فروخت، وعده هم به هم می‌دهند، این چه مقدار الزام‌آور است؟ خود این بحثی است.

اما یکی از شبهاتی که در عقد استصناع و سفارش ساخت مطرح است این است که حالا بر فرض بگوییم الزام‌آور است آن توافق قبلی که بعدا من این را از شما خواهم خرید و شما هم ملتزم باش که به من بفروشی، آیا این تولید اشکال نمی‌کند در این بیع و شراء بعدی؟ آلیس ان شاء اشتری و ان شاء لمیشتر، آلیس ان شاء باع و ان شاء لمیبیع قلت بلی قال فلا بأس، در این جاها نمی‌آید؟ این یک بحث مهمی است. یا مثلا شما می‌روید به یک عمده‌فروش که جنس آماده ندارد، می‌گویید برو از خارج فلان مقدار جنس بیاور، قرارداد می‌بندید که او جنس بیاورد و به شما بفروشد، شما هم از او بخرید، توافق می‌کنید، او هم از خارج جنس می‌آورد، شاید چه بسا مشتری دم دستی غیر از شما نباشد، اگر شما نخرید او دچار مشکل بشود یا شما به اعتماد او چه بسا بیعانه هم به او داده‌اید، صبر کردید او جنس وارد کند و از او بخرید، اگر او به شما نفروشد شما دچار مشکل می‌شوید. آیا این توافق و قراری قبلی به این‌که بعدا که آن شخص کالا را وارد کرد حتما به شما می‌فروشد و شما هم حتما آن را می‌خرید، این مانع از صحت این بیع و شراء است در آینده؟ این بحثی است که باید با توجه به این روایات حل بشود.

غیر از این بحث که عرض کردم که اساسا این جور توافق داخل در اوفوا بالعقود است یا شبیه همان تواعدی است که دو همشهری که به قم می‌آیند با همدیگر تواعدی می‌بندند که همدیگر را به سور دعوت کنند که اذیت نشوند در شهر غریب، اگر شبیه آن باشد که آن الزام‌آور نیست، حق‌آور نیست، غیر از این اشکال اشکالی که فعلا ما به دنبالش هستیم که ببینیم حل می‌شود یا نه بررسی این روایات است که ممکن است گفته بشود شرط نفوذ بیع و شراء این است که در هنگام بیع و شراء بایع ان شاء باع و ان شاء لمیبیع باشد، مشتری هم ان شاء اشتری و ان شاء لمیشتر باشد.

مثال سومی هم بزنم، همین ریپو که الان شما جنسی را نقد به شخصی می‌فروشید شرط می‌کنید سال آینده او به شما بفروشد این جنس را با نرخ روز یا با نرخ مشخصی، که نوعا این بیع را صحیح می‌دانند اما در ضمن بیع اول شرط شد بیع ثانی، این خلاف آلیس ان شاء اشتری و ان شاء لمیشتر و ان شئت بعث و ان شئت لمتبّع نیست؟ یا همین که شما می‌روید برای بانک ماشین می‌خرید نقدا به صد ملیون بعد بانک به شما این ماشین را نسیه می‌فروشد به صد و پنجاه ملیون، هنگامی که شما برای بانک می‌خرید اگر بگویید که من زحمت کشیدم برای شما ماشین خریدم بعد که خریدم دیدم مناسب نیست این ماشین یا ماشین افت قیمت کرد، بازار ماشین پایین آمد، معجزه شد، شما پشیمان بشوید، هیچ‌گاه بانک قبول نمی‌کند. البته بانک‌ها می‌دانند چکار بکنند که این وضع پیش نیاید، اما از نظر شرعی بالاخره شرط است بر شما که حتما این را از بانک بخرید، بانک که انبار ماشین ندارد که این ماشین‌ها را که مردم می‌خرند برای بانک نگهداری بکند.

ما این روایات را بررسی کنیم:

### روایت اول دال بر عدم جواز اشتراط بیع دوم در بیع اول (صحیحه اولی منصور بن حازم)

روایت اول صحیحه منصور بن حازم بود که داشت: الرجل یرید ان یتعین من الرجل عینة، شخصی می‌خواهد بیع العینة با دیگری ببندد، این متقاضی بیع العینة می‌گوید چرا شما که صاحب سرمایه‌اید بروید خرید کنید کالا را، انا ابصر بحاجتی منک، من آشنا هستم به آن کالای مورد نیاز خودم، فاعطنی حتی اشتری، پول به من بده بروم کالا بخرم، فیأخذ الدراهم فیشتري حاجته ثم یجیء بها الی الرجل الذی له المال، آن کالا را می‌آورید، شما می‌تقاضی بیع العینة به آن صاحب سرمایه تحویل می‌دهید، دیگر ادامه ندارد سؤال، ظاهرش این است که بعد که این کالا را به او تحویل دادید نقد خریدید، حالا می‌خواهید از او نسیه بخرید، این‌جا روایت دارد ألیس ان شاء اشتری و ان شاء ترک، شما می‌تقاضی بیع العینة که ظاهرش این است که این سؤال شبیه همین خرید و فروش ماشین است که برای بانک می‌خرند بعد نسیه بانک می‌فروشد به این افراد که متقاضی وام خرید خودرو هستند، شما اگر نخواهید بخرید این ماشین را از بانک می‌توانید نخرید؟ یا بانک اگر نخواست این ماشین را به شما نسیه بفروشد می‌توند نفروشد؟ قلت نعم، عرض کردم بله، قال لا بأس، حال که این‌طور است اشکالی ندارد. یعنی اگر این‌طور نبود اشکال دارد.

### روایت دوم (صحیحه اولی ابن حجاج)

روایت دوم: صحیحه عبدالرحمن بن الحجاج قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یجیننی یطلب المتاع فأقول له علی الربح ثم اشتریه فابیعه منه، شخصی می‌آید کالایی می‌خواهد من آن کالا را ندارم می‌گویم اگر بخرم یک ملیون شما از من چند می‌خرید می‌گوید من از شما می‌خرم یک ملیون و دویست، بعد می‌روم کالا را می‌خرم می‌آورم به این متقاضی می‌فروشم، فقال ألیس ان شاء أخذ و ان شاء ترک قلت بلی قال فلا بأس. [سؤال: ... جواب:] می‌شود روایت فرض نسیه بکند مخصوصا که اگر نقد باشد چرا خودم نمی‌روم بخرم، واسطه می‌فرستم، بیشتر با نسیه می‌خورد. اما گاهی هم این آقا کالا را ارزان‌تر می‌تواند بخرد، وارد است در تهیه این کالا، او می‌رود می‌خرد بعد من از او می‌خرم.

فقال ألیس ان شاء أخذ و ان شاء ترک قلت بلی، این آقای متقاضی کالا اگر خواست می‌تواند از تو نخرد؟ شما کالا خریدی می‌گویی بنده خدا! من بخاطر حرف تو رفتم کالا را خریدم، بیا از من بخر طبق توافق، اگر مشتری و این متقاضی بگوید خیر پشیمان شدم، حق دارد یا حق ندارد؟ قلت بلی، عرض کردم چرا، حق دارد، قال فلا بأس به، اشکال ندارد.



در ادامه، این روایت یک مطلبی دارد ما نمی‌فهمیم. ادامه‌اش این است: قلت فان من عندنا یفسده، همین را بعضی‌ها ایراد می‌گیرند، قال و لم؟ حضرت فرمود چرا؟ قلت قد باع ما لیس عنده، می‌گویند چیزی را که ندارد فروخته است، قال فما یقول فی السلم؟ در بیع السلم هم بایع ندارد و می‌فروشد، قلت بلی قال فانما صلح من اجل انهم یسمونه سلم؟ بیع سلم چون سلم است صحیح است؟ حالا اگر نقد بود صحیح نبود؟ ان ابی کان یقول لا بأس ببیع کل متاع کنت تجده فی الوقت الذی بعته فیه، پدرم امام باقر علیه السلام می‌فرمود فروش کالایی که در وقت تحویل مالک آن هستی اشکال ندارد. حالا یا تعبیر این است که کنت تجده فی الوقت الذی بعته فیه، که ظاهراً وقت تحویل است. [سؤال: ... جواب:] قد باع ما لیس عندک چیست؟ آن‌ها هم اشکال می‌کردند می‌گفتند باع ما لیس عندک. ... کنت تجده فی الوقت الذی بعته فیک یعنی در زمان تحویل می‌توانی آن را پیدا کنی.

این ذیل تناسبش با این است که قبلاً من کالا را می‌فروشم به این مشتری، منتها بیع سلم نیست، بیع حال است، کلی فی الذمة می‌فروشم، می‌رود پیش یک آقای می‌گوید کتاب مکاسب می‌خواهم، می‌گوید باشد، می‌فروشم به شما، کتاب مکاسب چاپ بیروت مثلاً پنجاه هزار تومان، بعد زنگ می‌زند به کتاب‌فروش دیگر می‌گوید یک دوره کتاب مکاسب برای من بفرست، این را بعضی‌ها می‌گفتند درست نیست، قد باع ما لیس عنده که در این روایت فرمود چه اشکالی دارد؟ مشکلی ندارد. این چه تناسبی دارد با آن صدر روایت؟

[سؤال: ... جواب:] مگر در این روایت فرض کرد در زمان بیع مالک نیست؟ گفت اشریه فابیعه منه، کالا را می‌خرم بعد می‌فروشم، قلت فان من عندنا یفسده قال و لم قلت قد باع ما لیس عنده. ... اگر لو فرض قبل من به شما بفروشم کالا را و بعد بتوانم بروم تهیه کنم به شما بدهم، اگر این اشکال ندارد پس چرا فرمودید ألیس ان شاء اخذ و ان شاء ترک. جمع بین ألیس ان شاء اخذ و ان شاء ترک و بین این‌که این اشکال قد باع ما لیس عنده درست نیست، جمع بین این دو مطلب تهافت دارد. و لذا به نظرم این روایت یا سقطی دارد یا مشتمل بر اضطراب است. ... در روایت که فرض نشد هنوز قبل از تحویل به او می‌فروشد. ... این‌که ما بگوییم سائل این‌جور فهمید که ثم اشریه فابیعه منه قبل ان أقبضه [درست نیست چون] ظاهر قد باع ما لیس عنده این است که باع ما لایملکه و الا شما کالایی که امانت دست دوست‌تان است ملک شماست نمی‌توانید بفروشید؟ بعید است که این را بگویند.

این عبارت ابهام و غموض دارد. باید این‌جور توجیه کنیم بگوییم در دو فرض ایراد ندارد: یک: قبلاً کلی فی الذمة بفروشیم به متقاضی بعد برویم از جایی تهیه کنیم به او بدهیم. این اشکال ندارد. دوم این‌که بدون هیچ الزام قبلی، صرف گفت‌وگو باشد، توافق می‌کنیم که بعداً به این آقا بفروشیم، هیچ الزام‌آوری هم نیست. بروم کالا تهیه کنم

بیاورم به او بفروشم، این هم اشکال ندارد. ولی بهرحال این روایت خالی از اضطراب نیست.

### روایت سوم (روایت ابن ابی عمیر)

روایت سوم روایت ابن ابی عمیر عن یحیی بن حجاج عن خالد بن الحجاج که در بعض نسخ دارد خالد بن نجیح، قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یجیء فیقول اشتر هذا الثوب و اربحک کذا و کذا، این ثوب را بخر و من به تو سود می‌دهم، حالا احتمالا ثوب شخصی بود، ممکن هم هست هذا اشاره به نوع ثوب باشد، این نوع ثوب را بخر و اربحک کذا و کذا قال ألیس ان شاء ترک و ان شاء اخذ؟ قلت بلی قال لا بأس به انما یحلل الکلام و یحرم الکلام. که معرکه آراء است معنای این روایت. ولی این قسمت ألیس ان شاء ترک و ان شاء اخذ ظاهرش این است: شما که به او می‌گویید اشتر هذا الثوب و اربحک کذا و کذا اگر رفت خرید می‌تواند به شما بفروشد؟ و اگر شما خواستید بعد از خرید او می‌توانید نخرید؟ عرض کرد اشکالی ندارد، بله همین‌جور است، بعد از این‌که او خرید می‌تواند به من بفروشد، فرمود اگر این‌طور است اشکال ندارد. سند روایت البته ضعیف است، خالد بن نجیح توثیق ندارد حتی خالد بن حجاج هم توثیق ندارد.

[سؤال: ... جواب:] راه‌هایی که ما می‌شناسیم توثیقی به ذهن‌مان نمی‌آید. یک راه‌های به قول خود آن آقایانی که شما آشنا هستید راه‌های پلیسی است برای تصحیح و تضعیف، ماه راه‌های پلیسی خیلی بلد نیستیم.

[سؤال: ... جواب:] صحیحه منصور، انا ابصر بحاجتی منک، او کلی است. چرا حضرت در روایت فرمود ألیس ان شاء اشتری و ان شاء ترک و ان شاء باعه و ان شاء لم یبعه، ابتداء در ذهن می‌آید یعنی در هنگامی که شما این کالا را می‌خرید از این آقا هیچ الزامی نه شما به خرید دارید نه او به فروش، ظاهرش این است. مثل مشتری ماشین از بانک نباشید که الزام دارد که این ماشین را که برای بانک خرید از نمایندگی ایران‌خودرو ملزم باشد که از بانک نسیه بخرد، ظاهر ابتدائی روایت این است.

[سؤال: مروی عنه صفوان نیست؟ جواب:] طبقه‌شان نمی‌خورد ظاهرا. حالا مردد است بین خالد بن نجیح و خالد بن حجاج.

### روایت چهارم (صحیحہ معاویة بن عمار)

روایت چهارم صحیحہ معاویة بن عمار قلت لابی عبدالله علیه السلام یجیئنی الرجل یطلب بیع الحریر و لیس عندی منه شیء فیقولنی علیه و اقلوله فی الربح و الاجل، خوب دقت کنید یعنی از من می‌خواهد حریر بخرم و به او نسیه بفروشم، ثم اذهب فاشتری له الحریر، حالا اشتری له الحریر را باید این‌جور معنا کنیم که حریر می‌خرم

من مالک می‌شوم اما هدفم این است که به او بفروشم، نه این‌که اشتري له الحریر یعنی به وکالت از او برای او حریر می‌خرم، فاشتری له الحریر فادعوه الیه فقال رأیت ان وجد بیعا هو احب بما هو عندک أیستطیع ان ینصرف الیه؟ این آقای که حریر را برای او خریدی آوردی به او می‌گویی بیا برای حریر خریدم، [آیا] می‌تواند بگوید نه، اتفاقا داشتم در بازار قدم می‌زدم دیدم یک حریری ارزان‌تر از آنی که تو خریدی بود، حق دارد که امتناع کند از خرید این حریر؟ او وجدت انت ذلک، یا تو یک مشتری چرب‌تری پیدا کردی، یک مشتری ساده‌تری پیدا کردی به او گران‌تری می‌توانی بفروشی، حق داری؟ قلت نعم فقال لا بأس.

### روایت پنجم (صحیحہ ثانیہ ابن حجاج)

روایت پنجم صحیحہ عبدالرحمن بن الحجاج، این هم دارد که سألت ابا عبد الله عليه السلام عن العينة فقلت يأتيني الرجل فيقول اشتر المتاع و اربح فيه كذا و كذا فأراوضه على الشيء من الربح يعني با او چک‌وچانه می‌زنیم که چقدر سود می‌گیرید، فنتراضی به، بالاخره راضی می‌شویم به یک مقدار، ثم انطلق فاشتری المتاع من اجله لولا مكانه لم أُرده ثم أتیه البیع فابیعه، این‌جا خیلی روشن، گفت می‌خرم اگر این آقا تقاضا نمی‌کرد که نمی‌خریدم ولی بعد می‌آورم به این آقا می‌فروشم به این آقای متقاضی، خیلی روشن کرد که برای خودم می‌خرم بعد می‌آیم به این آقا می‌فروشم، فقال ما أرى بهذا بأسا لو هلك منه المتاع قبل ان تبیعه اياه كان من مالک، اگر این متاع تلف بشود از جیب تو می‌رود قبل از فروش به این متقاضی، و هذا علیک بالخیار، و این متقاضی هم اگر بخواهد از تو می‌خرد نخواهد نمی‌خرد، این‌طور است دیگر، اگر این‌طور است فلست أرى به بأسا.

ما عرض‌مان این است که به احتمال معتدبه، نمی‌گویم قوی، احتمالی که منافات با ظهور ندارد، یعنی محتمل است که مراد این باشد این‌ها عنوان مشیر هستند برای این‌که نشان بدهند بیع صوری نیست، واقعا برای خودت می‌خری و بعد واقعا بعد از این‌که برای خودت خریدی به او می‌فروشی، این‌طور نیست که برای او بخری. این علامتش این است که او می‌تواند بگوید برای من که نخریدی، من نمی‌خواهم. اما آیا مازاد بر این هم باید هیچ توافق قبلی نباشد بر این‌که برو این کالا را بخر و من حتما از تو می‌خرم؟ از روایت این هم استفاده می‌شود؟

### صوری بودن بیع در وام‌های بانکی برای خرید خودرو و خرید مسکن

ما حرف‌مان این است: آیا بیش از این‌که می‌خواهند بیان کنند بیع صوری نباشد، الان این ماشین‌های که می‌خرند واقعا صوری است. اصلا این ماشین را برای خودش می‌خرد، اصلا می‌رود می‌خرد بعد برای پولش تازه کل پولش را هم که بانک نمی‌دهد

یا همین خانه که وام مسکن، وام مسکن هم آخر همین است، شما مسکن را برای بانک باید بخرید، بعد نسیه به خودتان بفروشید، کی این کار را می‌کند، می‌رود قول‌نامه می‌نویسد مسکن را برای خودش می‌خرد، بعد می‌رود بانک وام مسکن را می‌گیرد، بانک می‌گوید آن قول‌نامه فسخ. خب اگر قول‌نامه‌مان فسخ باشد آن بایع آپارتمان به من چند ماه قبل این آپارتمان را به من ارزان فروخته شده دو برابر، تا اقاله کنیم آن سازنده آپارتمان آن بایع می‌گوید نه به تو می‌فروشم نه به بانک، مگه اقاله نکردیم؟ بسم الله، پولت آماده است، بیا برو، برو دنبال خرید یک آپارتمان جدید.

[سؤال: ... جواب:] ماشین که می‌خرید بعد می‌روید وام می‌گیرید شرعیش چیست؟ حالا به آپارتمان هم می‌رسم. شرعیش این است که ماشین را برای بانک بخرید، بعد، از بانک نسیه بفروشی به خودت، و الا نمی‌توانی که ماشین را برای خودت بخری به پنجاه ملیونی که بانک وام می‌دهد بعد به بانک باید هفتاد ملیون بدهی این‌که می‌شود ربا، بانک می‌گوید ماشین را برای من بخر به پنجاه ملیون نقد بعد نسیه من بانک به تو می‌فروشم به اقساط هفتاد ملیون، بیع نقد به نسیه می‌کند. در آپارتمان هم همین است. حالا مثال آپارتمان زدیم. می‌گوییم این‌ها خلاف واقع صوری است و این روایات می‌خواهد جلوی این را بگیرد، برای چه صوری است؟ برای این‌که الان شما می‌روید آپارتمان می‌خرید چند ماه می‌گذر آپارتمان گران می‌شود بعد نوبت سند که می‌رسد آن وقت بانک وام می‌دهد، می‌روید بانک می‌گویید این قول‌نامه و وقت وام هم که رسیده، بانک می‌بیند اگر به شما صد ملیون وام بدهد بعد می‌خواهد دویست ملیون پس بگیرد این می‌شود ربا می‌گوید این آپارتمان را برای من بخر نقدا، حالا و لو بخشی از آن به اندازه صد ملیون بعد به خودت نسیه بفروش دویست ملیون، شما قبلا این آپارتمان را خریدی چند ماه پیش، بانک چکار می‌کند؟

[سؤال: ... جواب:] هنوز سند نخورده به نامش، چند ماه قبل رفته قول‌نامه نوشته، چند ماه بعد می‌خواهند سند بزنند، این خریدار وام بانکی دارد در بانک مسکن مثلا. ... این‌طور نیست. همان قول‌نامه چند ماه قبل را می‌برند.

کلام در این است که این بانک اگر بخواهد بگوید شما بدهکاری به این فروشنده آپارتمان؟ بیا این صد ملیون را به شما می‌دهیم برو بدهیت را اداء کن دویست ملیون به ما بده. این می‌شود قرض ربوی این کار را نمی‌کنند. راه متعارفش این است که بانک می‌گوید برای من بخر این آپارتمان را بعد به خودت نسیه بفروش. این‌که صوری است. برای این‌که من که قبلا خریدم اگر بخواهم اقاله کنم با بایع بعد بایع به این بانک بفروشد اصلا این کاملا صوری است چون تا بایع بفهمد اقاله است بعد از اقاله می‌گوید من نه به شما دیگه می‌فروشم این آپارتمان را به آن قیمت قبلی نه به بانک. اگر می‌گویید که نه، بانک به من مشتری می‌گوید تو به من بفروش نقدا این آپارتمان را که خریدی به این صد ملیون، بعد من نسیه به تو می‌فروشم به دویست ملیون چند ساله

اقساطی، این که دقیقا همان بیع العینة است ولی این هم باشد نباید شرط بشود در ضمن بیع اول بیع دوم در حالی که قطعا شرط می شود در بانک. اگر شما بگویی آقای بانک به شما فروختم صد میلیون را بده، صد میلیون را بگیری به بانک بگویی دیگه از شما نمی خرم، بانک می گوید مگر من دنبال خرید خانه هستم؟

وانگهی خود بانک ها هم می گویند این دومی نیست همان اولی است و لذا چک را می دهند دست آن فروشنده، دست شما نمی دهند، اصلا چک را به نام آن فروشنده صادر می کنند.

[سؤال: ... جواب:] شریکی که هنوز در قید حیات نیست! چون هنوز بحثی نشده با بانک. یعنی شما از اول قبل از قول نامه وکالت می گیرید از بانک که برای خودتان و برای بانک بخرید؟ اگر این جور است بعدش بانک می گوید من شریکم در این خانه، وام هم به شما نمی دهم خانه ام را بده.

پس قدر متیقن این است که این روایات می خواهد بگوید بیع صوری نشود، واقعا برای خودت بخری، بعد بفروشی نسیه گران تر به آن متقاضی نه این که برای او بخری بعد همه این ها صوری باشد.

[سؤال: ... جواب:] به عنوان احتمال عرض می کنم قرائنش را بعد [می گویم].

### روایت ششم (صحیحه ثانیه منصور بن حازم)

روایت ششم صحیحه منصور بن حازم سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل طلب من رجل ثوبا بعينة قال ليس عندي بايع گفت من این ثوب را ندارم، هذہ دراهم، بیا این پول را بگیر فخذها فاشتر بها فخذها فاشتری بها ثوبا کما یرید ثم جاء به أیشتریه منه؟ پول گرفت این متقاضی ثوب رفت ثوب را خرید، ثم جاء به، ثوب را آورد به صاحب دراهم داد، أیشتریه منه؟ آیا حق دارد این متقاضی این ثوب را بخرد از این شخص؟

[سؤال: ... جواب:] فاشتری بها ثوبا کما یرید ثم جاء به، أیشتریه منه؟ این ظاهرش این است که همین متقاضی ثوب آمد پول را از من گرفت رفت ثوب خرید آورد به من داد، برای صاحب پول خرید بعد شرعا اشکال ندارد که مثلا نسیه، چون پول نداشت آن متقاضی، نسیه گران تر بخرد؟

فقال أليس ان ذهب الثوب فمن مال الذی اعطاه الدراهم، آیا این طور نیست که اگر این ثوب تلف بشود مثلا کیف دزد، موبایل دزد، لباس دزد، یک لباس دزدی بیاید سریع از دست این بنده خدا این لباس را بقاید و سوار موتور برود، فمن مال الذی اعطاه الدراهم، از مال کی تلف می شود؟ از مال آن صاحب پول تلف می شود؟ قلت بلی، یعنی واقعا برای او خریده، قال ان شاء اشتری و ان شاء لمیشتر؟ این متقاضی که برای این صاحب دراهم این ثوب را خرید اگر بخواند می تواند بگوید نخیر من دیگر این ثوب را نمی خواهم، نظرم برگشت؟ قلت نعم قال لا بأس.

ان شاء الله ادامه بحث در جلسات آینده. ببینیم راجع به این روایات بر فرض شما بگویید شرط است اختیار داشتن در هنگام بیع بدون الزام و التزام قبلی محدوده این شرط چه مقدار هست؟ این هم بحث مهمی است که ان شاء الله راجع به اینها باید بررسی بشود.

و الحمد لله رب العالمین.

**ادامه بررسی مبطل بودن شرط بیع دوم در بیع اول**

**جلسه 17-112**

**چهارشنبه - 9/12/13**

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى  
اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ  
أَجْمَعِينَ.

بحث در روایاتی بود که مفادش این بود که مشتری هنگام خرید کالا از بایع باید مختار باشد، ان شاء اشتري و ان شاء لميشتري، بايع هم در هنگام بيع بايد مختار باشد ان شاء باع و ان شاء لميبيع.

بحث در این بود که آیا از این روایات ما یک قاعده عامه می فهمیم که بر اساس این قاعده عامه مثلا ریبو هم اشکال دارد که من امروز یک کالایی را به شما نقدا می فروشم شرط می کنم که یک سال دیگر نقدا به من بفروشید، بيع دوم ناشی است از لزوم وفاء به شرط، ان شاء باع و ان شاء لميبيع و ان شاء اشتري و ان شاء لميشتري طبعاً نیست.

**احتمالات صارفه در روایات مقام از تاسیس یک قاعده عامه**

ما ادعاءمان این است که از این روایات قاعده عامه استفاده نمی شود؛ بلکه اولاً محتمل است این روایات مفادش بیان و تاکید بر این باشد که انسان چیزی را که می فروشد اول خودش باید مالک بشود و بعد به مشتری بفروشد، اگر شما پول می دهید به زید که برود ماشین بخرد و نسیه بردارد، اول باید ماشین را برای شما بخرد نقدا و بعد به خودش نسیه بفروشد نه این که برود اول ماشین را برای خودش بخرد که در حقیقت می شود قرض ربوی، پول را از شما گرفت برای خودش ماشین خرید اقساط آن پول را با مبلغ اضافی به شما بر می گرداند، این می شود قرض ربوی.

**آخرین روایت باب، روایت ابن ابی عمیر**

ما آخرین روایاتی را هم که در اینجا هست عرض کنیم. ما تا حالا شش روایت خواندیم راجع به ان شاء اشتري و ان شاء لميشتري، ان شاء باع و ان شاء لميبيع، آخرین

روایت روایت ابن ابی عمیر است در وسائل جلد 18 صفحه 41 از حفص بن سوقة از حسین بن منذر، حسین بن منذر توثیق ندارد مگر بناء بر مبنای مثل میرزای حسین نوری که مشایخ ابن ابی عمیر و لو با واسطه ثقات هستند، عرفوا بانهم لایروون و لایرسلون الا عن ثقة، ایشان فرمودند اطلاقش شامل روایات مع الواسطة ابن ابی عمیر هم می‌شود. و لکن همان‌طور که آقای زنجانی دارند، آقای صدر در بحوث فقه مطرح کردند، قدرمتیقن از لایروون الا عن ثقة روایت بالمباشرة است که خودشان روایت نمی‌کنند مگر از ثقة، خودشان ارسال نمی‌کنند مگر از ثقة. و لذا این سندش مشکل می‌شود.

قلت لابی عبدالله علیه السلام یجیننی الرجل فیطلب العینة فاشتری له المتاع مرابحة ثم ابیعه اياه ثم اشتریه منه مکانی، من می‌روم کالایی را می‌خرم برای زید، یعنی به این هدف که به زید بفروشم کالایی را می‌خرم، ماشین می‌خرم به این هدف که به زید بفروشم، ثم ابیعه اياه، سپس با زید قرارداد بیع را امضاء می‌کنم ثم اشتریه منه مکانی، بعد، از زید این ماشین را نسبتاً می‌خرم، قال اذا كان بالخيار ان شاء باع و ان شاء لم یبع و كنت انت بالخيار ان شئت اشتریت و ان شئت لم تشتر فلا بأس.

این راجع به بیع العینة است. شبیه روایت علی بن جعفر می‌شود که باید در ضمن بیع اول شرط نشود بیع نسیه‌ای که بعد می‌خواهیم انجام بدهیم، ثم ابیعه اياه ثم اشتریه منه، این اشتریه منه ظاهرش این است که نسیه است و الا این چه کار غیر عقلایی است؟ اشتری له المتاع مرابحة ثم ابیعه اياه ثم اشتریه منه مکانی، این ظاهرش این است که ما به او نقدا می‌فروشیم از او نسیه می‌خریم یا بالعکس. و لذا این می‌شود مربوط به همان بحث بیع العینة که کالایی را که در بیع العینة می‌فروشیم به زید و بناء داریم از او مجدداً بخریم نسبتاً نباید شرط بشود در ضمن بیع اول این بیع دوم.

ما به نظرمان قرائنی هست در روایات که ما یصلح للقرینة است که بگوییم عرفاً این روایات مفادش این بوده که تأکید بخواد بکند بر این‌که بیع، صوری نباشد، بیع، حقیقی باشد و بعد از این‌که شخص چیزی را برای خودش خرید یا شما کالایی را برای صاحب سرمایه خریدید به شراء حقیقی، بعد از آن به شما بفروشد، شما برای بانک حقیقتاً این ماشین را خریدید نقداً به صد ملیون نه این‌که برای خودتان خرید، بیع حقیقی است، شراء حقیقی است، بعد از بانک این ماشین را می‌خرید نسبتاً به صد و پنجاه ملیون در اقساط چند ساله، برای این‌که صوری نشود این بیع، این تعابیر بکار رفته است.

ما شواهدی از روایات را بر این مطلب عرض می‌کنیم:

## شاهد اول بر این که مفاد روایات تاکید بر صوری نبودن بیع است: صحیحہ ابن عبد الخالق

اولین شاهد که جمع شده هم بین آن شاء اشتری و آن شاء لمیشتر و هم قضیه این که بیع صوری نباشد، صحیحہ اسماعیل بن عبد الخالق است: قال سألت أبا الحسن عليه السلام عن العينة و قلت ان عامة تجارنا اليوم يعطون العينة فاقصّ عليك كيف نعمل، يابن رسول الله اجازہ بدهید توضیح بدهم ما چه کار می کنیم، قال عليه السلام هات، بیان کن، قلت يأتينا المساوم، متقاضی کالا، می آید فیساومنا و ليس عندنا متاع، ما کالا نداریم به او بفروشیم، می گوید بروید کالا بخريد به ما بفروشید و ما به شما سود می دهیم، فاذا فرغنا، وقتی با هم توافق کردیم که مثلا من کالا را می خرم یک ملیون بعد به او بفروشم یک ملیون و دو یست، قلت ایّ متاع احب اليك ان اشترى لك، به این متقاضی می گویم چه کالایی دوست داری برایت بخرم؟ فيقول الحرير لانه لا يجد شيئا اقل وضيعة منه، چرا او حریر او انتخاب می کند؟ چون قصدش فروش این حریر است در بازار که پول نقد بدست بیاورد، می خواهد حریر را از من نسبتا بخرد بعد نقد بفروشد، فاذهب و قد قاولته من غير مبايعة، من به او حریر نفروختم، صرفا گفت وگو کردیم، فقال عليه السلام أليس ان شئت لم تعطه؟ اگر رفتی حریر خریدی برای او که نخریدی، برای خودت خریدی، اگر خواستی می توانی به او حریر را نفروشی، و آن شاء لم يأخذ منك، او هم اگر خواست می تواند بگوید من حریر را نمی خواهم؟ قلت بلى، عرض کردم بله همین طور است، فاذهب فأشترى له ذلك الحرير ثم اجىء به الى بيعة فابايعة، می خرم حریر را تا به او بفروشم بعد به او می فروشم، باز در ادامه: قلت و ربما لم يتفق بيني و بينه البيع به چه بسا من حریر می خرم این متقاضی راضی نمی شود به نرخی که با هم توافق کردیم، بعد می روم به آن فروشنده حریر می گویم که دیگر از این حریر استفاده نکردیم، او هم قبول می کند، فقال أليس لو شاء لم يفعل؟ آیا این طور است که آن فروشنده حریر بتواند بگوید من حریر را پس نمی گیرم و تو هم اگر نخواهی پس بدهی می توانی پس ندهی؟ قلت بلى لو انه هلك فمّن مالي، خوب دقت کنید! تعبیر امام علیه السلام را که أليس لو شاء لم يفعل و لو شئت انت لم ترد و لم ترد؟ قلت بلى، معنایی که کرد اسماعیل بن عبد الخالق این جور فهمید قلت بلى لو انه هلك فمّن مالي، بله من واقعا خرید کردم از او حریر را، برای خودم خریدم، اگر همین جا بسوزد این حریر از جیب من رفته است، حضرت فرمود لا بأس. یعنی در عرف آن روز از این تعبیر بعید نیست بگویم همین مطلب استفاده می شد که واقعا حقیقی برای خودت خرید کنی بعد به دیگری بفروشی نه این که برای آن دیگری بخری با پول نقد خودت و بعد از او اقساطی بیشتر بگیری که این می شود ربا.

[سؤال: ... جواب:] امام وقتی سؤال کرد طبق این حدیث: أليس انه لو شاء لم يفعل و لو شئت انت لم ترد یا لم ترد، در جواب وقتی گفت بلى توضیح داد: لو انه هلك فمّن



مالی. لو انه هلك فممن مالی بحث زور نیست بحث این است که الان ملک شرعی خودم است و لذا اگر تلف بشود از جیب من می‌رود.

### شاهد دوم: صحیحہ محمد بن مسلم

شاهد دوم صحیحہ محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیہ السلام سألته عن رجل أتاه رجل فقال ابتع لی متاعا لعلی اشتريه منك بنقد أو نسيئة فابتاعه الرجل من اجله، یک شخصی می‌آیند نزد زید، به زید می‌گوید یک کالایی برای من بخر تا من از تو نقد یا نسیتا آن کالا را بخرم، من هم می‌روم بازار این کالا را می‌خرم بخاطر این شخص، قال لیس به بأس انما یشتریه منه بعد ما یملکه، اشکال ندارد، چرا؟ برای این‌که بعد از این‌که من این کالا را از بازار خریدم این متقاضی از من خرید می‌کند نقدا یا نسیتا، قبلا خرید نکرده است، یا من کالا را به وکالت از او نمی‌خرم، برای خودم می‌خرم، تکیه این صحیحہ روی همین است که انما یشتریه من بعد ما یملکه، البته تفسیر نکرده است ان شاء اخذ و ان شاء ترک، ان شاء باع و ان شاء لم یبع، ان شاء اشتري و ان شاء لم یشتر، و لکن بعید نیست عرف در جمع بین این روایات بفهمد که متفاهم این است که می‌خواهند بگویند نباید خرید، صوری باشد، واقعا برای خودت بخر.

دقت کنید! در صحیحہ منصور بن حازم هر دو مطلب آمده. می‌خوانم: صحیحہ منصور بن حازم دارد: سألت ابا عبدالله علیہ السلام عن رجل طلب من رجل ثوبا بعینه قال لیس عندی هذه دراهم فخذها فاشتر بها فخذها فاشتری بها ثوبا کما یرد ثم جاء به أیشتریه منه؟ فقال ألیس ان ذهب الثوب فممن مال الذی اعطاه الدارهم؟ قلت بلی قال ان شاء اشتري و ان شاء لم یشتر؟ قلت نعم قال لا بأس. هر دو مطلب را حضرت با هم فرمود طبق این نقل.

[سؤال: ... جواب:] من عرض می‌کنم این‌ها احتمالا تاکید هست بر یک مطلب که بیع، صوری نباشد، واقعا شما برای خودت تاکید کنی و بعد به دیگری بفروشی. غیر از این اگر باشد می‌شود قرض ربوی.

صحیحہ منصور بن حازم یک روایت دیگری دارد او هم شبیه همان صحیحہ محمد بن مسلمی است که خواندیم: عن ابی عبدالله علیہ السلام فی رجل امر رجلا یشتری له متاعا فیشتریه منه قال لا بأس بذلک انما البیع بعد ما یشتریه.

[سؤال: ... جواب:] عرضم این است که می‌خواهد بفرماید وقتی که می‌خری وکالتا از آن آقا بخری با پول خودت بعد بخواهی از او پول بیشتری بگیری، این نمی‌شود، انما البیع بعد ما یشتریه.

در روایت یحیی بن الحجاج در صفحه 52 وسائل دارد سألت ابا عبدالله علیہ السلام عن رجل قال لی اشتر هذا الثوب و هذه الدابة بعنیها اربحک فیها کذا و کذا قال لا بأس بذلک اشترها و لاتواجبه البیع قبل ان تستوجبها أو تشتريها. و لاتواجبه البیع، مبادا قبل

از این که بخری این کالا را از بازار انشاء بیع بکنی به این متقاضی، نخیر، اول برو بخر بعد انشاء بیع بکن با این متقاضی.

ما بعید نمی‌دانیم در عرف آن زمان این تعابیر مشیر بود به یک مطلب و آن این که بیع، صوری نباشد، واقعا شما برای خودت بخری و بعد به آن متقاضی بفروشی. بر فرض شما بگویید که در این مثال‌ها که مثلا بانک می‌گوید برو کالا بخر برای من، ماشین بخر برای من، بعد به خودت نسبه بفروش، بر فرض بگویید این روایات ان شاء باع و ان شاء لم یبع ان شاء اشتری و ان شاء لم یشتَر، اقتضاء می‌کند که بعد از این که من کالا را برای بانک خریدم نقدا، هیچ شرطی نباشد بین من و بانک، اگر خواستم از بانک نسبه بردارم، اگر نخواستم به بانک می‌گویم من وکیل تو بودم رفتم یک ماشین خریدم صد ملیون، بعد از این که خریدم ماشین ناگهان تنزل قیمت پیدا کرد، لازم نیست به بانک بگویم در دلم گفتم، نمی‌خواهم، اگر بگویی نخیر شرط بود که ماشین را که برای من می‌خری، بعدا خودت نسبه برداری با اقساط کذا، می‌گویم نه، فوqش این جا بتوانم بگویم روایات می‌گوید نه، باید آزادی کامل باشد. اما نمی‌شود از این، قاعده عامه استفاده کرد چون در مورد این بیع العینة بوده که شامل همین مثال بانک هم می‌شود که مثال زدیم. می‌گوید برو ماشین بخر با پول نقد برای بانک بعد به خودت نسبه بفروش که الان قرارداد رایجی هست، بر فرض بگوییم این روایات می‌خواهد زاید بر لابیع الا فی ملک یک مطلب جدیدی بگوید، نباید شرط بشود بیع در این موارد بیع العینة و مانند آن، فوqش کار بانک‌ها دچار مشکل می‌شود اما همه جا این قاعده جاری نیست. مثلا همین شرط می‌کنید در بیع نقد امروز بیع نقد یک سال دیگر را، خیلی خلاف مرتکز است که اگر در ضمن یک عقدی شرط بشود بیع بگوییم نه، این درست نیست چون من از باب وفاء به شرط مجبورم این را بفروشم و الا مجبور نیستم بفروشم. آقا ما شرط کردیم، در ضمن عقد اجاره شرط کردیم این کالا را به من بفروشی، بگوییم نخیر، آلیس ان شاء اشتری و ان شاء لم یشتَر آلیس ان شاء باع و ان شاء لم یبع، چون این جا وفاء به شرط من را مجبور می‌کند که این کالا را به شما بفروشم پس بیع باطل است، این اصلا خلاف مرتکز فقهی است.

[سؤال: ... جواب:] صحیحہ معاویة بن عمار قلت لابی عبد الله علیه السلام یجینی الرجل یطلب بیع الحریر و لیس عندی منه شیء فیقاولنی علیه و اقاوله فی الربح و الاجل حتی نجتمع علی شیء ثم اذهب فاشتری له الحریر فادعوه الیه فقال رأیت ان وجد بیعا هو احب الیک مما عندک؟ أیستطیع ان ینصرف الیک و یدعک؟ أو وجدت انت ذلک أتستطیع ان تنصرف الیه و تدعه؟ قلت نعم قال فلا بأس. ... ما همین را می‌گوییم، احتمال می‌دهیم تاکید است که واقعا برای خودت بخری این کالا را نه این که برای این متقاضی بخری و بعد از او سود بیشتری بگیری. ... یعنی مال تو باشد، اگر مال او باشد نمی‌توانی به او ندهی. ... می‌گویم مجموع این روایات ممکن است ما

بگوییم در عرف آن زمان منبه بر یک مطلب بوده و آن این که برای خودم بخرم و بعد بفروشم به این متقاضی، قبلاً به این متقاضی فروخته باشم یا برای این متقاضی نخرم، برای خودم بخرم.

[سؤال: ... جواب:] اشکال دوم این بود که مطلق نیست، خب این هم مثل این معاملات خرید کالا است که بانک‌ها انجام می‌دهند. عرض کردم اشکال دوم این بود که بر فرض شما بگویید این قاعده استفاده می‌شود که باید مشتری و بایع مختار باشند در انجام بیع و شراء، فوقش مشکل در این قراردادهای بانکی درست می‌شود. این روایت هم شبیه قرارداد بانکی است، همین‌ی که می‌گوید ماشین نقد بخر برای من بانک، بعد نسبه به خودت بفروش که فوقش بگویید از این روایت استفاده می‌شود باید بانک بعد از خرید این ماشین به پول نقد اگر خواست بفروشد به این متقاضی خودرو و اگر متقاضی خودرو دید یک کسی دیگر ارزان‌تر خودرو می‌فروشد بتواند از او بخرد، این فوقش در اینجا شرط باشد اما آیا بطور مطلق شرط است؟ این خلاف مرتکز فقهی است که ما بگوییم اگر شرط البیع بشود چون وفاء به شرط لازم است پس بیعی که بر اساس شرط ضمن عقد انجام می‌دهیم باطل است، این را اصلاً هیچ فقهی به این ملتزم نشده است. این بانک‌ها هم می‌توانند یک راه حلی برای خودشان درست کنند که این مشکل برطرف بشود.

[سؤال: ... جواب:] در ضمن عقد نکاح شرط می‌کنید که شما به همسران چیزی بفروشید، این بیع باطل است؟ بعد هم پشیمان می‌شوید. ... من این صندلی را از بازار می‌خرم شرط می‌کنم که اگر چند دست دیگر هم آمد به من بفروشد او مجبور می‌شود بفروشد بیع باطل است؟ ... کجا مشهور گفتند؟ ما که ندیدیم. ... این که شما می‌فرمایید بیع العینة است، معلوم است در ضمن بیع اول بیع العینة نمی‌شود شرط کنیم بیع دوم را.

### **راه حل برای معاملات بانکی که بیع دوم در بیع اول شرط می‌شود**

گفتیم بانک‌ها چکار کنند؟ بانک می‌گوید تو یک وکالتی داری در مجموع البیعین، تو وکیلی که ماشین بخری برای من صد میلیون نقد به خودت بفروشی صد و پنجاه میلیون اقساطی، وکیلی در این مجموع، می‌روی ماشین را نقد می‌خری برای من بانک به صد میلیون بعد می‌گویی من دیگر نمی‌خواهم، تو اصلاً وکیل نیستی در همچون خریدی. یک آقای می‌گوید بنگاهی به من گفت که ماشینت را می‌فروشم، برایت ثبت‌نام می‌کنم، ماشینم را فروخته، نرفته ثبت‌نام کند، همان ماشین را که آن وقت فروخت پنجاه میلیون، الان همان پول را می‌خواهد به ما بدهد، می‌گویم آن وقت چرا ثبت‌نام نکردی می‌گوید نشد، چه بکنیم؟ بعضی‌ها گفتند قضاء و قدر است، خب چرا این کار را کردی، خودت هم مقصری، چرا وکالت دادی این بنگاه ماشینت را بفروشد به پنجاه میلیون، چطور ما

بگوییم این بیع باطل است؟ چطور بگوییم تو خیار داری، مگر آن مشتری شرط شده بود با او؟ نه، مشتری آمد ماشین خواست گفتند یک ماشین این جا هست پنجاه ملیون، او هم ماشین را خرید و رفت، پولش را هم داد، بنگاهی کوتاهی کرد نرفت ثبت نام بکند، چه بسا از پول استفاده نامشروع کرده است یعنی برده است خرج های دیگر کرده است. ما به ذهن مان یک راه حلی آمد. گفتیم: ظهور عرفی این وکالت این است که وکالت می دهد در مجموع من حیث المجموع، وکالت می دهد در فروش ماشین و خرید ماشین بعد از آن. اگر این بنگاهی فقط بفروشد ماشین را، ماشین نخرد، می گوید من همچون وکالتی به تو نداده بودم. یا ظهورش این باشد که وکیل است در مجموع من حیث المجموع یا انصراف به این دارد، اطلاق ندارد نسبت به دو وکالت مستقل و لو با آن بیان آقای زنجانی که می گویند قید لبی هست.

### تطبیق مبنای آقای زنجانی بر مقام

آقای زنجانی نظرشان این است. خیلی از ما فی الضمیر افراد را قید لبی می گیرند. می گویند: مثلاً یک کسی رفت با دختر برادر همسرش ازدواج کرد، همسرش هم قبول کرد، ولی چون فکر نمی کرد که نفوذ این ازدواج منوط است به اذن همسر، فکر نمی کرد، همسر گفت که مبارک است ان شاء الله، بعد حالا این همسر اول فهمیده که فقهاء می گویند لایصح نکاح بنت اخ الزوجة الا باذن الزوجة او اجازتها، آمده می گوید من اگر می دانستم که من همچون حقی دارد اجازه نمی دادم. این تخلف داعی است؟ یا نه، این قید لبی است. آقای زنجانی نظرشان این است که از مجموع روایات استفاده کردیم این قید لبی است. اگر می دانست که حق این را دارد که امضاء نکند امضاء نمی کرد، او فکر می کرد مثل بقیه ازدواج های مجدد، بناء ناسازگاری با همسرش نداشت گفت مبارک است، قبول دارم، زندگی می کنم، باز بهتر از غریبه است، باز دختر برادر خودم است، اگر می دانست حق رد دارد حق عدم امضاء دارد می گفت امضاء نمی کنم. طبق نظر آقای زنجانی که از روایات استفاده کردند، روایاتی هست، یکی همان صحیحه ابی ولاد است که حضرت به ابی ولاد فرمود آن صاحب بغل که با تو مصالحه کرد به یک پول مختصری، بخاطر این که ابوحنیفه به او گفته بود تو مستحق اجرت نیستی، الان برو به او بگو امام صادق فرموده تو مستحق اجرتی، اجرة المثل را مستحق، الان اگر بگوید مصالحه با تو می کنم حلال است می کنم قبول است.

طبق نظر آقای زنجانی بر فرض تصریح نکنند به وکالت بر مجموع، اگر قید لبی هم باشد به نحوی که اگر ملتفت بشود به این که این آقا می رود ماشینش را می فروشد و دیگر ماشین نمی خرد هیچ وقت اجازه نمی دهد ماشینش را بفروشد چون اصلاً با بنگاهی توافق شان این بود، بنگاهی گفت ماشینت را می فروشم برایت ماشین می خرم گفت عیب ندارد.

[سؤال: ... جواب:] طبعا چون وکالت در مجموع من حیث المجموع است که محقق نشده، بیع اول می‌شود فضولی، می‌تواند این آقا برود ماشینت را پس بگیرد از آن مشتری، بگوید من اذن ندادم، وکالت ندادم به همچون معامله‌ای.

[سؤال: ... جواب:] وکالت در مجموع داده. ... قبل از ازدواج می‌گوید شما وکیل هستی در طلاق این زنی که بعدا می‌خواهم بگیرم، وکیلتم کردم یک زنی برایم بگیری بعد هم وکیل کردم طلاقش بدهی، اشکال دارد؟ اشکال ندارد.

### تنظیم کلام محقق خوئی در بحث مضاربه با مقام

شبيه این را آقای خوئی در بحث مضاربه دارد. خوب دقت کنید! شما خدا به شما یک پولی داد، فرض کنید یک میلیاردی خدا به شما داد، شما هم به یک تاجری گفتی این یک میلیارد من را با آن برایم کالا بخر، مضاربه کردی با او، او هم گفت باشد، رفت کالا خرید، تا خواست پول بدهد، از این به بعد دیگر ناخوشایند است، دزدی آمد از دستش این پول را دزدید و رفت، بیع انجام شده دیگه، زنگ می‌زند این تاجر می‌گوید حاج آقا! ما برایت یک میلیارد خرید کردیم، خیلی هم سود داره، گفتی الحمدلله، می‌گوید حاج آقا! یک مشکلی فقط هست و آن این است که این پولی که شما به ما دادی دزدیده شد، ما هم امین هستیم، امین هم که ضامن نیست، بی زحمت یک میلیارد دیگر بده، ما پول کالاها را که خریدیم بدهیم. آقای خوئی می‌فرماید ابداء، این عامل مضاربه وکیل بود در خرید این کالا و پرداخت پول کالا با این یک میلیاردی که دستش بود. حالا که این میلیارد از بین رفت، اصلا او وکیل در آن خرید هم نبود، وکیل در خرید کالایی که بعدا پولش را بخواهد از من بگیرد، وکیل در همچون خرید کالایی نبود. و الا اگر وکیل بود من مجبورم بودم که بروم هر جوری هست یک میلیارد جور کنم بدهم به این عامل مضاربه چون آن فرشنده کالا چه گناهی کرد، او کالا را فروخته، خیار مجلس هم گذشت، منقضی شد حالا باید پول بدهد این عامل مضاربه، پول هم تلف شد، فرض این است که برای من هم خرید کرده، عامل مضاربه برای صاحب سرمایه خرید می‌کند، برای خودش که خرید نمی‌کند، صاحب سرمایه هم من بودم، برای من خرید کرده کالا را به یک میلیارد، آن پول تلف شده باید یک پول دیگر من جور کنم بدهم. آقای خوئی می‌فرماید و لکن این‌جا لازم نیست، پول داری لازم نیست بدهی چون او وکالت در همچون خریدی نداشت که بخواهد پولش غیر از آن یک میلیاردی که به او داده شد از پول دیگری که من مجددا بخواهم به او بدهم پرداخت بشود.

[سؤال: ... جواب:] طرف حساب بودن یعنی وکیل. ... یعنی برای خودش خرید می‌کند؟ برای خودش کالا می‌خرد؟ اتفاقا آقای حکیم فرموده مضاربه تلفیقی است از وکالت و جعاله. حالا ما نمی‌خواهیم بگوییم این فرمایش درست است ولی لبش همین

است. ... مضاربه عقد جایز است، هیچ تعهدی نیست. او کاره‌ای نیست او وکیل است. عامل مضاربه وکیل است این مثلا بیست یخچال را با این یک میلیارد برای شما بخرد اگر برای خودش خرید که مضاربه نیست، آن وقت می‌شود قرض ربوی. برای خودش خرید یک میلیارد آن وقت با پول من اداء کرد بعد باید به من یک میلیارد و دویست هزار تومان بدهد این‌که می‌شود قرض ربوی. ... خود عقد مضاربه متضمن وکالت هست و لذا آقای حکیم فرمود مضاربه منحل می‌شود به وکالت به عامل در انشاء بیع و شراء و جُعِلَ بر آن عمل. نمی‌خواهیم بگوییم انشاء دو چیز می‌شود ولی تحلیلش همین است که آقای حکیم فرموده است. اصلا هیچ فقیهی نگفته عامل مضاربه برای خودش خرید می‌کند، برای شمای صاحب سرمایه خرید می‌کند.

[سؤال: ... جواب:] عامل مضاربه در زیان شریک است؟ نه، عامل مضاربه کل سرمایه هم برود از جیب صاحب سرمایه رفته. اگر سود نکرد خب کف دست مو ندارد بکن! عامل مضاربه اگر می‌بیند سود نکرد بگوید نصف سود برای من است، خب عامل مضاربه! سود نکرده نصف سود برای من است یعنی چه؟ یا من صاحب سرمایه بگویم نصف سود را به من بده، می‌گوید سود نکرد، سرمایه تلف شد، کل سرمایه که تلف شد از جیب من صاحب سرمایه می‌رود مگر تفریط بکند، تعدی و تفریط بکند.

بله مشهور فقهاء گفتند می‌شود در ضمن عقد مضاربه شرط تدارک خسارت بکنیم. بگوییم آقای عامل! المؤمنون عند شروطهم، شما ملتزم باش اگر خسارتی بر این سرمایه وارد شد از جیب خودت جبران کنی، شرط الفعل، نوعا گفتند اشکال ندارد، آقای صدر می‌گوید به نظر ما ایراد دارد چون روایت دارد تضمین نباید بکند صاحب سرمایه عامل را و این هم یک نوع تضمین است. که انصافا حرف درستی هم هست. من ضَمَنْ تاجرا أی عامل المضاربة فلیس له الا رأس ماله و لیس له من الربح شیء. این هم یک نوع تضمین است، در تضمین فرقی نیست بین شرط نتیجه ضمان یا شرط تدارک خسارت که شرط الفعل است. حالا وارد آن بحث نمی‌شویم. بهرحال عامل مضاربه برای شما خرید می‌کند که صاحب سرمایه هستید، شما موکلید، شما طرف حساب آن بایع هستید. بله، مثل بقیه کارهایی که وکیل انجام می‌دهد، بایع می‌گوید من تو را می‌شناسم آقای وکیل ولی شرعا موکل مامور به وفاء به عقد است. ولی در این‌جا آقای خوئی می‌گوید من اصلا توکیل نکردم به این عامل مضاربه در خرید این کالایی که بخواهم پولش را از جیب خودم بدهم.

این هم یک راه حلی برای بانک‌ها که وکالت در مجموع من حیث المجموع بدهند. یقع الکلام فی حیل الربا. ان شاء الله از هفته آینده بحث مفصلی بکنیم، کلمات قدمات را اول شروع کنیم بگوییم، ببینیم آیا قدمات نظرشان چیست، بعد بزرگان متاخرین نظرشان چیست، روایات چه می‌گوید ان شاء الله در هفته‌های آینده.

و الحمد لله رب العالمين.

## ادامه بررسی مبطل بودن شرط بیع دوم در بیع اول

جلسه 18-113

چهارشنبه - 99/12/20

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين سیما بقية الله في الارضين و اللعن علی أعدائهم أجمعين.

در رابطه با بحث گذشته دو مطلب باقی مانده عرض کنم بعد وارد بحث حیل ربا بشویم:

مطلب اول این است که راجع به ریپو در نوشته هایی که ما دیدیم هست تعریف کردند خرید و فروش اوراق بهادار، یعنی مثلاً بانک اوراق بهادار به شما می فروشد نقداً به یک میلیون بعد ملتزم می شود سال دیگر از شما نقداً بخرد به یک میلیون و دویست. راجع به اوراق بهادار که بعید می دانیم شامل چیزهایی بشود که مالیت اعتباریه دارند مثل تمبر بلکه ظاهر این است که مربوط می شود به سند ها مثل سفته چک تضمین های بانکی که هیچ ارزش واقعی ندارد، یعنی در حقیقت این چک را وقتی شخصی می فروشد این سفته را می فروشد این به معنای این است که دارد به شما که این را می دهد از شما یک میلیون می گیرد یک میلیون از شما قرض می گیرد و الا مگر این سفته مگر ارزش ندارد، ارزش این سفته که سندی بیش نیست که این مقدار نیست. در حقیقت از شما یک میلیون می گیرد بعداً یک میلیون و دویست به شما می دهد، این قابل تصحیح نیست. بازگشتش به قرض ربوی خواهد یا اگر نامی از بیع ببرند بازگشتش به این است که ما یک میلیون نقد می فروشیم به یک میلیون و دویست هزار در سال آینده.

س: اوراق بهادار ما سؤال مان این است، یک وقت کالا را می فروشد نقد، می گوید سال دیگر از شما گران تر می خرم، حرفی نیست، حالا لازم نیست که شخص آن مبیع را بخرد، ده تن به شما برنج می فروشد نقداً به یک مبلغی بعد می گوید سال دیگر من از شما ده تن برنج را می خرم به مثلاً نرخ روز یا به هر مبلغی که توافق بکنند، لازم نیست عین همان برنج ها که به شما فروخته است یک سال دیگر معامله بشود. شما برنج را می خرید می برید می فروشید اما متعهد هستید که سال آینده معادل همان برنج تهیه کنید و به فروشنده برنج در سال گذشته پرداخت کنید. این واضح است که اشکالی ندارد. اوراق بهادار هم اگر مثل تمبر باشد که عرفاً مالیت دارد، او هم اشکال ندارد.

مجموعه ای از تمبر ها را که نه فقط برای این کار چاپ شده است، بلکه برای کارهای دیگر مثل نامهرسانی یا استفاده از دادگستری برای اینکه شکایت ثبت بشود ابطال می کنند تمبر را، تمبر چاپ کردند، بلکه اشکال ندارد شما یک ملیون امسال تمبر می خرید و شرط می شود که سال بعد همین تمبر ها را یا معادل این تمبر ها را یک ملیون دو دویست از شما بخرد این فروشنده، این اشکالی ندارد. اما اوراق بهاداری که صرفا جنبه سندیت دارد مثل سفته، سفته سند هست و لذا عرفا اگر سفته بسوزد یک بخشی از آن بماند بر می گردانید می گویند این سند بود، پول من که نسوخته است.

مثال بزنم شما یک چکی بنویسید به مبلغ یک ملیون، من از شما این چک را بخرم به هشتصد هزار تومان و شما متعهد می شوید سال دیگر همین چک را از من بخرید یک ملیون، می گویند این چه معامله ای بود؟ بگویند این برگه چک ارزش دارد، مخصوصا که من نوشته ام یک ملیون در وجه حامل، حالا یا بر هر نحوی که قابل نقل و انتقال باشد، خب این ارزش پیدا کرد شما این را از من خریدید هشتصد هزار تومان، من متعهدم سال آینده این برگه چک را از شما بخرم به یک ملیون. کلام در این است که اگر این برگه چک عمده اش سوخت فقط این بخشی که امضاء شما هست که مشخص است شما امضاء کردید ماند که روشن است که این دست چک شما بوده، آیا من دیگر محروم می شوم از پول خودم؟ این خلاف وجدان عرفی است. این یعنی سند. و اساسا چک به این نحو که ارزش هشتصد هزار تومان ندارد، این یک سندی است.

س: این سند عملا شد پول؟ اینکه نمی شود. کلام در این است که شما واقعا این برگه چک را می خرید به هشتصد هزار تومان؟ این برگه چکی که نوشته است یک ملیون یک سال بعد، در بازار این چک را می خرند به هشتصد هزار تومان؟ حالا اگر این چک سوخت دیگر پول شان از بین رفته است؟ قطعا این طور نیست.

و لذا این بازگشتش به قرض ربوی است یا بازگشتش به فروش هشتصد هزار تومان به یک ملیون سال بعد است و این اشکال شرعی دارد.

س: عرف چی می گوید؟ بحث در این است که آیا شما این هشتصد هزار تومان را که می دهید بابت این برگه چک فقط برگه چک را مالکید؟ ... ذو السند چیست؟ شما سند بر این است که شما هشتصد هزار تومان به این آقا دادید، به چه عنوان دادید؟ به عنوان هبه؟ به عنوان ثمن چه میبوی؟ اگر سند است ذو السند می خواهیم. اینکه این برگه چک حاکی از او است او چیست؟ چیزی ندارید وراء همین برگه چکی که به این آقا فروختید هشتصد هزار تومان. ... بابت چیست؟ من الان نوشتم چک یک ملیون به شما می فروشم هشتصد هزار تومان. ما با هم قبلا معامله ای نکردیم. آقا می فرمایند همین چک را می خرد به هشتصد هزار تومان، خب اگر این چک سوخت چی؟ می گویند سند هم هست، سند چی؟ سند یعنی کاشف، منکشف چیست؟ این سند حاکی از



چیست؟ حاکی از این است که من به شما هشتصد هزار تومان به شما دادم، به چه عنوان دادم؟ به عنوان هدیه دادم؟ به عنوان ثمن یک کالایی دادم؟ به چه عنوانی این پول را دادم به شما؟ و لذا به نظر ما این ایراد دارد.

اگر این ریپو منحصر بشود به این تعریفی که در کتاب ها نوشتند که بانک ها اوراق بهادار را خرید و فروش می کنند، می فروشند ملتزمند که سال دیگر به مبلغ بیشتر بخرند، معمولاً مبلغ اسمی با مبلغی که نقد فروخته شده است فرق می کند، نقداً هشتصد هزار تومان فروخته شده است اما مبلغ اسمیش یک ملیون است، سال بعد شما می روید یک ملیون تان را از بانک می گیرید. این اشکال شرعی دارد. این غیر از اوراق قرضه به نظر ما چیز دیگری نیست. اسمش را گاهی می گذارند اوراق قرضه، گاهی اسمش را می گذارند اوراق مشارکت و لذا به قول آقای سیستمی ما وجه شرعی برای این ها نمی بینیم. با اسمگذاری واقعیت ها عوض نمی شود. اوراق مشارکت با اوراق قرضه ملی هیچ فرقی نمی کند. اگر اوراق قرضه ربا است اوراق مشارکت هم اگر قصد قرض است ربا است اگر قصد قرض نکنند، باطل است، ربا هم نباشد باطل است. چون یعنی چه؟ مثلاً ما پروژه سدسازی را شروع کردیم، اوراق مشارکتش را چاپ کردیم، بیایید از ما بخرید، هر برگه مشارکتی که رویش نوشته شده یک ملیون ما می فروشیم مثلاً هشتصد هزار تومان، بعد سود هم می دهیم به شما. یعنی شما واقعاً مالک یک هزار هم سدی هستید که هنوز ساخته نشده است هستید؟ هنوز سال ها طول می کشد این سد به سوددهی برسد، که چه بسا هیچوقت هم نرسد، به شما سود چه را می دهند؟

س: اشکال شرعی دارد. حق انحصاری یعنی چه؟ اصلاً امام که فرمود حق انحصار حرام است، باطل است. در تحریر هست. ... نقل می کنیم تایید هم می کنیم. ... اولویت، شرعی نیست، مگر اینکه شما بگویید این امتیازی که دولت دارد من در برابر واگذاری این امتیاز، واگذاری عرفی که می آیم امضاء می کنم که این را به زید واگذار کردم این عمل من عمل محترمی است این کاری است که در بازار می شود برای او کارمزد تعیین کرد. جعاله قرار می دهیم بر این کار. شبیه این فروش زمین های موات، زمین موات که ملک نیست، رفته پردیسان یک قطعه زمین خریده، من اول یوم خلقه الله تا به امروز اصلاً نه کشاورزی شده آنجا نه خانه سازی شده. و لو استصحاب اقتضاء می کند که هیچ وقت این زمین لم یزرع سابقه آبادی ندیده به خودش. خب شما می فروشید چه چیزی را می فروشید؟ لایع الا فی ملک. تنها راهش این است که بگوییم شما می روید محضر یا وکالت می دهید یا سند رسمی امضاء می کنید در مقابل این کاری که انجام می دهید شما آن مبلغ را می گیرید. یک میلیارد می گیرم بابت این امضاء، طرف هم هیچ مغبون نیست. چون این امضاء شما باعث می شود او هم سال بعد همین راه به یک میلیارد و نیم به دیگری واگذار کند. و الا بیع

نیست. مثل برند است. فرمایش شما مثل برند است که امتیاز یک شرکتی را به یک شخصی می دهند که در بازار خیلی هم ارزش دارد. ولی بحث در تخریج شرعی این هست. انحصار واردات موز را یک شرکتی می گیرد، دیگر موز کشور می شود تحت اختیار او، ارزان بکند، گران بکند.

س: چه حقی است؟ دعوا الناس یرزق بعضهم بعضا. اگر حکم شرعی است من می خواهم از خارج موز وارد کنم چرا جلوی من را می گیرید. این جز اینکه بگوییم یک امتیاز دولتی است به این آقا دادند. این امتیاز که دولت به یکی می دهد این ملک شرعی او نمی شود. حال مصالح عامه اقتضاء بکند که یک شخص مسئول این کار بشود، این که ملک شرعی نمی شود. اگر هم خواست امتیازش را به دیگری واگذار کند در مقابل این امضائی که می کند پول می گیرد. حالا از بحث اصلی منحرف نشویم. بحث اصلی این بود که اوراق بهادار اوراق مشارکت این ها توجیه شرعی ندارد. با این راه حل ها درست نمی شود.

س: کلام در این است که شما برای واگذاری به دیگری مثل امتیاز وام، امتیاز وام ملک شرعی نیست، شما امتیاز وام دارید، می روید اعلام می کنید در سایت کذا که واگذاری امتیاز وام، به شما زنگ می زنند من امتیاز وام را می فروشم، اینکه فروش نیست، اینکه بیع نیست. بازگشتش به این است که اگر این وام ربوی است که حق ندارید این را واگذاری کنید، چون اعانت بر ربا است. اگر راه حل شرعی دارد حالا یا ربوی نیست یا اگر هم ربوی است راه حل دادند حالا هر کسی یک راه حل دادند. امام فرمودند اصل قرض را قبول کنید شرط ربا را قبول نکنید حلال است. آقای سیستانی و بزرگان دیگر که می گویند بانک های دولتی مجهول المالک هستند راجع به بانک های دولتی گفتند به قصد مجهول المالک بگیرید بعد ما اجازه دادیم به خودتان قرض بدهید. اگر راه حل شرعی دارد می توانید این امتیاز وام را واگذاری کنید. اما فروش نیست، در مقابل این امضاء. نه اینکه وام را بگیرم من بعد به شما بدهم این جایز نیست. چرا؟ برای اینکه قرض الحسنه می خواهید بدهید اهل و سهلا اما شما امتیاز وام را که می فروشید یک سودی می خواهید بکنید. پس دارید وام می گیرید واگذار که می کنید آخرش این است که می گویند قسط ها را که می دهید سود هایش را هم خودت بده. اینکه جایز نیست. یعنی در واقع به دیگری قرض می دهید شرط می کنید سود هایش را خودت بده، حالا به من هم یک حق واگذاری می دهید یا نمی دهید یک بحث دیگری است. این حرام است. اما اگر نه، من یک امضائی می کنم که من واگذار کردم امتیاز وام را به زید. در مقابل این عمل، این امضاء که یک عمل محترمی است من مثلا فرض کنید پنج میلیون می گیرم این وام پنجاه میلیونی را واگذار می کنم.

س: حق شرعی نیست. به شما گفتند که بگیرید که حق شرعی برای شما نمی آورد. مالک می گوید به شما وام می دهم، فردا گفت نمی دهم، حق شرعی شما را ضایع کرده

است؟ یک وعده ای به شما داده اند منتها مثلا و البانک لایخلف الميعاد، دیگر این که حق شرعی نمی شود. ... این تنها راهش این است که بگوید من از این جا می روم برای رفتنم و آمدن شما به جای من پول می گیرم، خود این عمل محترمی است. اما اگر حق نوبت حق شرعی نیستش حق ممضات شرعی نیست [نمی تواند آن را بفروشد]. ... حالا ما که وارد بحث حقوق معنوی نمی شویم، برخی اصلا این حقوق معنوی را قبول ندارند حتی فقهای که در نظام هم بودند، بعضی هاشون اصلا قبول نداشتند حق های معنوی را اینطور نیست که همه این حق های معنوی را قبول داشته باشند. اگر حق معنوی شرعی است که مشکل ندارد مثل حق التحجیر حق سرقفی که شرعی شده است. بالاخره توجیه کردند به یک نحوی. اما اگر شرعی نیست تنها توجیهش این است که در مقابل این کاری که شما انجام می دهید که من لزومی ندارد از این صف بیرون بیایم اگر می خواهید از این صف بیرون بیایم این مقدار پول می گیرم. بله حق السبق در مسجد حق شرعی است. می شود شما از صبح بروید صف اول جماعت بنشینید، نزدیک اذان که شد آن پیرمردهایی که پولدار هستند می آیند می گویند هر کی می آید حق السبقش را بفروشد ما خریداریم. اشکالی ندارد، حق السبق شرعی است، یک میلیارد بگیر حق السبق در این نماز جماعت را بفروش. زمان مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری که نفس الهی داشت که می آمد از نجف به ایران منبر می رفت با اینکه فقیه بود، در تهران می گفتند ماه رمضان که آمد منبر رفت اصلا خرید و فروش می شد آن مسجد مروی بود نمی دانم کجا بود، آنجا خرید و فروش می شد. اعیان و اشراف به افراد پول می دادند. ارتزاق یک عده بیچاره هم شده بود. آن حق السبق است، حق السبق در مسجد، ببینیم برای منبر هم هست یا نیست. حق السبق برای نماز است، حالا شاید قبّلش نماز هم می خواند. اما اگر حق شرعی نباشد نمی شود با این ها اصلاحش بکنیم.

س: یک وقت کاغذ قیمت پیدا می کند خلف سندیت است. یک وقت سند هست کاغذ. امتیاز، شرعی نیست. چیزی نیست که مالیت عرفیه داشته باشد. اولاً ثبت الارض ثم انقش. باید اصل وجودش ثابت بشود بعد مالیتش را شما مطرح کنید. مالیت یک امر موهوم چه ارزشی دارد؟ ... اولاً یک نقضی نکنید که همان محل بحث است. و لذا برخی اشکال می کنند [در همین بیت کوین] مثل آقای سیستانی. مالیت چیزی که موجود نیست، اصلا وجودش باید عرفی باشد. ... امتیاز عرفی که شارع امضاء نکرده یعنی شارع وجودش را امضاء نکرده. یک وقت می گویند عدم الردع کافی است، مثلا حق یک پزشکی یا یک مهندسی یک طرحی حالا طرح در بهداشت طرح در ساختمان سازی می گوید هر کس می خواهد مشابه این ساختمان ما بسازد باید این مقدار را هم پول بدهد. حالا قانون هم تصویب بکند بگوید بله این حق دارد. اما این حق شرعی که نمی شود، حق قانونی می شود. یک وقت او اگر امضاء نکند دولت اجازه نمی دهد به

شما کپی سازی کنید از روی ساختمان او، می گوید من که مجبور نیستم امضاء کنم، می خواهی امضاء کنم بیا این مبلغ را به من بده امضاء کنم. اما اگر نه من فقط می توانم شکایت کنم، دولت می گوید ما هر کسی از روی نقشه ساختمان شما بسازد ما منعی نمی کنیم مگر شما شکایت کنید بیایید دادگاه بگویید من اول ساختم این از روی من کپی کرده، آن وقت ما به شکایت رسیدگی می کنیم. آن وقت من چه حقی دارم شکایت کنم؟ مثل این خانه هایی که فرض کنید یک جوری می سازند که شهرداری می گوید همسایه ها می توانند شکایت کنند. یک وقت سند نمی دهند، پایان کار به او نمی دهند مگر رضایت همسایه ها را جلب کند می آید سراغ شما، شما می گوید بله اشکال ندارد، ما حرفی نداریم، رضایت می دهیم اما بی زحمت این مبلغ را بریزید به حساب ما، او هم اگر نریزد شما هم امضاء نمی کنید، کاملاً شرعی است. اما یک وقت نه، دولت می گوید فقط همسایه ها می توانند جمع بشوند شکایت کنند. به چه مجوز شرعی شما شکایت کنید مانع از تصرف او بشوید در ملکش. صرف این که قانون است؟ ... اصل شکایت خلاف شرعی است بعد می گوید مالیت عرفیه پیدا کند؟

س: یک مثال هایی می زنید آدم دوست ندارد بزند. یک وقت عین خانه من کنار قمارخانه است این مغازه به مغازه ساندویچ فروشی کنار قمارخانه است این قیمتش بالاتر است چون می آیند اینجا ساندویچ می خورند، بله این جا مغازه است عینیت ندارد ارزشش رفته بالا، اگر این قمارخانه نبود این یک دهم این قیمتی که الان ارزش دارد ارزش نداشت. بله، مشکل ندارد من قیمت این را می فروشم. یک موقع اصلاً چیزی نیست، وجود و همی است. ... وجود و همی به این معناست که یک وقت ارتکاز عقلاء می پذیرد شارع ردع نمی کند یا می گوید ارتکاز عقلاء تمام الموضوع است بحث دیگری است و لکن صرف قانون یک کشور که ارتکاز عقلاء نمی کند مطلب را. چیزی که من همینجوری اعتبار می کنم در کف دست من پول هست، بعد هم از بس تبلیغ می کنم شما هم می آید می خرید می شود بیت کوین. الان شارع چی را می خواهد امضاء کند؟ ... اسکناس عینیت دارد، پول الکترونیکی که می گوید او هم رمزی است برای این اسکناس. ... کلام در این است یک امور و همی مثلاً دولت در وزارت بازرگانی مثلاً یک برندی آنجا ثبت شده، هیچ چیز نیست، فقط آنجا اگر یک روز الغاء کنند همه سرمایه این آقا از بین می رود. کلام در این است که این آقا می خواهد بفروشد، چه چیزی را می خواهد بفروشد؟ یک وقت می گوید من امضاء می کنم، می آیم آنجا امضاء می کنم که این امتیاز دولت برای شما، ولی برای این امضائ صد میلیارد می گیرم. عیب ندارد. ... این امضاء یک عملی است، عمل مسلم محترم است، مالیتش را عرف تعیین می کند. اما وقتی هیچ عملی نیست، اصلاً هیچ وجودی نیست، صرف اینکه قانون اعتبار می کند وجود ما لیس بموجود را، بعد می گوئیم همین باعث می شود که مالیت پیدا کند این شیئی که قانون اعتبار کرده وجودش را. ...

موارد فرق می کند. مثلاً زمین موات وجود دارد ملکیتش را شارع امضاء نکرده. اما بعضی از اعتبارها یک اعتباری است از سوی دولت از سوی یک گروهی. کلام در این است که بعد از این اعتبار می گوئید من فروختم، مثلاً یک واحد بیت کوین فروختم اینجور ساده نگیریم مسائل را، بلکه اختلاف است، آقای زنجانی می فرمایند اشکال ندارد ولی همه این را قبول ندارند، نظر مشهور فقهی همین است. آخه چیزی نیست، وقتی چیزی نیست چه چیزی را می فروشید چه چیزی را می خرید.

س: اسکناس یک چیزی هست، این مالیت پیدا کرده می فروشیم. چیزی که اصل وجودش بر اساس وهم است، یک وقت می گوئید ارتکاز عقلاء، خب ارتکاز عقلاء ممکن است کسی بگوید ارتکازهای مستحدث هم در این گونه امور ممضات است. یک وقت ارتکاز عقلاء نیست، یک توهمی است توسط یک گروه، توسط یک دولت و در این محیط پول می دهند بابت او، برای اینکه با این پول دادن بابت او می توانند سودآوری کنند. این غیر از این است که ما بیاییم توجیه کنیم خرید و فروشش را، توجیه نمی شود خرید و فروشش. الان بعضی ها اصلاً خود اینکه امید اینکه اینجا سرمایه‌گذاری بشود یعنی مردم رو بیاورند به این منطقه، حالا چیزی نیست، اصلاً هیچ چیز نیست، اما بخاطر اینکه این شخص شخص موفقی است هر شرکتی را احداث کرده موفق بوده، یک امیدی در افراد ایجاد می کند، می آیند از او می خرند، چی می خرند؟ هیچ چیز نیست. یک وقت می گوئید او امضائی می کند کاری می کند بابت او پول می گیرد، [اما یک وقت] نه، هیچ کاری نمی کند. بحث این است که چه چیزی را می خرید؟ فقط امید سوددهی آینده را، امید سوددهی آینده را می شود خرید؟ می شود خرید؟ حالا پول می دهند مردم بابت، خب پول بدهند.

این اشکالی است که به نظر ما می آید. پس توجه داشته باشید اینکه می گویند ریپو خرید و فروش مربوط به اوراق بهادار است این تولید اشکال می کند. این یک مطلب. مطلب دوم این است که مرحوم شیخ در مکاسب چاپ جدید جلد 6 صفحه 232 بحث بیع العینة را مع الشرط مطرح کرده و می گوید مشهور گفتند که اگر شرط بکند در بیع اول بیع دوم را، این بیع اول هم باطل می شود. بعد از شیخ در مبسوط نقل می کند جلد 2 صفحه 142: ان اشتری ثوباً بخمسین، عبارت شیخ طوسی را گوش بدهید! ان اشتری ثوباً بخمسین فباعه من غلام دکانه الحر، اگر این غلام مملوک این مولی باشد چون بحث مالک شدن عبد نسبت به اموالش محل بحث است، او را مطرح نکنیم، نوکرش، کارگرش کالایی را پنجاه تومان خریدم، اگر بیع المراجعة بکنم با آن مشتری، مشتری می گوید هر چی خریدی پنج درهم اضافه به تو می دهم به من بفروش، مجبورم پنجاه و پنج درهم بفروشم ولی می آیم می فروشم به کارگرم، بعد از کارگرم می خرم صد درهم، آن وقت مشتری که می آید می گوید هر چی خریدی من به تو مثلاً پنج درصد سود می دهم، خب پنج درصد صد درهم می شود پنج درهم، صد و پنج درهم می توانم

بفروشم، شیخ فرموده اشکال ندارد جاز له عند بیع المراجعة ان یخبر بثمان الثانی، حالا این فرمایش ایشان را در پیرانتز داشته باشید، ما معتقدیم که این جا بحث، بحث شرعی نیست، باید ظهور عرفی را رعایت کرد. اگر واقعا ظهور عرفی اینکه می گوید چقدر خریدی پنج درصد به تو سود می دهم چقدر خریدی متعارف را می گوید نه چقدر خریدی با این نقشه ها. چقدر خریدی متعارف انصراف دارد به همان پنجاه درهمی که من خریدم. اینکه بیایم با نقشه به کارگرم بفروشم بعد از او بخرم صد درهم بعد هم با هم تصفیه حساب می کنیم، بالاخره یک جوری از پس هم بر می آییم، یا به پسر می دهیم مغازه کار می کند که دیگر پسر برسد این پول به او مهم نیست، ما که خرجش را می دهیم این هم در کنارش، بعد بگویم به این خریدار که من این را صد درهم خریدم، این ها خلاف متفاهم عرفی است. مگر عرفی باشد یعنی در ارزانی می فروشم به این کارگرم یا پسر بعد این گران می شود، وقتی گران شد قبل از اینکه بخواهم بفروشم از پسر می خرم به قیمت روز، بله این عرفی است.

س: و لو تبانی این جوری، عرفی. ... اما اینکه از پسرش می خرد از قصد گران تر بخرد که سهم المراجعة اش بالا برود یا از قصد می آید بیع العینة انجام می دهد که سهم مراجعة اش بالا برود این ها به نظر ما درست نیست. یعنی درست نبودنش شرعی نیست، درست نبودش بخاطر این است که خلاف متفاهم عرفی است از بیع المراجعة. مثل اینکه شما می روید پزشک آشنایی دارید، آن پزشک آشنا، همدیگر را می شناسید، می گوید من از شما پول کامل می گیرم که بعد بنویسم برای بیمه پول کامل را بدهند اما بخشی را به خودت بر می گردانم که خلاف متعارف باشد. یک وقت نه، واقعا این پزشک قصد دارد به شما هدیه بدهد کل پول ویزیتش را به شما پس می دهد، او مهم نیست. اما اگر همه این ها نقشه است که از بیمه شما پول بیشتری بگیری یا پزشک پول بیشتری بگیرد این ها نمی شود.

س: کلام در این است که هزینه های صرف شده من همراه نقشه [مراد است]؟ آخه وقتی می گویند بیع مراجعة نه اینکه با نقشه رساندم کار را به اینجا. نقشه کشیدن مشکل دارد، خلاف ظهور عرفی است. ... فرض این است که می گوید باع آن ثوب را من غلامه الحر یعنی کارگرم، ثم اشتراه بمائة خرید پنجاه درهم به غلامش فروخت. ... حالا چه بسا نسبه می خرد چه بسا بالاخره از غلامش صد درهم می خرد، پنجاه درهم به او فروخته صد درهم می خرد یک کاری می کنند حالا یا بعدا ابراء می کند غلام، یک جوری حساب می کنند با هم اما فقط می خواهد به این مشتری بگوید من صد درهم خریدم. مرحوم شیخ فرموده اشکال ندارد. من به نظرم شرعا اگر حفظ بشود این جهت ظهور عرفیش اشکال ندارد ولی خیلی از موارد خلاف متفاهم عرفی است. آن وقت بیع المراجعة اش هم اگر باطل نباشد حق فسخ دارد و خلاف شرع است این جور بیع المراجعة.

و لو شرط هذا في العقد كان باطلا بان يقول، به غلامش بگوید بعتک بشرط ان تبیعنی فهذا باطل. این در صورتی باطل است که بشرط ان تبیعنی نسیتا، بعتک نقدا بشرط ان تبیعنی نسیتا یا بعتک نسیتا بان شرط ان تبیعنی نقدا باشد و الا اگر هر دو نقد است چرا این باطل باشد. این هم احتیاج به توضیح داشته.

این کلام شیخ است. ادامه بحث ان شاء الله در جلسات آینده.

و الحمد لله رب العالمین.

## تتمه بحث از بیع العینة مشروط

جلسه 19-114

چهارشنبه - 1400/01/11

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلی الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

قبل از این که وارد بحث حیل ربا بشویم دو مطلب بود که مطرح می خواستیم بکنیم:

### اشکال ثبوتی به بیع العینة مشروط (شیخ انصاری): استلزام دور

یکی این که راجع به بیع العینة که در ضمن بیع اول شرط می شود بیع ثانی که مشهور گفتند باطل است، مرحوم شیخ در مکاسب این بحث را مطرح می کند و از علامه در تذکره نقل می کند که وجه بطلان، دور است. فرموده لو باعه شیئا بشرط ان یبیعه اياه لم یصح سواء اتحد الثمن قدرا و وصفا و عینا و الا جاء الدور. اگر بخواید این بیع صحیح بشود مستلزم دور است. چرا؟ لان بیعه له یتوقف علیه ملکیتة له المتوقفة علی بیعه. شما وقتی که مثلا می گوئید من این ماشینم را به شما می فروشم نقدا به صد ملیون به شرط این که شما به من آن را بفروشید نسیتا به صد و پنجاه ملیون یک ساله، اول باید آن طرف شما مالک این ماشین بشود و این ماشین از ملک شما خارج بشود، تا بشود که این ماشین را مجددا به شما بفروشد این مشتری. پس شما در هنگام بیع اول که هنوز خودتان مالک این ماشین هستید و از ملک شما این ماشین خارج نشده است، شرط می کنید بر مشتری چیزی را که توقف دارد بر خروج این ماشین از ملک شما. شما به مشتری می گوئید من این ماشین را به شما فروختم نقدا صد ملیون، شرط می کنید که او به شما نسیتا بفروشد صد و پنجاه ملیون، در صورتی این شرط صحیح است که این ماشین از ملک شما خارج بشود بشود ملک مشتری تا مشتری بتواند این ماشین را به شما نسیتا بفروشد. پس نفوذ این شرط توقف دارد بر نفوذ این

بیع، نفوذ این بیع هم توقف دارد بر نفوذ این شرط چون نمی‌شود بیع نافذ باشد شرطش نافذ نباشد.

مرحوم شیخ انصاری فرموده است: خلاصه این فرمایش علامه این است که باید شرط چیزی باشد که با قطع نظر از آن بیع که این شرط در ضمن او شرط می‌شود معقول باشد، شرطی که معقول بودنش توقف دارد بر بیع این نمی‌تواند شرط ضمن البیع بشود. شرطی می‌تواند در ضمن بیع شرط بشود که فی حد نفسه معقول باشد نه این که معقول بودنش توقف داشته باشد بر تحقق بیع. در این جا معقول بودن این شرط که مشتری شما ماشین شما را به شما بفروشد به صد و پنجاه ملیون نسبه معقول بودن این شرط فرع بر این است که این ماشین از ملک شما خارج بشود به بیع اول. و لذا این شرطی که معقول بودنش متوقف است بر تحقق بیع، این مشکل ایجاد می‌کند چون توقف دارد معقول بودن این شرط بر تحقق بیع، فرض هم این است که در ضمن بیع می‌خواهید این شرط را انشاء کنید و بدون قبول شرط بیع واقع نمی‌شود، این مستلزم دور است.

[سؤال: ... جواب:] تعبیر علامه این است که جاء الدور. لان بیعه له یعنی بیع مشتری این ماشین را به شما نسبتاً متوقف است بر این که مشتری مالک این ماشین بشود. مشتری کی مالک این ماشین می‌شود؟ هنگامی که بیع اول محقق بشود. بله، اگر شما ماشین را بفروشید به زید شرط کنید که این را به عمرو بفروش مشکلی ندارد. چرا؟ برای این که شرط بیع این ماشین به عمرو معقول است فی حد نفسه و لو هنوز مشتری شما مالک این ماشین نباشد معقول است که این مالک شما را به عمرو بفروشد فوqش می‌شود فضولی اما معقول است چون عمرو مالک این ماشین نیست مشتری ماشین شما حتی اگر نخرد این ماشین را از شما می‌تواند ماشین شما را به عمرو بفروشد فوqش می‌شود فضولی، یا اگر وکیل از طرف شما هم باشد که هیچ، مشکلی ندارد. اما اگر بخواهد این مشتری ماشین را به خود شما بیع بفروشد این شرط غیر معقول است فی حد نفسه؛ توقف دارد معقول بودن این شرط بر تحقق بیع اول و این مستلزم دور است.

### پاسخ اول

انصافاً این اشکال‌ها هم دور از شأن علامه حلی است و هم دور از شأن شیخ انصاری است که با توجیه‌های گوناگون می‌خواهد به نحوی بیان ایشان را فنی بکند. من در ضمن عقد ازدواج وکیل می‌کنم زنم را در طلاق، وکیل بودن زن در طلاق فرع بر تحقق زوجیت است، چه دوری است؟ اگر خود طلاق شرط النتيجة بشود در ضمن ازدواج جای این شبهه است یا در آن مثال بیع اول و دوم به نحو شرط النتيجة بگویم من این ماشین را به شما فروختم صد ملیون نقد به شرط این که این ماشین به من



الان فروخته شود به نحو شرط النتيجة به صد و پنجاه ملیون نسیه که خود بیع دوم شرط النتيجة بشود در ضمن بیع اول این شبهه دور در او مطرح می‌شود و لو به نظر ما این هم جواب دارد ولی بالاخره شبهه دور در او هست. اما اگر وکالت در رابطه با بیع دوم شرط بشود در ضمن بیع اول یا شرط الفعل باشد، در ضمن طلاق در ضمن عقد ازدواج وکالت شرط النتيجة می‌شود در طلاق در مثال بیع به شرط بیع دوم بیع دوم شرط الفعل می‌شود، به مشتری می‌گویید ملتزم باش به این که بعد از این که مالک شدی این ماشین را به من بفروشی، التزام به یک فعل کافی است در آن که در موطن انجام فعل معقول و مقدور باشد. من به این مشتری می‌گویم ملتزم باش که یک ساعت بعد که مالک این ماشین می‌شوی این ماشین نسبتاً به من بفروشی.

[سؤال: ... جواب:] بیع ثانی شرط نشده است در ضمن بیع اول به نحو شرط النتيجة، شرط الفعل است. شرط الفعل تحققش که لازم نیست برای نفوذ بیع اول، شرط الفعل معنایش این است که باید ملتزم باشی به بیع دوم. ... اگر بخواهد تعلیق بشود بیع اول بر بیع دوم این اصلاً مشکلش تعلیق است و حتی اگر بگوید من این ماشین را به تو می‌فروشم اگر بعداً این ماشین را تو به عمرو بفروشی، او هم مشکل تعلیق دارد. اگر تعلیق است که مشکل است. و الا قطع نظر از مشکل تعلیق، ما محذور خاصی نمی‌بینیم. ... اگر بیع اول معلق باشد بر تحقق بیع ثانی، بله دور می‌شود. کسی در این بحث ندارد. یعنی من بگویم اگر شما بعداً این ماشین را به من نسبتاً خواهی فروخت به صد و پنجاه ملیون از الان من تو را مالک این ماشین قرار دادم در مقابل صد ملیون نقد این‌جا شبهه دور می‌آید که گفته می‌شود در صورتی این مشتری مالک این ماشین می‌شود که یک ساعت بعد این ماشین را به من نسبتاً بفروشد، در صورتی می‌تواند این ماشین را یک ساعت بعد نسبتاً به من بفروشد که قبلاً مالک باشد. شبهه دور پیش می‌آید. اما جای توهم این نیست که ما شرط بیع ثانی را در ضمن بیع اول برگردانیم به تعلیق بیع اول بر تحقق بیع ثانی.

[سؤال: ... جواب:] آن‌هایی که می‌گویند فساد شرط موجب فساد مشروط می‌شود می‌گویند راضی نیست طرف به این بیع بدون شرط.

پس اولاً می‌گوییم بحث در این نیست که بیع اول بشود معلق بر تحقق بیع ثانی در آینده. بحث در این نیست؛ بحث در این است که در بیع اول شرط می‌شود التزام مشتری به بیع ثانی. و الا باید وکالت در طلاق را در ضمن عقد ازدواج اشکال بکنند؛ بعید است کسی اشکال بکند چون در آن‌جا هم اگر معلق بشود ازدواج بر وکالت در طلاق، وکالت در طلاق هم می‌شود معلق بر ازدواج چون بدون ازدواج که طلاق معنا ندارد. پس نیازی به این بحث اصلاً نخواهد بود.

## پاسخ دوم

ما اگر فکر بکنیم حتی در این فرض علامه حلی هم دور نیست؛ فقط تعلیق مبطل است. چرا دور نیست؟ چون توقف دارد بیع اول بر وجود بیع ثانی در موطن خودش به نحو شرط متاخر. من به مشتری می‌گویم اگر شما یک ساعت دیگر این ماشین را به من نسیتا می‌فروشی از همین الان مالک این ماشین هستی، ملکیت مشتری نسبت به این ماشین الان معلق است بر انشاء این مشتری ملکیت من را در آینده، فاین الدور؟ [سؤال: ... جواب:] من عرضم این است که اولاً بیع اول معلق نمی‌شود بر بیع ثانی؛ بلکه در ضمن بیع اول ملتزم می‌شود مشتری به انجام بیع ثانی به این بایع که بعداً نسیه به این بایع بفروشد این ماشین را. و ثانیاً بر فرض بیع اول معلق باشد بر بیع ثانی، معلق بر وجود بیع ثانی است در آینده نه در گذشته، دور در کار نیست. می‌گوید اگر شما یک ساعت دیگر انشاء می‌کنی آقای مشتری! که این ماشین نسیتا ملک من باشد از حالا شما مالک این ماشین هستی، توقف دارد ملکیت این مشتری نسبت به این ماشین بر انشاء این مشتری ملکیت من بایع را یک ساعت بعد. این دور پیش نمی‌آید. ... انشاء بیع متوقف بر انشاء شرط است؟ ... چه اشکالی دارد؟ می‌گوید اگر در یک ساعت دیگر شما من را مالک این ماشین خواهی کرد آقای مشتری! از الان من شما را مالک این ماشین قرار دادم. یک زنی به یک مردی می‌گوید با قطع نظر از مبطل بودن تعلیق می‌گوید اگر شما من را یک ساعت دیگر طلاق می‌دهی من الان قبول می‌کنم زوجیت را به تو، اگر تعلیق مبطل نبود چه اشکالی داشت؟ دور کجا بود؟ متوقف است انشاء زوجیت الان بر انشاء بینونت یک ساعت دیگر. ... این‌که می‌گویید باید شرط معقول باشد فی حد نفسه، دلیل‌تان دور بود. دارید تقریب کلام علامه را می‌گویید که گفت و الا لزم الدور. ... لولایی است صحتش. مثل دور معی. صحت بیع متوقف است بر صحت شرط علی تقدیر صحت بیع که اگر صحیح باشد بیع شرط هم صحیح بشود. دور معی اشکال ندارد.

## تنبیه: شیخ اعظم فقط بیع دوم را باطل می‌داند

بعد در ادامه مرحوم شیخ فرموده به نظر ما حتی اگر در بیع اول شرط بشود بیع ثانی و لکن این مشتری راضی باشد به بیع ثانی این مشکلی ندارد. پس مشکل این نیست که بیع اول باطل است، مشکل این است که بیع ثانی چون به عنوان وفاء به شرط در ضمن بیع اول بوده باطل است. و الا بیع اول صحیح است چه اشکالی دارد؟ من فرختم ماشینم را به شما به صد میلیون نقد به شرط این‌که شما به من این ماشین را نسیه بفروشید به صد و پنجاه میلیون. این بیع اول چرا باطل باشد؟ اگر شما مشتری یک ساعت بعد به طیب نفس خودتان بدون این‌که مجبورید وفاء به شرط بکنید، این

ماشین را مجدداً به من بفروشید به صد و پنجاه مشکلی ندارد. اگر به عنوان وفاء به شرط این بیع ثانی انجام بشود بیع ثانی باطل است بیع اول چرا باطل باشد؟ این فرمایشی است که مرحوم شیخ در انتهاء فرموده. فرموده همین روایت علی بن جعفر هم که بود اذا لم یشتترط و رضیا فلا بأس ظاهرش این است که بطلان اختصاص دارد به بیع دوم و معنایش این است که اگر بیع دوم ناشی باشد از اجبار چون فکر می‌کند وفاء به شرط باید بکند این بیع ثانی باطل است و الا بیع ثانی صحیح خواهد بود. اگر هم بیع ثانی باطل باشد چون بخاطر اجبار بوده این مستند به فساد بیع اول نیست، وجهی ندارد بیع اول فاسد باشد.

### اشکال

انصافاً این فرمایش خلاف ظاهر است. روایت می‌گوید شخصی آمد کالای را نقداً فروخت مثلاً به پنج درهم و بعد این کالا را خرید نسبتاً به ده درهم، امام فرمودند اذا لم یشتترط و رضیا فلا بأس، مفهومی این است که اذا اشتراطاً ففیه بأس یعنی در کل این قرداد باس است. سألته عن رجل باع ثوباً بعشرة دراهم الى أجل ثم اشتراه بخمسة دراهم أیحل؟ یعنی این کار این قرداد حلال است؟ قال اذا لم یشتترط و رضیا فلا بأس. در روایات دیگر هم که بود ألیس ان شاء اخذ و ان شاء ترک قال لا بأس. همین روایت حسین بن منذر: یجیئنی الرجل فیطلب العینة فاشتری له المتاع مرابحة ثم ابیعه اياه ثم اشتریه منه مکانی قال اذا کان بالخیار ان شاء باع و ان شاء لم یبع و کنت انت بالخیار ان شئت اشتریت و ان شئت لم تشتر فلا بأس. انصافاً ظاهرش مخصوصاً بخاطر فتوای مشهور شیعه و اهل سنت این است که اصلاً این قرداد ایراد دارد که شما نقداً یک چیزی را بفروشید و شرط کنید که مشتری مجدداً نسبه به شما بفروشد با زیاده، اصلاً این قرارداد ایراد دارد چون می‌گفتند این قرارداد ربا است.

[سؤال: ... جواب:] ما بیع العینة که آخرین راه حل حیل ربا بود عرض کردیم روایات تصحیح کرده. منتها اگر در ضمن بیع اول شرط بشود بیع دوم کل این قرارداد ایراد دارد نه این‌که فقط شرطش لازم الوفاء نیست و اگر به تخیل وجوب وفاء این بیع ثانی را انجام بدهند بیع ثانی باطل است.

### نتیجه کلام شیخ در صحت بیع اول دون الثانی

می‌دانید نتیجه این فرمایش مرحوم شیخ چیست؟ نتیجه این فرمایش مرحوم شیخ این است که اگر من این ماشین را از شما در بیع اول نسبتاً خریدم صد و پنجاه ملیون، بعد به شما فروختم به صد ملیون، حیل ربا است این، خبر هم نداشتم که بیع ثانی باطل است تا بعد بگویم تخلف شرط موجب خیار می‌شود و من بیع اول را فسخ می‌کنم، خبر نداشتم، بیع اول را فسخ نکردم، آخرش مجبورم به شما صد و پنجاه ملیون بدهم. این

بیع اول صحیح است، فسخ که نکردم بیع اول را، فقط شرط شده در ضمن بیع اول بیع ثانی، بیع ثانی را وفاءاً للشرط انجام دادیم بیع ثانی باطل بود ولی خریدار نشدیم که بیع ثانی باطل است تا اعمال خیار بکنیم، لازمه فرمایش مرحوم شیخ این است که بیع اول صحیح است. و شما هم لازم نیست به من خبر بدهید که تو خیار داری، تو شرط کرده بودی در ضمن بیع اول بیع ثانی انجام بشود به هدفت نرسیدی خیار تخلف شرط داری. ارشاد به موضوع که لازم نیست، ارشاد به حکم هم در این جا لازم نیست چون طرف به خلاف تکلیف نمی‌افتد، از حقش محروم می‌شود، بشود به من چه؟ برود مسأله یاد بگیرد وظیفه من نیست که به او یاد بدهم که حقت چیست. و لذا عملاً آن شخص بیع اول بر او مسجل می‌شود و لو بیع ثانی باطل باشد و مجبور می‌شود آن ثمن نسبه را پرداخت کند. چون وقتی فسخ نکرد، ثمن را پرداخت می‌کند و من مالک ثمن شدم.

[سؤال: ... جواب:] خلاف مرتکز عقلاء است که ما بیاییم بگوییم که این بیعی که انجام شد به شرط بیع مجدد و بیع مجدد هم وفاءاً للشرط انجام شد فقط بیع مجدد باطل است و آن بیع اول صحیح است و طرف هم فقط خیار تخلف شرط داشته، او هم که توجه نکرد اعمال خیار نکرد پس بدون این که صد تومان نقد را مالک بشود صد و پنجاه تومان نسبه بدهد، ماشین هم که دست من است. ... واقع شد، بیع دوم هم واقع شد اما باطلا. ... ببینید فرض این است که این هدفش چی بود؟ بحث این است که ماشین در ید شماست، من آمدم این ماشین شما را نسبتاً خریدم صد و پنجاه ملیون، بعد به شما فروختم صد ملیون نقد که صد ملیون گیرم بیاید یک چک صد و پنجاه ملیون یک ساله هم بدهم به شما، اما ماشین تحویل هم داده نشد چون فرض این است که بیع ثانی انجام شد من خیال می‌کردم بیع ثانی صحیح است. ... ماشین می‌ماند دست همان صاحب ماشین. اجباری هم که ندارد صد ملیون را بدهد چون بیع ثانی باطل است. ... بحث اجبار شرعی نیست بحث این است که بیع ثانی انجام شده، بیع ثانی که انجام شد من که ماشین را از شما خریدم صد و پنجاه ملیون نسبه به شرط این که به شما بفروشم صد ملیون نقد و صد ملیون را از شما بگیرم، وقتی این کار را کردم دیگر ماشین را از شما تحویل نمی‌گیرم. صد ملیون را می‌خواهید بگیرید من صد ملیون را به شما نمی‌دهم چرا؟ برای این که شرعاً شما مالک نیستید، نمی‌دهم مدام امروز و فردا می‌کنم. ببینید! من نمی‌خواهم بگویم خلاف ضرورت فقه است می‌گویم لازمه فرمایش شیخ این است که من آخرش صد و پنجاه ملیون را از شما می‌گیرم در حالی که شما هیچ به هدفتان نرسیدید. ... بحث در این نیست که لازم است، بلکه لازم است من ماشین را بدهم اگر مسأله می‌دانم باید ماشین را بدهم. اما عملاً آن صد ملیون نقد را شما مالک نشدید اما صد و پنجاه ملیون نسبه را باید یک سال دیگر به من بدهید. ما نگفتیم که خلاف ضرورت فقه است می‌گویم لازمه فرمایش مرحوم شیخ این است اما لازمه کلام مشهور این است که اصلاً این بیع از اساس باطل است و شما مالک آن ثمن نسبه

نشدید من هم مالک ثمن نقد نشدم هر دو بیع باطل است. من نخواستم که قیامت برپا می‌شود می‌خواهم نتیجه این دو قول را بگویم که نتیجه قول شیخ انصاری این است که بیع اول صحیح است و من به شما بدهکار شدم به صد و پنجاه ملیون.

[سؤال: ... جواب:] ما می‌گوییم ظاهر روایت ایحل این است که کل این کار آیا جایز است یا جایز نیست، آیا جایز است که من یک چیزی را نسبه بفروشم به ده درهم بعد نقد بخرم به پنج درهم؟ ایحل؟ آیا این کار جایز است؟ امام فرمودند اذا لم یشتراط و رضیا فلا بأس مفهومی این است که اگر شرط بشود این کار اشکال دارد. ظاهرش این است که این کاری که شما می‌کنید که نسبه می‌فروشید و نقد می‌خرید اشکال دارد، کلش اشکال دارد.

[سؤال: ... جواب:] بأس در معاملات ظهور دارد در ارشاد به فساد.

[سؤال: ... جواب:] ما می‌گوییم اینی که بعضی‌ها مثل آقای سیستانی می‌فرمایند این قصد جدی ندارد در فرض شرط بیع دوم در ضمن بیع اول، این درست نیست. بیع، صوری است نخیر بیع، صوری نیست، بیع جدی است. تعبدا شارع فرموده است طبق استظهار ما از این روایت که کل این بیع اول و دوم باطل است.

### ارائه سه نظر در بیع العینه مشروط

یعنی در حقیقت سه تا نظر می‌شود: یک نظر، نظر آقای سیستانی که اصلا معتقدند بیع اول به شرط بیع دوم صوری است، اصلا حقیقی نیست، قصد جدی ندارد، و لذا کل هر دو بیع باطل است بخاطر صوری بودن. این یک نظر. نظر دوم نظر شیخ انصاری است که بیع اول صحیح است، بیع دوم اگر به عنوان وفاء به شرط باشد فقد بیع دوم باطل است. این هم این نظر که می‌گویند ظاهر صحیح علی بن جعفر این است که اذا لم یشتراط و رضیا فلا بأس این است که اذا اشتهرطافیه بأس در این بیع ثانی بأس است. قول سوم که ما استظهار می‌کنیم این است که بیع حقیقی است اما شارع تعبدا حکم کرده است به فساد هر دو بیع هم بیع اول هم بیع ثانی چون صحیح علی بن جعفر می‌گوید ایحل یعنی کل این کار حلال است؟ امام می‌فرمایند اگر شرط نکنند حلال است یعنی اگر شرط نکنند این کار حلال نیست یعنی بفروشید نسبه و شرط نکنید با شرط نقدا بخیرید این کار حلال نیست یعنی نافذ نیست.

[سؤال: ... جواب:] ظاهر این که می‌گوید اذا لم یشتراط و رضیا فلا بأس یعنی اذا اشتهرطافیه بأس یعنی در این کار ایراد هست. ظاهرش این است که این کار ایراد دارد یعنی این بیع اول که نسیتا هست و شرط می‌شود در آن بیع دوم این کار ایراد دارد. من بعید نمی‌دانم با توجه به تایید آن به فتوای مشهور که بیع اول را هم باطل می‌دانند چه مشهور عامه چه مشهور خاصه در زمان صدور این روایات، همین را اقتضاء می‌کند که بیع اول باطل است. ... یعنی اگر بیع دوم را بر اساس تخیل وجوب

وفاء به شرط هم انجام داد بیع دوم صحیح است؟ این دیگر خیلی خلاف ظاهر است. ... ایشان می‌فرمایند اگر حتی فکر می‌کرد که بیع ثانی را مجبور است از باب المؤمنون عند شروطهم انشاء بکند بیع ثانی صحیح است، خیال کرده است بر او واجب بود بیع ثانی، اشتباه کرد این غیر از نظر شیخ انصاری است که می‌گوید اگر بیع ثانی به عنوان وفاء به شرط و به تخیل وجوب وفاء به شرط باشد این بیع ثانی باطل است. انصافاً این مقدار را که نمی‌شود انکار کرد. ما بالاتر از این ادعاء می‌کنیم ما می‌گوییم ظاهر این روایت این است که بیع اول باطل است. یک مطلبی هست آن را هم عرض کنم:

### اشکال به بطلان بیع العینة مشروط

ممکن است اشکال بشود به ما بگویند این همه روایات بیع العینة بود هیچ‌کدام در ضمن بیع اول شرط نکنید بیع ثانی را، خیلی روایات بیع العینة بود، هیچ‌کدام نداشت که شرط نکنید در ضمن بیع اول بیع ثانی را، آن روایاتی که می‌گفت آن کان بالخیار آن شاء اشتری و آن شاء لم‌یشتر، آن‌ها جُداً، روایات متعدده‌ای بود که خواندیم راجع به بیع العینة حدوداً سیزده روایت بود، هیچ‌کدام غیر از صحیح‌ه علی بن جعفر نداشت که شرط نکنند در ضمن بیع اول بیع ثانی را. آن وقت گفته می‌شود این عام ترخیصی را القاء کند امام علیه السلام به مردم، بعد یک خطاب مستقلاً بیاید نهی بکند از بیع العینة مع الشرط، عرف این‌جا حمل نمی‌کند این نهی را بر نهی کراهتی؟ آیا عرف خلاف منهج عقلانی نمی‌بیند که امام علیه السلام بطور مکرر بفرماید که بیع العینة اشکال ندارد و مردم اطلاق‌گیری بکنند، شرط بشود در ضمن بیع اول بیع ثانی، باز اطلاق بگیرند که ایراد ندارد.

[سؤال: ... جواب:] گفته می‌شود روایات مطلقه‌ای داریم در بیع العینة، خواندیم که هیچ قیدی نخورده بود باید شرط نکنی. آن روایت آن شاء اخذ و آن شاء ترک هم محتمل بود به این معنا باشد که قبل از مالک شدن نباید بفروشید کالا را به دیگران، اول مالک بشوید بعد بفروشید. این ربطی به بحث نهی از شرط بیع دوم در ضمن بیع اول در بیع العینة ندارد. این‌که من ماشین شما را نقداً بخرم به صد ملیون بعد به شما نسبتاً بفروشم به صد و پنجاه ملیون که در روایات متعدده‌ای مضمونش آمد که جایز است نوعاً نگفتند که با شرط جایز نیست، صحیح‌ه علی بن جعفر گفت با شرط جایز نیست. آیا می‌شود از اطلاق این روایات بخاطر صحیح‌ه علی بن جعفر رفع ید کرد؟ این شبهه هست که مثل آقای سیستانی ممکن است و لو فتوی دادند طبق صحیح‌ه علی بن جعفر، منتها فتوایشان را علی القاعده کردند گفتند چون در فرض شک بیع، صوری است اما طبق مبانی‌شان این شبهه می‌شود که اگر بیع حقیقی باشد که هست

چطور از عمومات ترخیصیه بخاطر یک خطاب نهی که قابل حمل بر کراهت است ما رفع ید بکنیم؟ چرا عرف نگوید که این نهی، نهی کراهتی است.

**پاسخ**

جواب این است که اگر نبود ارتکاز فقهاء عامه و خاصه بر فساد این شرط بلکه فساد بیع اول این اشکال، قوی بود. اما وقتی ارتکاز عامه، فقهاء امامیه و غیر امامیه بر بطلان همچون بیعی بود، همانطور که در تاج العروس هست و در کتب امامیه است، دیگر نمیتوانیم ما بگوییم که آن عام ترخیصی القاء شد به عرف و عرف اغراء به جهل شد، شاید آن فتوای مشهور به مثابه قرینه لبیه متصله بوده و از آن روایات بیع العینه با توجه به فتوای عامه و خاصه بر عدم جواز شرط، تجویز بیع العینه را مع عدم الشرط میفهمیدند، بیش از این نمیفهمیدند. و لذا این اشکال وارد نیست.

کلام واقع می شود در حیل ربا. نسبت داده شده به کل علماء امامیه غیر از مقدس اردبیلی که حیل ربا را جایز می دانند. این بحثی است که اول از نظر تاریخی بحث کنیم: آیا واقعا کل علماء امامیه الا ما شذ منهم و مراد مقدس اردبیلی است، حیل ربا را جایز می دانند؟ یا نه، این نسبت درست نیست. و بعد بحث کنیم راجع به علماء معاصری که حیل ربا را تحریم کردند مثل امام، فتوی داده به حرمت حیل ربا یا آقای صدر احتیاط واجب می کند یا بعضی از علماء دیگر بین مفت بالحرمة و بین من یحتاط هستند که کلماتشان را نقل می کنیم. ببینیم بررسی بکنیم ادله حیل ربا را و ادله ای که بر حرمت حیل ربا اقامه شده ان شاء الله هفته آینده.

و الحمد لله رب العالمین.

**تتمه بحث از بیع العینه مشروط**

**جلسه 20-115**

**چهارشنبه - 1400/02/29**

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين سیما بقیة الله فی الارضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

صوری که برای تخلص از ربا مطرح بود بیان کردیم و لکن بحث مهم این هست که این صور مبتلا به این شبهه هست که مشتمل بر حيله ربا است پس باید راجع به جواز حیل ربا و یا حرمت آن بحث کنیم.

مشهور حیل ربا را جایز می دانند. اولین کسی که این بحث را مطرح کرده شیخ مفید در مقنعه است صفحه 610. فرموده است: لا بأس ان یتباع الانسان من غیره متاعا

علی ان یسلف البایع شیئاً فی المبیع او یستسلف منه فی المبیع او یقرضه مائة درهم الی اجل او یستقرض منه. بیع محاباتی به شرط قرض جایز است. انسان کالایی را می فروشد به مشتری به نصف قیمت می گوید به من یک ساله ده ملیون قرض بده و الا اگر مشتری نپذیرد این قرض را بایع چه انگیزه ای دارد که بیع محاباتی کند؟ انکر ذلک جماعة من اهل الخلاف، عامه جماعتی از آن ها گفتند این حلال نیست. و لسنا نعرف لهم حجة فی الانکار، حجتی از این ها ما ندیدیم که چرا انکار کردند این مطلب را و ذلک ان البیع وقع علی حلال و القرض جایز و اشتراطه فی عقد البیع غیر مفسد له و قد سئل الباقر علیه السلام عن القرض یجر النفع فقال علیه السلام خیر القرض ما جر نفعاً. می گویند این قرضی است که مشتری به بایع می دهد منشأ نفع او شد که توانست کالای ده ملیونی را یک ملیون تملک کند، اشکال ندارد، خیر القرض ما جر نفعاً.

این فرمایش شیخ مفید است. البته این حدیثی که ایشان مطرح می کنند در مقابلش صحیحہ یعقوب بن شعیب هست که الرجل یبیع فی تمر و یقرض قال علیه السلام اذا کان قرضاً یجر شیئاً (یعنی یجر نفعاً) فلا یصلح. و جمع این صحیحہ و معتبره یعقوب بن شعیب با این روایتی که ایشان نقل می کند که خیر القرض ما جر نفعاً در روایات دیگر بیان شده که بدون شرط، خیر القرض ما جرا نفعاً بدون شرط، یعنی همان ربا الفضل که در روایات است که الربا رباءان که یکی ربا الفضل که مقترض از پیش خودش بدون شرط سودی بدهد به مقرض و چه بسا مقرض به این داعی به این شخص قرض می دهد نه به دیگری، می بیند که طبق تجارب به این آقا قرض بدهد لا اقل یک سوری او خواهد داد به این مقرض، اگر سودی ندهد سوری می دهد، ولی اگر به من قرض بدهد نه سوری هست نه سودی هست اصل قرضش را هم باید آنقدر بیاید و برود تا به او پس بدهم، می رود به آن شخص قرض می رود، بدون شرط، این می شود خیر القرض ما جر نفعاً یا اینکه مستحب است خود مقترض وقتی قرض را پس می دهد اضافه بدهد که می شود ربا الفضل. حالا بحث ما در استدلال مرحوم شیخ مفید نیست، مدعای شیخ مفید این است که حیلہ ربا جایز است، البته مثالش بیع محاباتی به شرط قرض است.

س: ظاهرش این است. ببینید تعبیر این است که یبیع علی ان یسلف، این ظاهر علی ان یسلف شرط است.

سید مرتضی در المسائل الناصریات صفحه 377 از جد مادریش ناصر که زیدی بود که کتاب ناصریات اصلش تألیف جد مادری سید مرتضی است، نقل می کند: کل حيلة فی الشفعة و غیرها من المعاملات التي بین الناس فانی ابطالها و لاجیزها. سید مرتضی در ادامه می گوید هذا غیر صحیح و لسنا نمنع من قصد بهذه الحیل الی ابطال الحقوق ان یکون آثما مستحقاً للعقاب و لكن عقده صحیح ماض. ممکن است اگر کسی حیلہ



بکند برای ابطال حقوق دیگران گنهکار باشد و لکن عقدش صحیح است. و ما نعرف خلافا بین محصلی الفقهاء فی ذلک.

روشن‌ترین کلام، کلام علامه حلی است در مختلف جلد 5 صفحه 300. مسأله: المشهور بین علمائنا الماضین و من عاصرناهم الا من شذ انه يجوز بيع شيء يسير باضعاف قيمته بشرط ان يقرض البائع المشتري شيئا. اگر شما کالای یک ملیونی را ده ملیون بفروشید طبعاً شرط قرض الحسنة شما باید بکنید که من این کالای یک ملیونی را به شما می‌فروشم به ده ملیون، در ضمن ملتزم می‌شوم به شما صد ملیون یک ساله قرض بدهم. ایشان فرموده است: المشهور بین علمائنا الماضین و من عاصرناهم الا من شذ انه يجوز بيع شيء يسير باضعاف قيمته بشرط ان يقرض البائع المشتري شيئا و قد كان بعض من عاصرناهم يتوقف فی ذلک، بعضی از کسانی که ما معاصر بودیم با آن‌ها متوقف بودند در این مطلب.

وجوهی ذکر می‌کند علامه در مختلف برای جواز این حيله ربا که این هم بیع محاباتی به شرط قرض است، چون بیع محاباتی به شرط قرض اگر بیع محاباتی این است که جنس ارزان را گران بفروشد طبعاً فروشنده قرض می‌دهد مبلغی را به مشتری و اگر کالای گران‌قیمت را ارزان بفروشد طبعاً در این صورت می‌خواهد از مشتری قرض بگیرد، علامه وجوهی ذکر می‌کند برای جواز آن، می‌رسد به وجه هفتم می‌گوید الاحکام انما شرعت للمصالح و وضعت لمنافع العباد ولاریب فی ثبوت المصلحة فی مثل هذا البيع لان الحاجة الى الاقتراض داعية، انسان احتیاج دارد قرض بگیرد، و لايجب على الانسان نفع غيره، آن مقرض هم که واجب نیست به من قرض بدهد، و قد يبخل عن ذلك الا مع المعاوضة، حاضر نیست پول به من قرض الحسنة بدهد. می‌گوید قرض با شرط سود بدهد او هم که شارع حرام کرده، و شرط الزيادة فی القرض حرام فوجب، بر خدا واجب است، ان يجعل ذريعة الى تجويز ذلك، واجب است خدا حیل ربا را تشریع کند تا این مصلحت بر عباد فوت نشود. از آن طرف ربای در قرض حرام است از آن طرف هم که قرض الحسنة واجب نیست، من چه سودی می‌برم که هر کسی از من پول بخواهد به او پول قرض بدهم، نفعم را دنبال می‌کنم، باید شارع بیع محاباتی را به شرط قرض را حلال کند تا مصالح عباد تامین بشود. این هم کلام علامه حلی در مختلف.

مفتاح الکرامۃ جلد 14 صفحه 88 که اقوال علماء را بیان می‌کند می‌گوید و لم اجد من تأمل او توقف در جواز حیل ربا سوى المولى الاردبیلی علی ما لعله يتوهم عنه. پس تنها مخالفی که مطرح هست تا قبل از امام، مقدس اردبیلی است. علامه هم گفت بعض من عاصرناهم رأیناه قد توقف فی ذلک. س: ظاهرش این است که از علماء شیعه بوده.

مقدس اردبیلی چی می گوید؟ مجمع الفائدة جلد 8 صفحه 452 و در زبدة البیان که تفسیر آیات الاحکام است صفحه 437 بحث کرده. در مجمع الفائدة تعبیر اینجور می کند، بعد از اینکه می گوید حیل ربا جایز نیست می گوید و یؤیده ما نقل فی مجمع البیان فی علة تحريم الربا، در مجمع البیان می گوید علت تحریم ربا این است که موجب تعطیل معاش و تجارت می شود. در صحیح هاشم هست که انما حرم الله الربا لكي لايمتنعوا الناس من صنائع المعروف، اگر حيله ربا جایز بشود، او هم مفسده ربا در او هست، مردم دیگر قرض الحسنه نمی دهند، صنائع المعروف یعنی قرض الحسنه دادن، اگر همانطور که اگر ربا جایز باشد مردم قرض الحسنه نمی دهند امتناع می کنند از صنائع معروف حيله ربا هم جایز باشد همین است، پس همان مفسده ربا در حيله ربا هست. در زبدة البیان باز همین مطالب را تکرار کرده، آخرش هم می گوید و انت تعلم انها تنعدم بفتح باب الحيلة فانهم يأخذون بها ما يؤخذ من الربا. اگر این حکمت و فلسفه تحریم ربا را حساب کنید، حيله ربا اگر جایز بشود تمام مصالح برای تحریم ربا از بین می رود، تمام نکته سنجی هایی که شارع کرده برای اینکه ربا را حرام کرده با فتح باب حیل ربا از بین می رود. برای این بود که مردم امتناع نکنند از قرض الحسنه، روی این جهت ربا حرام شد، حيله ربا را جایز کنید باز هم مردم می روند سراغ حیل ربا، چرا سراغ قرض الحسنه بروند؟

تا رسید بعد از مقدس اردبیلی باز فقهاء حیل ربا را تجویز می کردند، هیچ مخالفی هم شنیده نشد، حتی امام وقتی که در قم بود حاشیه زد به وسیله النجاة در همان هم چاپ شد، در صفحه 472 مسأله 10 اینجوری فرمود: اذا اقرضه شیئا و شرط علیه ان یبیع منه شیئا باقل من قیمته أو یؤجره باقل من اجرتة به شرط همان قرض، قرض به شرط بیع محاباتی، قرض به شرط اجاره محاباتی این ربا است، این روشن، یا این را من اضافه کنم، این هایی که در قول نامه با هم می نویسند، اجاره اینقدر قرض الحسنه اینقدر، یعنی هر دو می شود اصل، یکی در ضمن دیگری شرط می شود این هم ربا است چون همانطور که اجاره این خانه به ماهی ده هزار تومان بعد نوشتی قرض الحسنه صد ملیون، این قرض شرط ضمن آن اجاره است آن اجاره هم شرط ضمن این قرض است چون در عرض هم قرار داده شد این هم ربا است. اما لو باع المقرض من المقرض مالا باقل من قیمته، بیع محاباتی به شرط قرض، حالا اضافه کنید اجاره محاباتی به شرط قرض که الان محل ابتلاء است، متدینین ما این کار را می کنند دیگه، می گوید خانه را اجاره کردم به ماهی مثلا پنجاه هزار تومان، در ضمنش شرط می کنیم که به شمای صاحب خانه صد ملیون یک ساله قرض الحسنه بدهیم که نوع بزرگان ما می گویند جایز است امام هم اینجا فرموده لا بأس، ما هم اجازه می دانیم، و ان افاد فائدة الاول و به یحتال فی الفرار عن الربا کسائر الحیل الشرعية و لنعم الفرار

من الحرام الى الحلال. نگویند: اینکه حيله شرعى شد. لنعم الفرار من الحرام الى الحلال، چقدر خوب است آدم يك نقشه اى بکشد از حرام خدا برود سراغ حلال خدا. تا امام رفتند نجف، اولش که در ترکیه تحریر را نوشتند، وسیله النجاة شد تحریر الوسيلة، بعد در نجف چاپ شد، ظاهراً در نجف به این نتیجه رسیدند، نوشتند: ذکرُوا للتخلص من الربا وجوهاً مذكورة فى الكتب و قد جدت النظر فى المسألة فوجدت ان التخلص من الربا غير جائز بوجه من الوجوه. بعد ایشان در ربای معاوضی مطرح می کنند: و الجائز هو التخلص من المماثلة مع التفاضل كبيع من من الحنطة المساوى فى القيمة لمنين من الشعير أو الحنطة الردئية، ایشان می گویند فقط من ربای معاوضی را قبول دارم حيله اش را، آن هم به شرط اینکه قیمت هایشان عرفاً اختلاف نداشته باشد. مثلاً دو من گندم بد قیمتش با یک من گندم خوب برابری می کند، تفاضل در مقدار هست ولی تفاضل شدید در قیمت ندارد، اختلاف شدید در قیمت ندارد من اینجا را قبول دارم که شارع وقتی حرام کرده شما دو من گندم بد را بفروشید در مقابل یک من گندم خوب بیا در کنار آن یک من گندم خوب یک چیزی بگذار، یک بسته کبریتی یک شاخه نباتی که یک من گندم خوب در مقابل یک من گندم بد و آن یک من گندم بد دیگر در مقابل این شاخه نبات یا این بسته کبریت باشد، اینجا را من قبول دارم. اما ربای قرضی حيله اش را من قبول ندارم، در ربای معاوضی هم با اختلاف فاحش قیمت من حيله ربا را قبول ندارم. و التخلص من الربا غير جائز بوجه من وجوه الحيل. تحریر جلد 1 صفحه 538.

س: ایشان می گویند روایاتی که در حيله ربای معاوضی هست ناظر به همان فرض متعارف بوده که مردم به نظر عقلائی می خواستند با هم معامله کنند، به نظر عقلائی من دو من گندم بد را می برم معاوضه کنم می برم معاوضه می کنم با یک من گندم خوب که قیمتش اختلاف فاحش ندارد و الا نه بایع سفیه است و نه انشاءالله مشتری سفیه است، هیچکدام سفیه نیستند، اختلاف فاحش قیمت نیست منتها می بینند شرعاً این ممنوع شده، می آیند حيله می کنند یک بسته کبریت می گذارند در کنار آن یک من گندم خوب که بشود این یک من گندم دوم بد در مقابل آن بسته کبریت. ... على القاعدة اگر می خواهید بگویند اختلاف فاحش هم باشد على القاعدة می شود حرف بزنید اما امام می گویند من بخاطر روایات ربای معاوضی را تجویز کردم، روایات هم موردش، کما اینکه غیر از ایشان هم ادعاء کردند، در فقه العقود هم این مطلب است که می گویند موردش واقعاً هم همینطور است، موردش فرض عقلائی است که اختلاف فاحش بین ثمن و مثنی در قیمت نباشد.

بعضی از شاگردان امام هم در الاحکام الشرعية صفحه 360 و صفحه 429 حالا یک جا احتیاط واجب کردند در حرمت حیل ربا جای دیگر فتوی دادند که حیل ربا در ربای قرضی جایز نیست بوجه من الوجوه<sup>1</sup>.

آقای صدر در منهاج الصالحین جلد 2 صفحه 81 یک مقدار فرق می کند با امام. می گویند: الاحوط وجوبا الاجتناب عن کل معاملتین ینتج مجموعهما غرضا ربویا و تكون احدهما شرطا فی الأخری. امام می فرمود هر کس غرض شخصیش تخلص از ربا باشد، هر کاری بکند حرام است و لو دو تا معامله بکند بدون شرط، من ماشینم را می خواهم قرض بگیرم از شما، قرض نمی دهید، اصلا می گویند که من که خیلی وضعم خوب نیست، ما می خواهیم قرض بگیریم می گوئیم حالا نمی شود ما این ماشین مان را به شما نقدا بفروشیم پنجاه ملیون، بعد نسیه یک ساله از شما بخریم صد ملیون، ولی شرط نکنیم در ضمن آن بیع نقد این بیع نسیه را، امام می گویند چون هدف فرار و تخلص از قرض ربوی است این حرام است و باطل است، آقای صدر می گویند چون شرط نکردی در آن بیع نقد بیع نسیه را ادله تحریم ربای قرضی ظهور عرفی ندارد که این کار شما را به این خاطر غرض شخصی تان حرام کند. نتیجه المعاملة اگر بما هو معاملة، نتیجه قرض ربوی باشد، یعنی دو تا معامله ای که شرط بشود در ضمن یکی دیگری، این می شود این معامله بما هی معاملة منتج این غرض ربوی. این احتیاط واجب ترکش هست.

س: امام در تحریر هم دارند در بیع العينة می گویند حتی بدون شرط اگر غرض، تخلص از ربا باشد بیع العينة حرام و باطل است. این را در تحریر دارند. ... کسی که می خواهد قرض ربوی می دهد می بیند جایز نیست یا قرض ربوی می گیرد می بیند جایز نیست می آید یک کاری می کند که منتج آن قرض ربوی است. ... ربا الفضل که اشکال ندارد، غرض این نیست، او که الزام ندارد. بالاخره امام نظرش این است، تصریح می کند. ... من به شما قرض می دهم چون می دانم به من سود می دهید، می دانم به من ممکن است بیشتر از آن مقدار قرض بدهید، هیچ کس اشکال ندارد، نص صحیح داریم، ربا الفضل است، امام هم اشکال نمی کند. کلام در قرض به شرط سود است، می بینید حرام است می روید دور می زنید قانون را، می گویند ما که می خواستیم از ما پنجاه ملیون قرض بگیریم، قرض الحسنه که شما نمی دهید معلوم است از قیافهات، شرط می خواستیم بکنیم آخر سال صد ملیون بدهیم، گفتند حرام است، ما هم می آیم می گوئیم پنجاه ملیون را فروختم به صد ملیون یک ساله، این ماشین را فروختم به شما به پنجاه ملیون، این فرض را هم می توانید بدون شرط بگویند و بعدا هم

<sup>1</sup> - مسألة 2436: إذا أراد شخص أن يقرض و يعطي ربا، أو يقرض و يأخذ ربا، و أراد الفرار من الربا بأحد الحيل المذكورة في بعض الرسائل العملية، فلا يجوز و لا تصير الزيادة التي يأخذها حلالاً. فالربا القرضي إذا لا يحل بوجه من الوجوه.

نسیه از شما خریدم صد ملیون یک ساله. ... از اول تباری هست و لو شرط نباشد، شرط ضمن عقد نیست یا حتی تصریح می کنیم بدون شرط اما تباری داریم، از اول بناءمان همین است. ... تعبیر ایشان این است که هر کجا غرض متعاملین تخلص از قرض ربوی باشد، از ربای قرض باشد این جایز نیست. تعبیر ایشان این است. و تطبیق هم کردند بر بیع العینة بدون شرط، بدون اینکه بیع نسیه در ضمن بیع اول شرط بشود ایشان فرمودند این هم اگر غرض تخلص از ربای قرضی باشد به نظر ما جایز نیست.

آقای آسید کاظم حائری که از شاگردان آقای صدر هستند در دو جا بحث کردند: یکی در منهاج صفحه 104 می گویند حيله ربا جایز نیست، در ربای قرضی که جایز نیست در ربای معاوضی هم با شرط عدم اختلاف فاحش در قیمت ثمن و مثنی جایز است. در فقه العقود جلد 1 صفحه 248 یک تفصیلی دادند در حیل ربا که در منهاج نیست این تفصیل. ایشان می گویند که ما معتقدیم این حیل شرعیه عرف از دلیل حرمت ربا به آن ها تعدی می کند ولی در جایی این تعدی درست است که و عرفی است که متعاملین هیچ غرضی غیر از وصول به سود قرض ربوی نداشته باشند. مثل چی؟ مثل اینکه توافق می کنیم که من ماشینم را به شما بفروشم پنجاه ملیون نقد و از شما می خرم به صد ملیون نسیه، و لو بدون شرط ولی چه هدفی از این کار هست، من که ماشینم را به شما نمی دهم و شما هم که ماشین نمی خواهید، فقط هدف این است که یک استفاده ابزاری کنیم از این بیع و شراء بیع نقد و نسیه که من پنجاه ملیون الان بگیرم بیاید صد ملیون هم به شما یک سال دیگر بدهم عرف می گوید این حيله ربا است و جایز نیست.

اما گاهی یک غرض دیگری دارند متعاملین غیر از وصول به نتیجه ربا، او اشکال ندارد. مثلاً من می آیم این خانه خودم را نصفش را به شما می فروشم به بیع الخيار، سه دانگ این خانه را به شما می فروشم به صد ملیون به بیع الخيار که سر سال من صد ملیون شما را بدهم و خانه را پس بگیرم، سه دانگ دیگر را اجاره می دهم به شما به ماهی مثلاً پنجاه هزار تومان. هدف چیست؟ شما فقط هدف پول نیست، شما هدف این است که در این خانه بنشینم یک سال، شما مستأجر می خواهی باشی، هر جا رفتی گفتند اجاره و قرض، قرض به شرط اجاره که همه می گویند ربا است، اجاره به شرط قرض هم اختلافی است، آقای سیستانی احتیاط واجب می کند، خود ایشان هم اشکال می کند می گوید چه فرق می کند چه بگویی اجاره به شرط قرض یا قرض به شرط اجاره، عرف این ها یک چیز است، این اشکال دارد. این مستأجر چه کار کند، برای اینکه خانه ای اجاره کند اینجور نقشه کشیدند: سه دانگ این خانه را از مالک به بیع الخيار می خرد در مقابل صد ملیون سه دانگ دیگر را هم اجاره می کند ماهی پنجاه هزار تومان، اما فقط هدف رسیدن به پول نیست، هدف این آقا این است که یک

سال در یک خانه ای بنشیند. غیر از قرض با سود یک هدف دیگری در اینجا مطرح است.

س: در آن قضیه ماشین شما ماشین را که نمی خواهی بدهی به این آقای که صاحب پول است، ماشین دست خودت است، فقط وقتی ماشین را به او می فروشی به پنجاه میلیون نقد پنجاه میلیون او را می گیری، بعد ماشین را یک ساله می خری به صد میلیون هدف این است که یک چک صد میلیونی بدهی دست او تا بعد از یک سال پنجاه میلیون او به او برگردد با سود و الا در این ماشین هیچ غرضی طرفین ندارند یعنی با این معامله یک غرض خاصی در این ماشین نبوده، دست شمایی است که صاحب ماشین هستی، آنجا عرف می گوید که این حيله ربا است و جایز نیست. اما یک غرض آخری مترتب باشد ما نمی توانیم تعدی کنیم از حرمت ربا به این، شاید شارع مصلحت دانسته این را تجویز کند برای اینکه این بدبختی که خانه ندارد بتواند یک خانه اجاره کند. همه راه ها را که بر او بستید، قرض به شرط اجاره محاباتی می گویند حرام است، اجاره محاباتی که پنجاه هزار تومان این خانه را اجاره می کنم ماهی و ملتزم می شوم صد میلیون به شما صاحب خانه قرض بدهم این را هم که می گویند، خود ایشان و بعضی های دیگر که این هم ربا است، آقای سیستانی هم اشکال می کند، پس چکار کند این مستأجر، این هدفش این است که در این خانه بنشیند، منتها از این راه که سه دانگ از خانه را می خرد به بیع الخيار. ... غرضش این است که کل این خانه را بگیرد بنشیند. با سه دانگ اجاره که نمی تواند برود اثاث کشی کند در این خانه. ... شرط شدن در ضمن یکی دیگری. سه دانگ را به بیع الخيار می فروشد این صاحب خانه به این آقا که می خواهد خانه اجاره کند و درها بر او بسته شده یعنی فقهاء گفتند نمی شود، اجاره به شرط قرض هم اشکال دارد، این صاحبخانه می گوید این خانه را به تو تحویل می دهم کامل یکی دو روز دیگر، ولی قرارداد ما این است: سه دانگ را به تو می فروشم به بیع الخيار به صد میلیون، سه دانگ دیگر را به شما اجاره می دهم به ماهی پنجاه هزار تومان، بعد هم کلید خانه را می دهد دستش و این آقا می آید در این خانه می نشیند.

س: بیع الخيار باشد کلش می شود رهن کامل. در رهن کامل همین است. همه که رهن کامل نمی خواهند. رهن کاملی که مسلم ربا است. ... رهن کامل کی اشکال نمی کند؟ رهن کامل یعنی قرض می دهد این شخص که می خواهد در این خانه شما بنشیند، قرض می دهد به شما مثلاً صد میلیون به شرط اینکه مجانا شما بگذارید در خانه شما بنشیند، اینکه مسلم همه می گویند این ربا است. راهش بیع الخيار است. او عیب ندارد. کل شش دانگ را بیع الخياری می فروشد به این آقا، این آقا کل خانه را بدون اینکه اجرتی بدهد می نشیند. اما آن هایی که می خواهند هم قرض بگیرند، هم رهن بگیرند به قول امروزی ها هم اجاره، بعد بگوییم ما که به منافع مردم نمی خواهیم

درگیر بشویم، می خواهد هم رهن بگیرد هم اجاره، راهش این است که سه دانگ را بفروشد به بیع الخيار به صد ملیون به شرط اینکه آن سه دانگ دیگر را به این آقا اجاره یک ساله بدهد به ماهی پنجاه هزار تومان، دو تا قرارداد مرتبط با هم، غرض هم تخلص از ربا است، ولی غرض آخری هم غیر از این در این معامله هست.

س: در اجاره به شرط قرض ایشان می گوید به نظر من این محض ربا است نه از باب حیل ربا، اصلا ربا است. مثل آقای سیستانی. چون قرضش هم مشروط به این اجاره است. عرف می گوید چه خواجه علی چه علی خواجه، می گوید چه فرق می کند قرض به شرط اجاره یا اجاره به شرط قرض عرفا یکی است، او اصلا می گوید حيله نیست او خودش ربا است. اما اگر می خواهی حيله کنی این حيله این است، اشکال هم ندارد، چون یک هدف دیگری غیر از وصول به فایده در قرض اینجا مطرح هست.

س: بحث در این است که از ادله حرمت ربا چه مقدار عرف تعدی می کند؟ عرف به جایی تعدی می کند که هیچ هدفی متعاملین ندارند مگر اینکه پول نقد بگیرد سود بدهد، می بیند قرض ربوی حرام است می آید از راه بیع العینة وارد می شود. اما یک وقتی نه، هدف این است که منزلی برای سکونت پیدا کند. حالا ایشان نظرشان این است. ... بیع سه دانگ و اجاره سه دانگ دیگر، هیچ کدامش قرض نیست. حيله ربا می خواهد این را منع کند ایشان می گوید عرف اینقدر دیگر از حيله ربا تعدی نمی کند به اینجا که یک هدف آخری است از معامله.

مرحوم آقای هاشمی در منهاج جلد 1 صفحه 422 یک مقدار بینابین حرکت می کند. مثلاً بعضی از حیل ربا را قبول کرده، مثلاً بیع محاباتی به شرط قرض می گوید ادله کل قرض یجر شیئاً فلا یصلح، همان صحیحه یعقوب بن شعیب شاملش می شود عرفاً، اما به جایی اینکه من قرض بدهم به شما می گویم به کی بدهکاری فلانی؟ می گویی من خانه خریدم صد ملیون بدهکارم، می گوید باشد من صد ملیون به تو نمی دهم، من بدهی تو را اداء می کنم، حالا یا خودم یا کارت می دهم به شما، بروی با کارت من صد ملیون بریزی به حساب فروشنده، من اداء می کنم دین تو را سال دیگر باید به من صد و پنجاه ملیون بدهی. قرض به شما نمی دهم تا بعد سود نتوانم بدهم، بدهکاری؟ بدهی تو را می دهم و جعل من برای اداء بدهی تو این است که من صد ملیون که می دهم بابت اداء بدهی تو سال دیگر باید [یا نقداً] یا در طول اقساط ده ساله باید مثلاً دویست ملیون بدهی، ایشان می گوید این اشکال ندارد. با اینکه یکی از انحاء حيله ربا که آقای صدر هم گفت اشکال دارد همین است، به جای اینکه پول بدهی دست مقترض حيله می کنی می گویی برو جنس بخر من بدهی تو را می دهم، اقساطش را باید دوبرابر به من بدهی، آقای هاشمی گفتند این ایراد ندارد.

این محصل فرمایشات آقایان قدیم و جدید در مسأله است. روایات حیل ربا را اول بررسی کنیم اشکالات امام را هم در کنارش بگوییم ببینیم این اشکالات که سعی کردند آقای سیستمی و غیر ایشان جواب بدهند از آن، این جواب ها را که امام را قانع نمی کند، مامومین را قانع می کند یا نه، یا مامومین هم مثل امام قانع نمی شوند. انشاءالله هفته های آینده دنبال می کنیم.  
و الحمد لله رب العالمین.

## حیل ربا

جلسه 21-116

چهارشنبه - 1400/03/05

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقية الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در حیل ربا بود. ابتداء روایات وارده در حیل ربا را مطرح کنیم بعد اشکال امام و آقای صدر را بر جواز حیل ربا بررسی کنیم.  
قائلین به جواز حیل ربا علاوه بر اینکه استناد کردند به عدم مقتضی برای حرمت حیل ربا، به این بیان که مقتضای اوفوا بالعقود این است که هر عقدی نافذ است، تنها قرض ربوی تحریم شده است و ما تابع صدق عنوان قرض ربوی هستیم، اگر قرض ربوی صدق کند حرام است و الا داخل می شود در عموم اوفوا بالعقود و تجارة عن تراض و مقتضی برای حرمت ندارد. علاوه بر این، استدلال کردند به روایات خاصه که عمده آن ها را می خوانیم.

روایت اول روایتی است که شیخ طوسی نقل می کند با اسنادش از احمد بن محمد بن عیسی از ابن ابی عمیر از محمد بن اسحاق بن عمار قال قلت لابی الحسن علیه السلام، به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: یکون لی علی الرجل درهم فیقول اخرنی بها و انا اربحک فابیعه جبة تقوّم علیّ بالف درهم بعشرة آلاف درهم أو قال بعشرين الفا و اؤخره بالمال قال لا بأس. وسائل الشیعة جلد 18 صفحه 55. عرض کرد یابن رسول الله من طلبکرم از شخصی، او می گوید مهلت پرداخت بدهی رسیده است و لکن به من مهلت بده من هم به تو سود می دهم. امهال به شرط سود حرام است، ربا است، اما من نقشه ای می کشم: فابیعه جبة تقوّم علیّ بالف درهم بعشرة آلاف درهم أو قال بعشرين الفا، یک جبه ای که هزار درهم می ارزد به او می فروشم ده هزار درهم یا بیست هزار درهم و در ضمنش می پذیرم امهال او را، قال لا بأس، امام فرمود اشکالی ندارد.



سند این روایت تام است، معتبر هست. امام در کتاب البیع جلد 2 صفحه 550 فرمودند که محمد بن اسحاق و ان وثقه النجاشی، نجاشی صریحا توثیق کرده محمد بن اسحاق بن عمار را می گوید محمد بن اسحاق بن عمار بن حیان التغلیبی الصیرفی ثقة عین روی عن ابی الحسن موسی علیه السلام له کتاب کثیر الرواة یا کثیر الروایة، امام فرمودند که و ان وثقه النجاشی لكن العلامة توقف فيه، علامه در خلاصة الرجال فرموده قال ابوجعفر بن بابويه انه واقفی، بعد علامه می گوید فانا فی روایتی من المتوقفین. علامه حلی از کسانی است که می گوید باید راوی عدل امامی باشد، اگر امامی نباشد و لو ثقة هم باشد، مصداق فاسق است و ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا، یک نظری است که علامه حلی قائل بود، محقق حلی قائل بود، شهیدین قائل بودند. امام فرمودند لكن العلامة توقف فيه لما نقل عن الصدوق من انه واقفی. آنجا امام فرمودند فهو اما واقفی ثقة أو امامی كذلك، اما در ادامه فرمودند فی نفسی شیء من محمد بن اسحاق الصراف الواقفی بقول الصدوق یا در جلد 5 صفحه 529 فرمودند که این روایات حیل ربا جمله ای از آن ها از محمد بن اسحاق بن عمار هست الذی قال الصدوق بوقفه و توقف العلامة فی حدیثه.

وجهی برای توقف نیست. اولاً: محمد بن اسحاق بن عمار ظاهر ثقة عین که نجاشی می گوید این است که امامی بوده، ثقة عین.

حالا من نمی خواهم نظر آقای زنجانی را بگویم که اصلاً ظاهر ثقة چه در روایات چه در کلمات اصحاب یعنی امامی عدل، این یک نظری است ایشان قائلند و منشأش هم کلام شیخ طوسی در عدة است در همان بحث که می رسد به مشایخ ابن ابی عمیر و صفوان و بزنتی که بحث از این است که اگر دو حدیث با هم مختلف بودند، راوی یکی امامی بود، راوی دیگری غیر امامی بود ولی متحرز از کذب بود، شیخ طوسی در عده می گوید خبر امامی عدل مقدم است بر خبر غیر امامی متحرز از کذب. بله، خبر غیر امامی اگر متحرز از کذب بود اگر معارض داشت خبر امامی عدل با او معارض نبود، اصحاب عمل کردند به خبر غیر امامی ثقة. و لكن با وجود معارض نخیر، اعتمادی به خبر غیر امامی و لو ثقة هم باشد، تعبیر ثقة نمی کند، و لو متحرز از کذب باشد به خبر او اعتماد نمی کنیم.

بعد می رسد به جایی که یک خبر مسند است یک خبر مرسل، ایشان می گوید اگر این کسی که ارسال کرده است مقید نیست که از ثقة نقل کند، به همان خبر مسند عمل می کنیم، اما اگر راوی این خبر مرسل کسانی باشند مثل صفوان، ابن ابی عمیر، بزنتی، ممن عرفوا بانهم لایروون و لایرسلون الا عن ثقة موثق بهم اینجا فرمودند تعارض می شود بین این خبر مرسل و آن خبر مسند و در ادامه هم می گوید بخاطر همین معروفیت این سه بزرگوار به اینکه لایروون و لایرسلون الا عن ثقة سوت الطائفة بین مراسیل هؤلاء و مسانید غیرهم. شیخ طوسی که گفت تسویه نیست بین

روایت امامی عدل و روایت ثقة غیر امامی، عرض می کنم تعبیر نمی کند ثقة غیر امامی، می گوید روایت غیر امامی که متحرز از کذب است، اما وقتی می رسد به این سه بزرگوار می گوید سوت الطائفة بین مراسیل هؤلاء و مسانید غیرهم لانهم عرفوا بانهم لا یروون و لا یرسلون الا عن ثقة موثق بهم یعنی امامی عدل نه مطلق متحرز از کذب. قرائن دیگری هم در کلام شیخ طوسی در عده است که ثقة را به معنای امامی عدل می گیرند. آقای زنجانی می فرمایند که ثقة در کلمات نجاشی هم ظهور در همین دارد، در روایات هم العمری ثقتی هم به همین معناست و لذا دلیلی بر حجیت خبر غیر امامی عدل ما نداریم.

ما این را نمی گوئیم. ما در مورد کتاب عده شیخ طوسی قرینه پیدا کردیم که ثقة را ایشان در آنجا به معنای امامی عدل می گیرد و لکن شواهد دیگری پیدا کردیم که در کلمات ثقة به معنای مطلق شخصی است که مورد اعتماد است یعنی دروغ نمی گوید، متحرز از کذب است، مورد اعتماد است که در کلمات خود رجالیین تعبیر می کنند یعنی متحرز از کذب است.

ما علت اینکه می گوئیم محمد بن اسحاق بن عمار امامی عدل است نه بخاطر لفظ ثقة در کلام نجاشی که آقای زنجانی اعتماد می کنند، نه، همین که می گوید ثقة عین و اشاره نمی کند به واقعی بودنش، این ظهورش مخصوصا از آن کلمه عین، ثقة عین، ظهورش این است که مشکلی در اعتقاد دینی ندارد.

و منشأ اینکه گفتند<sup>2</sup> صدوق محمد بن اسحاق بن عمار را واقعی می دانسته یک روایتی است که صدوق نقل می کند، به نظر ما دلالت نمی کند بر واقعی بودن ایشان. سندش هم اتفاقا ضعیف است، عیون اخبار الرضا جلد 1 صفحه 230: حدثنا علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن ابی عبدالله الکوفی قال حدثنی جریر بن حازم که این جریر بن حازم اصلا مجهول است توثیق ندارد عن ابی مسروق قال دخل علی الرضا جماعة من الواقعة فيهم علی بن ابی حمزة البطائنی و محمد بن اسحاق بن عمار و الحسين بن مهران و الحسن ابی سعید المکاری. حالا اگر ظهور فیهم یعنی در بین این واقفه محمد بن اسحاق بن عمار بود که او هم واقفه بود، نه اینکه جماعتی از واقفه وارد شدند، حالا این ها هم بودند در بین شان، حالا همه این ها واقفه بودند؟ حالا ممکن است شما بگویید ظاهرش این است، دخل علی الرضا جماعة من الواقعة فيهم علی بن ابی حمزة البطائنی و محمد بن اسحاق بن عمار و الحسين بن مهران و الحسن ابی سعید المکاری، ظاهرش این است که محمد بن اسحاق

2 - الخلاصة للحلي/الفصل الثالث.../الباب الأول/محمد/158

123 - محمد بن إسحاق بن عمار بن حیان التغلبي

بالغین المعجمة الصيرفي ثقة عین روی عن أبي الحسن موسى عليه السلام قاله النجاشي. و قال أبو جعفر بن بابويه: إنه واقفي. فأنا في روايته من المتوقفين.

بن عمار هم جزء همین واقعه بود. حالا ما خیلی و لو جازم نیستیم شاید بالاخره به لحاظ تغلیب گفته جماعتی از واقعه بر امام رضا شدند حالا محمد بن اسحاق بن عمار هم بین این ها بود برای تحقیق و تفحص آمده بود، حتما او هم واقفی بود؟ خیلی واضح نیست. ولی اصراری ندارم به این مطلب، مهم این است که سند این نقل ضعیف است، جریر بن حازم در سند است و او مجهول است.

و نقل صدوق دلیل نمی شود که پس صدوق گفت محمد بن اسحاق بن عمار واقفی است. نباید ما بگوییم صدوق این را گفت، صدوق یکی حدیثی را نقل کرد که مضمون این حدیث فوقش این است، تازه حدیث هم از امام نیست، از ابی مسروق [است]، یک داستانی از ابی مسروق نقل کرد که مفاد این داستان فوقش این است که محمد بن اسحاق بن عمار واقفی بوده است اما بگوییم صدوق هم گفت ایشان واقفی بوده است؟ کی صدوق گفت ایشان واقفی بوده است؟

س: منشأش این نقل است. صدوق در جای دیگری راجع به محمد بن اسحاق بن عمار حرفی نزده. ما که می گوییم فرقی نمی کند، واقفی هم باشد ثقة است هر چند آقای زنجانی قبول ندارند می گویند باید امامی عدل باشد. و علاوه بر اینکه عرض کردم کلام منقول در کتاب عیون اخبار الرضا معتبر نیست و ظاهر شهادت نجاشی این است که ثقة عین یعنی امامی عدل.

پس سند هیچ مشکلی ندارد. اینکه امام فرمود فی النفس منه شیء، اشاره به یک مطلبی هم دارد که تعبیر اینجور می کنند که فی نفسی شیء من محمد بن اسحاق الصراف، این الصراف ایشان بی حکمت نگفت، اشاره به یک مطلبی دارد. ایشان می خواهند بگویند خلاصه این چه بسا بخاطر منافع اقتصادی خودش این احادیث را مطرح کرده و ما وثاقتش را در این حد که پا روی منافع اقتصادی بگذارد و در این مسائل هم دقیق باشد، این مقدار احراز وثاقتش نکردیم.

شبیه آنچه که از مرحوم آقای صدر نقل شده در مورد رفاعه بن موسی النخاس. مرحوم آقای صدر می گویند روایاتی که راجع به برده داری هست عمده اش از این رفاعه بن موسی النخاس است، که جایز است برویم از کفار مشرکین برده بگیریم بیاوریم در بازار مسلمین بفروشیم. عمده اش از رفاعه بن موسی النخاس است. بله رفاعه را توثیق کردند اما آیا وثاقتش در آن حدی هست که بخاطر منافع اقتصادی خودش که برده فروش بود نخاس بود دیگر باز ما به او اعتماد کنیم بگوییم منافع اقتصادی او منشأ نمی شد که او قابل اعتماد نباشد در نقل این روایات راجع به جواز خرید و فروش برده، این برای ما محرز نیست. اینجور از مرحوم آقای صدر نقل کردند.

به نظر ما این درست نیست. وقتی که راجع به رفاعه بن موسی النخاس توثیق داریم، راجع به محمد بن اسحاق بن عمار توثیق داریم، صرف اینکه یک شغلی دارد

که این حدیث مربوط به شغل اوست و به نفع اوست، پس وثوق به او پیدا نکنیم؟ اینکه نمی شود. وقتی شهادت به وثاقت او هست چه وجهی دارد که به قول او اعتماد نکنیم؟

س: وقتی می گویند ثقه و الا فقهاء هم اگر روایاتی نقل می کردند در اینکه باید فقهاء را تکریم کنید بگوییم این هم منافع اقتصادی داشتند اعتبار ندارد، نمی دانم یا خمس بدهید بگوییم این هم اعتبار ندارد چون این به نفع خود این علماء بود خمس می گرفتند. اینکه نمی شود. ... ربطی ندارد به اینجا. گفتند محمد بن اسحاق بن عمار ثقه عین، حالا صراف بوده که بوده، بگوییم شاید این منافع اقتصادی باعث بشود کج فهمی بکند، اعتماد کند به یک مظنونات در نقل، این وجهی ندارد. ... شهادت به نفع خود انسان عند العلاء مسموع نیست، الان بعضی از مراجع می گویند ما اعلم هستیم، محترمانه، لازم نیست جار بکشند، بزرگانی نه افراد کوچک، شنیده شده که خودشان را اعلم می دانند حالا یا مطلقا یا در بعض ابواب، و لو خبره هستند اگر راجع به دیگران همچون شهادتی می دادند قبول می شد اما عقلاء چون راجع به خودشان است قبول نمی کنند می گویند بالاخره انسان راجع به خودش متهم است خودش را اعلم می داند. بله این درست است، شهادت به نفع خودش را عقلاء اعتماد نمی کنند اما یک خبری نقل می کند که مربوط به منافع اقتصادی شغل خودش است این هم اعتبار ندارد؟ ... عقلاء راجع به آنچه که انسان راجع به خودش می گوید، یک وقت مثلا عادل است شهادت به نفع خودش می دهد در دادگاه، نمی گویند این عدل واحد یک عدل دیگر بیاور بشود عدلین. من هم می گویند نمی پذیرند چه شهادت حدسیه به نفع خودش بدهد چه شهادت حدسیه بدهد. اما بیاید یک شهادتی بدهد بگوید این مدرسه وقف علماء شیراز است، حالا خودش هم جزء علماء شیراز است، می گویم من بودم واقف گفت علماء شیراز، بگویند چون تو خودت از علماء شیرازی چند کیلو میوه هم گیر خودت می آید. و الا اینی که شما می گوید اصلا لایستقر حجر علی حجر، هر راوی اصلا محمد بن مسلم هم که راجع به متعه روایت نقل می کند اعتبار ندارد چون محمد بن مسلم خیلی اهل متعه بوده. چه فرق می کند؟ چرا فقط اقتصادی نقل می کنید؟ مناسب با شغل شان می رفتند سؤال می کردند. ... عرفا اگر اختصاص باشد من و فلان و فلان، این قبول نمی کنند اما وقف عامی است. ببینید عرض می کنم افراد به تناسب شغل شان می رفتند سؤال می کردند، حالا هر کسی راجع به شغلش یک نفعی در جواب امام هست نقل کند بگوییم تو ثقه ای، گفتند ثقه عین، اما چه کار کنیم متهم هستی، نمی توانیم قول تو را بپذیریم، این اصلا خلاف اطلاق العمری ثقه فاسمع له و اطع است، شاید هم عمری یک حرفی می زد به نفع خودش. ... آخه محمد بن اسحاق بن عمار وقتی گفتی ثقه عین یک حدیثی راجع به جواز حیل ربا نقل می کند کفر که نگفته، چه نفع اقتصادی دارد، او دنبال حلال خوری بود، اگر می خواست جعل کند دیگه لازم نبود دنبال حلال خوری باشد، یک حدیثی جعل می کند می خواهد از راه حدیث

جعلی برود دنبال حیل ربا. ... ما نفهمیدیم خودش رفته از امام پرسیده یک جبه ای است هزار درهم است ده هزار درهم می فروشم و مهلت می دهم به بدهکار، می گوید امام فرمود لا بأس، مثلاً امام فرمود فیه بأس این احتمالش هست بعد محمد بن اسحاق بن عمار اشتباهی فهمید لا بأس. آخه این احتمالات نیش غولی را نباید مطرح کنید.

پس محمد بن اسحاق بن عمار ثقه است، هم نجاشی توثیقش کرده هم شیخ مفید در ارشاد جلد 2 صفحه 247 می گوید، راجع به من روی النص عن الرضا علیه السلام، امامت امام رضا را از امام کاظم نقل کرده، از کسانی که من خاصه و ثقاته و اهل الورع و العلم و الفقه من شیعه یکی همین محمد بن اسحاق بن عمار را ذکر می کند، یکی علی بن یقطین را ذکر می کند، یکی داوود بن کثیر رقی را ذکر می کند.

این راجع به سند. راجع به دلالت هم که خیلی واضح است که تجویز کرده است بیع محاباتی به شرط امهال را، یعنی همانی که امام می فرمایند حيله ربا است. بلکه امام فرمودند محض الربا است. فرمودند شما دنبال جواز حیل ربا می گردید عیب ندارد حالا بروید گوش به حرف ما که نمی دهید که می گوئیم حیل ربا ظلم است خلاف نکته تحریم ربا است اما بروید حیل ربا را جایز کنید خوش انصاف ها! مضمون این روایت محض الربا است. چرا؟ ایشان فرمودند: الان مثال می زنیم، بیع محاباتی به شرط قرض، همانطوری که قرض شرط در ضمن بیع محاباتی هست بیع محاباتی هم در ضمن این قرض شرط است، یکی شرط دیگری است. شما بیع محاباتی به شرط قرض، اجاره محاباتی به شرط قرض که انشاء می کنید، اگر بعداً معلوم بشود که آن مبیع مال الغیر بوده، آن عین مستأجره مال الغیر بوده، ملتزمید به آن قرض؟ همان جبه ای که گفتید هزار درهم می ارزد به ده هزار درهم فروختید، به شرط امهال به شرط قرض، بعد مشتری شما آمد گفت این جبه ثابت شده که غصبی است، یا این خانه ای که شما اجاره دادی به این مستأجر به شرط اینکه صد میلیون به شما قرض الحسنه بدهد، آن هم صد میلیون به شما قرض الحسنه داد، بعد شما ثابت کردی این خانه مال من نیست مال خانم من هست و خانم من هم وکالت نداده بود این خانه را اجاره بدهم. این مستأجر می گوید تو خیال کردی می گذارم آن صد میلیون از گلویت پایین برود؟ من آن صد میلیون را دادم که یک سال در این خانهات با اجاره کم بنشینم، پس فقط اجاره به شرط قرض نیست، قرض هم مشروط به نفوذ این اجاره است. چه بیع محاباتی به شرط قرض چه بیع محاباتی به شرط قرض، همانطوری که قرض شرط است در ضمن این بیع محاباتی یا این اجاره محاباتی، این بیع محاباتی یا این اجاره محاباتی شرط است در ضمن قرض یعنی آن قرض بلا شرط نیست. شاهدش این است که اگر کشف بشود فساد آن بیع محاباتی یا اجاره محاباتی اینطور نیست که بگویند قرض دادیم چه کار کنیم کارش نمی شود کرد.

س: اگر شما دو انشاء را یکی را شرط در دیگری بکنید، همین است. همانطوری که آنی که به اصطلاح اصل است و انشاء دیگر در او شرط شده، مشروط است به این انشاء، این انشاء هم به حسب ارتکاز متعاملین مشروط است به نفوذ آن عقد اصلی. عقد اصلی باطل باشد مثلا شما یک کالایی را ارزان می فروشید به یک شخصی به شرط اینکه مثلا او ابراء کند ذمه شما را از آن دین قبلی مثلا، بعد کشف می شود آن بیع خلل داشت، غرری بود، مشکل داشت، باید بگوییم ابراء حاصل شد؟ طرف می گوید من ابراء که کردم ابراء مشروط است به نفوذ آن بیع که براء در ضمن او شرط شد. ابراء مشروط است به نفوذ آن بیع، آن بیع باطل باشد ولی شرط ابراء که کردیم و ما ابراء کردیم کاریش نمی توانیم بکنیم؟ یا نه، آن ابراء هم مشروط است به نفوذ آن بیع، همانطور که بیع به شرط ابراء مشروط به ابراء است ابراء هم مشروط به نفوذ آن بیع است. و لذا امام فرمودند هذا محض الربا، اینکه حيله ربا نیست.

س: آن مثال بنده را توجه کنید. شما خانه می خواهی اجاره کنی، یک آقایی گفت من خانه به تو اجاره می دهم ماهی پنجاه هزار تومان به شرط قرض الحسنه صد ملیون یک ساله، شما هم صد ملیون تومان ریختید به حسابش، بعد گفت حاج آقا! ببخشید الان یادم آمد این خانه شرعا مال من نیست، این مال حاج خانم است، این هم سندش، به من هم وکالت نداده ما همینجوری خانم مان رفته بود مسافرت، پول لازم داشتیم گفتیم بیاییم زیر زمین خانه را اجاره بدهیم و الا این خانه مال من نیست، وکالت به من نداده. اگر بناء باشد که این قرض الحسنه مشروط نباشد به هیچ شرطی، شما چه حقی داری این صد ملیون را پس بگیری؟ یک سال قرض دادی دیگه. نه خانه گیرت آمده نه دیگر پولی داری بروی جای دیگر خانه اجاره کنی. برو در مدرسه زندگی کن خانمت را هم بفرست خانه پدرش، یک ساله دیگر بیا قرضت را پس بگیر. این است دیگر. اگر شرط نشود در ضمن قرض نفوذ آن بیع محاباتی و تمامیت آن بیع محاباتی نتیجه اش این می شود دیگر. و لذا امام می گویند این محض الربا است، این که حیل ربا نیست. یک روایتی بیاورید که حيله ربا را تجویز کند. این اشکال ایشان است.

به نظر ما این اشکال به این روایت وارد نیست. چرا؟ حالا در بیع محاباتی به شرط قرض اجاره محاباتی به شرط قرض می رسم که آیا این اشکال وارد است یا وارد نیست، ولی به این روایت محمد بن اسحاق بن عمار این اشکال وارد نیست. چرا؟ برای اینکه بیع محاباتی به شرط امهال است، شرط النتيجة امهال است. من محمد بن اسحاق بن عمار یک جبه ای را که هزار درهم می ارزید به شما فروختم به ده هزار، طبعا به شرط امهال که هست در این امهال شرط النتيجة است، ظاهرش این است، من محمد بن اسحاق بن عمار می گوید اولاً من یقین دارم این جبه غصبی نیست، حالا طبق موازین فقهی مال من است و همان موازین فقهی کشف خلاف نمی شود، احتمال نمی دهم کشف خلاف بشود، اگر هم یک روزی کشف شد که این جبه مال من بوده، شرط النتيجة های

ضمن عقد هم تاب عقد است، شرط فعل که نیست. بیع محاباتی به شرط قرض، قرض می شود شرط الفعل، باید بعدا قرض بدهد دیگر، چون بعدا هم پول را واریز می کند قوام قرض هم به قبض است. اما امهال شرط النتيجة است در ضمن این بیع محاباتی من ملتزم می شوم که شما یک سال دیگر مهلت داری. شرط النتيجة است تابع عقد است. اولاً من که مطمئنم این عقد باطل نیست، برای چی شرط بکنم که اگر آن بیع محاباتی صحیح باشد من این امهال را می پذیرم و قبول دارم. من که مطمئنم آن بیع محاباتی صحیح است طبق موازین. و اگر هم احتمال بدهم که نه، این ممکن است بعد کشف بشود که این جبه مال من نبوده، اشتباه به او فروختم، جبه دوستم را به او فروختم، اشتباه کردم، آن شرط النتيجة اش هم تابع اصل عقد در بطلان است، دلیل نفوذ ندارد، مشکلی پیش نمی آید. وقتی مشکلی پیش نمی آید اصلاً ارتکاز انسان نیست که امهال را هم مشروط کند به نفوذ آن بیع محاباتی.

س: اؤخره یعنی رضای به تاخیر یعنی بیع محاباتی به شرط رضای به تاخیر. ظاهرش این است که بلا شرط نبود این بیع محاباتی، به شرط امهال بود، این ظاهرش شرط النتيجة است.

پس مورد این روایت محمد بن اسحاق بن عمار اولاً موردی است که نیاز نمی دیده محمد بن اسحاق بن عمار شرط بکند که امهال به شرط نفوذ بیع محاباتی چون مطمئن است بیع محاباتی نافذ است، احتمال نمی دهد که این جبه مال خودش نباشد طبق موازین. حالا علم غیب که هیچکس ندارد، ولی طبق موازینی که معمولاً کشف خلاف نمی شود [مال خودش است]. اما در اجاره محاباتی به شرط قرض شما احتمال نمی دهید که این خانه مال این مالک نباشد؟ احتمال نمی دهید که شرائط نفوذ این بیع فراهم نباشد؟ مثلاً بیع غرری باشد، اجاره غرری باشد. اگر در اینجا مثلاً اجاره محاباتی به شرط قرض شما مستأجر که پول به او می دهید مبنی بر این است که این اجاره محاباتی نافذ باشد دیگر، اگر اجاره محاباتی نافذ نباشد پول تان را پس می گیرید. بنده عرضم این است: اشکال امام که هذا محض الربا، در معتبره محمد بن اسحاق بن عمار نمی آید. اگر بیاید در بحث اجاره محاباتی به شرط قرض یا بیع محاباتی به شرط قرض مطرح می شود. اینجا وجهی نداشته محمد بن اسحاق بن عمار بگوید امهال هم مشروط است به نفوذ بیع محاباتی برای اینکه مطمئن بوده بیع محاباتی نافذ بوده اگر هم شک داشته نیازی ندارد شرط بکند در امهال نفوذ بیع محاباتی را، این شرط النتيجة است، اگر این بیع نافذ نبود شرط النتيجة اش هم نافذ نیست.

س: ببینید ما فعلاً بحث مان راجع به این معتبره محمد بن اسحاق بن عمار و اشکال امام است. می گوئیم اشکال امام به این معتبره وارد نیست، این محض الربا نیست. ... راضیم به تاخیر نه وعده می دهد که من مطالبه نمی کنم. اؤخره یعنی رضای به تاخیر. ... اگر اطلاق این روایت شرط الفعل را هم بگیرد به شرطی که بعدا امهال

بدهد که من می گویم خلاف ظاهر است، فوقش می گوئید اطلاقش شامل محض الربا می شود، چرا از اصل روایت رفع ید می کنید، حمل کنید روایت را بر شرط النتيجة محض الربا هم نمی شود. ... به قول شما شرط الفعل است که بعدا امهال کنم، موقعی هم که امهال می کند به نحو شرط الفعل مطمئن است که این بیع الجبة نافذ بوده چون محمد بن اسحاق بن عمار جبه مال خودش بوده شک نداشته در نفوذ آن بیع و لذا چون مطمئن بوده اصلا شرط نکرده. ... پس اطلاق این روایت فوقش می گیرد فرض امام را که در ضمن امهال هم شرط شده نفوذ آن بیع محاباتی، این اطلاق فوقش تقیید می شود، از اصل روایت چرا رفع ید بکنیم؟

بله، اشکال دوم اشکال آقای سیستانی است که این نه از باب اینکه امهال به شرط که امام می فرماید، نه، اصلا همین بیع محاباتی به شرط امهال و لو امهال لابشرط، اصلا ربا یعنی همین که یک التزام مرتبط به قرض یا امهال داشته باشیم، اعم از اینکه این امهال یا این قرض اصل باشد و آن بیع محاباتی فرع، مثل امهال می دهم به شرط بیع محاباتی یا بر عکس، بیع محاباتی اصل باشد و این امهال و قرض فرع باشد، بهرحال هرکدام اصل باشد و دیگری فرع، می شود شرط القرض، چون شرط القرض یعنی التزام مرتبط به قرض. حالا التزام مرتبط به قرض فرق نمی کند قرض اصل بشود در این قرارداد و در ضمن قرض شرط بکنیم چیزی را بیع محاباتی را یا بر عکس باشد. این می شود التزام مرتبط به قرض یا امهال و لذا این روایت موردش مورد تحلیل ربا است نه تحلیل حیل ربا و قابل التزام نیست.

تامل بفرمایید انشاءالله تا هفته آینده.

و الحمد لله رب العالمین.

**حیل ربا**

**جلسه 22-117**

**چهارشنبه - 1400/03/12**

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به حیل ربا بود. عرض کردیم ابتداء روایاتی که در خصوص حیل ربا وارد شده است و تجویز کرده است حیل ربا مطرح کنیم و بعد بپردازیم به اشکال اساسی امام و آقای صدر بر مشهور که قائل به جواز حیل ربا شدند. روایت اول معتبره محمد بن اسحاق بن عمار بود که گفت: قلت لابی الحسن علیه السلام یكون لی علی الرجل دراهم فیقول أخرنی بها و انا اربحک (اینکه حرام است.



من امهال بدهم به بدهکار و شرط بکنم که تو به من زیادی بدهی. محمد بن اسحاق بن عمار این را می دانست و لذا گفت) فایبیه جبة تقوم بالف درهم بعشرة آلاف درهم، یک جبه ای که هزار درهم می ارزید ده هزار درهم بیست هزار درهم به او می فروشم و در ضمن آن ملتزم می شوم به امهال نسبت به آن دینش. حضرت فرمود اشکال ندارد. امام قدس سره فرمودند این محض ربا است که ما جواب دادیم، نخیر این محض ربا نیست. جهتش این بود که امام می فرمود آن امهال هم مشروط است به نفوذ این بیع یعنی من که می فروشم این کالای هزار درهمی را به بیست هزار درهم و ملتزم می شوم به امهال، راضی می شوم به امهال در ضمن این عقد، اگر بعدا کشف بشود که این بیع باطل بود، زنگ می زنم به آن بدهکار: من راضی نیستم تاخیر بیندازی اداء دینت را، من فهمیدم که این بیع باطل بود، این جبه ای که من به تو فروختم مستحق للغير بود، غصبی بود، خودم نمی دانستم، یا این بیع غرری بود باطل بود، پس امهال من مطلق نبود، به شرط نفوذ این بیع بود. وجه اینکه امام فرمود این محض ربا است این بود.

ما عرض کردیم وجهی ندارد امهال را مشروط کنیم. اگر امهال شرط النتيجة است، محمد بن اسحاق بن عمار می گوید من بیع این جبه ای که هزار درهم می ارزید به بیست هزار درهم می کنم به نتیجه امهال. اگر این بیع نافذ باشد فسخ نشود با خیال مجلس و مانند آن، آن امهال هم نافذ است، اگر این بیع فاسد باشد یا بعدا فسخ بشود توسط مشتری بخاطر یک خیاری از اختیارات، آن شرط النتيجة هم الغاء می شود، نیازی ندارم من که شرط النتيجة را که امهال است مشروط بکنم به نفوذ این بیع. چه لزومی دارد؟ پس این اشکال وارد نیست.

اشکال آقای سیستانی این بود که این شرط الامهال هم هست چون شرط لازم نیست تابع باشد، ایشان می گویند شرط، الالتزام المرتبط، حالا بیع محاباتی به شرط قرض، هم قرض شرط بیع محاباتی است چون التزام مرتبط به اوست هم بیع محاباتی شرط القرض است چون التزام مرتبط به اوست. هر دو التزام مرتبط به دیگری هستند. پس این بیع محاباتی التزام مرتبط به آن قرض یا به آن امهال بدهکار است می شود شرط الامهال و می شود ربا.

جواب این است که اولاً: عرف اصلاً بیع محاباتی به شرط قرض را نمی گوید بیع محاباتی شرط القرض است، ظاهر شرط همانی که می گوید الشرط هو التزام فی ضمن بیع و نحوه که مصباح المنیر گفت، ظاهر شرط یک وقت شرط را بر عقد مستقل اطلاق می کنیم، بحث دیگری است، می گوید مثلاً شرط شامل مطلق عقد مستقل هم می شود، اما آن روایتی که می گوید من اقراض رجلاً ورقاً فلا يشترط الا مثلها این ظاهرش این است که لایشترط فی ضمن القرض به جوری که قرض بشود اصل، آن شرط بشود فرع. کسی که بیع محاباتی به شرط قرض می کند اگر ادعای الغاء خصوصیت عرفیه

از ادله حرمت ربا را مطرح نکنیم، عرف نمی گوید اشترط، اقراض رجلا ورقا و اشترط ازید منه. می گوید من شرط نکردم در ضمن قرض.

س: برنگردید به اشکال امام. آقای سیستانی که اشکال امام را مطرح نکردند. آقای سیستانی می گویند اصلا آن قرض یا آن امهال لا بشرط باشد او مهم نیست مهم این است که این بیع محاباتی التزام مرتبط به آن امهال یا قرض است و لذا می شود شرط القرض. ما این را اشکال می کنیم. می گوئیم عرفا شرط القرض تابع قرض باید باشد.

هذا اولاً. و ثانياً: بر فرض بشود این شرط القرض، دلیل خاص این نحوه از شرط القرض را حلال کرده است. مگر خلاف نص صریح قرآن است که بخواهد این فرض را و لو نامش شرط القرض باشد امام علیه السلام حلال بکند، چه مشکلی پیش می آید. تخصیص بزند دلیل حرمت شرط قرض را، بگوید شرط القرض اگر تابع قرض است حرام است، اگر قرض تابع اوست حلال است، چه مشکلی دارد. دلیل خاص است.

اشکال سوم به این صحیحه این است که این صحیحه مبتلا به معارض است. معارضش چیست؟ دو تا روایت: یکی صحیحه یعقوب بن شعیب: عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن الرجل یسلم فی بیع (یعنی فی مبیع) أو تمر عشرین دیناراً و یقرض صاحب السلم عشرة دنانیر أو عشرین دیناراً (شخصی خرما می فروشد بیست دینار و قرض می دهد به صاحب سلم، به طرف مقابل، ده دینار یا بیست دینار. از جواب امام می فهمیم که این قرض به سود مقرض بوده. چطور؟) امام در جواب فرمود لا یصلح اذا کان قرضاً یجر شیئاً فلا یصلح. معلوم می شود این قرض یجر شیئاً بوده. چه جور می شود قرض یجر شیئاً باشد؟ این شخص مقرض ده دینار یا بیست دینار به طرف مقابل قرض می دهد تا او این کالا را این خرما را به او ارزان بفروشد. این خرما بیش از بیست دینار می ارزید، من برای اینکه از او بیست دینار بخرم باید انگیزه در او ایجاد کنم، به اقل قیمت سوقیه می خواهم بخرم باید در این بایع انگیزه ایجاد بشود. انگیزه این است که بگوید ده دینار شش ماهه به تو قرض می دهم. قرض است، آخرش پس می گیرم برای من مشکلی ندارد، خرما هم که مثلاً به کمتر از قیمت سوقیه خریدم می شود بیع محاباتی به شرط قرض. حالا یک احتمال دیگر هم در روایت هست که بایع گران تر می فروشد این تمر را و برای اینکه مشتری انگیزه پیدا کند به مشتری قرض می دهد. این هم می شود. مثلاً این خرما پانزده دینار می ارزید، بایع به او می گوید من این خرما را به تو بیست دینار می فروشم به بیع سلم، خرما ی کلی فی الذمة، او می گوید چرا گران؟ قیمتش پانزده دینار است این مثلاً یک وسق خرما، تو چه جور به من می فروشی بیست دینار؟ می گوید ملتزم می شوم به تو ده دینار هم قرض الحسنه بدهم. او می گوید حالا شد. چون اگر می خواستم بروم از جای دیگر قرض بگیرم کسی به من قرض نمی داد، سود هم که می خواستم بدهم بابت آن قرض ربوی اولاً حرام بود ثانیاً بیشتر از اینی بود که تو از من می گیری. به نفع او

هم هست. روایت را دومرتبه می خوانم، هر دو فرض ممکن است از او اراده بشود. الرجل یسلم فی بیع او تمر عشرین دینارا، حالا یسلم یعنی یبیع السلم یا یشتری السلم، و یقرض صاحب السلم عشرة دنانیر او عشرین دینارا قال لایصلح اذا کان قرضا یجر شیئا فلا یصلح.

یک احتمال هست که بحث فقهی هم دارد و آن این است که تا به حال می گفتیم بیع محاباتی به شرط قرض، دو فرض هم داشت یکی بیع محاباتی ارزانتر از قیمتش، به شرط اینکه مشتری قرض بدهد به بایع، دوم: بیع محاباتی به گرانتر از قیمت که بایع قرض بدهد به مشتری. حالا یک فرض سوم: بیع طبق نرخ متعارف و لکن انگیزه ندارند افراد برای خرید، مثل الان، خرید منزل دچار رکود است، این هم در بدر دنبال مشتری می گردد این بنگاه آن بنگاه، می گویند فعلا مشتری نیست. این هم دلش نمی آید ارزان بدهد، ولی پول پس انداز دارد که در بانک خوابیده، می آید می گوید من این خانه را که یک میلیارد می ارزد همان یک میلیارد می فروشم ولی حاضرم دو ساله صد ملیون هم قرض الحسنه بدهم یا گاهی بر عکس، یک مالک منزلی است انگیزه ندارد برای فروش خانه، مشتری می آید می گوید من می خرم خانه ات را، به قیمت هم می خرم، چشمم گرفته این خانه را، هر وقت این خانه را می بینم یاد مرحوم پدرم می افتم، خوشم آمده از این خانه، به قیمت می خرم ولی برای اینکه تو حاضر نیستی خانه ات را بفروشی یک انگیزه می خواهم ایجاد کنم در تو، حاضرم یک مبلغ اضافه ای هم به شما قرض الحسنه بدهم. آیا اصلا این ربا است یا ربا نیست؟

بزرگانی از جمله آقای صدر و آقای زنجانی هم نظرشان همین است که این ربا نیست. چرا؟ برای اینکه ربا یعنی فایده مالی. غرض معاملی دارد این شخص که می خواهد قرض بدهد اما اینطور نیست که قرض باعث بشود که در آن بیع سود بکند، سود مالی داشته باشد، سود مالی این است که جنسی را بایع گران بفروشد یا مشتری ارزان بخرد و الا به قیمت سوقیه معامله کردن که سود مالی نیست. اگر سود مالی نیست که نتیجه این است که وقتی فروخت چون می گوید این خانه ارث پدریم بوده است خمس ندارد پولی هم که بابت او می گیرم اضافه بر قیمت سوقیه نیست او هم خمس ندارد و لذا صدق فایده نمی کند که خمس بدهم. قیمت این خانه یک میلیارد بود اصل خانه هم که خمس نداشت چون ارث پدریم بود، حالا هم فروختم به یک میلیارد اگر می فروختم به یک میلیارد و نیم آن پانصدش فایده بود، فروختم به یک میلیارد، خمس چی را بدهم، خمس ندارد. پس فایده صدق نمی کند. وقتی فایده صدق نکرد می گویند این معامله سوقیه اگر شرط بشود در ضمن قرض این شرط الفائدة نیست، من سود مالی نمی برم، اگر من سود مالی می برم چرا خمس بر من واجب نشد؟

س: عرض می کنم آقای صدر آقای زنجانی نظرشان این است که ربا یعنی الفائدة المالية. و لذا نتیجه می گیرند قرض به شرط قرض می گویند حلال است. شما آمدی از

من قرض می خواهی می گویی یک ده ملیونی می شود به ما قرض بدهی، ما هم که بخاطر خدا کار نمی کنیم (نعوذ بالله) بله این اشکال ندارد. امروز ده ملیون به شما قرض می دهم ولی به شرط اینکه سال دیگر من می خواهم مثلا یک کاری بکنم، شما بیست ملیون به من قرض بدهی. شما الان احتیاج داری به ده ملیون، می گویی باشد حالا من امسال نیاز دارم به ده ملیون سال دیگر وضعم خوب می شود، خوب هم نشد فوqش می شوم عاجز از وفاء به شرط، معذورم. ملتزم می شوی، ده ملیون را می گیری به شرط اینکه سال دیگر به من بیست ملیون قرض بدهی. آقای تبریزی آقای سیستانی می گویند این ربا است. من اقرض رجلا ورقا فلا یشرط الا مثلها، شرط اضافه می کنی؟ این ربا است. و لذا می گویند این هایی که می روند در قرض الحسنه ها پول می گذارند مثلا یک ملیون می گذارد شرط می کند شش ماه دیگر دو ملیون به من قرض بدهی این ربا است. آقای تبریزی آقای سیستانی اینجور می گویند. باید یک ملیون را بگذارد در ذهنش شرط نکند که حتما به من شش ماه دیگر دو ملیون قرض بدهید یا حتی یک ملیون قرض بدهید فرق نمی کند. ولی آقای صدر و آقای زنجانی می گویند نه، این فایده مالیه نیست سود نمی کند، اگر سود می کرد باید خمس بدهد، با اینکه خمس ندارد قرض خمس ندارد.

پس بیع به قیمت سوقیه به شرط قرض، به نظر آقای صدر و آقای زنجانی که حتی اگر بگوید قرض به شرط بیع به قیمت سوقیه مشکل ندارد تا چه برسد برعکس قرض به شرط بیع متعارف به قیمت سوقیه ربا نیست با اینکه شرط القرض است تا چه برسد به اینکه بگوید بیع به قیمت سوقیه به شرط القرض، اما به نظر آقای تبریزی و آقای سیستانی فرق می کند. اگر بگوید قرض به شرط بیع به قیمت سوقیه آن وقت باید بحث کنیم بگوئیم این خلاف روایتی است که می گوید فلا یشرط الا مثلها. اما این روایت بحث است، این روایت می گوید اذا کان قرضا یجر شیئا، شیء که مطلق نیست، ظاهرش این است که یجر نفعاً الیه، ظاهر نفع هم نفع مالی است. قدر متیقن از این روایت نفع مالی است. بله آن صحیحه یوسف بن عقیل را می خواهید بگوئید من اقرض رجلا ورقا فلا یشرط الا مثلها، آقای تبریزی و آقای سیستانی ادعایشان این است که آن مطلق است، فلا یشرط الا مثلها و لو آن شرط متضمن نفع مالی نباشد. حالا آقای تبریزی که نظرشان این بود. این را مطمئنم. آقای سیستانی هم چون قرض به شرط قرض را ربا می دانند ظاهراً نظر ایشان هم این است.

س: این روایت دارد اذا کان قرضا یجر شیئا یعنی نفعاً. یعنی یجر فائدة. ظاهر عرفیش این است. حالا شما می گوئید یجر شیئا اطلاق دارد، مورد روایت هم می گوئید یک فرضش این است که طرف نمی خرید، به قیمت سوقیه کسی نمی خرد مجبورم انگیزه ایجاد کنم در خریدار. ... این فرض متعارف نیست. آن فرض شما در جایی است که عرضه و تقاضا با هم برابری نکند یعنی رکود باشد، حالا یا رکود در

فروش یا رکود در خرید. ... چرا شرط القرض می کند؟ یک فرض متعارفش این است که جنس را گران فروخته. حالا فوقش شما می گوئید اطلاقش این فرض را می گیرد. ما اشکال مان این است که انصراف اذا کان قرضاً یجر شیئاً یجر نفعاً است نفع هم یعنی فایده مالی. این اشکال شما تاثیر در بحث ما ندارد. تازه سخت تر دارد می کند کار را. ... بیع متعارف به شرط قرض را امام فرمود جایز نیست آن وقت بیع محاباتی به شرط قرض جایز است؟ اینکه بدتر می شود. اگر شرط نشود جدا قرض بدهد جدا بیع کند که اصلاً عرفاً نمی گویند اذا کان قرضاً یجر شیئاً. وانگهی روایات دیگر می گوید انما یجیء الربا من قبل الشروط. این ظاهرش این است که قرض شرط شده در ضمن این بیع.

س: بیع و یقرض، حرفی نداریم، یعنی در ضمن بیع شرط القرض می شود. این روایت می گوید بیع به شرط قرض جایز نیست آن روایات دیگر می گفت بیع محاباتی به شرط امهال یا به شرط قرض جایز است. تعارض می کنند.

در جواب ممکن است بگوییم این روایت شامل سه فرض می شود: یک فرض بیع محاباتی به شرط قرض. فرض دوم: قرض به شرط بیع محاباتی که در مقام انشاء اول می گوید اقرضت بعد می گوید بعت، بشرط البیع. سوم: دو تا قرارداد در کنار هم: بیع و قرض. ببینید! الان در اجاره هایی که می روید بنگاه سه جور ممکن است نوشته بشود: اجاره به شرط قرض الحسنه فلان مبلغ، این چیزی است که خیلی از فقهاء قبول دارند. متعارف البته نیست بنویسند قرض الحسنه مثلاً فلان مبلغ به شرط اجاره، این متعارف نیست. ولی یک چیز دیگر متعارف است. اجاره این مقدار، قرض الحسنه این مقدار. یعنی در عرض هم انشاء می کنند که هر کدام می شود شرط در ضمن دیگری. بزرگان ما، نگاه کنید، آقای خوئی، بزرگان دیگر، می گویند قرض به شرط بیع محاباتی ربا است، بیع و قرض در عرض من این هم ربا است. چرا؟ با اینکه هر دو اصل هستند، دو تا اصل یکی بیع یکی قرض هر کدام شرط هستند در ضمن دیگری. ربا همین است دیگر، بیع شرط قرض است قرض هم شرط بیع است. وقتی می گویی بعتک این کالای ده هزار تومانی را به بیست هزار تومان و اقرضتک کذا، بی ارتباط به هم که نیستند، دو تا عقد غیر مرتبط با هم اگر باشند که قطعاً اشکال ندارد. مرتبط با هم هستند، چون هر دو اصل در انشاء هستند، بیع شرط القرض است قرض هم شرط البیع است. می شود ربا.

فقط مشهور می گویند یک فرض از این سه فرض جایز است. کجا؟ بیع محاباتی به شرط قرض. پس قرض به شرط بیع محاباتی حرام و ربا است. بیع و قرض یا قرض و بیع فرق نمی کند، یعنی دو تا قرارداد بیع و قرض در عرض هم این هم ربا است. فقط آنی که مشهور جایز می دانند و همان معتبره محمد بن اسحاق بن عمار هم تجویز می کرد بیع محاباتی به شرط قرض یا بیع محاباتی به شرط امهال بود.

گفته می شود این روایت که صریح نیست در این فرض سوم. الرجل یسلم یعنی بگو الرجل یبوع التمر عشرین دینارا و یقرض، اگر نگوییم قدرمتیقن آن جایی است که هر دو در عرض هم انشاء شده اند، لا اقل قابل تقیید به این فرض است. اطلاقش می گیرد فرضی را که می گوید ابیعک بشرط الاقراض. اطلاقش می گیرد این را. آن وقت معتبره محمد بن اسحاق بن عمار یا مقید این اطلاق است یا اصلا تنافی ندارد با این روایت، اگر بگوییم قدرمتیقن از این روایت بیع و یقرض این است که هر دو در عرض هم هستند.

س: مهم انشاء است. ... ما بحث حکمت حیل ربا را که مطرح نمی کنیم. ... می گوید اجاره ماهی صد هزار تومان قرض الحسنه یک ساله صد ملیون تومان، شما می گوید اجاره اصل است قرض الحسنه شرط در ضمن اوست؟ نه، دو تا انشاء است در عرض هم هست. ... داعی را چکار دارید؟ داعی همه مردم دنیا از اینکه صبح می آیند تا شب پول است. چه آن کسی که پول حلال گیرش می آید چه آن کسی که پول حرام گیرش می آید. بحث داعی ما نداریم. بحث این است که انما یحرم الکلام و یحلل الکلام، ببینیم چه چیزی را انشاء کردند؟ ... اما وقتی انشاء می کنی دو تا را با هم داری انشاء می کنی. آن زمانی که جنس کوپنی می دادند بعضی وقت ها دو تا جنس یکی مرغوب یک نامرغوب، فروشنده می گفت هر دو تا با هم، جدا جدا نمی شود، این هم مجبور بود بخاطر اینکه مثلا آن پنیر را لازم داشت کره نامرغوب را هم کنارش بردارد، شما می گفتید اینجا خرید پنیر چون من پنیر می خواهم بخرم ولی طرف می خواهد همه جنس ها را آب کند نه اینکه روی دستش بماند آن کره ها. می گویم باشد می خرم، پنیر را خریدیم مثلا پانصد تومان کره را خریدیم دویست تومان، روی هم می شود هفتصد پولش را می دهیم می آییم. شما می گوید بیع پنیر اصل است بیع کره فرع است، چون من اگر پنیر نبود نمی رفتم آن کره را بخرم؟ این که عرفی نیست، دو تا مبیع است در عرض هم. ... در مقام انشاء دو تا عقد مستقل در کنار هم هست. ... صاحب السلم به عنوان مشیر به آن شخص است نه اینکه بیع اصل است و قرض فرع. س: اگر این روایت منصرف باشد به بیع و قرض در عرض هم، گفته می شود که معتبره محمد بن اسحاق بن عمار اصلا بیع به شرط الامهال است در عرض هم نبودند. و اگر این روایت اطلاقش همین فرض بیع و قرض در عرض هم را می گیرد هم بیع به شرط القرض را می گیرد و حتی قرض به شرط بیع را می گیرد، همه این ها را می گیرد لایصلح، خب معتبره محمد بن اسحاق بن عمار یک فرض را گفت لایصلح و این فرض این است که بیع محاباتی اصل باشد قرض شرط در ضمن آن باشد. ما من عام الا و قد خص.

این نهایت دفاعی که می شود کرد برای رفع تنافی بین این دو روایت.

ممکن است کسی جواب بدهد بگوید تعبیر در معتبره محمد بن اسحاق بن عمار هم همینجور بود. او هم می گفت ابیعه جبة و اؤخره، این هم می گوید ابیعه تمرا و اقرضه. چه فرق کرد این ها با هم؟ چه فرق است بین ابیعه جبة بکذا و اؤخره و این روایتی که می گوید ابیعه تمرا بکذا و اقرضه؟ چه جور شد ابیعه جبة بکذا و اؤخره آنجا گفتید بیع به شرط امهال اما در صحیحه یعقوب بن شعیب می گویند این را حمل می کنیم بر جایی که بیع و اقراض در عرض هم باشد.

س: امهال هم انشاء است. ... یعنی فرق است بین ابیعه و امهله با ابیعه و اقرضه؟ امهال هم انشاء است.

و لذا این شبهه معارضه فعلا مستقر است.

روایت دوم که آن هم شبهه معارضه دارد صحیحه سلیمان بن صالح هست: نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن سلف و بیع و عن بیعین فی بیع و عن بیع ما لیس عندک و عن ربح ما لم یضمن. این فقراتش خیلی بحث دارد و خیلی زیبا است. برخی از اعلام در کتاب قراءات فقهیه معاصره یک رساله ای دارد راجع به همین بیع ما لم یضمن که چی هست اصلا این بیع؟ بیعین فی بیع چیست. این ها باید بحث بشود. حالا آن قسمت اول: نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن سلف و بیع، سلف یعنی قرض، یعنی نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن قرض و بیع. در یک قرارداد هم قرض هم بیع را انشاء نکنید.

س: سلف یعنی قرض. اصلا سلف لغت نگاه کنید، سلفه یعنی تاخیر. ... بیع سلف که بیع است. نهی عن سلف و بیع یعنی نهی عن قرض و بیع. ... نگفت نهی عن سلف و بیع نقدین. لغت هم سلف را به معنای قرض معنا کرده. الان هم عرب ها وقتی می گویند سلفه یعنی قرض. من که جبرئیل امین را که نمی توانم برای شما نازل کنم بگویم السلف هو القرض. لغت اینجور معنا کرده. الان هم عرب ها می گویند سلفه، از عرب زبان هایی که حاضرند در مجلس بپرسید. سلفه یعنی قرض، منتها قرض های بانکی را می گویند سلفه. ... او هم بخاطر اینکه یک بخشی از آن مشتمل بر قرض است. مبیع قرض است. حالا انشاءالله هفته های بعد از لغت می آوریم که سلف یعنی قرض. این هم همان بیان صحیحه یعقوب بن شعیب در او می آید.

روایت دوم حیل ربا هم باز روایت محمد بن اسحاق بن عمار است که سندش ضعیف است، او هم تجویز می کند همین بیع به شرط امهال را بعد می گوید لا بأس به، امام رضا علیه السلام می فرماید لا بأس به قد أمرنی ابی ففعلت ذلک. من خودم این کار را کردم طبق دستور پدرم امام کاظم. تامل بفرمایید دیگه اینجا امام فریادش بلند شده که اصلا حلال، مگر هر حلالی را امام معصوم انجام می دهد، این وهن امام است. ایشان می فرماید: و اصلا به نظر ما بعید نیست این روایات حیل ربا را دشمنان ائمه جعل کردند که تشنیع بر ائمه ما بکنند.

تأمل بفرماید انشاءالله بقیه مطالب هفته آینده.

## حیل ریا

**جلسہ 23-118**

**چهارشنبه - 1400/03/19**

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّيْ  
اللّٰهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللّٰهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ  
أَجْمَعِينَ.

## روایت دوم از روایات حیل ربا: روایت ابی علی اشعری

بحث در روایات حیل ربا بود رسیدیم به روایت دوم که در کافی نقل می‌کند از ابی علی اشعری از حسن بن علی بن عبدالله بن المغیره بجلی که در رجال نجاشی هست ثقة ثقة. حسن بن علی بن عبدالله نقل می‌کند از عمویش، عن عمه، محمد بن ابی عبدالله. این محمد بن ابی عبدالله توثیق ندارد، مشکل سند ایشان هست. عن محمد بن اسحاق بن عمار قال قلت للرضا علیه السلام الرجل یكون له المال فیدخل علی صاحبه یتبعه لؤلؤة، شخصی طلبکار است از دیگری می‌آید نزد او می‌گوید دین من را اداء کن او می‌گوید فعلا شرائط فراهم نیست، این طلبکار، لؤلؤیی را به او می‌فروشد که صد درهم می‌ارزد اما هزار درهم به او می‌فروشد، یتبعه لؤلؤة تسوی مائة درهم بالف درهم و یؤخر عنه المال الی وقت، و در ضمن این بیع محاباتی امهال را بر این بدهکار، قال علیه السلام لا بأس به. تا این‌جا شبیه همان روایت قبلی است، اضافه‌ای که دارد این است که: قد أمرنی أبی ففعلت ذلک، امام رضا علیه السلام می‌فرماید پدرم به من دستور داد همین کار را من کردم، و زعم انه سأل ابا الحسن، و محمد بن اسحاق بن عمار گفت من از امام کاظم هم همین سؤال را کردم فقال مثل ذلک، ایشان هم همین را فرمودند.

### روایت سوم: روایت مسعدة بن صدقة

روایت سوم هم شبیه این روایت است منتها کافی نقل می‌کند از علی بن ابراهیم از هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقة که بحث توثیق مسعدة بن صدقة قبلا مفصل گذشت عن ابی عبدالله علیه السلام سئل یا سأل رجل له مال علی رجل، شخصی طلبکار هست از دیگری، فلما حل علیه المال لم یکن عنده ما یعطیه، وقتی اداء دین که رسید بدهکار نداشت بدهیش را بدهد، فاراد ان یقلب علیه و یربح، خواست برگرداند دین را بر او و سود بکند، چه کرد؟ راهش این است: أیبعه لؤلؤا یسوی مائة درهم بالف درهم و یؤخره؟ آیا جایز است که یک لؤلؤیی را که صد درهم می‌ارزد به هزار درهم بفروشد



به این بدهکار و شرط بکند امهال را؟ آن وقت سال بعد که وقت اداء دین با تاخیر رسید، هم دینش را پس می‌گیرد هم آن نهصد درهمی که سود کرده است در بیع لؤلؤ نصیبش می‌شود، قال لا بأس بذلك قد فعلت ذلك أبي و أمرني ان افعل ذلك في شيء كان عليه. وسائل الشیعة جلد 18 صفحه 54 و 55.

### اشکال اول (مرحوم امام): این روایت جعلی است چون خلاف شأن معصوم است

امام قدس سره فرمودند: من بعید نمی‌دانم که این روایات تزویر و جعل دشمنان ائمه بوده برای تشویه سمعه ائمه علیهم السلام همان‌طور که در روایاتی که وارد شده است که امام فرمودند ألسنا نبیع تمرنا ممن یبعه شرابا خبیثا، ما خودمان خرما را می‌فروشیم به کسانی که می‌دانیم این خرما را می‌برند و با آن مشروب می‌سازند، امام در کتاب البیع جلد 5 صفحه 531 فرمودند: اصلا معقول است که امام علیه السلام این کار را بکند؟ اصلا لایق به‌شان امام علیه السلام است؟ بر فرض حلال باشد بیاید این حیل را مرتکب بشود؟ این مطلب را امام در کتاب البیع جلد 2 صفحه 550 هم مطرح می‌کنند و تعبیرشان این است که و انت خبیر بان بعض الاعمال و ان کان مباحا فرضا لایرتکبه المعصوم المنزه عن ارتکاب ما هو موجب لتنفیر الطباع کتحصیل النفع بالحیلة و اتیان النساء من الخلف فهذا و اشباهه لو کانت مباحة لم یرتکبه الامام علیه السلام ففی نفسی شيء من محمد بن اسحاق الصراف الواقفی بقول الصدوق. پس این روایات چون مشتمل بر نسبت یک امر منکر عرفی است به ائمه، نمی‌شود به آن اعتماد کرد.

### پاسخ اول

ممکن است کسی به امام ایراد بگیرد بگوید: یک وقت معصوم علیه السلام به عنوان طلبکار می‌روند این حیل را مرتکب می‌شوند تا سود به دست‌شان بیاید، فوqش این مناسب با شأن معصوم نیست، اما اگر امام بدهکار است، طلبکارش امهال نمی‌دهد، مهلت نمی‌دهد مگر با سود، امام می‌فرماید بسیار خوب یک کالایی به من بفروش به چند برابر قیمت و در ضمن آن شرط امهال بکن، این خلاف شأن امام معصوم است؟ برای تخلص از شر این طلبکار که راضی به امهال مجانی نیست، امام راه حلی جلوی او بگذارند که او سود بگیرد از امام بطور حلال. این خلاف شأن امام نیست.

### جواب از پاسخ

در کتاب البیع مرحوم امام ملتفت بودند به این اشکال، فرموده‌اند: در روایت مسعدة بن صدقة همین است که شما می‌گویید، آن‌جا امام بدهکار بود چون دارد آمرنی ان افعل ذلك فی شيء کان علیه، پدر من یعنی امام باقر علیه السلام چون مسعدة بن صدقة از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند امام صادق می‌فرماید قد فعل ذلك ابی و

امری ان افعل ذلک فی شیء کان علیه، امام باقر علیه السلام بدهکار بود، شیء کان علیه، بدهکار بود، بله او خلاف شأن امام معصوم نیست که بیاید راه حلالی را جلوی پای طلبکار خودش بگذارد که او ربا نگیرد، به او امام بفرماید بیا کالای صد درهمی را به من بفروش به هزار درهم به شرط امهال، چاره‌ای نیست.

اما روایت محمد بن اسحاق بن عمار ظاهرش این است که امام طلبکار بود، دارد: الرجل یكون له المال فیدخل علی صاحبه یبیعه لؤلؤة، طلبکار می‌آید چیزی را به ده برابر ارزشش می‌فروشد به بدهکار به شرط امهال، امام فرمود لابس به قد امرنی اُبی ففعلت ذلک، ففعلت ذلک یعنی همین کاری را که این طلبکار سؤال کردید بکند یا نکند و من گفتم مانعی ندارد، پدر من امام کاظم علیه السلام به من فرمان داد و من این کار را کردم یعنی همین کاری را که راجع به این طلبکار می‌گویید جایز است انجام بدهد یا نه که کالای صد درهمی را به هزار درهم بفروشد به بدهکار خودش و ملتزم بشود به امهال او در اداء دین، همین کار را پدرم به من گفت من انجام دادم. آن قضیه امام باقر علیه السلام است در روایت مسعدة بن صدقة، این قضیه امام کاظم علیه السلام است که امام رضا نقل می‌کند علیهما السلام که امرنی اُبی ففعلت ذلک. این‌ها دو واقعه است.

[سؤال: ... جواب:] روایت محمد بن اسحاق بن عمار این است: قلت للرضا علیه السلام الرجل یكون له المال فیدخل علی صاحبه یبیعه لؤلؤة تسوی مائة درهم بالف درهم و یؤخر عنه المال الی وقت قال لابس به قد امرنی اُبی ففعلت ذلک. ففعلت ذلک یعنی بعت علی المدین.

## پاسخ دوم

جوابی که از امام ممکن است بعضی‌ها بدهند که چه اشکال دارد امام برای تعلیم حلال و حرام، خودشان بیایند مرتکب یک کار حلالی که و لو مورد پسند مردم نیست، مرتکب آن حلال بشوند برای تعلیم احکام. مگر پیامبر این کار را نکرد؟ فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها. خود قرآن هم فرموده است که و تخفی فی نفسک ما الله مبديه و تخشی الناس و الله احق ان تخشاه، چرا می‌ترسی با زن مطلقه فرزندخوانده‌ات، زید ازدواج کنی؟ زن زید دختر عمه پیامبر بود، زید فرزندخوانده پیامبر بود، در عرف جاهلیت ازدواج با عروس چه جور قبیح دارد؟ ازدواج با زن طلاق داده شده فرزندخوانده، انسان یک فرزندخوانده‌ای داشته باشد او زنی گرفته بعد زن را طلاق داده، این پدرخوانده برود با آن زن فرزندخوانده‌اش ازدواج کند خیلی قبیح بود در عرف جاهلیت. چندین بار در قرآن می‌گوید که ادعیاء خودتان را ابناء خودتان قرار ندهید. احکام فرزند بار می‌کردند.

[سؤال: ... جواب:] عرف مسلمین هم متأثر بود از همین عرف جاهلیت. همین اهل جاهلیت آمده بودند مسلمان شده بودند.

جوابی که به امام داده می‌شود اولش این است که گفته می‌شود چه اشکال دارد امام برای این‌که بیان کند یک چیز حلال است بیایند انجام بدهند و چه بسا اول که انجام می‌شود نامأنوس است برای مردم حتی قبح عرفی دارد، اتفاقاً این تأثیر بیشتری دارد در جا انداختن یک حکم شرعی. مثل ازدواج پیامبر با دختر عمه‌اش که همسر زید بود.

[سؤال: ... جواب:] زنا قبیح نبود؟ زنا قبیح بود منتها مرتکب قبیح می‌شدند. رواج داشتن زنا دلیل بر این نیست که این پستی و قبح ندارد. پس پیامبر از چی می‌ترسید؟ و تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ. شما که می‌گویید قبیح نبود پس از چی می‌ترسید؟ ... متعه در بین مسلمین چون فکر عامه این بود که متعه حرام است اگر علماء شیعه متعه می‌کردند تا جا بیندازند حلیت متعه را... منتها علماء از همسران‌شان می‌ترسند.

### پاسخ سوم

این یک بیان. بیان دوم این است که گفته می‌شود اصلاً چرا قبیح باشد؟ چه قبحی دارد؟ اگر بناء باشد خدا چیزی را حلال نکند یک چیزی را حرام کند، نعم الشيء الفرار من الحرام الى الحلال. در روایت معتبره است محمد بن منکدر که یکی از فقهاء عامه بود، به امام علیه السلام عرض کرد شخصی دو هزار درهم از نوع مغشوش، غیر خالص دارد که برابر است با هزار درهم از نوع خالص، از نظر قیمت هزار درهم خالص مساوی می‌شد با دو هزار درهم ناخالص که مسّش، سُرْبش زیاد بود و لذا ارزان‌تر بود و شرعاً ولی جایز نیست که این دو هزار درهم ناخالص را که قیمتش با آن هزار درهم خالص یکی است بخواهند معاوضه کنند، ربا است چون وزنش این دو هزار درهم بیشتر است از آن هزار درهم خالص و لو قیمت سوقیه‌اش با آن یکی باشد. امام فرمود که یک دینار بگذارید کنار آن هزار درهم خالص که آن هزار درهم ناخالص بشود در مقابل این هزار درهم خالص، هزار درهم ناخالص دوم بشود در مقابل این یک دینار. هزار درهم خالص بشود در مقابل هزار درهم ناخالص، او که ربا نیست، آن هزار درهم ناخالص دوم عوضش بشود این یک دیناری که کنار آن هزار درهم خالص گذاشتی.

محمد بن منکدر گفت: هذا الفرار لو دُرَّتْ المدينة، اگر بگردی در کل شهر مدینه، یک نفر حاضر نیست که هزار درهم به شما بدهد یک دینار بگیرد، چون آن هزار درهم ناخالص خیلی قیمتش بیشتر از یک دینار بود، بیست درهم ناخالص می‌شد یک دینار، هزار درهم ناخالص کی حاضر است به یک دینار از شما بگیرد، مگر عقلش را از دست داده؟ پس این کار شما فرار است یعنی بیع صوری است، بازی است به تعبیر ما. و الا اگر کسی به جای زنا برود ازدواج کند که محمد بن منکدر نمی‌گفت هذا الفرار، خب چه اشکالی دارد، چه چیزی بهتر از این‌که انسان گناه نکند برود راه حلال

را انتخاب کند. او در ذهنش این بود که این کلاه شرعی است، حال یا بیع صوری است یا حرمت ربا با این چیزها عوض نمی‌شود. امام در جواب فرمود نعم الشیء الفرار من الحرام الی الحلال، چقدر خوب است که انسان از حرام به حلال فرار کند. حالا اگر خود امام این را مرتکب می‌شد، قبحی داشت؟

حالا در بحث امهال هم، من طلبکارم چه بسا این آقا دارد پول را بدهد و نمی‌دهد چون اگر معسر باشد که نمی‌شود او را اجبار کرد، فنظرة الی میسرة، ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة، چه بسا شرائط تجاریش فراهم نیست، خرج‌های دیگری دارد می‌گوید به من امهال بده، شما می‌گویید باشد، این کالایی که صد درهم می‌ارزد به هزار درهم به تو می‌فروشم در ضمنش ملتزم می‌شوم به امهال، این امر مستتکری است؟ هذا اول الکلام که امر مستتکری باشد.

[سؤال: ... جواب:] مستتکر شرعی را که از امام باید بپرسیم هست یا نیست. مستتکر عرفی بودنش هم اول الکلام است. ... ربا صریح قرآن است. ... کی می‌گوید بیع محاباتی به شرط امهال، مستتکر بوده نزد مردم؟ بله، اکثر فقهاء عامه جایز نمی‌دانستند، [اما این‌که] اکثر فقهاء عامه جایز نمی‌دانستند دلیل بر این می‌شود که مستتکر باشد؟ مثل این‌که متعه را اجماع علماء عامه است که جایز نیست، این می‌شود مستتکر؟

### پاسخ چهارم

جواب سوم را بپذیرید از ما: چرا این را قرینه نمی‌گیرید که قد امرنی ابی ففعلت ذلک ناظر است به نوع این قرارداد نه این‌که حالا من هم طلبکار بودم. این نوع قرارداد را که شما می‌گویید، حالا مورد شما طلبکار است، نوع این قرارداد را هم پدر من امام کاظم به من امر فرمود انجام دادم و لو خصوصیات قرارداد ما فرق می‌کرد، در قرارداد ما پدر من بدهکار بود، اما در مورد سؤال شما، شما از طلبکار سؤال می‌کنی که این کار را می‌کند، بالاخره این نوع قرارداد جایز است، این قرارداد را پدر من امر فرمود من انجام دادم. چرا این را قرینه نمی‌گیرید بر این‌که نوع قرارداد را حضرت می‌خواهد بفرماید پدر من دستور داد انجام دادم. نه این‌که پدر من هم طلبکار بود و از بدهکار خودش با بیع محاباتی کالایی را که صد درهم می‌ارزد هزار درهم به او فروخت و شرط امهال با او قرار داد. همین استتکاری که شما می‌فرمایید قرینه باشد بر این‌که امام از آن نوع غیر مستتکرش که خود شما پذیرفتید در روایت مسعدة بن صدقة که امام بدهکار بود و او مستتکر نیست که بدهکار به طلبکار پیشنهاد کند که حال که به من امهال نمی‌دهی بیا کالایی را که صد درهم می‌ارزد هزار درهم به من بفروش به شرط امهال. چرا این را قرینه نمی‌گیرید که روایت محمد بن اسحاق بن عمار هم از این قبیل است. چون بر فرض فی حد ذاته ظهور داشته باشد در این‌که امام

هم طلبکار بود اما همین استنکار عرفی منشأ بشود بگوییم نه، امام نوع این قرارداد را می‌فرماید که پدرم فرمود انشاء کنم ولی در این مورد پدرم، پدرم بدهکار بود نه طلبکار.

[سؤال: ... جواب:] وقتی نقل می‌کنند که می‌گویند که ما رفتیم در خانه یک آقای ایشان گفت که بفرمایید، این بفرمایید یعنی بفرمایید بروید یا بفرمایید؟ شما می‌گویید زشت است که این آقا بگوید بفرمایید بروید، لابد می‌گوید بفرمایید بروید داخل منزل. قرینه همین است دیگر. شما می‌گویید من باور نمی‌کنم، گفت بفرمایید، من باور نمی‌کنم بفرمایید یعنی بفرمایید بروید. ایشان اهل این نیست، شأن این آقا نیست که مهمان را رد کند. خود این را قرینه می‌گیرید بر این که پس بفرمایید یعنی بفرمایید داخل. ... عیب ندارد. قد امرنی ابی ففعلت ذلک دو احتمال دارد، حالا یک احتمالش فی حد نفسه اظهر است و آن این است که بگوییم پدر من هم طلبکار بود و این کار را کرد ولی بخاطر این که این مستنکر است به نظر شما و امام این کار را نمی‌کند چرا این را قرینه نمی‌دهید بر این که امام بدهکار بود و این کار را کرد، شبیه همانی که در روایت مسعدة بن صدقة است.

[سؤال: ... جواب:] حالا متعین نباشد، شما آن لابس را از دست بر می‌دارید از آن برای این که نمی‌شود ما به این روایت ملتزم باشیم؟ مگر نمی‌گویید متعین نیست پس شما به چه دلیل و حجت شرعی از لابس رفع ید می‌کنید؟ شما می‌خواستید بگویید ذیل این لابس چیزی است که شأن امام معصوم نیست، دشمنان ائمه به ائمه بسته‌اند این را، این که نمی‌شود بگوییم متعین نیست، معلوم نیست که این ذیلش چه می‌گوید. خب معلوم نیست ذیلش چه می‌گوید دلیل نمی‌شود که از صدرش رفع ید کنیم، صدرش می‌گوید لابس. ... احتمالش نیست. طلبکاری می‌خواهد امهال بدهد أبیبعه لؤلؤه تسوی مأة درهم بالف درهم و أؤخره، حالا احتمال می‌دهید در سؤال چی حذف شده؟ این‌ها احتمال‌های عرفی نیست که می‌فرمایید.

### اشکال دوم (سندی): ضعف محمد بن ابی عبدالله

بله، اشکال سندی می‌کنید، ما هم قبول داریم، محمد بن ابی عبدالله توثیق ندارد. سند فقیه هم اشکال دارد چون اصلاً سند ذکر نکرده مشیخه صدوق به محمد بن اسحاق بن عمار و دارد و روی محمد بن اسحاق بن عمار ولی باید شما در مشیخه فقیه بگویید و ما کان فیه عن محمد بن اسحاق بن عمار فقد رویته، نداریم، ما گشتیم پیدا نکردیم. و لذا سند ندارد مشیخه فقیه به روایات محمد بن اسحاق بن عمار. مگر این که بگوییم همین که صدوق می‌گوید روی محمد بن اسحاق بن عمار، همین اسناد جزمی است. قطعاً صدوق دارد می‌گوید روی محمد بن اسحاق بن عمار. ما که این را قبول نداریم

چون صدوق زمان محمد بن اسحاق بن عمار که نبوده، می‌شود مرسلات جزمیه صدوق که ما قبول نداریم.

### پاسخ

بعضی‌ها دچار یک توهمی شدند، بر خلاف آنچه که مشهور است در تهذیب، حالا همان هم آقا آسید جواد شبیری انکار می‌کند، ولی مشهور این است، ظاهر کلام شیخ طوسی در تهذیب این است که هر کسی را که بدأ سند به او بکنم از کتاب او نقل می‌کنم. در مشیخه تهذیب این هست. حالا کارهای پلیسی کردند بعضی از این آقایان، کارهای پلیسی و کارآگاهی، می‌گویند شیخ طوسی به این مطلبش وفاء نکرده است. اما ظاهر کلامش این است که ما بدأت فانما أروی عن کتابه. قریب به این مضمون. بعضی‌ها فکر کردند من لایحضره الفقیه هم همین است. هر کجا بدأ سند کند به یک شخصی از کتاب او نقل می‌کند و اول فقیه هم گفته من از کتاب‌های مشهوره که علیها المعول و الیه المرجع نقل می‌کنم. پس این روی محمد بن اسحاق بن عمار معلوم می‌شود از کتاب محمد بن اسحاق بن عمار بوده، اولش هم که گفته از کتب مشهوره‌ای که علیه المعول و الیه المرجع نقل می‌کند، مشکل حل می‌شود.

### جواب از پاسخ

و لکن جواب این مطلب این است که گفته من از کتب مشهوره نقل می‌کنم نگفته که هر کجا بدأ سند کنم به شخصی از کتاب او نقل کردم. شاید از کتاب مشهوری مثل کتاب سعد بن عبدالله نقل می‌کند این حدیث را و کتاب سعد بن عبدالله این حدیث را به سند ضعیف نقل کرده از محمد بن اسحاق بن عمار. چه می‌دانیم؟ بدأ سند که می‌کند صدوق به محمد بن اسحاق بن عمار ملنزم نشده است که حتماً از کتاب او نقل کند، مثل شیخ طوسی در تهذیب نیست. فقط گفته است روایاتی که من نقل می‌کند از کتب مشهوره گرفتم، شاید این روایت محمد بن اسحاق بن عمار را از کتب مشهوره‌ای گرفته که در آن کتب مشهوره مثل کتاب سعد بن عبدالله و امثال آن، به سند ضعیف این روایت از محمد بن اسحاق بن عمار نقل شده. چه می‌دانیم؟ ما قرینه‌ای نداریم که حالا که می‌گوید روی محمد بن اسحاق بن عمار پس حتماً صدوق از کتاب او گرفته است و اولش هم گفته من از کتب مشهوره‌ای که علیه المعول و الیه المرجع نقل می‌کنم. ما همچون قرینه‌ای نداریم که بدأ سند می‌کند صدوق به یک راوی حتماً از کتاب او نقل می‌کند.

[سؤال: ... جواب:] اتفاقاً قد فعلت ذلک عرفی است. الان شما می‌روید یک آقای که اصلاً شأنش این نیست که سود بگیرد در امهال، می‌پرسید یک کسی طلبکار است از دیگری، وقت دینش رسیده، می‌آید به او می‌گوید بیا این لؤلؤی که صد درهم می‌ارزد



به تو می‌فروشم به هزار درهم در ضمنش شرط امهال قرار می‌دهم برای تو. این آقا کریم و بزرگوار است، به شما می‌گوید اشکال ندارد، اتفاقاً پدر من به من امر کرد من این کار را انجام دادم، شما می‌گویید شما طلبکار بودی این کار را انجام دادی؟ ممکن است بگویید نه، بدهکار بودم این قرارداد را انجام دادم، پیشنهاد کردم چون شأن او به قول امام این نیست که بیاید طلبکار باشد و این کار را بکند. خود این ما یصلح للقرینة است. و وانگهی، حالا این ذیلش مجمل بشود چه ربطی دارد به صدرش که می‌گوید لا بأس بذلک. ... حلال است. اگر حرام بود که امام مرتکب نمی‌شد. بحث استشهاد بر عدم قبح نیست، استشهاد بر حلال بودن این قرارداد است. این قرارداد حلال است، من هم انجام دادم و لو من طرف قرارداد که بودم بدهکار بودم و این کار را انجام دادم، ولی این قرارداد حلال است اگر حرام بود که من انجام نمی‌دادم.

### روایت چهارم: روایات بیع العینة

روایت چهارم از حیل ربا روایات بیع العینة است که قبلاً گذشت و واقعا این روایات حیل ربا است. اصلاً بیع العینة متعارفش همین بوده. بله، صحیحہ علی بن جعفر شرط نکنید در بیع اول بیع دوم را، شرط نمی‌کنیم اما داعی که داریم. من بدهکار شما هستم، وقت بدهیم رسیده، نمی‌خواهم بدهم، جور نیست، می‌آیم می‌گویم که این ده ملیونی که به شما بدهکارم یک سال دیگر به من مهلت بده، می‌بینم در بازار بخواهند ده ملیون را یک سال مهلت بدهند اقلاً سه ملیون می‌کشند رویش، آن هم که حرام است. می‌گویم ببین بیا این پیراهن را که هست به من بفروش، شما طلبکارید، به من بفروش سه ملیون تومان، ده هزار تومان هم نمی‌ارزد و در ضمنش به من مهلت بده، ان شاء الله آن سه ملیون پول پیراهنت را همراه با ده ملیون طلبت سال دیگر یک جا سیزده ملیون می‌دهم. منتها این پیراهن مال من است الان، بیع العینة این است دیگر، پیراهن را من به او می‌فروشم به ده هزار تومان، بعد از او نسبتاً می‌خرم یک ساله به سه ملیون. این می‌شود بیع العینة دیگر. وقتی پیراهن را به او می‌فروشم به ده هزار تومان نقد شرط نمی‌کنم دوبرتبه به من بفروش سه ملیون نسیه. ولی داعی این است، او پیراهن نیاز ندارد، او عبا نیاز ندارد، او که طلبه نیست، پیراهن طلبگی می‌خواهد چکار، طلبگی می‌خواهد چکار.

بگذارید روشن‌تر بیان کنم. نرخ گذاشتیم شدیم مقوم الناقه. گفت امیری بود وعظ می‌کرد به مردم گفت از خدا بترسید، خدا قوم صالح را بخاطر یک ناقه‌ای که ده دینار بیشتر نمی‌ارزید عذاب کرد. [حالش نبود] آن ناقه از بهشت آمده بود. قیمت گذاشته بود ده دینار، اسمش شد مقوم الناقه.

حالا ما ارزش‌گذاری کردیم مثال‌مان خراب شد. مثالی که در روایت است این است: من به شما ده ملیون بدهکارم، وقتش رسیده جور نیست بدهم، می‌آیم از شما یک کالایی

را که ده ملیون می‌ارزد نسیه می‌خرم یک ساله به سیزده ملیون، ماشین شما فرض کنید ده ملیون بیشتر نمی‌ارزد، از شما نسیه می‌خرم یک ساله به سیزده ملیون، بعد به شما نقدا می‌فروشم ده ملیون. درست شد؟ دومرتبه می‌گویم: شما از من ده ملیون طلب دارید، امروز هم سررسیدش است، من هم نمی‌خواهم جور نیست بدهم، می‌آیم می‌گویم این ماشین‌تان را آقای طلبکار به من نسیتا می‌فروشید سیزده ملیون؟ قیمت نقدش ده ملیون است، می‌گویید آره می‌فروشم، من هم می‌خرم. بعد می‌گویم من که اصلا رانندگی بلد نیستم، ماشین می‌خواهم چکار، بیا این ماشین را نقدا از من بخر ده ملیون، شما هم می‌گویی خریدم، ده ملیون از من طلبکاری بابت آن طلب اصلی، الان هم ده ملیون به من به پول این ماشین بدهکار شدی. تهاتر می‌شود. و لکن از من یک چک سیزده ملیون یک سال دیگر بابت خرید این ماشین نسیه گرفتی. به این می‌گویند بیع العینة. در روایات این جور مطرح شده. عملا می‌شود حيله ربا. اصلش این بود که من آمدم ده ملیون را از شما مهلت بگیرم یک ساله، گفتند مبادا سود بگیری بابت این امهال، حرام است، فلکم رؤوس اموالکم لاتظلمون و لاتظلمون، روایات بیع العینة راه حل گذاشت، گفت این ماشین را از این طلبکار که ده ملیون می‌ارزد نسیتا بخر سیزده ملیون یک ساله بدون شرط بیع مجدد، بعد نقدا به او بفروش ده ملیون، تهاتر می‌شود بین آن ده ملیون طلب او و ده ملیونی که الان ثمن این ماشین نقد است. بعد هم چک یک ساله شما را بدهکار به این طلبکار می‌دهی بابت پول این ماشین.

[سؤال: ... جواب:] داعی همین است. من ماشین می‌خواهم چکار، مخصوصا ماشین قراضه. ... عملا سیزده ملیون فقط بدهکار می‌شوم من. ... اشکال ندارد، من وقتی ماشین را از شما خریدم سیزده ملیون، بر فرض شما با این که ظاهرش این است داعی‌تان این است که ماشین را حفظ کنید دبه درآوردید گفتید من نمی‌خرم از تو این ماشین را نقد، من هم می‌روم بنگاه فامیل‌مان این ماشین را می‌فروشم ده ملیون، حالا نه ملیون و هشتصد، می‌آیم پول شما را می‌دهم، خیلی مهم نیست که حالا شما نقد از من بخری یا نخری. ولی عادتاً می‌خری.

روایت پنجم ان شاء الله هفته آینده می‌خوانیم که روایت عبدالملک بن عتبة است وسائل جلد 19 صفحه 19 از اوضح انحاء حیل ربا هست. ببینیم جواب این روایات را چگونه باید داد. ان شاء الله هفته آینده بحث را دنبال می‌کنیم.  
و الحمد لله رب العالمین.

**حیل ربا**

**جلسه 24-119**

**چهارشنبه - 1400/03/26**



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در روایاتی بود که راجع به حیل ربا بود.

چند روایت را مطرح کردیم که مفادش تجویز بیع محاباتی بود به شرط امهال. یعنی طلبکار به جای این که امهال بدهد بدهکار را و بگوید بابت تاخیر در اداء دین باید سود به من بدهی که این قطعا حرام است، می تواند به او بگوید که من این کالا را که هزار درهم می ارزد به تو می فروشم به ده هزار درهم یا بیست هزار درهم و در ضمنش ملتزم می شوم که تو تا چند ماه دیگر امهال داری در اداء دین.

### روایت بیع محاباتی به شرط اقراض

چند روایت را خواندیم، دو روایت دیگر هست که این را هم بخوانیم: وسائل جلد 18 صفحه 54، کافی به اسنادش از علی بن حدید که شیخ طوسی فرموده ضعیف جدا، از محمد بن اسحاق بن عمار قلت لابی الحسن علیه السلام ان السلسیل، یک زنی بود، طلبت منی مائة الف درهم علی ان تربحنی عشرة آلاف، رسما از من قرض ربوی می خواست، من که قرض ربوی نمی دهم، فأقرضها تسعين الفاً، به جای صد هزار درهم نود هزار درهم به او قرض می دهم و ابیعتها ثوب ثَقُومَ بالف درهم بعشرة آلاف درهم، یک لباسی که هزار درهم می ارزد به ده هزار درهم به او نسیتا می فروشم، قال لا بأس.

این جا می شود بیع محاباتی به شرط اقراض. آن روایات قبلی بیع محاباتی بود به شرط امهال، این روایات بیع محاباتی است به شرط اقراض. به جای این که هزار درهم به او قرض بدهم که او به من ده هزار درهم سود بدهد که قرض ربوی است، نود هزار درهم به او قرض می دهم منتها در ضمن بیع محاباتی که یک ثوبی که هزار درهم می ارزد به او نسیتا می فروشم به ده هزار درهم. یعنی در واقع نود هزار درهم به او می دهم با یک لباس هزار درهمی، در آخر از او صد هزار درهم پس می گیرم. اگر این که امام فرمود لا بأس، بخواهند قرض به شرط البیع المحاباتی باشد که قطعا ربا است، بخواهند هر دو در عرض هم باشند بیع محاباتی و قرض در عرض هم، باز ربا می شود. باید حمل کنیم این را بر همین فرضی که مشهور قبول دارند: بیع محاباتی به شرط قرض.

[سؤال: ... جواب:] روایت قبلی و اواخره بود، امهال بود. این روایت اقراضها بود. ... بناء نیست تکرار کنیم. محمد بن اسحاق بن عمار جرم که نکرده این روایات را نقل کرده. حالا شغلش بود سؤال کرد از چیزهایی که مربوط به شغلش هست، گناه که نکرد، به وثاقتش چرا ضرر بزند؟ وقتی نجاشی می گوید ثقة عین. ... اگر همه جا با

این احتمال تعارض منافع جلو بروید دیگر به هیچ کس اعتماد نمی‌کنید. چون هر کسی به تناسب شغلش ممکن است مطلبی را نقل کند که یک نفعی هم در کل به خودش ممکن است عائد بشود. حالا این روایت که علی بن حدید در سندش است و او ضعیف است.

روایت دیگر علی بن حکم از عبدالملک بن عتبة سألته عن الرجل یزید ان أعینه المال ابیعه لؤلؤة تسوی مائة درهم بالف درهم فاقول ابیعه هذه اللؤلؤة بالف درهم علی ان أؤخرک بثمانها شهرا قال لا بأس.

پس یک بخشی از روایات مربوط بود به بیع محاباتی به شرط امهال یا بیع محاباتی به شرط قرض. که این روایات به نظر ما مبتلا به معارض بود، معارضش صحیحه یعقوب بن شعیب بود راجع به الرجل یبیع التمر و یقرض قال لا یصلح اذا کان قرضاً یجر شیئاً فلا یصلح. و همین‌طور روایت صحیحه بود که فرمود نهی النبی عن سلف و بیع، سلف به معنای قرض است.

### **تعارض روایات بیع محاباتی با صحیحه محمد بن مسلم: لم یزد علی رأس ماله شیئاً**

بلکه بعید نیست بگوییم عرفا با مضمون صحیحه محمد بن مسلم در تنافی هست. صحیحه محمد بن مسلم دارد: عن ابی جعفر علیه السلام فی الرجل یکون علیه دین الی اجل مسمی فیأتیته غریمه، طلبکار نزد بدهکار می‌آید فبقول، طلبکار به بدهکار می‌گوید: انقدنی من الذی لی کذا و کذا و اضع لک بقیتته، فلانی! من از تو ده ملیون طلب دارم، هنوز هم وقتش نرسیده است، شش ماه دیگر وقتش می‌رسد، به جای ده ملیون الان بیا نه ملیون به من بده این یک ملیونش را می‌بخشم، انقدنی من الذی لی و اضع لک بقیتته أو یقول انقدنی بعضاً و امد لک فی الاجل فی ما بقی، یا به او می‌گوید پنج ملیونش را نقدا بده پنج ملیون دیگر را به جای شش ماه بعد یک سال بعد بده، فقال علیه السلام لأری به بأساً، اشکال ندارد، ما لم یزد علی رأس ماله شیئاً یقول الله عز و جل فلکم رؤوس اموالکم لاتظلمون و لاتظلمون. این جواب امام علیه السلام که طلبکار از بدهکارش اگر زیادی نگیرد مشکلی نیست، زودتر بدهیش را بگیرد و نسبت به بعض آن مهلت بدهد یا نسبت به بعض آن ببخشد، هر کاری می‌کند بکند اما شرطش این است که ما لم یزد علی رأس ماله شیئاً، کاری نکند که زاید بر اصل طلبش از او چیزی بگیرد و الا ظلم است، یقول الله عز و جل فلکم رؤوس اموالکم لاتظلمون و لاتظلمون.

### **تفصیل شهید صدر بین وام و بیع نسیه در شرط جریمه دیرکرد**

برخی از بزرگان مثل مرحوم آقای صدر به حاق این صحیحه ملتزم شدند، گفتند از این صحیحه استفاده می‌شود که گرفتن پول اضافی به ازاء امهال حرام است. اما به

نظر می‌رسد همان‌طور که آقای سیستانی و آقای تبریزی قائلند از این صحیحیه بالاتر از این استفاده می‌شود: به هر بهانه‌ای اضافه گرفتن طلبکار از بدهکار و لو به اسم جریمه دیرکرد حرام است. ما لم یزد علی رأس ماله شیئا یقول الله عز و جل فلکم رؤوس اموالکم لاتظلمون و لاتظلمون.

حالا الان که متأسفانه این بانک‌ها اصلا در وام، وام ازدواج شرط جریمه دیرکرد می‌کنند، این حرام محض است چون در قرض شرط می‌کنند، من اقرض رجلا ورقا فلا یشرط الا مثلها، ولی اگر بیع نسیه بود، مرحوم آقای صدر فرموده چه اشکال دارد، ما در بیع نسیه می‌گوییم این یخچال را به تو فروختم مثلا بیست میلیون اقساط بیست قسطه ماهی یک میلیون ولی اگر تاخیر بیندازی در پرداخت قسطت از باب عقوبت و جریمه دیرکرد باید مثلا هر روز ده هزار تومان بدهی. ایشان در البنك اللاربوی فی الاسلام فرمودند اشکال ندارد. صحیحیه محمد بن مسلم که نمی‌گوید در ضمن بیع نسیه شرط عقوبت و جریمه دیرکرد نکنید، به قول امروزی‌ها وجه الالزام، صحیحیه محمد بن مسلم می‌گوید به ازاء امهال سود نگیرید، امهال یعنی رضای به تاخیر، ما که راضی به تاخیر شدیم؟ ما گفتیم باید سر وقت بدهید اگر ندهید جریمه می‌شوی. اما در ضمن قرض آقای صدر هم قائل نیست، چون در عقد قرض شما حق ندارید شرطی بکنید که مازاد بر اصل پول چیزی به شما برسد. صحیحیه یوسف بن عقیل می‌گوید من اقرض رجلا ورقا فلا یشرط الا مثلها. اما در بیع نسیه ایشان می‌گویند اشکال ندارد. اما آقای تبریزی و آقای سیستانی می‌گویند نه، این صحیحیه از آن استفاده می‌شود اگر طلبکار از بدهکار مازاد بر اصل دینش را بگیرد این ظلم است، حالا به هر عنوان، به عنوان جریمه دیرکرد باشد، به عنوان امهال باشد.

[سؤال: ... جواب:] در عقد قرض شرط جریمه دیرکرد ربا است، چون من اقرض رجلا ورقا فلا یشرط الا مثلها. بحث در شرط جریمه دیرکرد در بیع نسیه است که آقای صدر می‌گویند اشکال ندارد صحیحیه محمد بن مسلم در اضافه کردن به ازاء امهال است ولی آقای سیستانی و آقای تبریزی و بعید هم نمی‌دانیم که این فرمایش درست باشد از این صحیحیه استفاده می‌کنند زاید بر اصل طلب نباید طلبکار از بدهکار چیزی بگیرد و الا ظلم است. این صحیحیه محمد بن مسلم می‌شود معارض با این روایاتی که خواندیم. ... اباء از تخصیص دارد. اصلا می‌گوید مازاد بر این را بگیرید ظلم است. ... این تخصیص نیست عرفا. شما چه جور تخصیص می‌زنید؟ آن روایات قبلی می‌گفت بیع محاباتی به شرط امهال، این تنافی عرفی دارد با این صحیحیه محمد بن مسلم. ... بعضی اطلاق‌ها تقییدش عرفی نیست. وقتی می‌گوید ظلم است بعد بیاوید بگویید بیع محاباتی به شرط امهال جایز است، این روایت می‌گوید زاید بر اصل رأس المال نگیرد طلبکار و الا ظلم است، ما لم یزد علی رأس ماله شیئا یعنی اذا ازاد علی رأس ماله شیئا فهو ظلم.

عمده دلیل بر جواز حیل ربا روایات بیع العینة بود که بدون شرط بیع محاباتی می‌کنند و نوعاً غرض تخلص از ربا است.

### کلام آقای سیستانی در توجیه روایات بیع العینة

آقای سیستانی در توجیه روایات بیع العینة می‌گویند چه اشکال دارد شارع ربا را حرام کند، راه بگذارد برای حیل ربا که در دسترس همه نیست، مقدمات می‌خواهد، همین‌جوری که نمی‌شود بیع العینة اجام داد. یک وقت می‌گوییم اصلاً بیع العینة آن حیل ممنوع ربا نیست چون حیل ممنوعه ربا آنی نیست که امام می‌فرمایند که غرض شخصی تخلص از ربا باشد، نه، همان طور که آقای صدر دارد حیل ممنوعه ربا این است که قرارداد منتج نتیجه قرض ربوی باشد. مثل این‌که در بیع العینة شرط بکنیم در بیع اول بیع دوم را. من این فرش را به شمایی که متقاضی وام هستید می‌فروشم نسبتاً ده ملیون، بعد از شما نقداً می‌خرم هشت ملیون، شرط بکنیم در ضمن فروش آن فرش به شما نسبتاً به ده ملیون که حتماً شما بعداً از من این را نقداً بخرید به هشت ملیون، این به قول آقای صدر این قرارداد یعنی دو تا قرارداد مرتبط با هم، این قراردادهای مرتبط با هم منتج نتیجه قرض ربوی است و بیع العینة‌ای که ما جایز می‌دانیم این است که دو تا بیع بی ارتباط با هم، قرارداد هیچ ارتباطی با هم ندارد. من این فرش را به شمایی متقاضی وام می‌فروشم به ده ملیون یک ساله ولی هیچ التزامی ندارم از شما نقداً بخرم شما هم هیچ التزامی نداریم از من نقداً این را بخرید ولی بعد از آن طبق اختیار و رضای خودمان من این فرش را که به شما فروختم یک ساله به ده ملیون نقداً از شما می‌خرم به هشت ملیون. این اصلاً به نظر ما داخل در حیل ممنوعه ربا نیست. این را بعداً توضیح خواهیم داد. ولی آقای سیستانی بیان دیگری دارند می‌فرمایند چه اشکالی دارد شارع به بیع العینة حیل ربا را درست کند، در دسترس همه که نیست.

### اشکال

من این را قبول ندارم که در دسترس همه نیست. مثلاً اگر یاد بدهید به مردم که یادم می‌گیرند، نگاه کنید این بانک‌ها چه جور یاد گرفتند، تمام حیل‌های ربا را حفظ هستند، در قراردادهایشان همه را تجربه کردند، یاد می‌گیرد، هر شخصی که وام می‌خواهد بدهد یک فرشی یک موکتی یک گلیمی می‌گذارد آن‌جا، شما می‌روی می‌گویی حاج آقا شنیدیم شما قرض می‌دهید ما هم نیاز داریم. می‌گوید بله اشکال ندارد ولی یک کارهایی هست باید با شما اجام بدهیم تشریف بیاورید در آن اتاق، بعد می‌روید در آن اتاق یک فرش گذاشتند آن‌جا، می‌گوید چقدر وام می‌خواهید؟ شما می‌گوید یک بیست ملیون وامی اگر باشد به ما بدهید، حساب می‌کند بیست ملیون وام یک ساله مثلاً سودش چقدر می‌شود، مثلاً چهار ملیون، خیلی منصفانه بخواهد [حساب کند] می‌گوید

این فرش را به شما یک ساله فروختم 24 ملیون طبق اقساطی که هر ماه پرداخت کنید و هیچ شرطی در کار نیست که بعدا من از شما این فرش را بخرم. می‌گویید حاج آقا! من از شما وام می‌خواستم فرش نمی‌خواستم، می‌گوید حالا این کار را قبول کن تا به شما بگویم. شما می‌گویید چشم، می‌گویید از شما خریدم این فرش را به 24 ملیون با اقساط یک ساله. بعد می‌گوید بسیار خوب، من این فرش را از شما می‌خرم نقدا به 20 ملیون، بیا این چک را نوشتم برو همین الان از بانک پول را بگیر. شما می‌آیید خوشحال به دوست‌تان به فامیل‌تان می‌گویید عجب حاج خوش اخلاقی بود، راحت هم وام داد، خیلی هم ضامن خواست، مدام تشویق می‌کنید افراد دیگر را، صدها بیع العینة را این حاجی با آن فرش انجام می‌دهد، می‌میرد جنازه‌اش می‌پوسد در قبر، ولی هنوز این فرش هست و ورثه‌اش آمدند جای او با این فرش بیع العینة می‌کنند. چه سختی دارد؟ چه مقدماتی دارد؟ این‌که ما بگوییم حیل ربا سخت است، مقدمات دارد، چه اشکال دارد شارع ربا را حرام می‌کند یک کار سختی را که همه نمی‌روند سراغش حلال کند. نه، همچنین کار سختی نیست همه نروند سراغش، همه راحت می‌توانند بروند سراغ بیع العینة.

[سؤال: ... جواب:] در صفحه 116 در کتاب الربا تقریرات بحث آقای سیستانی نقل می‌کنند فرمایشات امام را به عنوان بعض الاعاضم. بعدا فرمایش امام را من نقل می‌کنم، فقط همین قسمت را می‌خواستم از آقای سیستانی بخوانم که: ان بعض اقسام الحیل لایتفق فی جمیع موارد القرض الربوی بمعنی ان موضوعه لایتحقق بل یحتاج الی عمل و تهيئة مقدمات لاتتيسر لجمیع المقرضین و المقترضین و لعل فیہ المصالح بضمیمة تغییر العنوان توجب تغییر الحكم مثل بیع العینة. حالا یک وقت آقای سیستانی همین عرض ما را می‌فرمایند که اصلا بیع العینة حیلہ ممنوعه ربا نیست چون معامله منتجه نتیجه ربا بما هی معامله نیست مگر شرط بشود در ضمن بیع اول بیع ثانی. اگر این جور بفرمایند که مطلب درستی است. ... در ضمن بیع اول شرط بشود بیع ثانی، آقای سیستانی هم مجاز نمی‌دانند. در ضمن بیع اول شرط بشود بیع ثانی، ایشان یک بیان داشت که می‌فرمود این اصلا صوری است، و صحیحہ علی بن جعفر هم هست که اذا لم یشرط و رضیا فلا بأس، در همین بیع العینة.

### روایت عبدالملک بن عتبہ در حیل ربا

آخرین روایت را هم بخوانم در حیل ربا، بعد فرمایش امام را اگر فرصت شد مختصرا عرض کنیم. آخرین روایت، روایت ثعلبة بن میمون عن عبدالملک بن عتبہ: قلت لازل أعطی الرجل المال فیقول قد هلك، ما به هر کسی مضاربه دادیم بعد از مدتی گفتند ورشکست شد بردنش زندان، هیچی هم گیر ما نیامد، فکر کنم درددل خیلی از آقایان حصار است، حداقل بعضی‌ها که می‌شناسیم، حالا چکار کنم، لازال

أعطى الرجل المال فيقول قد هلك أو ذهب يابن رسول الله! فما عندك حيلة تحتالها لي؟ فقال اعط الرجل الف درهم، اين را امام فرمودند، اين عبدالملك بن عتبة ظاهرا گفته، گفته به جای مضاربه هزار درهم قرض بده به اين تاجر، و اعطه عشرين درهما يعمل بالمال كله، بيست درهم هم به او بده به عنوان مال المضاربة، هزار درهم قرض، بيست درهم مال المضاربة می شود هزار و بيست درهم، بگو با اين هزار و بيست درهم برو تجارت كن هر چي سود كرد اين هزار و بيست درهم بالمناصفة تقسيم بشود، نه آن بيست درهم مال المضاربة سودش تقسيم بشود، نخير، هزار و بيست درهم كه هزار درهمش قرض است، بيست درهمش مضاربه است، با كل اين هزار و بيست درهم تجارت بكن و سود كل اين هزار و بيست درهم بالمناصفة بين ما باشد، هذا رأس مالي، اين بيست درهم مال من است به تو می دهم به عنوان مضاربه و هذا رأس مالك، آن هزار درهم را هم به تو قرض می دهم، فما اصبحت منهما جميعا فهو بيني و بينك، سود كل بالمناصفة تقسيم بشود، فسألت ابا عبد الله عليه السلام عن ذلك، می گوید رفتم خدمت امام صادق عليه السلام سؤال کردم كه آیا اين پيشنهادهی كه عبدالملك بن عتبة كرد درست بود درست نبود؟ قال لا بأس، امام صادق هم تاييد فرمود، فرمودند اشكال ندارد.

اين غير از حيله ربا چيز ديگري است؟ شما هزار درهم می خواهی قرض بدهی به طرف سود بگیری، می بينی حرام است، بيست درهم می گذاری کنارش، می گویی اين مال المضاربة، با كل اين هزار و بيست درهم مضاربه كن و سود كل بين ما بالمناصفة باشد، نتیجه اش اين می شود كه اين عامل فردا نمی تواند از زیر بار آن هزار درهم خلاص بشود، تلف شد؟ به من چه تلف شد، من به تو قرض داده بودم، فوقش می توانی بگویی اين بيست درهمت تلف شد، خب بشود، من آن قدر از تو سود گرفتم كه اين بيست درهم چيزی نيست. هزار درهم را پس می گیرم. اين غير از حيله ربا چيز ديگري هست؟ شما هزار درهم قرض به او دادی دنبال سود اين هزار درهم هستی، می بينی نمی توانی بگیری، بيست درهم مضاربه می گذاری کنارش تا بتوانی سود اين هزار درهم را هم كه او كار می كند بگیری. اصل پولت محفوظ است هزار درهم، سودش هم بالمناصفة گيرت می آيد. وسائل الشيعة جلد 19 صفحه 19.

### عدم توثيق عبدالملك بن عتبة

راجع به عبدالملك بن عتبة بحث است كه اين عبدالملك بن عتبة ثقة است يا ثقه نيست. آقای خوئی در معجم بيان مفصلی دارد فرصت نيست مطرح كنيم. ايشان می فرمايند عبدالملك بن عتبة به نظر ما ثقة است چون منصور است عبدالملك بن عتبة به آنی كه صاحب كتاب است و صاحب كتاب عبدالملك بن عتبة صيرفي بوده كه نجاشي توثيقش کرده نه عبدالملك بن عتبة هاشمي كه صاحب كتاب نيست و توثيق هم

ندارد. وقتی می‌گویند عبدالملک بن عتبه به قول مطلق، منصرف می‌شود به عبدالملک صاحب کتاب. کلاً آقای خوئی نظرش این است که اگر دو تا شخص مشترک است در اسم یکی صاحب کتاب است یکی صاحب کتاب نیست، منصرف هست این اسم عند الاطلاق به آن صاحب کتاب. پس این عبدالملک بن عتبه در این روایت منصرف است به عبدالملک صیرفی که نجاشی توثیقش کرده نه عبدالملک هاشمی که توثیق ندارد چون او صاحب کتاب نیست.

بله، اگر راوی از عبدالملک بن عتبه علی بن حکم باشد، علی بن حکم از عبدالملک بن عتبه هاشمی نقل می‌کند، ولی در این روایت راوی از عبدالملک بن عتبه علی بن حکم نیست، ثعلبة بن میمون است و لذا این عبدالملک بن عتبه منصرف است به صاحب کتاب که صیرفی است و نجاشی توثیقش کرده.

به نظر ما این فرمایش تمام نیست. شیخ طوسی راجع به عبدالملک بن عتبه هاشمی می‌گوید صاحب کتاب است. شما می‌گویید نجاشی قبول ندارد حرف شیخ طوسی را، نجاشی تعریض دارد به شیخ طوسی که نه آقا، عبدالملک بن عتبه صیرفی صاحب کتاب است، خب از کجا معلوم نجاشی درست می‌گوید؟ اختلاف است.

[سؤال: ... جواب:] به دو نفر هستند، عبدالملک بن عتبه صیرفی، عبدالملک بن عتبه هاشمی. خود نجاشی می‌گوید عبدالملک بن عتبه الهاشمی لیس له کتاب و الکتاب الذی ینسب الی عبدالملک بن عتبه هو لعبد الملک بن عتبه النخعی صیرفی کوفی ثقة له هذا الکتاب، کتاب مال عبدالملک بن عتبه نخعی صیرفی است که ثقة است و الا عبدالملک بن عتبه هاشمی که صاحب کتاب نبود. و این جمله‌اش تعریض به شیخ طوسی است چون شیخ طوسی در رجال گفته عبدالملک بن عتبه الهاشمی له کتاب. نجاشی می‌گوید شیخ! اشتباه نکن، هاشمی صاحب کتاب نیست، صیرفی صاحب کتاب است. آقای خوئی هم قول نجاشی را مقدم می‌کند می‌گوید پس معلوم می‌شود صیرفی صاحب کتاب است او را هم که نجاشی توثیقش کرده. حالا از کجا معلوم نجاشی درست گفته، شاید شیخ درست گفته.

ثانیا: کی می‌گوید هر کسی صاحب کتاب باشد عنوان مطلق به او منصرف است؟ بعضی‌ها صاحب کتاب هستند معروف نیستند در زمان خودشان، بعضی‌ها صاحب کتاب نیست اما اسم و رسم دارند. خیلی واضح نیست، زمان خودش را باید ببینیم. کی می‌گوید هر کسی صاحب کتاب است اطلاق اسم به او منصرف است؟

[سؤال: ... جواب:] این یک شاهد دیگری است که از ظهر الغیب آمد که چون این سؤال مربوط به کارهای تجاری و معاملی است پس معلوم می‌شود این عبدالملک بن عتبه صیرفی بوده نه هاشمی. بعضی هاشمی‌ها تاجر هم هستند، شاید این تاجر هم بود. ... بالاخره سود است. مثلاً قرض می‌دهد به شرط این‌که کاری کردی سود کردی نصفش برای من. ... یک چیزی بدهم قرض است. اگر درآمد سود کردی نصفش مال



من. شما به یکی پول قرض بدهی بگویی کار کن اگر سود کردی نصفش برای من، این ربا نیست؟ اگر پول به او قرض بدهی بگویی با این پول قرضی برو کار کن هر چی سود کردی نصفش مال من، اگر سود هم نکردی هیچی، اصل پول من را بده، این ربا است دیگر.

### اشکال مرحوم امام به روایات حیل ربا

این روایات حیل ربا هست. می‌خواستیم فرمایشات امام را نقل کنیم که امام فرمودند غیر از ضعف اکثر این روایات، این روایات مخالف کتاب و سنت است و قرآن ربای قرضی را ظلم می‌داند و با هیچ حیل‌های نمی‌شود ربای قرضی را حلال کرد چون ماهیت ظلمش عوض نمی‌شود و این روایات را به نظر ما مخالفین نسبت دادند و دروغ بستند به ائمه که مقام ائمه ما را پایین بیاورند. و تشبیه می‌کند ایشان می‌گوید مثل این می‌ماند که بگویند خمر حرام است، هر کسی خمر بخورد تازیانه‌اش می‌زنیم، دو بار هم حد شرب خمر اجراء شد به نظر مشهور بار سوم یا بار چهارم اعدامش می‌کنند بعد بگویند ولی این خمر را داخل کپسول بکن کپسول را بخور، حلال. می‌گویند این وضعش است؟ این همه تشدید در حرمت شرب خمر، بگذار در کپسول و بخور حلال، این همه تشدید در حرمت ربا، پیغمبر به مکه پیام فرستاد یا دست از ربا بردارید یا به جنگ شما می‌آیم، یکی نبود بگوید یا نبی الله تو که نبی الرحمة هستی، یک دانه از این حیل ربا را یاد مردم مکه می‌دادی، خیال‌شان راحت می‌شد، این همه سخت‌گیری، درهم ربا اشد عند الله من سبعین زنية کلها بذات محرم، خب یک دانه آبنبات بگذاری وسط این آبنبات را به تو می‌فروشم به ده ملیون و در ضمنش ملتزم می‌شوم به شما بیست ملیون یک ساله قرض بدهم، خب این شاخه آبنبات در همه جا گیر می‌آید، یاد می‌داد پیغمبر به مردم، مردم دیگر نمی‌رفتند سراغ رباخواری.

انصافاً فرمایشات امام در این‌جا دقیق است و قوی است و جواب از آن آسان نیست و لو بزرگان ما مثل آقای تبریزی، آقای سیستانی، خواستند جواب بدهند که دیگر فرصتی نماند امسال که هم مطالب امام را مفصل‌تر بیان کنیم هم اشکالاتی که آقای تبریزی و آقای سیستانی به امام گرفتند که به نظر ما این اشکالات قابل جواب است، جواب آن‌ها را بدهیم، ان‌شاءالله اگر فرصتی بود و عمری بود سال آینده در خدمت‌تان این بحث را دنبال می‌کنیم.

اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا و صلی الله علی محد و آله الطاهرين.